





FROM  
THE LIBRARY  
OF  
SIR WILLIAM OSLER, BART.  
OXFORD

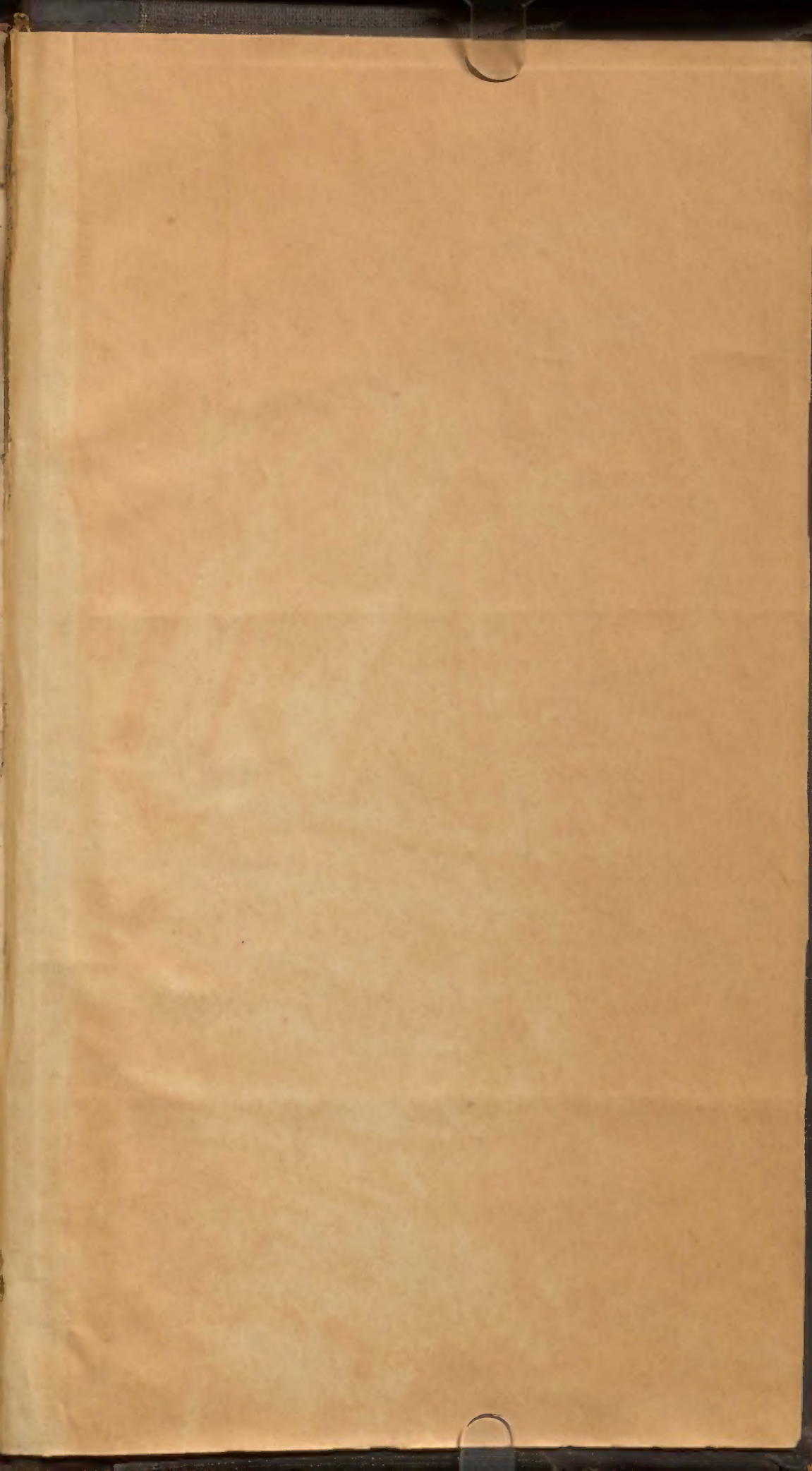
7785 9

M64

7785

9















کرار انافاع است بگیرند سگسرخ رنگت آن و صبح و سه روز آنرا بسته دارد و  
چیزی نخوردن او و ندیدن حق که ده بکشند و پاره ها نموده در روغن بجزانند و زنده و اگر  
زیت بود اهن است و صد که دوم یک انس عفران و از پیه خروید و بیه خود نیم نیم  
و روغن کنجد و از مصلی و از انس و مشک یک انس و موم شکر فی نیم آنرا همراه آن کنند  
و بر آتش نهند تا که خوب بپزد و صاف کرده بردارند و بخورند و عطرها را در روغن بپزد  
کرده صاف نمایند پس اجزا را داخل کنند بهمه است نسجه دیگر قوی تر از او آن چنانچه  
را تشنه در دست از باز ده سال بود و دست او جدی خشک بود که پوست او استخوان مانده بود  
و در استعمال ده روز از این روغن اثر فریبی در دست پیدا شد و در چند روز صاف  
دست دیگر شد بگیرند سگسرخ رنگ و آن و صبح چنانچه در نسجه اول گذشت عمل کنند و  
باینیت من روغن کنجد و آب سر آتش کنند چون آب خشک شود دیگر بریزند که روغن تا که  
خوب بپزد و همراه آن پس بگیرند صد که زنده که در ظرف مسین اندازند و بر آتش نهند که  
عقرب را چشم بگیرند پس در روغن مذکور اندازند و چهار روز و پش بگذرانند و بپزد  
یک آنرا در اطلین در شراب است بر سر آن کنند و برگ های فاریون و برگ عظمی و برگ  
سکدیک و شسته عفران یک انس اضافه نمایند و به بپزند تا که همه آنها خوب بپزد و بپزد  
کنند و صاف نمایند و آب از وجه آتشند و از صاف و در شراب تند بپزد کرده باشند  
نمایند پس هم که بر آتش آتش و مخ ساق و مخ ساق خرا ما که بپزد و  
روغن کبریا بخورم ساید بخورم سه قاز بخورم رام بپزد و بر آن فروزه

فصل در  
در روغن  
دانه کدو



برائش کند چون در خوش آید چهار انس مصطکی و سه انس عدس و یک انس حب و یک انس  
سرخ کبر لیم آن شکر و نم در و افزوده تا نیم ساعت بپزند و سر و کنند و چنان  
در افتاب نهند و بکار دارند هر هم نیاید نوز کور بگریزند فاشتر او بیخ فشا الحار و  
اقیل و بیخ نسوین و کور بخان و بیخ روم و بیخ خرس اجزاء و کوا در روغن مصطکی  
به پزند و صاف کنند و بموم هر هم سازند و این ابن زید را در علاج استر خا بسیار  
شده دیدم رقی غار و مزخوش و حمل و بابونه و خطم الحیل و الک و فزنجبر  
و سد آب و اطیبه بری و سح و قیصوم و ورق بنجنگ اجزاء و کوا و چند سدر  
قدری و کاهای اسطوخودوس و بادرنجبویه و تمام بر آن اضافه می نمایند و در  
لبیاب پزند تا که به نصف آید و بریزند در آن روغن زیت و هنوز گرم نمود  
که در آن بنشینند و بعد آنکه تنقیه کرده باشد و این حب تنقیه دانه استر خا و دیدم  
وارد بوقت بلید زرده درم صبرخ و بیست و یک گرم و درم زنجبیل و شکر  
و درم فلفل و درم تخم فلفل و درم خردل و درم قند یک درم باریک کوفته  
در آب کمرن حب بنزد شربت بلغم نقل این روغن در فای و استر خا و  
روغن شبنم و تر و لقه بسیار مجرب است بگریزند خراطین زنده و تازه یک انار و در  
ظرفی گشود و بسوس بنامخواه بر آنها بپاشند که گل از شکم آنها بر آید این کبر لیم  
را برداشته در ظرف دیگر گشود و بسوس مذکور بپاشند همچنین تا سه مرتبه پس  
در یک انار روغن زرد به پزند تا که برشته گردد و صاف کنند و نگاهدارند در



وقت حاجت آرد خود بریان باند بیا میزند چندان که توان بست بقدر کثرتی  
چندند هر روز یکبار بندند این احرار را لیفات که خدا بخش جان در فایده و استر خوا  
ورشته و وجع منفاصل و نظیر است روغن مالک لک و روغن کنجد و روغن بیدار و روغن  
سرف و روغن زیت یکوچ اثارا اول شیر که در اول مرتبه داخل کرده می برند و  
عشب الشب و شیر بهنگره و شیر برگ اکله و شیر برگ کت و شیر برگ کشائی و شیر برگ  
و شیر مندی و شیر بهل و شیر برگ سمنه ها و شیر ستا و شیر برگ کاکا که کل  
واحد نیم اثارا اما اوراق که در مرتبه دوم در آن آمیخته با نیکت برگ اسباج  
اکلیل الکاک و بیدار کل خطی کل سرخ مکد و دودام اما بهشتان که در مرتبه سوم در  
او مان ریخته می برند خردل حله انیسون بادیان کرفش حبیبان و گوبی و نریج  
قدمانا نخواه تخم پیاز تخم نسبت تخم گذر تخم ترب تخم شبت مکد بخدرام و گوبی  
کنگلی سبل الطیب با بونیه پنج نفقه خردل سرخ هشت برگ اکول از خرباج بر روند  
نیم مکد یازده دام یکینج سصلک جاوشیر کند حصیه الشب قنیه موم مغز به  
مغز چار مغز چلو زه مغز خرو زه اندر جو تخم خیارین مغز تخم کدو دم الله وین مکد نیم  
اما چیزی را که بویخته شدن می آید میزند چند ستر قه نقل قاقه و اجینی جزو  
بسیار که از خرفان خطر گرفته مکد و دودام روغن ناتوره مجرب حکیم شرف الدین  
روغن کنج پیچ اثارا شیر تا توره سیاه ندر البج سیاه تخم تا توره نیم اثارا کیده دام  
بطریق معروف به برند و اگر چند ستر و مشک نیم نیم نور در آن داخل کنند

در خرفان



روغن کاه

قوی تر شود جمیع امراض بارده را نافع است روغن اسبند از حکیم مقر خا بک  
فایده است و لقوه نافع است اسبند نیم کوفته نیم انار و پنج انار آب دو شبانه روز  
بخشند و بخوشامد تا که نصف آید صاف کرده بایک انار روغن زیرین یا کنی بریزند  
تا که آب و روغن بماند صاف کنند و بر دارند و اگر بجای اسبند عرق اسبند اندازند  
قوی تر شود این شفا از تالیف احقر امراض دمانی مثل فالج و استرخاء و خشه و لقوه  
را نافع است و او را ام بارده زخمی و بیخ را تحلیل بر چون ورم استخوان مانند  
را صفت آن سبیل الطول باشد و خرق ابرص قطع دارد چینی قرقره سد است  
در زخمی بودینه بخاک شیطریج شهبان و سیاه آن تخم تالوره بادریج بریه و فزنجریک  
کشدش باخا و در خلیل اسبند خردل اینسون حله بادیان تخم نشتر یونز با بونه اقل  
الک و دین بنفشه یک یک و میوه سیاه باز در مقل از روغن سیکنج و اشق مکدر حار  
شیره بهنگه شیره بخاک شیره دندی شیره پان شیره کشائی از هر یک یک در روغن  
بید انجیر روغن کنجد روغن زیرین گمان روغن مالک گننه روغن نارچیل کرده  
جز اول حشاش با جو کو کبریه با شیره مات و روغن به پزند تا که شیره ببرد و دو  
روغن بماند صاف کند و صمغ بارادر و داخل کرده با شتراب بنده که هم وزن  
مجموعه ادمان بوده به پزند تا که شتراب و روغن بماند و بکار دارند و در روغن  
ایچا شتراب طوبست لزه بود و علیحده فایده خوردن دهن الحرقه یا دهن محلیکانه  
یا ماء الاصول مفید است و در آن تن عضد در آبی که در و شبست یا بونزه اقل

الک



الملک و حرمل و قسط و مانند آن بخشنند و این روش نیز تشنج و فاج و مانند آن را  
نافع است بر که بجان نکرمت میقل از زق میکیچ مکرک از حوزو ابیسه قر نفل مکشم  
انس کو فتنه پیخته در روغن خراطین چرب که ده در شکم نه آبی بر کنند و شکمش بدوزند و بر تنور  
گرم نهاده پیله از و بگیرند و بر عضو بماند و بالای آن جرم ملیش که تازه باشد پیچند  
نافع است و کاور این نموده در زخم حلقش عضو ما و و نگاهد از نذا که هم خون  
بر عضو شده بر آید همچنان است شکسته کاور اچاک که ده عضو متشنج با مفلج را  
در آن بدارند تا دمی که گرم بماند و ماییدن مغز کفار نیز نافع است و همچنان  
نفسن در آبی که در و کفنا پیخته باشد بایست بسیار و نمک که مهر شود استاد میفرماید  
که هرگاه که تشنج را تشنج زایل شود و تدبیر تر آید در این است که حلیت و  
جذبید ستر مساوی آمیخته بوزن شیم فخال بدیند که ترپ آید انگاب بر این  
چنانکه در فاج گفته شد در تشنج هم نافع است آنچه از بیوست بود که علاج پذیرد  
خصوصا اگر زن باشد با حقیر علاج تشنج یا بس غیر مستحکم درین باب بسیار مجرب است  
طریقش آنست که پاه و گها و جوان را در آب بسیار پیزند تا که مهر شود همچنان کرده  
نگاهد از نذا تمام شب صبح روغنی که بر روی آب آمده باشد بردارند و نگاهد از نذا  
گاهی چه احتیاج نمک و شراب با و آمیخته می پریم تا که شراب و در روغن بماند  
و گاه تشنج مادی می مطبقه می افتد در آن وقت فصد ضرورت اما بدفعات  
در علاج خود اگر غلط خام بود علاج همان علاج فاج است اگر از غلظت خود بود

کند و تغذیه غذا و احتیاج علیج خدر را آوردن تب نمودم در یک هفته صحت تمام  
یافت اگر بر خیزد نوادوی بود مقدمه جذام باشد علیج ان علیج جذام باشد و علیج لقوه  
علیج ان علیج فال لاله اینک صاحب لقوه در خانه تاریک نگاه دارند و آینه سی  
از طایفون میسازند و درش نظر دارند و استعمال غرغره و عطوسات و سقوطات  
پخته نگاه باید داشت در علیج عشته آنچه از کشته شراب یا خوردن آب بسیار  
بودن که آن نمایند و تقویت اعصاب لازم دارند و آنچه از ماده بارد و ضعیف  
قوت بخور علیج ان علیج فال لاله اینک در عشته مسهل قویه بدهند بلکه بتدریج تغذیه  
مواد کنند و صبر بر گرسنگی نمودن و ریاضت کردن نافع است و غسل کردن در آب  
گوگردی بسیار فایده دارد در عشته و جمیع امراض اعصابی را در علیج اختلاج  
اگر در عضلات سردی بود دلالت بر لقوه کند و اگر در فم معده باشد بر بالینو  
مراقبی در استخوان های معلوم و درم آن و بر باد غلیظ و اگر در تمام بدن بود علیج  
بر کارد با سکه علیج اختلاج اجتناب از طعامهای باد انگیز و غذای که کین  
خام از و بهم میرسد و از شراب با افراط و آب بسیار رخک و در اول خرقة در  
بماند و طلای از زعفران بسیار نافع است باقی آنچه در علیج عشته گذشت در  
علیج تند و کدو که در علیج ان بعلیج بعینه علیج قشنگ است و استعمال بجز ناری سر  
عضلهای بسیار نافع است و تدبیر بر روغن زیتون نشستن در روغن کچر فایده تمام  
دید و پیه گفتار و پیه گاؤ و روغن سردار و مانند آن نافع است و اندر کمر از نیاس



دوشیدن شیر بر صفا و نفع و مغز ساق کاه و روغن کوبیده و موم زرد و روغن کنجد  
نیز فایده دهد در علاج فمخج که ابر را میوای تر نیز گویند کثرت عتشی و شتاب کند  
عدم ریاضت بود در امتلائی رود استغرائه باید کرد و اندک غل کم کرده دم  
گرم مزاج را گاه از غسل آب سرد فایده شود چه آب دمواد را سکن کند  
و در سرد مزاجان و جربا بسیار نافع است تحلیل ریا کند در علاج سینخ و کم  
ان را جمود و اجده نیز گویند بعد از تنقیه و مسهل بود اگر غلبه خون  
بود قصد قیال و حجامت بر ساق و بعد از تنقیه اگر بیخوابی مفراط بود علاج  
سهر نمایند و اگر غلبه کثرت خورج و علاج سبب نمایند در علاج امراض  
عین باید دانست که اگر در چشم اشوب و غبار و ترش و مثل آن باشد و علاج  
قوی مستود بپوشیند و بگل بپوشیند و اگر آب غوره چند قطره چکانند مفید است  
یا صبر سقوی یا سقوی یا کلب یا آب کشنیز ترسائیده کرده در چشم  
نمایند و یا خدل و فوفل و حضض و شیا فایدا طلبد کند از غذا و آب قوی  
و حرکات شود بر نیز نمایند در علاج رم و سبل اگر غلبه خون باشد البته قصد  
قیال کنند و حجامت بر قفا و اگر صفرا بود تنقیه سنا و خیلوفه بخورند و تر  
بندی و آلتخار او شیر خشک ترنجبین بر آن بیفزایند و خوراند و به حسب احتیاج است  
همه کاهلی و بید زرد نیز در شانه داخل کنند و ماده بلغم و سودا را دفع داده  
مسهل آنها را اخراج باید کرد و دفع بخار در سیم اقسام در چشم لازم است

جهت تکین در د شیر د خندان با سفید بریده در چشم کشند و اگر سکن شود شیا و مالقا  
یا شیا و کافور و اگر بغایت صعب بود کافور و افسون و زعفران و ورق گل و فدل  
سرخ و شیا و مالقا با لعاب بنی ر قطن ناب بر چشم طلای کنند و بستی بر کشند نیز چیه  
نفع مواد بغایت خوب است و لعاب جلبه و لعاب تخم گمان در چشم کشند و در غی  
و بودای فماد و با بونه و اکلیل الملک و حماد نفع نیکو د بد و شیر چهار تخم بار که  
نزد انهل فزنگ عبارت از تخم خیارین و تخم کدو و تخم تردیه است و شیر خوش تر بیل  
نیز اچار و جبل است و گل ارمنی و دم الاغ و سن و کندر و مصطکی تا یکدر ام گل سرخ  
خنجر انا مورد انا یک سکر و بلو مجبوعه در سفید بریده ساییده در چشم کشند و از  
لعاب بنی قطن ناب و لعاب جلبه که در کلاب آورده باشد بار چه تر کرده بر چشم نهند  
چنانکه چشم برید بریده بریده و شیر نسا فماد که در دن کوفت بر یا کوفت پیش کنوز  
گرم بود بر چشم استن باید دانست اگر در یک چشم رمد عارض شود البته در چشم دیگر  
بهم عروض بران میشود پس فماد و طلای بر دو چشم باید کرد اگر چه صابم باشد  
ضمه مرغی که در زیل و سوز چشم نافع است بستانند شبانی را یا یک یا بید و  
سفید بریده بسیار حل کنند که طور بریم شود بر غرق کرده بر چشم نهند مرهم تو تیا که در  
رفع درد سوزش چشم بی نظیر است بستانند تو تیا در غوره پرورده یک اونس نیم  
کافور یکدر ام زنگار دوازده کندم وزن تو طیا و کافور را یکی با بید و زنگار  
را حله پس که گاؤ یک اونس و کلاب یکدر ام با هم بپزند و از آتش فرو دارند و



توتیا و کافور در و سیاه میزند بعد از آن زنگار را مخلوط نمایند چون سرد شود در نظر  
جینی نگاهدارند و سوسن و جبر و حکم بسیار نافع است قرص چشم را نیز صفت  
داروی که جبر و مد و در پنج در و موی یا صفت سوسن را نافع است بمانند روشن  
گلاو و حرمت نکست یکروز در طرف صبح کرده بر سر آن شراب بنهند چند آنکه چهار  
بالد است و اگر گرد و غبار مجاف نکند ده نگاهدارند صفت و زهر روز یک بار بنهند  
زرد خون زنگار آب بنهند و صاف کرده نگاهدارند و در سینه قطره در چشم کشند دیگر  
بجهت در چشم کشیم و وجه علاج نه پذیرد ازین دو اشفا باید بگیرند طریقی بنفشه  
توتیا بنفشه مثقال نمک سفید قدری طریقی در نمک اندازند در دیگر مسکین کند و بر  
آتش کنند و سر دیگر استوار کنند تا غما شود است و کوخته شود پس زرد خون برود آنند  
و پاک کنند و با توتیای کرمانی یا رنگین بپزند و بکار دارند و قطری که احسن است  
چشم را نافع است و مجرب که بسیار مردم ازین فایده یافته اند و این را در توتیا  
باید خست که بسیار خوب است بگیرد آنند و روت سفید و درم حبس جمل شیرین است  
مشک طبرزد نیم درم قند ایکه انگار عطران نیم دانگ کشک عیون حبه میز آن چشم دو  
دانگ باب صاف بخورند ما شادی شود صاف و صبح مسام در چشم بچکانند این را در  
وسیل گرم را نافع است بلبل کبابی مثل خیار کوفته در شمع سفید و روشن گل بپایزند  
و هنوز گرم بود که باون انداخته بگویند و قدری آب بخورده بر آن کشند تا یکسان  
شود و بکار دارند دیگر بگیرند مغز گاو و قدری آیفون و قدری بنفشه

پنهان کنند و آن را در خفته گره بسته و مبدوم در چشم بالند نافع است دیگر شب بربتابیم  
نهند که خوش آید چون همه بگذارد قدری افیون در آن اندازند تا که افیون هم با آن  
زده خاموش شود پس با دست آبرین آب لیمون بسایند بر همان تابه تا که یک گدازد  
چشم طلا کنند بر دماغ اطفال را نافع و مجرب دیگر با به و بلید سیاه با سببیده سرم  
کنند دیگر شب تنها آب تابه با دست آبرین بده بر چشم طلا کنند و دیگر توتیای باز  
ساییده در چشم اطفال که حریف بسته باشد که آن را در نذر دهنه گویند بسیار نافع  
مجرب باشد ناز و سینه بر چرب مجرب است صفت داروی که در دوسل و چرب  
بیاض و طفره و دمه و در دین را نافع است محلی بصیرت باشد دانه افیون در چشم  
مرکب و بنفشه ما میدان چنین بنفشه برگان رخسار نیست و نیم دانه صبر بنفشه برگان ازاد  
درخت یعنی لکاین نیم دانه برگ کمر و نده نیم دانه برگ کس نیم دانه لوده ۳ دانه مار زرد  
چوب کش مارش توتیا نیم دانه رسوت نیم دانه شب با افیون بر تابه گدازد و بگذارد  
چون گداخته شود در صبر بر بوی بهای میزند چون بخوشن بالست اجزاء دیگر انداخته  
با دست آبرین آب لیمون با سرکه انگوری یا آب انار ترش بسایند و در ظرف آن نگاه دارند  
و با سفیده بریده با بادیان بر چشم طلا کنند گاه با آب حبس با دانه مرغ در چشم  
میکنند مجرب است و دیگر برای سبب فرس و دمه و سلاق و در دین و چرب استانند افیون  
در ظرف سس پا دسته مان که در آن پل بند کرده باشند که ل کنند با شیره برخت  
سرخ با لیمو که مثل مرهم شود در چشم کنند نافع است هم چنان است روغن کاه و در



در ظرف کفانه بادسته نیم موصوف کهرل کنند تا که روغن سیاه شود در چشم  
و دیگر شیر به بر نیم و شیر به بر یک یک این شیر به بر یک این شیر به بر یک در ظرف  
کفانه در چشم نیم موصوف تا که شیر غلیظ شود و شیا ف سازند و بایست  
در چشم کشند نافع است شیا ف به یون بایست دیون ذالقرن غار و در ف  
و دمو را نافع است از یق سر را بنم تو شیا روت تو تیار دار فاضل مگر جز  
و کافور ربع جز سیاه و سر را صفت کنند پس همه اجزای را در کله در بایست  
شیرین کهرل کنند و شیا ف سازند و بایست سوده در چشم کشند و برای رمه کشند  
طلا کنند بایست شیر و دختران داروی دیگر نافع سبل و سلق و در دنج و  
غشا و ضعف به را بستاند آب دیان چهار انس به این زن جنسی است از آب  
سداب و انس گل خط از انس نیم صبر قوطری یک درام تو تیار و سبزه دو اسک و بلو  
دوده چهار که بر طبق تعس یا آهن کوفته یا شیرین اسک و بلو و نجیل و دارچین نیم  
نیم اسک و بلو زنده مای رویو اگر نباشد هر که گاه و درام قند سفید و  
ایسکه و بلو مجموع طبع سنگ داده صاف کشند و در ظرف شیشه نگاهدارند و قطره  
در چشم چکانند و دیگر گل سرخ و درام تو تیار سبز محرق و زنگار محرق و اما درام  
دار فاضل نیم درام قند سفید نیم انس مجموع را با یک کوفته شیا ف سازند و با  
آب سوده کرده در چشم طلا کنند و برای سبل و قطره در چشم کشند شیا ف سل  
تا به کثره اگر از آن چشم نافع است مغر خسته بلیه کفدر یا بلیه سیاه

پاه من کل واحد جزو آنکه متفرق شدن و کاهن بجای آنکه توتیای دو جزو داخل میگن  
 و اصل الکوس که جزو دو در چهار چیز ما میران چنینی دار فلفل زعفران مکیده کبر سر و  
 ده جزو بآب ساییده شیا ف سازند بآب شیر دختران ساییده در گردن چشم طلا کنند  
 و در چشم نم کشند شیا ف ابریش مستعمل کحلان کشمیر کیمیا بهای حار و سرد را نافع  
 است بکیرند توتیا و مغز خسته بلید کفدر یا اصل الکوس فلفل ابریش مکده و دام  
 و در چهار دام سر و سفید ده دام بعضی توتیای سبز یک دام داخل کنند بآب  
 با کله ب سائیده شیا ف سازند بآب شیر دختران ساییده در چشم کشند  
 طلا نمایند شیا ف اصفه هم کحلان کشمیر کیمیا بهای حار و سرد را نافع است بکیرند  
 از اجزاء و شیا ف ابریش نیم مقدار و زعفران و ما میران یک دام مشک خطا  
 چهار دام کبریا بکتول با ف و سر جان مکده نیم توله احقر مشک یک دام داخل میسازم  
 نفع بسیار دارد شیا ف الونیز منبهم امراض بارده را نافع است بکیرند  
 تیا و سبز توتیا و کرمانی فلفل مغز خسته بلید اصل الکوس اجزاء و شیا ف  
 سازند دیگر سر و سفید ده دام دو یک دام توتیا یک دام کفدر یا یک دام کافور  
 یکما شیه شیا ف سازند یا زرد نمایند احقر سبل از تنها شیا ف یا یک ساییده  
 بسیار می پاشد در چنبره و زهر و صحت یافت تمام چشم یک خط کوشش و نه هیچ  
 بصارت نداشت و چون بمه سبل بریده شد و مکده و قه نیند نمودار شد شیا ف  
 آفرین علی بنو زینم هیچ اثری از مرض ناید و این بوی کئی نیز نافع است بکیرند



مردان سنگ بماندنی زیر ایک یک شاکل استیم چنانچه در چین چار مو تپه بر ابر  
نیلادار که بدون رمد و برقان باشد پس اگر سرخ بود با تمده و امشلا  
رگهای چشم خون کبودتر که منور گرم بود در چشم چکانند یا شیر و  
کیر و زعفران در زرده میضه و شراب بر کرده و خرقه از آن بر کرده بر  
چشم نهضد باقی تدبیر مدبکهار دارند و اگر زرد بوزخا سر که جوشانند نفع  
است اگر سفیدی بود که برگرد سیاهی چشم پدید آید بعد از تنقیه حلیه ممواد و  
ما میران چینی و بادیان در آن تخم در سفنج در آن تر کرده بر چشم نهضد و اگر سیخ  
کنگی یک انس و برگ خط و برگ مور در تانگ کف ما میران چینی بکدرم تخم قلع  
محو در آرد آب خمیر کرده نان بریزند و چون تخم شود نان را شکافته بخار آنرا  
بر چشم رسانند سرخی و کوز چشم را نافع است اگر آنرا با آب بادیان تنها نان  
بخت و شکافته بخار آن چشم رسانند نیز نافع است تخم صبر حبه باریک ساییده  
در چشم کشند در وقت دیگر آب بادیان دو سه قطره در چشم کشند سفیدی چشم  
از ضربه بود نافع است و اگر صبر قوطی و خایقون در خرقه بسته در آت بر کنند و آن  
آب دو سه قطره در چشم کشند نافع است الشا و اللع و در علاج طغره اگر سفیدی  
بسیار گشته باشد ویر سارا ناک ساییده بر ناخن بمالند نافع است بجمنا  
کنند باریک ساییده یا بابونه و گل بازهره نیز ماده یک ساله مخلوط نموده  
در کشیدن تا خون را بر دور بخت کمریل باریک ساییده نیز نافع است

سوخته و بار یک سائیده بر ناخنه باشند مجرب است و این علاج از جگر است  
 است بکینه حنا و آب خمیر کرده قرص سازند و دو سه ساعت بر کوزه گلی بپزند و چنانچه  
 پس از آن جای داشته چشمی که ناخنه نداشته بستاند و بپزند و از ناخنه کم نمود اگر از این  
 ناخنه نبرد و بشمار و شنائی و سلیقون و شیاف علی بن علی کند و اگر کینه بود  
 کنند بدستکاری است در ظرف از گوشت شراب اجتناب نمایند و شیرینی بسیار نخورند  
 خون بر کبوتر چشم کشند و دفع شود مجرب است بر اراد علی بن خورشید بعد تفکیک فلفل  
 و فلفل و قس با سوبه بگویند و بکوبند و بکند از در چشم کشند و بکینه بکند و بپزند  
 و اکیال نمایند و چشم را بنواختن نافع است خوردن جگر بز نیز مفایده دارد  
 و بکافند جگر بز را و بپزند در آن از فلفل مسوق و باز هم بستانند بر آن کنند بر  
 اجده که بر اخگر نهند یا بر تنور پس از آن در فلفل او حق زنند و قدری مشک  
 او بپایانند و بپاشند همان جگر او با آب او آمیخته در چشم کشند نافع است البته بر اراد  
 بز با غسل مخلوط سازند و در چشم کشند و شش نمیدید که اگر البدر عدسی از طایفه  
 روغن بفشه سحر نموده او اول دفع کرده و بعد او مست صحت تمام یافته و آب  
 در چشم کشیدن شکر ریایه بر دهان صلیب و لون ولایتی که بر ششینه در چشم کشند  
 علاج جبر تعدیه کند از غذای غلیظ چون بریسه یا چغندر آب سر در مخلوط زده چشم را  
 در آب آکنند در قرصه عین اگر در ملتجی بود و در علاج پذیرد و اگر در قرصه مرده  
 نای دیگر افتد و ثوار علاج پذیرد در را بجا نهد کند و سهیل صفر دهند و اما در این

صه

نقار



النفع است پس بگیرند شبخانی و ما میدان چنین و بادمان در گره خرقه بسته در آبی که  
 در آن گل مور بخته باشند تر کرده چشم بمالند نافع است البته دیگر داروهای یازد  
 جوب و صبر و مسکنی انا یکدرام شراب انگوری سه درام اول زرد جوب و در شراب  
 ریزند بعد از آن صبر و مررا و چاردرام حل بر سران کنند و خرقه بسته چشم  
 بمالند باید که خرقه تنگ باشد در بنور قرینه بعد تنقیه خلط غالب و بگرند  
 بچسباند و گوشت چوبه یا کبوتر نجی مجاری بنور بر سر بندند در شقاق قرینه اگر وقت  
 بسیار بود بگذشته باشد سفیدی بر صند کبوتر لت کرده در چشم بپاشند نافع است  
 شمره جوکراد چشم کشیدن قره قاره را مندل سازد چشم بند از بوده  
 که زخم پرشد و نور بصر رسد مانند سحر جمل نیم ببری گل سرخ زرد جوب یک  
 اسکر و بلو محمود را در شراب ششم سفر جمل سیرانی بخته چشم فضا کنند نافع است  
 و صبر قوطری تو تیا بی برورده اند روت در شیر ستر کرده انا یک اسکر و بلو  
 زعفران پنج جوب بالعا بکتیر اشیا ف سازند نفق اتصال که در چشم افتد  
 نافع است و مجرب در علاج غریب بگیرند ایک مطلق و در آب انداخته حل کنند  
 حل کردن بسیار و بکنارند که نه نشین شود پس آب از بالبر دارند و ازین آب در بنور  
 نقطه کنند نافع است اگر ماده از دماغ میریزد این نهم بر پیشانی مالند و بپاشند  
 انا درم واقیا و ماز و تخم سرو و شبخانی و گل ارغنی انا یکدرام و موم سفید چهارم  
 یازده درم درام مرم سازند بیکر استخوان کانه سه آدم و یا استخوان گربه در

در علاج غریب

روغن گیتان سیائده و تقطیر کنند و استخوان گربه هم اگر از سر گربه باشد بهتر است و نیز استخوان  
گربه و هیدیه سیاه طلا کردن و تقطیر نمودن ناصور گنبد را یکدگر دیگر شهر و صبر و انس  
جو یکدگر هم و نیم مکی یک انس در دوسری آب بزنند تا نصف آب بماند و بکشند  
اسفنج در آن تر کرده بنواصور بزنند و بار بار تر کرده نگاه میدارند تا خشک شود و دیگر استخوان  
خورد که آن را گویند که گویند با یک سائیده و در رام مکی و صبر و کند را نانیم انس  
و سفیده از زیر اناسه در امشق در سر که حل کرده طین سفید یک در ام و نیم زربو  
اسکر و بلوموم و بازرو اناسه اولس امیر است ساخته بنواصور بزنند است و سفید  
که بجهت ناصور چشم بود هر چه چینی نظیر است صفت آن چنین است با یک سائیده که مثل  
شود و در آن آب گلاب حل نموده در اندرون کوزه سفال که آب سیده باشد بکشد  
آورد و در سایه خشک سازند چون خشک شود باز بسایند و در آن آب که حل نموده در کوزه طلا  
تاسه مرتبه پس باز بسایند و بکار دارند و اگر در موم و روغن مرهم سازند جایز است  
دیگر زبان رگ بسوزد بچند آنکه خاک شود و لعاب پس تر کرده بانا صبور بزنند  
و مداومت نمایند مجرب است و اگر از این تدابیر به نشود بمیل طلا دانه کند و باید که  
بوقت دانه کردن لخته یا اسفنج با شیر زنان تر کرده بر چشم بزنند که از آفتش دانه  
ماند یا از آرد میدره لکین در علاج بیاض آبی که در وقت غسل زعفران کند و  
و اندر وقت وجودش بکشد بچند بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد  
و چشم ابان آب بزنند دیگر بچند بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد

دانه از آن تر کرده



وزر زده از آن دور کنند و نبات مرصعی کوفته در آن بچینند و به هم بپزند و از زیتان  
مقطوع کنند و در جای نمنا کنند و آبی که بتر آورد چشم کنند و اگر خواهند که قوی  
تر شود قدری مرکی با نبات به کرده دیگر سبزه بپزند و در آن افتاب خشک کنند  
و بسایند و چشم کنند بیاض رانی از سبزه ببرد و دیگر اندر دوت مدبر لکله  
سفید بپزند و به سقوی شسته و مرکی و توتیا انا بکدرام قند سفید و در آن بمجوسه را  
ماب سائیده با لوبان بچینند که در گلاب بپزند و چشم کنند بیاض است و مجوسه و توتیا  
و شبنمی با آب سائیده از نم بافتند بینه مقل نموده در شیشه لکله دارند و چشم کنند دیگر  
ناخن فیل و دندان خنزیر و شبنمی و حوض خندی و سره صفهانی و مغنه خم گری  
شب به هم بریان کنند و نمیرا خام لکله دارند بمجوسه را در شیشه زنان سائیده  
مشاف سازند و الکحل نمایند بیاض ابید و دیگر جگر خطا و اخفک کنند و بار یک  
کوفته الکحل نمایند مجوسه است قصه که بر شقهها روید بسیارند و به پزند و چشم کنند  
بیاض رانی است در علاج دموه توتیا را بار یک سائیده چند در شبنم لکله دارند  
بعد از آن در زرده بپزند و نمیرا بپزند و نمیرا بپزند و نمیرا بپزند و نمیرا بپزند  
داخل کرده در حق بمالند و چشم کنند دموه و نمیرا چشم را نافع است دیگر گل  
ارمنی و دم الاغ و نمیرا بپزند و نمیرا بپزند و نمیرا بپزند و نمیرا بپزند  
و در سفید بپزند سائیده بر شبنمی و لکله کنند و اگر قدری سر که در آن آفریند بهتر بود  
و دیگر بپزند و نمیرا بپزند و نمیرا بپزند و نمیرا بپزند و نمیرا بپزند

این سرخشته بر پشانی و صد غنیمت بجایانند دیگر تو تیا و ده درم پوست بید زرد (در ده)  
 صبر بید درم در فلفل و درم بار یک کوفته کحل نمایند دیگر بید زرد در خمر بگیرند و بر  
 نهاده در تنور نهند تا که نخته شود بر آزند و پوست او بگیرند و بایکدالتی زعفران باز  
 کوفته الکحال نمایند مجرب است دیگر آب انار برش بکمر طل بخوشانند تا به نیمه آید پس  
 مکی و مامیثا و زعفران و صبر و فیل زهره بکدر بکفقال مشک دانگی در شیشه که ده چهل  
 شبانه روز در افتاب اندازند لیل استعمال نمایند مجرب است شیاف زریق که در گفته  
 دمو را نافع است در علاله آساید اگر بعد در در شد بد بود لعل علاله است و اگر بید زرد  
 واقع شود بید در بعد تنقیه شیاف مرار است بکشم کنند اگر از ضرب و نقطه باشد  
 فصد کنند از قیقال و حیات بر ساق و سبیل قوی نماید و در چشم لعابهای باز دارند  
 و بشیر دختران بدوشند و بر ففا بخوابند و از آرد با قلا و با بونه و خطمی ضما کنند و  
 علاله نمودم از پنبه کهنه زیاده از پنبه سیاه چشم می بستم و سر و دیو کسل ای قوت دهنده  
 بخوردم میدادم دیگر گل سرخ مشک و اسکر و پوز زعفران و سنبل و کندر و زرد چوب می کشتم  
 انس تو تیا ی خوره و اقا قنا که دندان فیل می کشتم اسکر و بلو کوفته پیچیده در خط  
 در ایامی بر کنند در سه از گلار کشند و از شکله آب و بگیرند و دو سه قطره  
 از آن آب در چشم چکانند و بالی چشم پیچیده بیدند بسیار نافع است در علاله  
 جحوط برون بر آندن چشم اگر بعد قی صعوت و او ار شد بد باشد یا آب صبر فصد کنند  
 زرد و سبیل بمغیخ لب و طلا کنند و بعد اقا قنا و حوض و عصاره الحیه و شیر نهاده

در ده  
 صبح

بید



قطه سرت بنهند بمثل فلک به بندند و بخوابند و محاجم بر قفا نهند و از عطسه و آواز  
بند منع فرمایند و ضرری که چشم بسوی چشم سر کنده باب آئینه طلک در آن نافع است  
و مجرب است در علاج حوال اگر طفل را عارض شود بجلد جهت چراندن نگاهدارند در  
شب در روز چیزهای سرخ و درختان و اگر در کلان سالان واقع شود آسپال  
و ایا ریحات کباره و استعمال فراخ و عطوسات بخام رفتن و پیرهنه از شباه  
مناک و زعفران باطلک طلک در آن نافع است در علاج جبارت اگر بعد خواب  
چشم اگر دن دشوار شود و چون واکند و در باید که در چشم رنگین است مد آن  
نمایند و آب گرم بسیار بریزند و بر سرند پس ز روغن گل و روغن بنفشه نمودن  
و انکسای آب گرم نمودن و بر صند نهاده و در روغن گل است که در چشم نهاده  
و آب تخم کناس تخم حلیه یا شیر زنان تقطیر کردن و سوط بر روغن گل و روغن بنفشه  
نمودن نافع است اگر با او غلیظ و مده بود بگیریند عدس شسته و سم انار و بگویند  
بر دور آینه بر روغن گل در شب ضحاک کنند در علاج زرقه فندق و بوخته بر روغن  
زیت آمیخته بر تارک نهند هم الکحال بدان نمایند و روغن زعفران در چشم  
کشیدن نافع است میل را در جوف حفظ نیز فرو برند و چشم نشاند زرقه را  
سیاه کند حتی که چشم کشند که سیاه چشم که داند و فندق بوخته با آب گل  
کردن نیز نافع است در علاج معوز اید پس افکنده کرب و کافور و افیون با  
آب گساییده موسی زاید یا منقلب را بکنند و در کوراج آن در دهند موسی بر نیاید

و روغن را در سفال نازیده آب بسوزند و خاک آن را در سوراخ مومی بپاشند موی  
بر نیاید و افزون خالص باخون را گشت سائیده در سوراخ موی بر کنده در چند  
مانع اینهاست شود چنان است خون کند و خون ضعیف و نیز عین چل کند و بر  
صدف یا قطران نیز نافع است قنفذ درین باب فصل عظیم دارد خاصه با جذب سینه  
و خون کبوتر در علاج نفیسه مهم و با حلیون و مهم کبچین درین باب بسیار نافع  
است میل را در شمع که آخته فرو برند و بر نفیسه مانند دیگر بگیرند مغز نان اصل  
بیا میدهند و بر نفیسه میهند و مالیدن میوه نیز نافع است و از همه قوی تر روغن  
بلیسان است بر نفیسه نهادن دیگره مگس پرور کرده بر نفیسه مانند نافع است  
دیگره کشمش را دو باره کرده یکباره را گرم کرده بر نفیسه مانند و دیگر دونه را باب  
سائیده بر نفیسه بماند در علاج فصل بعد نفیسه صبر و صومیزج بر اشغاف طلا کنند  
و سرکه غصص نشستن و شایف نیق طلا کنند و نجر است در علاج ضعف بصراجه  
از مویست مزاج بود و تر تریابی نه بود و خوردن شراب مزاج با و تنطیل و  
انکباب با آب گرم و جینزای را خوب ده حمام رفتن و عروق نکردن و قوطا و قطره  
کوشش از روغن بادام و شیر و خمر آن در چشم کشیدن و شلغم در غذای حلیون  
بصر در حل عظیم است که شلغم را از ضعف بصر بر دیدن مایه رسیده بود از خوردن  
خام شلغم صحت یافت اگر از رطوبت بعد استعجال حواشای اطراف صغیر  
و کلنبدین که هر روز درم با آب گرم خوردن این معجون بسیار نافع است و نیز چل



ووج وایارح فیقر اجزاء کوا یات از یانه تریا جوشانده و مثل هر روز بعد  
فندق که ایند از نرول آب هم خوب است و این دو ایند در تقویت بصیرت عظیم  
دارد انار شیرین و انار ترش صادق الخوصه البششارند هر دو را شیش  
جدا جدا انگاهد ازند و سر بسند در افتاب بنند در اول خیزان تا آخر آب  
ماه و در بر ماه صاف کنند از ثفل پس در دو ایکی کنند و بگیرند هر یک ظل ازین  
یک یک در آفتاب و ثفل و نوش در بسایند و به پیرند بخور و بیامینند در آن و در آن  
و در چشم کشند که هر روز در روشنی می افزاید و این دو اقویه از اول بگیرند کل  
و بشویند آب بسیار بر تبه و آب ایند یات از آن تا یک هفته هم چنین تویار اصله  
پس بگیرند از اقلیمهای مغسول و در آن برود و آورده دو ازده درم مارشیت مغسول  
و ده درم برورند نافته و دو درم بسد و دو درم ساج هندی زعفران یک یک درم  
کافور ثلث درم شکلیه انق مجوه و ابر سنک ساق صلایه کنند یات از آن تا که  
بمثل سره شود و امکان یابند صبح شام نافع است البته کل الجواهر دهند و در آن  
نافته و فیروزه و مامیران چنین قوتیای قلی اخر او سنک مغسول سازند  
و مامیران را یات انار شیرین صلایه کنند چنانکه شرط است بگیر زعفران چهار  
و ثفل و کافور نیم جزا یک بسایند و امکان نماید ضعف بصیرت نافع است  
و دیگر تخم کرفی یا زده عدد زیره سفید است در بر گلابان سه عدد و نیم در  
آب سیم یاب مقطر سایده سیاف سازند محلی بصیرت و بیاض انافه است

درم

دیگر سر را که خسته بدست یکبار در دو غن کیند سر و کند پس همان زده باریک نمایند  
 و هموزن آن فلفل در از بمبالغ بایند و در چشم کشند و دیگر با قوت شش مار شده و آید  
 شش قند فلفل در جوز و آب حنظل شش مار شده عاقر قمر و در شش حنظل بکند و نیم در سفید بریده  
 بایند و شیاو سازند در شیر خمر آن در چشم کشند دیگر و آید باخته کافور حجاج  
 عود هندی فلفل گرد و در فلفل نمک لاجورد تخم کبرنی سونبه سرخ کنکول کاش  
 قلع خالص بین سبک کنیری ناف سنگه نیده هوشه قشر برض از جو سبب خسته بید  
 زعفران بوسه بید هوشه سنگ لاجورد بیک با تخم کبرخ و ده کلان سر و موته  
 براده مس سوت تخم تلخ گل جنبی اجزاء لواجد اجزاء سائیده با شیر برقی  
 کنند و سیاو سازند و با آب بایند و در چشم کشند جوهر سمرقانه تالیف احقر با قوت  
 لعل بدخشان بر و از ناسفته فیروزه بسد لازورد مکدی که جزو اقلیمای خوب  
 و اقلیمای فضه و توتیا و اشمد و دونه و کفدر یا سه سه سفید و جوهر مائیر آن خنجر  
 سفید تخم بیدله اصل السوس حنظل یکی یا بندی در فلفل مکدی که جزو شش است  
 و نیم سنگها را صلایه نموده بشویند و با اجزاء دیگر کوفته بیهیمایند و با صلایه  
 کنند و در چشم کشند که در قوت و جلالی بجا است فی نظیر است آرد و شش و طوب  
 می نمایند حتی ابتدای نزول را نافع است بر که ازین کل استعمال نماید از انواع  
 بیمار به چشم مضون مانند گل جعفری توتیای یکدام گل سرخ تازه بنج  
 عدد فلفل عدد صلایه کل مجتمع احقر بگیرند سر را و یک از زده باریک



برگ بان و ده بار در شیر به برگ سرس ده بار در شیر به پهنکه و ده بار در شیر  
مندی و ده بار در آب بیلده و ده بار در آب بیلده و ده بار در آب بیلده و ده بار  
در آب بیلده و ده بار در آب بیلده و ده بار در آب بیلده و ده بار در آب بیلده  
کنند و هر قدر که باند بوزن ان سیم خالص حفت کشند پس با هم جدر و داشتند و تو  
گرفته بکشد سخن بلیغ نمایند و در اخر سخن کا فو ر قی صوری حد یک محوطه آینه بر دارند  
مجلی بصرت در خیالات آنچه از قوت بصرت علاج او نماید که دو آنچه از خار  
معده بود و مدت اطریفلت نمایند و اگر از یوست بود نیز با آنچه از کثرت میاد  
بود مسهل مخصوصا ایارج فیه در چشم کشیدن با آب دیان و غسل مخبرج نافع  
و آنچه مقدمه نزول بود علیج ان علیج نزول در علیج نزول ما و تدابیر لطیف و محقق  
لکار دارند و نیز افی در چشم کشیدن آب آورده اند که حن النهار را معفه  
و عشر ان صحن نظری همراه کنند و بیول کو در قفس ص سازند و در چشم کشند ابتدا نزول  
را مفید است و مجرب است و این عمل نیز در ابتدا به تجربه رسیده است و بیاض را نافع  
بگیرد و راه بقدر شکوره کنند و یکدرم حلیت و مره بسته در و بماند و شکوره  
کرم لکار دارد تا که تمام حلیت حل شود پس یکدرم روغن بلیسان در ان آمیخته نگاهدار  
تا که غلیظ شود و بیول ص سازند و در چشم کشند عجیب است و این معجون نیز در ابتدا نافع  
است بگیرد و در حلیت و زخمیست و زخم را زیاده اخرا و او را غسل معجون کنند و هر روز  
بقدر وزن نخود نافع است بوییدن نیز بخوش و اشتیاق بدین ان مانع نزول است

دو او دیگر سوز خسته بیدار بعل در ظرف کمان با دست نیمه بر فلان بند کرده باشد  
 و تا به وقت زهر که کشد بر فلان باشد که دور بر کبک است بهر بند که چهار کبک بر فلان  
 طرف میسازد و چشم کشند ناف است دیگر هر روز طفل را بغیر مایند که علی السبیل چشم  
 صفت فلان را ببلند زول را ابتدا دفع شود و مجرب است فماد که چون بر تار کشند منع نزل  
 نماید و بر دوت در طوبی مانع را دور کند عنیدل در جا و شیرین که گاو کند میوه سبزه  
 یعنی لوبان انا و در ام باز در تر که در آن کتبه سخت کرده باشد انقدر که بهر این است  
 در کار شود پیش از آن نهاده اجزا را بر میایند و بر تار کشند این فماد بر هر عضو که  
 داشته باشد که در کشد ناف است و مجرب است دیگر قوی تر از اول باز در که حد تب  
 در شراب کشند و جای یک حصه سوم کافوری از اسهال نسو میایند از آن  
 و نیم اول باز در و جای یک حصه و سوم را بر آن کشند که آینه شود پس میایند  
 تا به وقت چهار ساعت شراب انگوری تر کشند پس را آورده در ظرف نهند و بر تار  
 بپزند طلای که چون بر چشم کشند صفت فلان ناف است تخم خلد به یکس عبه قوطی  
 نیم لوز سفید و گندم با آب دیان بسایند طلا کنند و اگر این بر طرف نشود مرهم در  
 یقینا تو ابا که در صد ای گذشت بر قفا بنهند یا قوت بر قفا دهند گاه که در  
 تمام سر مرهم مذکور نهند سیاف که اکثر در علاج چشم بکار آید و سیاف بر قفا  
 اخضر و سیاف السود و سیاف العریس و احمر حاد و سیاف ناسیون و سیاف طلای  
 در علاج در گوش آنچه بغیر حجت بود و در گوش گل و سرکه انگوری مساوی بر آن کشند



تا که سه که بسوزد پس قدری آفتاب در آن حل کنند و چند قطره در گوش چکانند و بر  
گرد گوش میمالند و اگر حرارت بیشتر بود روغن بنفشه و کافور در گوش چکانند و اگر  
و اگر از برودت بود روغن بلیسم روغن بابونه و روغن خرمه به چند شدت در گوش  
چکانند و برگه گوش هم مالند و زهره ماهی بر روغن زیتون خام در گوش چکانند  
و روغن خراطین در دفعه در گوش خاصیت دارد و آنچه بسبب غلیظ بود و غشوه  
کردن و غلظت آوردن نافع است بگلیه نذوح و جو این و زنجبیل و بادیان و زیره  
و فلفل و زعفران که خورد بوزجوشانند و بخاران بوسیله نی در گوش رسانند  
زود تسکین دهد نماید و هم چنان است جو این و بادیان در بول کودکان خنده در گوش  
چکانند و نیکو بآب مسکن و جع گوش اطفال است دیگر سرکه کین و سرکه تر و تازه  
بود و بفتارند و آبی که از آن بر آید میل آب آبیاز در آن داخل کرده در گوش  
چکانند و باید دانست که هر دو اگر در گوش چکانند باید که با الفعل گرم یا اگر چه  
دو بار بار بود و چه مزاج گوش را در آن و اگر میرد در گوش من شود و اثر و دم  
بآن نباشد گوشت آتش میهند و آب فشرده در گوش چکانند و آب برگ  
زیتان سبز در گوش چکانند مسکن و جع است غاده در ریح و آبل و راق حفظ  
تازه بار روغن بادام تلخ زود تسکین دهد نماید و هم چنان است آب گلیه نذوح  
و آب شهد تازه در تسکین درد و دوی و روغن سداب و روغن غار و روغن  
بیدیان و روغن کوس و روغن نرگس روغن بابونه و روغن شبنم روغن لفظ

و آب نهم مکن در دست و افضل از همه روشن محقر است که دو سه قطره در گوش  
چکانند یا پنجه از آن جرعه در گوش نهند و تسکین در می نماید و این دای  
عجب الفعل است در تسکین درد زخمی مجرب است بگیرند بر نحاس سحر می و سری که  
ان سر شمشیر است در روشن بوسن به بپزند و در آن قدری جند بیکس به میزنند در  
گوش چکانند و آب آبل غسل آمیخته نیز نافع است دیگر بس افکنده مکن هرگاه  
که چه بر شایسته در گوش اندازند نیم گرم که نافع است اما در گوش لب و لب که  
دموی بود بود و مسهل و مطبوع علیه باغن برضه نیم گرم در گوش چکانند یا  
مایه یا شیش ابریش در گوش طلک کنند و آب شکر کدو بار و غل گل در گوش  
چکانند یا حشا بایر جاریه و دوشیدن شیرین در گوش نفع زود در د  
ساکن کند و اگر در بسیار صوب و قدری افیون در و غشهای بار و مثل غش  
و نیلوفر و گل سرخ در آن داخل کنند و عصاره بنول بارده مثل غش  
و باد بقله الحقا و کثره تر نافع است بگیرند انار که نزدیک سیدن باشد  
و از مالیدن نرم کند و در خمیر گرفته در تنور به بپزند و آب نرادر گوش چکانند  
نفع عظیم دارد و اگر سر انار برداشته و گلنار و شبنم و شاد در و گل سرخ در آن  
بر کنند و باز سر انار مطبوع کرده در خمیر گرفته در تنور به بپزند و آب نرادر گوش  
و آب و گرفته در گوش چکانند فوید بود در دفع ورم گوش اگر از سر روز  
گذشته باشد پس در روشن بپزند و بیه حجاج گداخته در گوش چکانند



جمع شود و مده ضرر کمتر است و الا خوف بسیار و اگر بسیار بماند بسیار کم شود  
برگردها گوش از آرد و بخندد با دقین با قند که با بونه و بغش خشک و آرد و جوشانده و اقلیل  
در و بود و مدها و کند و مدها و دیگر که زود و بسیار بماند و در و جمع نموده و در و افکار  
بباید بگیرند و آرد و بود و آرد با قند و آرد و عدس و قش و طین نموده و بر و غش کل چیده و بک  
و آب نرم کنند و بر آتش نهاده و غلیظ کنند و سر خرقه کرده و برگردها گوش چسبانند و چون بم  
ظاهر شود پس شفاف نماید و کوفته با غسل تقطیر نمایند یا انزروت کوفته با شیر  
تقطیر نمایند یا برهم انرا که چوب گویند و سر و غش کل نرم کرده و در گوش چسبانند یا  
را بصل یا لایند و انزروت و بمانند و در گوش بغش کنند و اگر مده منقن بود و در  
خفت الحیدر یا بر یک ساییده با سر که سخن نموده و در افتا لکها در اندازند تا که گرم شود  
غلیظ گردد و در گوش بزنند و اگر دیر کشد و دای مصری عجیب است صفت انرا لکها  
غسل خالص با نسو به بریزد تا که بخواهد آید فستید از ان آلوده و در گوش نهند یا بگوید  
عل سحر و خل غمر و صفت حبه و زنگار و جبر اول غسل را بر آتش نهند و کف  
از و بردارند پس سر که اندازند و به بزنند و زنگار را در و داخل نمایند که خوف مخلوط  
نهند فستید از ان آلوده و در گوش نهند یا براره بقر و سر که و غسل مخلوط نموده و تقطیر  
نمایند که بسیار نافع است و حبه البت و ملح اندرانی با شیر جاریه و در گوش  
که زخم باشد بسیار نافع است با نمک سبزه یا آب مه و تقطیر نمایند و اگر زخم  
بسیار جاری باشد خشک یا بر یک کوفته و در گوش بزنند نافع است و اگر از گوش خواری

نود و در جبین بکوشند و خون بسیار روان را در سر که بپزند مکنه نرم شود پس  
بغشازند و آب آن در گوش نقطه کنند با طبع محض و لاجل و اقا قیا و اقبیا نقطه کنند  
و اگر خون بسته شود در گوش عصاره کرات داخل خمر نقطه نمایند در علاج قرحه اذن که  
نرم بود اول شخم نان یک لیبری در شب بپزند و زرده تخم نه دو عدد در روغن  
و دوازده چوب یک اسکر و بلو کوفته در روغن بپزند و بر گوش فهاد کنند و گوی اول  
از شکم بپزند و زرد او نگرند و بپزند و باز و انانیم انش در نیم لیبری آب  
و ربع لیبری شربت بپزند و چند قطره در گوش چکانند و در یک لیبری انش و روت یک  
اسکر و بلو باز در تروم ملی بکدرام اجزاء را کوفته در باز در اینخته قرص سازند  
و بر انش نهاده و در اندرون گوش دهند قرحه زد و خشک شود و خوردن  
معنی زخم گوش را به کند و اگر در گوش از ضرب بود چسبانه کند و بپزند و  
شیر تا که حل شود نقطه نمایند و در تسکین درد نماید گاه در شدت درد که نیم  
شود و اطباء مخدرات را جایز داشته اند اما در آن خوف تشنج و اختلاط بدن  
است پس هرگاه که بعد استعمال مخدرات ضرر ظاهر شود از چند بیکسیر نقطه نمایند  
که دفع ضرر میکند و از گوش اگر مده جاری باشد قشر زمان در بول آن  
صاف کرده در گوش چکانند نافع است اگر درم درین گوش باشد و موج بود  
فلح آن بضماد و محله که در علاج خنازیر گفته شود بکار دارند مثل مرهم و با  
حلیون و مرهم کیمویه طلایه و سرب مانند آن و اگر قابل تحمیل نباشد آن را



نفع دارد منفس سازند در غلبه ماف الذن بفرمایند که بر بای که در گوش است  
آن بده استاده شود و سر اینمان جانب بایل از بجهت آری من آید و عظم آوزن  
و بینی اگر فتن آید و من آرد بایک سر در و در آخ گوش نهند و اطراف آن کشند  
و سر دیگر در دهن بسته بکنند آید و من آید در آمدن حیوان در گوش است کبر با سر که  
در گوش چنانکه گرم گفته شود و هم چنین است آب درخت قوت و طبع خرب و در گوش چنانکه  
و نظرون در گوش انداختن نیز نافع است یاده از همه درین باب صیت و اگر  
یک در گوش رفته باشد چشم خرم گوش جمع کرده در گوش نهند زود بر آید البته تو که  
در گوش جو صیت دهند که انرا علیکم گویند بار یک هفته در گوش اندازند که مہارا  
زود بکشند و اگر چیزی دیگر در گوش رفته باشد بچند میل تخم و بیالیند انرا  
بر شیم یا بشم و در گوش که دانند آن چیزی بر آید یا دهن بسیار در گوش بکشد و بخوابند  
تا عطسه یا بزور بسیار دہرات باید که بر چه درین بار یکبار دارند بکشد شود والد  
خوف و رم باشد در طرش اگر از ضعف مزاج از تقطیر روغن بادام تلخ بہتر چیزی نیست  
و تقطیر روغن بادام و روغن در اکثر انواع کرمی نافع است خاصیت در سود مزاج دارد  
و اگر برودت بسیار بود بجای روغن گل و روغن بابونہ کشند و اگر مابادہ بود چیزی  
محل لکارد از زرد بکشد چند بیدستر که در روغن شبت یا روغن حبث یا روغن  
سد آب یا روغن کوسن یا روغن افستین کل حل نموده تقطیر نمایند گفته اند کثری  
از اسهال و اسهال از کرمی بر طرف خود و در مابادہ عار اگر دموی بود بعد

دروغن بادام یاروغن کدویاروغن نیلوفر یاروغن کاهو تقطیر نمایند و بر اطراف کتله  
 بمالند و آنچه دانه انار در گوش بفرستند سریع الدتر است در ماده رخی روغن بنفشه بهترین  
 قطرات است اگر فتنه از روغن جگر کبده جذب بیدتر و خردل بر آن کشند گوش بهتر است و انگلیس  
 از ریاحین لطف در گوش فتنه فتنه خنظل در گوش چکانند نافع است صفت این شخم خنظل و درم بورق ۳۳  
 جذب بیدتر نیم درم زراوند صمغ نیم درم عصاره فستق نیم درم قسطریج درم فرقیون دانق درم ربقه  
 شیش ازند در روغن بادام تلخ حل نموده در گوش چکانند دیگر صمغ تلخ ازند روز در بولکودت خسیانده  
 بر صوف در آن تر کرده در گوش بفرستند فتنه ازنی در گوش بفرستند طریقی او کند و اگر از روغن  
 اول بورق در حل کرده در گوش چکانند بعد از آن صمغ بکشد بر صمغ در آب جگر حل کرده  
 در گوش چکانند زرد گوهر اب بر در دیگران که تازه بر تنویر آورده باشد پوست برین او کرده  
 شتر انگوری بر آن بپاشند پس آنرا افشوده در گوش اندازند و روغن جذب بیدتر و روغن بنفشه  
 و روغن قهقهه که هر یک را از رطوبت بر آورده باشد در گوش چکانند استاد میفرماید که قضیب  
 بریده در گوش بفرستد مگر زیاده بجز است و از سر کین اشترافشده در گوش چکانند زرد دانه  
 کند خاصیت آن آبیاز و زعفران بر آن افزوده زرد دانه در طنین دوی بعد تنقیه نماید  
 طرش نافع است و آنچه در آواز گوش بدل است آب کین که افشوده در گوش اندازند یا بنفشه  
 از عطر گلد چوب بکرده در گوش نگاه دارند که طرش و وجع را نیز نافع است دیگر افشین روی  
 یکدرام بابونه یکدرام در سرکه بپوشانند و گوش بر بخار آن بپاشند پس ستانند زهره کاه بکوبند  
 آب کند تا بهفت توره و روغن گل و توره و حبه شفا لود و توله با آتش ملایم بپوشانند تا که



آب و درخت میزند صاف نموده نرم افیون خالص در آن حل شود و گوشت چکانند و اگر اوزار  
گوشتی بر آن بود و علاج آن فرود است اگر آرسنه بود و عقیده را از غلاف و خط و سوراخ  
آب سلق و انکاب بپنجار یا حیاط لطیفه و ثونین را بار یکبار آید که مثل غبار شود و در دست  
بیاورند و سوراخ سازند بعد از آن که در دهان آب کمرده باشند سر را بعقب بیاورند و آنرا تا ممکن  
و سه روز استعمال نمایند و اگر از این خرقه به هم رسد ششانی از روغن بنفشه و انکاب بپنجار  
که کمره بعد از جزی و انشود سوراخ از ثونین اگر آرسنه کمری و شش حفظ و خرقه سیاه نمند  
که مساوی گرفته بگویند و بیاورند و بول شتر بر آن بپزند و انقدر که بپوشد اجزا را  
در افشانند تا که خشک شود و شیا ف سازند بقدر عرق کاس از آن قطره در گوش بپاشند  
حل نموده سوراخ کنند و اگر خرقه پیدا شود در روغن کدو سوراخ بگویند و آب سرریز در خرقه دفع بود  
محبوبت احمد تخم توری جنفل بار یک کوفته در خرقه بسته استعمال نمایند زد و انشود در گوش  
شق الانف گنار بورا در شراب بنفشه سوراخ کنند و اگر نیم از قصبه زیره در شراب بنفشه  
سوراخ کنند و اگر نیم از قصبه زیره و یک فنجان گمل و دو دراهم کی در شراب بنفشه  
سوراخ کنند الفع است فطو از شنبه و اخیل الملک بر و پیش از آنکه بسیار فایده دهد  
و آنکه بسیار منق و او را محسوس شود خوشبو محسوس شود بعد تنقیه بویهای مخفی الفع را از  
و آنرا که بوی خوش و قوی تمام نشود چند بیکتر همیشه بپوید و بپویند تر یا بن و غوره  
در بر مخته یکبار اصلاح بد بوی آرد اگر در حیات حاده میوه و خوشبو بوی  
مشک و کافور و گل آید و اگر از دیگر رسیده باشد آب کدو بنفشه و سه قطره در شراب بنفشه

در بر من انفسه خلق

در کمال غنی

بدیوی بینی الف است و خوردن شراب و خمر و قصبه بیره و کل سرین سفید و سبب  
تنها یا محمود در بینی نفخ کردن الف است خاصه اگر با بول شتر سوراخ کند که دو مشت عظیم  
بوی میرانف که گفته و سخی شده باشد بگیرند آنرا شیرین آنرا زرش و آنرا زنجبیل و بگوید  
موا اب را بغشازند و صاف کنند و در ظرف آینه بپزند تا که سیاه غلیظ شود پس بردارند  
و فستق از آن بپزند و بر صابون بنهند در آن عود است نمایند بریده شود و اگر از آنرا  
تنها این عمل کند جایز است و اگر قدری از زنگار و نوشت در باوی بیامیزند و در عمل  
دورم نهند و اگر گفته و سخت شده باشد بگیرند زنگار و زنجبیل و توتیای سبز و زخم جام آنرا  
یک الی و نیم سر شمشیرام محمود را صاف کرده در سرکه انگوری تر کرده خشک کنند تا نه بپزد  
و چهار و نیم دستک طلسمی رسانده در دو انیسون بپزند و ادویه را در آن بپزند  
و مرهم سازند و باید که چون خواهند که مرهم را استعمال نمایند اول با نوزی از رویان  
بخراشد که چیزی از وسایل شود پس هم ببالند و در عمل کند و اگر دانه بوی  
طوال بصورت فستق باشد بقدر گنجایش آنرا از دانه بوی از نقره یا نسل سازند و در اندرون  
آن مرهم طلسم کنند و در آن را درین انبویه بگیرند و اطراف آن را بپزند و در آن گل سفید  
بپزند طلسم کنند که از مضرت هم مامون ماند و این عمل در شافص سور که گفته اند  
تیکو بود در قرصه الف هم توتیای را و زنجبیل و در ظرف شیشه و بر آن بنهند و بر  
بینی گذارند نافع است و اگر زخم گفته بود و بدیوی باشد و توتیای را در آب حل کنند و بینی را  
از آن بشویند و بستانند از خشن زمان سه درام و مرکی و زنجبیل و درام توتیای سبز و

کنار بکوبد درام و نیم



کند ریگ رام در دوشن موهر هم سازند برایش بینی نهند یا گند اند و اگر ازین پاک نشود  
سالم بقار دوازده گندم و در تکه کل چهار و نشو و پزند هر دو را آفتاب کرده  
بینی را بشویند و اگر ازین هم پاک نشود دیودی خواش که صفت آن در قلعه گفته شود  
برایش بپاشند زرد پاک نشو و پختن ک کردن زخم مراق کل را بار بار بپاشند  
و در بینی نفوخ کنند و کند و مصطکی و لوبان برایش نهاده دوده آن در بینی دهند  
و دو در نیم زرد و شکر فرو درایش خشک کند و دوده چراغ که بر آتش گرفته  
باشند و شکر مساوی در موهر هم نموده طلا کنند ناف است باید دانست که حساب  
ریش بینی اگر آگاه حالتی روی دهد که هر چه بخورد و بیاشامد از راه بینی بر آید بسیار  
سوراج که در کام است گاه بدون ریش این حالت روی دهد در آخر ناله اند و ریش  
بارب تجربه اگر بار رسیده است که خاسته چوب که یکدم در بول میخس  
که بچه باز آید باشد حل نموده ناشتا بخوراند و چهارده روز صحت یابد شیخ نخل در  
بول میشناسی نشد بابت تکه کل خورنده شد ناف آند و این را و اینیز مجرب است گویند  
سوخته دو از خرد آه کشته زنت جزر سموت چهار جزر خربزه مدبر چهار جزر نبات  
برابر مجموع در غسل خالص حبس بندند بقدر بخورد از سلاطین پنج نخج اند و ریش بینی  
خشک را سوطا روغن بادام میدهند و علاج رعا ف در ابتدای فصد کنند و در آخر حجا  
بار بلا شکر موضع تار کنند و در دستها و پاها در موضع که فونت میدهند و  
بزند سر از خرقه که در گلاب که که تر کرده باشند و بسازند فصد از قشر بیض و صبر کنند

و صمغ تسبیح عنکبوت بموی خرگوش مقروض و در بینی دهند و کل ارمنی و سفیده پیله  
و سرکه بر سر ضما دهند بر فامش انگشت یا از بر خلدن بر کمر و بر کمر سفرجل و  
کل تازه و آرد جو اندک که ضما کنند و قدحی بر از آن آب گاه بر روی او زنند  
او در گوش که خون از مجرای آن بیرون باشد سرکه بچکانند و قرص از نقره یا مانند  
ان بر استخوان بینی او بزور پیوند چنان که از مسادی شود و امسغ یا پیله  
در دوا ترک کرده بر پیشانی بحد و صوف و ادراک از روشنائی منزل و فسیله خسته  
در بینی دهند و ماز و زنبار یک ساییده در بینی بدمند و روث چهار خشک کرده کوفته  
کنند و خونی که از ریحاف بر آید بوزند و بر بینی بدمند و سر و پیشانی از ابطلین ارمنی  
اقاقیا و آرد عدس و گلنار و ضدل کافور و افیون ضما کنند و شنبلیلی و مرادار  
سبج و سفیداج مانند کل بار یک سوه در بینی نفخ سازند و آب سرد بر سر زنند  
و از روث چهار فسره سحوط کنند و مازوی سبز بار یک در بینی دهند و غذای ترش  
نافع است و شربت انار ترش بر صحنه بخورند و از نظر کردن در چیزهای سرخ مانع  
ابتدای و انرا که عادت ریحاف شود این شربت نافع است و تمهیدی تکمیل یک یک  
کف در یک لیبری آب بنند تا که چهار اونس نمایند و صفت کنند و یک سکر و یک سول  
الطیب چهار پنجه بخسانند و صفت کنند و یک سکر و بلور و بلور خطای و یک سول  
شربت و زرد ایران اضافه نموده بخورند و شراب مخمور بآب دهند و شراب کل  
کاهوی افضل شربت است و دواست که دن و اگر ریحاف در بجران افتد تا که ضعف



بیارد و در ضد و بند کردن آن نشوند پس بچینه برهند و اطرافش بندند و میاورند  
نیم نیم درم کافور در کسره در آب حل نموده سودا سازند و آمله یا آب سبزه بر سر طلا  
کنند در علاج ابراض پستان و ورم پستان و سوزی را فصد فیال فصد بقرقش  
اللسان نمایند پس تنقیه از طبع بلید مضمضه از آب غنث الثوب یا الالحان یا النوره  
رطب یا طبع حدس و گل سرخ و قشور رمان و عسل السوس و جو موشه نمایند و اگر ورم  
صلب بود از شیر خرم و ماء العسل و طبع و حلبه و انجبه نماید و از آب که بود کلمه کل و بود  
انار باشد بت در ورم مزوج مضمضه بسیار نافع است در درین نگاهدارند و بچینه  
با قدری زنجبیل و نمک درین داشتن فایده دارد و مضمضه در آبلیمون و آب انار  
ترش نیز نافع است همچنان از لعاب بید از و البسبول گاه حاجت افتد که آلود  
زبان گذارند و جی زبانشانه نمایند گاه ورم و عظم اللسان بخدی باشد که درین  
و انتواند که دو گاه در دهان بکنجد مضمضه ترش نافع باشد و از عرق گوجه رباب  
ممزوج مضمضه است که ثانی ندارد و در بلغمی بعد تنقیه با مارجات نوع شاد رو تک  
و قمر و ت که بر زبان مالیدن و مالیدن فلفل و زنجبیل و دار فلفل و نمک سفید  
است اگر رجع النسان را بسوزند و بروم نسان حتی سرطان حلق و نبات نافع  
در علاج صنفع اللسان بعد فصد و اسهال بود از آب شترده انار و شترده و نمک سفید  
بر زبان مالند و غنی و شرب ماز و اجزاء سواد را بخنند در دهان دارند و نمک سفید و بران  
مانند اگر ازین آب بچینه نشود بیهوشی بشکافند و در کپه ای که سبزه نشانیان برسد و کل

فصل در علاج  
اللسان

<sup>روغن</sup>  
 خطم و شتران گوری در دهن نگاه دارند با گوگرد با کلاب مخلوط و در سینه قطره در شفا و چنانکه  
 زعفران شود و در خلل ثقل سان و استر خا و اگر استر طبع بود و صبر طری نیم او ترسد و غار یقون و  
 در ام قنونی و منوی یکدر ام زنجبیل و ثقل نیم نیم که در بلور در حور یک صفت صفت کنیم که کوفته و پیخته  
 بآب گیکان حینند و از نیم در ام تا یکدر ام قبل از طعام بدوش است و استعمال نمایند و دیگر است  
 و جو جینی و خشید انار و دو و انس چهار لیبری آب نموده در خاکستر که یکشنبه روز نگاه دارند  
 و صاف نموده یک انس و انس خورانی و بقرق زنجبیل و عرق که بر آید که از گریاس و زنجبیل سازند  
 و هم هم که بر بایر قفا گذارند صفت این که با و کند و صفت یکدر ام و نیم باز در یک که و بلور در  
 سریم سازند یک صفت آمیز است نافع که بر قفا و نهند لکنست انافع بودستان و پنج سون و سون  
 بیحال که بر خردل نایک است و بلور ثقل در اجینی و در ثقل ثقل که مساوی در میوه است  
 سازند غره که لکنست زبان را نافع است و کوس که به اصل السوس در شرا و آب و المصفا  
 بریزند و صاف کنند و یک انس شکنجین علی در و حل نموده غره نمایند و اگر عاقر قریا و خردل  
 یکدر ام و چند بیدستر در و بیا میزند نافع است صفت این حبس که چون بر زبان نگاه دارند  
 ثقل زبان را نافع است بستاند را بس که یکدر ام و نیم و چند بیدستر و حلیمت یکدر ام و جوز  
 بوا سنبلیک اسکر و بلور کوفته پیخته خنند و با شیر که در و یک قدری خورند نافع است  
 غره دیگر بستاند نوس در و ثقل و زنجبیل و خردل و عاقر قریا و موبرج و بلور  
 و صفت و طبع هندی و ثونیز و مرزنجوش با در آب بریزند و غره نمایند لیکن ملاحظه  
 که از خلق خورند و در غره که در این باشد با کباب و سرکه و خردل بسیار نافع است



اگر با ثقل لسان ثقل اعضای دیگر هم باشد باید فایده متوجه شود و در حقیقت باید با  
الاصول دهند در علاج شقاق لسان زبان را کفی که از خیار بعد از بریدن و به هم پی  
یرد باید بماند باقی علاج قلع کنند در علاج قلع در اطفال اصلاح شیر ضروریست  
کته پاپا اگر چو طباشیر قاقه کباب گل سیوی بذر النور در اجزاء هوا کافور قیصری  
قدری کوفته پیخته با کله قند ص سازند بوقت حاجت کسایده در دهان باشد مجرب  
دیگر مس بات که انرا با کاک جنائی نیز گویند عصاره انرا بر قلع مانده مجرب و بسیار  
شدن سرمه مفید نیز نافع است دیگر مازوی سبز بآب ساییده بر قلع ظاهر میکنند  
و از خرقه مس که انرا اشالو گویند بردارند بسیار نافع است و مجرب بکسر غرغره نافع  
و مجرب پوست بومادران بر کرم و اهلل الحلقه کلسر کل بنفشه کد نیم انیسون  
مقوی بملیک الکحل سه انیسون در پیچ و آن بچشاند و صاب کنند و غسل درو  
میامیزند و نیم ان کاشته در ان افروخته اگر جوشش زبان بومضمضه کند و اگر زخم  
حلق بود و غرغره سازند غرغره دیگر بر کرم رود و بومادران تکمه کل جو مقوی پوست  
انار همه را در آب بچشاند و کاهتمه و شب و غسل و باد و بیفزایند و این را در  
نافع و مجرب است اکل سرخ و سماق و نشسته و طباشیر و تخم خرفه و عدس و ضد نفی  
و حنا و کلنا و ماسویه کافور قدری با یک ساییده بپاشند دیگر بمانند و روق  
طباشیر لسان الحمل ندر و در ملید زرد کلنا شمره الطرفا و روق زیتون با لویه  
قدری استعمال نمایند نافع و اگر بلغمی بود مایه کمی و ملید زرد و طباشیر و قاقه کباب

بسم الله الرحمن الرحيم



لیبری در دویبری تیز آری ازند در ظرف کانی باز جاج که لعل حکم کیفته باشند  
و دهر بند که ده بر آتش بنهند تا که تیز آتش شود و سیمنا بماند سرخ شده بر آورند  
در شیشه نگاهدارند و اگر خواهند که او کم شود در ظرف چینی یا شرابی آتش  
آتش افکنند بنهند تا که شراب بسوزد و ملائم شود چون قلعه پاک شود و حصار گلاب  
بجسته غرقه کنند و در خشک شود یا بآب مان حامض معصور یا شحم دیر است و گلاب  
غرقه کنند و اگر سماق در رشک یا کشنبره خشک یا عسل موقت با صندل سرخ یا فوفن  
در آن بپوشانند قویتر شود و در پیج و حفصه دارد علاج قلعه خاصیت  
عظیم و اگر بسیار جاری باشد و اندان بر کثرت جمع کم پس حفصه دارد آتش  
الغلبه ده مضمضه کند با حل مزوج با آب مضمضه کند و اگر بعد از آن نبویست  
بروخی گل فانی مضمضه کند و کتیله او نشسته و طباشیر و شکر ساییده بر زبان  
نهند و قلعه اطفال را مار و غوفل و کاهنه و شیره پوست انار و بر در انگ  
ساییده با آب دیر نگاهدارند دیگر پوست انار و پوست درخت کوندی و پوست  
درخت نرمة کاهنه با آب ساییده در دهر بپاشند و دیگر بستانند باز و یکبار  
غوفل که منی نیم عدد از آن یکبار کاهنه یا بر و یکبار پوست انار و و شنبلیله  
ماش و حب کتبل شش نشسته مجموع با آب ساییده در دهر بپاشند و از غرقه  
بردارد و دیگر حب کتبل و در آن قاقه که با آب ساییده در دهر بپاشند  
و از حب کتبل برادر از چینی سطحه طور از درخت تمبر شوزمه حب کتبل

قلای که در دهان میشود که انرا اجهر گویند است که چون به بان قدری که در دیگر بید  
توان خورد و ز چوبه ری که در دوا گشت کج درانی که سه مضمضه از آن میتوان کرد  
آمیخته مضمضه کنند سه روز متواتر قلای دفع شود غذا خشک و دوزخ هم چنان است که  
قشر برج نخفته بر زبان مالیدن نافع و مجرب است و اگر از دندان بیرون بود بزرگ و فلفل  
فلفل و سرکه غسل نمایند و مصطکی و کنز مازج و ساج و سداری و صابون قرقره حاجت نمایند  
بیمه او مت نمایند و اگر از بخار معده بوقی کنند و با یا حیات معده را پاک نمایند و اگر  
ماده صفرا بوی آن آید و آب بنده می آید کاسنی هر صبح بخورند و آب لیمون و  
قرص زرد شک و قهقهه خوردن نافع است و شیر خوردن مفید است و اگر ماده بلغم  
از قرفل و مشک و مصطکی و کندر و پوست اترج و سیب اسفند و نارنگ و عنبر معجون  
سازند و مداومت نمایند بستانند که او کند می درم غزل و لعل ده درم پنجه  
از خربزه درم قرفه و میوه ساید و کندر یک درم سه درم قرفل کبابه دو درم کافور  
درمی سنون سازند و دندان را با آب بشویند و دیگر قرفه داشته و قاقاق و دج  
بندی و جوز و اوامازوی عود درمی صندل و ابر کل حساب سازند و شربت سه درم  
در غلایه تقشیر آن بعد تنقیه مضمضه کنند از سرکه در در این کلان و کل سرخ  
جوشانده باشند و موم روشن مالیدن فایده تمام دارد دیگر مشک یک کعبه کافور  
و جبر لو بان چهار جز یا حب بنده بنده زن یک سکه یک بوقیت صندل و یک بوقیت  
در دهن نگاه دارند مجرب است در غلایه کج در قوط لہات اگر دموی بود بکین کین نخل

الی اجهر



تیرش کرده باشند غره کنند و مای الجبس و محض و بار توبت نافع است یا بطبع و رود  
خود و کفای غره کنند و خوردن سحر جل و مکشی و غیره نیز نافع است و قویتر از  
عصاره حیثه التیس است و حباب کس و شمره الطرفا و عوص و سماق و حشاش زنده غره کنند و  
اگر این ادویه کوفته در ورسازند یا در اینوبه کرده نفخ نمایند بهتر است و بکنند ملاذه  
را از آنکنش بسوی خارج و به بالاد بردارند فایده تمام دهد و اگر از غره اخرا فایده  
ندکورد و لهات و جمع پیدا شود شسته و صمغ عربی در لعاب بزر قنونا و یا بهر آن  
و خطم غره نمایند و اگر از بلغم بگو با کثرت اقی غره از ریحانی و کندی و آب  
که از قشر آن گرفته باشند غره کنند که باقی صیت نافع است و زجاج و نوشادر یا  
ریک سیده نفخ کنند و روغن تربت یا کلد آینه غره نمایند و باک  
استشق نمایند که خطومات و دجال آرد باید که بران مداومت نمایند که  
علاج جیروی و کشیدن که با سفید بطریق تمام کوب بسیار نافع است و شکست که با  
سفید در سفید بریده آینه بر تارک ظله نمودن فایده عظیم دهد و افتادن ملاذه  
اطفال را بریده تمام برشت در طول بوییده هنوز کرم بگو که بر تارک بزنند زود  
فایده دهد در علاج آنچه خلطی پیدا شود اگر آن غمه بگو بگردن او شستارند زود  
بر آید اما اگر خار مای یا استخوان بگو در حمام زود و روغن گل اندازند و غره  
نمایند و بکشدن فرو برند همراه غمه فرو رود و اگر از این فرو رود گوشت بر  
بچه پیرسان استوار به بندند و بلع نمایند و باز کنند چیزی مرتبه تا که بر آید خلط

علق فی الحلق در روشنی زبان بکشاید اگر نزدیک بود دریده سیوم به اینو سیوطی  
بر آرند و الا با کبسه با قلامی باشد و شیر نخورند و بخورند خردل غرغره بسیار کنند و دم  
بدان نفوخ نمایند و نان خواه و فلفل با یک سیاه شده در حلق نفوخ نمایند که از زلوی  
ناخن آن زلوی میگریزد و چون در معده رود و سرکه و فلفل خوردند که قابل زلوی است  
بگیرند که دفع شود و در اینجا فلفل و ناخن نفوخ نمایند یا بنفشه یا لایب کشد و در حمام رود  
و بسیار مانند که بدن گرم شود و تشنگی پیدا شود پس آب سرد و یا بر فلفل در میان گیرند زلوی  
بطلب آن بیدار آید اگر حلق در زبان بهتر است که زلوی را غلبه است و اگر بعد از دفع  
زلوی بر احتیاج در حلق بماند لعاب بر قطونا بدین بانی که در و کفن و پوست انار  
جوشیده باشند و علاج وجع اللسان در حاره بعد تنقیه از فصد و مسهل و غرغره  
قابضه بکار دارند پس قوت دهند دندان را که قبول با طه نهند مثل کسی که در دهی  
نگاه دارند یا اثر اخلاص یا ورق زیتون یا فلفل خمر یا حب الاسن یا سماق یا  
آب شور رمان یا آبی در دهی باشد قفاح اذخر یا جوز که نهند باشند در سرکه  
و اگر ضربان بسیار بود و کافور و حاققه یا بار یک کوفته برین دندان بماند بعد  
از آن پنبه در روغن گل تر کرده بر دندان بهند و اگر در عظیم بود پس بکفیر طایفه  
در روغن گل برین دندان گذارند و اگر ازین هم تسکین نشود برین دندان و جویانه  
حجی نموده و اگر ازین بیایم بود بعد تنقیه زنجبیل و حاققه قره و غرغره و آب سیاه و  
بورق و سقره و قوتیج و بعد از فلفل و او یا مجموعه حوشانده غرغره کنند یا شکر



بر دندان بماند یا تریاق فاروق بر دندان بماند و جند بیدستر و حلتیت و قفل و خلیل  
و میوه ساید و افیون مالسویعین بمانند و بر دندان بماند و صبر بر کبر سنگی و ترکیب درو  
رخیل است و اگر ترکیب نماید این اگر نمک موضع دندان ادا کند یا بکشد و گویند که افیون  
و جند بیدستر در گوش چکانند و دندان ساکن شود و افیون و بدلیج در حل خمر بر دندان بماند  
و فلو نیات خوردن و در دندان داشتن نافع است و طبع خشن با حل مضطرب در دندان خرد  
از دندان نماید و خل و نمک در روزها را حل است و اگر در ضرر است و غم بود و غش و بیرون  
جوشان در گوش ها و گرفته بر دندان بریزند و در اساکن کند و دیگر برادش و کوز  
و مصطکا مالسویعین در شربت به برزند و خشک کنند و باز با یک یابیز و بر دندان بماند  
تکی آرد و دیگر کافور و با مسی تعارف بخشد بر دندان بماند و دفع درد نماید خاصه در  
دیگر بمانند حبیب شا و کل سرخ طین از منی انا یکدرام و نیم کوفته بخند و سرکه تر کنند و  
خشک پس بگیرد و افیون و شراب بر کرده درام قهوه به زرد یکدرام و موم در روغن خشک  
مرهم سازند و بر دندان بماند و هم در زیر گوش و بنا گوش و قبضه و موضع که نبض می بیند  
بماند و در دندان را ساکن کند و دیگر تنکها و قفل کوفته بر دندان بماند نافع است  
و آنچه از باد بود و مویر دانه بیرون کرده با قدری کشنیر کوفته و دندان نکا بدارند و فید  
سنون حافظ دندان و مقوی آن نمک طعام نشود و مثقال در یک سنگی یا گلی کرده بر آن  
سرکه بریزند و چنان که بالبدان آید پس بر آتش نهند تا که سرکه خشک شود و همین دستور را  
مرتب پس نمک را بر آورد و بار یک بند و یک کف دست نمک تر و خسته و یکماز و نیم تر و خسته و یکماز

مصطفا جدا کوفته با کتیا میزنند و بر صبح با انگشت بردندان بمالند و اگر از لثه خون می آید  
 بسکه و آب فمضه کنند و دیگر بلاد رو تو تیا و سینه و عاقر قرحا اجزاء و بوی بلاد در آن فمضه کنند  
 و با ادویه دیگر کوفته بردندان بمالند نافع است دیگر صمغ درخت سرس فلفل کوفته زیر دندان  
 نگاهدارند بسیار نافع است یا تخم سرس آج پاشانده مضمضه کند گاه باشد که در دندان نمود  
 بک لثه از ابعاد از غشیه دم الدخون سه درام شود کل سرخ خاکستر شاخ گوزن و تخم و  
 انایا یک درام خاکستر تمالو اسکر و پلو شیت یک درام بکوبند و بسین تیا میزنند و بر خرقة مالیده  
 و دندان نگاهدارند بوقت شب بسیار نافع است و بیضه اجوشانده پوسته دور کند و در  
 طول دو پاره کرده براده دور کند و بجای زرده مرو قند مساوی بر کند و هر دو  
 بهم بسته بر شیمان بیاویزد و در زیر آن ظرف چینی نگاهدارند و آبی که از آن بچکد  
 دندان بمالند نافع است ورم لثه و درد را دیگر شکنجه و کلد ب که بهم آمیخته  
 مضمضه کنند خارش بن دندان را نافع است و مجرب است و میفرماید که دندان خراش  
 را بر دندان در دندان میزند و در ساکن شود لیکن باید که دندان موافق باشد و اگر  
 ماده در پنج ریخه باشد ورم هم بکوبد و بجز آنرا که بکوبد و آب خمیر کند و بر پنج دندان  
 در شب همان طور خواب کند تحلیل دهد تا نصف ریم بر آرد و در لواء انسان بستان فلفل چار  
 ورم حماما سه درم ساج بند و درم حصص محرق هشت درم بکوبند و بر دندان بمالند  
 و دیگر خاکستر تنباکو بر دندان مالیدن سیاهی دندان را بر برد و دیگر بخت چهار  
 در چینی بکوبد و در کلد بخت خمر قلع از آن تر کرده بر دندان نگاهدارد سیاهی

فواید علی شاهی



بنود در علاج تامل نشان و جفیه دندان در سوراخ دندان حلیت یا لورق یا بنجر یا  
 یا مریاقطان یا میوه سیاه یا افیون و مصطکی یا باز در یازنیچ یا مویچ نمند یا  
 بگیرند شونیز و بایند از آب که گفته تر کنند در سوراخ دندان نافع است یا بگیرد غرض و نظر  
 بر دور البوز و بیا میند و جمل در سوراخ بنیزد یا بکوبند خردل و تمر قدسی که جمع شود  
 و بر کنند از در سوراخ دندان که بسیار عجیب است یا مویز و فلفل کوفته بر کنند دیگر مضمضه  
 از زیر گشتا لود را و نگردد گرم را بکشد و در خان پوست جو زندی بدندان گرم خورده  
 برساند گرم را بکشد دیگر پوست پیچ که طبعی تنباکو بکشد یا پوست فندک و زرد زدن  
 نگاهدارد یا نوشاد و پنبه پیچیده در زیر دندان نگاهدارد گرم را بکشد و در درانی  
 کند یا مری و زعفران و عاقر قرحا و افیون را بکوبند و بیا میند در قطران و در سوراخ  
 دندان بر کنند یا بستانند بر کمر و بذر البنج مالویه و بکوبند و بیا میند در موضع دندان  
 این بدندان رساند گرم را بکشد دیگر صبر بکیرام کافور نیم سینی نیم اسکندر و بلور  
 نیم درام بهم آمیخته پیچیده در آن تر کرده بر دندان نهند که گرم را بکشد و در درانی  
 کند و اگر در یکیم بسیار شدید بود از دار و داده لبوز اند مثل اینکه یک کبک فلفل  
 آمیخته در سوراخ نهند یا زرد گوگرد در سوراخ دندان چکانند و اگر در درانی نشود در  
 قلع آن گوشه بستانند که درون شسته و بکوبند و در شیر قوم حنظلند و در دندان  
 نگاهدارد بعد از آنکه دندانها را گرم را بکشد و دیگر از پوست پیچ پوست  
 حنظل در دندان نگاهدارد و بر کرده شود یا حنظل و عاقر قرحا





نازک سبیده بر پنج دندان باشند بوقت شنبه اکتند سنون که بوی مان خشکند و مقوی  
دندان است بنیل الطیب روح هندی قرنفل حما کله سره زیره صومعه سنگ نمک خسته اجودا  
سنون سازند طریق روختن نمک بکوبند و باسل نمیکند و در غرقه کتان بسته بگل حکمت بکینند  
در تنور بپزند و چون تنور سرد شود بر آرند و طریق روختن نمک اختیار اهل قزلباش است که  
نمک را در دیگ گلی کرده بر آتش بپزند تا که از نمک صد ابر خیزد بر آتش بپزند چون خموش شود بر آرند  
ماییدن و شهم نافع است در علاج ضربه اللسان کندي دندان که بر تشنج بود یا بدون آن  
مصمغ باد روح یا بادام یا جوز یا ستون نافع است یا ریت تازه یا ریح یا بادام در دمان دندان  
با موضع خلک و معوم ماییدن زرد آوند طویل و حنظل در روز و ریت که کرده و اگر از بلغم  
حاصل شود که در فم معده جمع شود و بخاران بپزند و سد اول تنقیه معده از ایا ریح  
نمایند بعد از آن استعمال ادویه مذکوره کنند و قی بعد خوردن طبعی تصفیه بیره و آب و  
تنقیه معده بغير قی صورتی کند از بلغم روح علاج دندان از مثل جنیز یا بار در دندان  
بر صفحه نه مشوی که بنویس یا کریم بود بپزند و بپزند و کریم کرم خوردن یا بان کریم که از  
تنور بر آمده باشند دندان بخاوند چنانکه اگر کریم می اینک از چشم جاری شود یا بان کریم  
در دهم بکینند و نگاهدارند بار و کرم و غش بلغم و ریح بان بر دندان بمالند  
و از ریح بادام و بر صفحه نه و غسل حلوا بخته کریم کرم خوردن و جلای آسان و حفظان  
زین مسنون مسبقی نمیکند درین بار از سنویات بیکر اهل و قشور مان و قشور پنج کبر  
و محقر نیاد زبده البیض و شعیب حرق و نمک اندرانی اجودا و سنون سازند و چون سنجینا

خوردن در دندان ماییدن نافع است رسته دامیه بجز قنفط و چارگر و لظیلان رسته و طبعی  
دم الاغوی کل غیذ که آن را کبری گویند مجرب است با آنچه پیشتر بود در غبده بر رسته مانده و دیگر  
باین کاهته بسیاری هم موخته مکده جبره در سنگ است هم حصه کج سنون سازند و توتیا بر ورده رسته  
باشیدن نافع است صمغ عربی باریک ساییده باشند هم چنان در ناکل رسته چون رسته سیاه  
شوقیه بهتر از سرق گوگرد نیست که بر رسته بان که گوشت بهار میخورد و تازه میرد و یازد در انبات  
لحم البهیل و پوسته کبر و حاقه قرم و ایرسا و دقیق که رسته و سق سنون سازند گوشت  
برویناند و کند و زراوند گرد و دم الاغوی و خل و غصل و حل ادرین با خاب عینی است  
در انبات لحم البهیل و دقیق که رسته درم بعل غیر کرده قرص سازند و برغال حدید  
نهند و در تنور گذارند تا که نزدیک سوختن رسد بگویند و بیا میزند و با اودم الاغوی چار  
درم کند چار درم ایرسا و زراوند کرد و درم سنون سازند و قبل از استعمال این سنون  
کند و خل و غصل در ناکل رسته اول بار کند از قند فینون با بودی حوا که نسجه در قند  
گذشت بباشند این دو که اصل است شاقه و قروح رسته را و حرکت دندان در درضیان  
نیز بستاند شمره طر فاقه قرم و ساقه درم مایه ان یک درم و پلید زرد و درم کس  
و درم قلی نوشت در کبابه کفدر یا مکده نصف درم کلان از عفران بیک درم کافور و ربع  
درم بگویند و سنون سازند و اگر در دندان کج و کج و درم مصطی بماند تکیس در نماید  
مجرب است در که براق در غوار اگر از حرارت باشد بخورد کاس و آب که در جگر و  
شفا یابد و فی کردن نافع و مویق تعبیر و خط و خل است و مداومت طریقی لازم و



اگر از بردوت بود و در یونین قوری خردل بیا میریزد ایگام با شنا بخورد و کند و موصلا  
مضع نمایند و آب فتنی از دهن اطفال را افاقیا در شراب پیزند تا که حل شود و در دهن  
کودک بمالد و در شقاق لبها و درم آنها لعاب بپزند و لعاب کشتی بر لبها مالیدن نافع است  
و کف که از خیار چون بریزند و به هم مانند بر آید بر لبها مالیدن زرد شقاق را دفع کند  
البته روغن بنفشه و پدید بطاغم کرده و شاف بزکوی سوخته با آن آمیخته طلا کنند بسیار نافع  
و پوستی که از اندرون بریده بر می آید بر شقاق لبها جاسپاندن نفع عظیم دارد در ابتدا  
ابدن کاغذ نیز روغن کهنه شسته بر شقاق و درم لبها بمالد خاصیت تمام دارد و بخوردان  
تر نیز بابا کلاب ساینده بر شقاق لبها که از حرارت بودنی بدل است و این از خنثیها  
احقر است اما درم بعد فیقال و چارگشت بیت شاد با و منساید و مطنخ فوار با پدید

دهند و فوغل و گلنار و ورق گل و جوز اله و با سرکه و کلاب طلا کنند در بانور لبها  
و درم لبها که لبیب السیر بود و درم و مطبری لبو که در آن شکافی ظاهر شود یا قسم نالین  
از مطبوخ فیتیمون تقیه نمایند و ضماد است محله بکار دارند و مسکه در صلابت  
ببایند تا که سیاه شود بر لبها طلا کنند یا سفید بر سفید و کلاب بکبرل سرب بپزند  
که سیاه غلیظ شود از تصرفات احقر که سیاه بکبرل جفت کند و با سفید بر سفید  
و کلاب صلابت کنند تا که سیاه و غلیظ شود و بر نا شو لبها و خنار نیز درم بوداوی  
طلا کنند فایده تمام میدد قروح لبها را بعد تقیه هم سفید نهند و در دار سنگ و بازو  
بگویند و با سوم آمیخته طلا نمایند و در دار سنگ با روغن گل آمیخته طلا کنند در شقاق

نصف  
نصف

در ابتدا جذب مواد نمایند بوی اسفل استعمال ادوات در دموی فصد رک  
زمان روز اول ملا تاخیر و اگر غلبه خون بسیار بود فصد قیفاً بد فوات کم کم خون دارند  
تا سقوط قوت نشود و غش نه افتد و اگر مالعنه فارجه است قاین وضع مجامع ایشان  
فقرات پشت در همه اقسام نافع است استعمال حقنه لیمه و خیل است حتی حقنه خار بعد  
از تنقیه غرغره های قابضه چون عنب الثعلب و طبین و عسل و رب فخر جل گل سرخ و گلزار  
و خدل و فوفل و رتوبت را در غرغره این مرفض خاصیتی است عجیب در عار از زوالت  
و در بار دوازدهمین هم چنان است رجب و اگر التهاب بیشتر بود غرغره ذر و سدر و بکار دارند  
و الا فادر و اگر تار و ز چهارم به تحلیل نرود پس در نفع کوشند و استعمال محله نمایند مثل  
طین و زیم و اکلیل الملک و شنبه و اصل الکوس شیر و شیده و خیار سبز و آرنج که غده  
سمید که فوج ببری در زخمته باشد و اگر بعد از این هم التهاب باقی ماند و بوی قوی تحلیل  
بکار دارند چون خرغره الکلی و طین استعمال او این است که بگیرند یک سفید رنگ را  
و تا سه روز زخم استخوان چینی نخوردن نهند پس گاه خرغره سفید رنگ را بر آید  
از زخم نکند و بماند و انرا در حلق نفخ کنند و دفعه آن را خد که ده بپاوه  
قند الحار یا مانند آن از بیهوشی بماند و اگر از ادویه قوی تر غرغره کردن و نونه  
پیدا شود از شیر و روغن گل غرغره نمایند استاد میفرماید که کافور و شیا و فانیستاد  
حفظ بکی و افیون و صید از آن بپزد و کشنیز و رب عنب الثعلب که حل کنند  
و طلا سازند خنق کرم را بی برال است و دیگر گل خطم و تخم آن برگ آن به بزند چنانکه



بطریق غیر شود پس کلاب را آن ریزند و منور گرم بود که طلک کنند و شمای نوزی  
چهار بار و از ایشان خطا و کوفت میخند و غسل ضما کنند و اگر کثره قوام اختناق  
دخیل است ضما دیکر بسیار خطا و کوفت میخند و کوفت کنگری کفی بر کس است  
از آن آرد جو آرد حله آرد کتان نایست درم مسکه یک انش نیز ندانند غلیظ شود ضما  
که در نفع بدل ندارد و این و این ورم را نفع داده و نفع کرده اندلی از بیت الیوس  
و کشمش یک انش خرمایش عدد تخم کنگری تخم سدره دود و درام در کجایی به نهند و  
در این نگاهدارند نفع عظیم شود و اما خطاطین طلک کردن بغایت سودمند است در <sup>عقاید</sup> <sub>خطای</sub>  
بخشد و برود و کل سیمون و طباشیر و کاتبه و قاقه کبار کوفت در حلق نفع کند و این  
نیز از تصفات احقر است پس درخت حبیب طلک کردن زود نفع بخشد خاصیت  
در ابتدا و گاهی با جدوار طلک نمایند و تر یا قهار و جوز با جدوار در سر طلک نمودن  
بالتامیت خنای و آنچه خطای با سر که هم چنان است و امر بیل تازه را کوفت ضما  
کردن خنای و دیگر را نفع است همچنان او را م جای دیگر را و اگر خنای بلغم بود  
و سیلان آید باشد از دهن و حرمت و بوزنش بسیار نبود بعد تنقیه با یارخ غوره کنند  
بما و العسل که یک مطن بود و یک قیده در و خردل که <sup>آورده</sup> <sub>آورده</sub> شده باشد با آتر که کوفت <sup>آورده</sup>  
باشد بطین آمیخته و فصل از همه آتر که از پوست تازه گرفته باشد و خردل و فو  
شاد و عاقره و لطر و فلفل و فودج کوفت و میخند نفع کند با خبر اندک و را  
کوفت در ما و العسل آمیخته غوره کنند و الفیاطین درین باره بسیار نافع است بدانند

گرفتن و نیش و دندان خواهد و قفاح از خرد اصل الصوص سلخه و نیش و دندان و بزر حرمل از این  
 و مروز از آن و طویل مکرر او قیه گل سرخ و دو او قیه قطره و دوا خطا طیف مکرر او قیه  
 او قیه نشسته کند سنبیل الطیب ملک نصف او قیه غصص صمد و مجموع او قیه سنبیل  
 بیا میزند و کاهد از درد و وقت حاجت بقدر غصص بگیرند و در او و اصل بار چوب یا آرد  
 عددی اصل الصوص حشاشانده باشد مطلق کنند بر خرقه گذاشته در روز سه بار یا چهار بار و چوب  
 که از این بار میگویند باد و سه فلفل آرد باشد مطلق کنند بسیار نافع است و جوی حیات  
 خنقا و دیگر و او را مایه دیگر را نیز بسیار نافع است از درد و شکال و این مایه میزند و کاهد  
 که فرو برد و برون دو او غذا و شوار شود پس بچوب یا مایه سرهمه مایه نشسته نهند و اگر از این  
 سنی یا یک را که از نقره خسته باشند در حلق بفرستند و از آن راه غذا و دوا اندون  
 بفرستند و غذا و محنق در حار اش حشاشانده باید در بار د آب کش مقهور و هر  
 از این محنق کف آمدن پیدا شود و مکرر در او از این خنقا و خنقا از کباب او  
 ضیق النفس باشد بعد از خنقا و بابت شدید بگوید باشد و اگر در خنقا ظاهر شود و دم  
 سرخ یا سیاه از گلو و سینه نیک باشد و اگر بعد از خلاص از ریه بجهت سوسوی لبه بریزد و روز  
 بپختن بگیرد و اگر خلاص شود از این مایه هم رسد و این در او را مایه عظیم بسیار و خنقا که  
 بعد قطره و ضربیه بپختن نقره کرده بود بد باشد و اگر خلاص باشد مایه نزار اگر سرد بود و کاهد  
 خرقه گرم کرده نمایند تا که بد مایه احتیاج است شود و انگبات بخار با بون و اکل  
 الملك و زنجفر و سنبیل و نونیز بریان کرده بپزند و یا جذب بستر بپزند و بپزند



انسیون نیز نافع است و دهنان با قند مفتوح و در شراب فایده تمام دارد و شراب آن بسیار  
بر آن انبات نمایند و ساعت است و دهنان قرعاس کنند و روزی غفرانی نیز نافع است  
که در دهنان بگیرند و اگر کثرت عطسه در تصدیع میدارد آب بار و ج قطعه در آن غنایند  
عطسه ساکن شود و بعد بفتح ماده عطوسات نیز دخیل است خاصه بیوست که در غنایند  
و اخراج می برد است و از جوز بوا و مصطک و صغ غرنی در کلاب بسته در دهان نگاه  
دارند و همیشه آب نرا فرو برند و کشند خشک می شود و جوز بوا و بارزد  
خشک یعنی کند را ماسد در ام اصل السوس و مصطکی بکدر ام کلکند یکایس کوفته بخت  
حسب از ند باشد بستی در ام زکام حار و بار در نافع است و اگر کبریا باریک کوفته  
در غنایند آرد کندم آمیخته بر سر ضما کنند منع سیلان رطوبت از دماغ نماید و از سر  
وزنجبیل و یاریان و نمک و انسیون کوفته بینی و در غنایند و بر سر بند نافع است  
گاه از نزد بار دحالتی بهم میرسد که هوای سرد بسیار نگیرد و چنانکه در زبان  
پوست از دستاز پوشند و آنها را که این را در اجبه گویند و ان از ان قبیح  
بستاند یکدانه را که ناسفته بود کوفته چهار حصه کنند یک حصه از دهریزند و سه حصه  
در ستر روز بخوردن دهند و بعد از سه روز اگر از آله دیگر سه حصه از سه روز  
بخورانیدن دهند و بعد از سه روز صحتی کمال یابد و حقه این را بسیار تجربه آورده  
بعد از آن از انمان دانه در غسل یا نبات جوارش نموده بخورانیم تقویت معده  
تمام می آرد و در زکام حار طبع بنفشه و شربت خنک بسیار نافع است و ماء

الشعير در روغن بادام مفید است در ابتداء شیرین سخته نفخ و بریخی ناله منقح در کرم  
بینی بدینند با سنگ سیا کرم کرده و سرکه بران پاشیده سر بر بخار دارند و در نفخ بد  
ما جو مقشر در روایت تر خشک ساند و کرم کرده انگار بنشیند و ضد لک لک سرخ و کما  
و کلاب بپوشند و از چیزهای روغن پیر بنیز فروراندند و اگر خون غالی شود بعد از  
فقد کنند و نزل نرسد این چنین است مجرب است از تصفیات احقر است بگیند و غیر  
چار اوقیه تا سه روز در کلاب و عرق بادیان و عرق کاستنی بخسانند پس ربع اوقیه  
مصطکی و نیم اوقیه تربدیفه موصوف و دیگر و قیر السوسن ان آمیخته حب سازند بقدر  
نخود شربت بجهت تقویه دمانه در صد اید و انتقال و در منع نزله از یک تا سه روز وقت آب  
دیگر چهار زرده بر غشیه و شکسته چندان در آب بپزند و بر آتش نرم بپزند و بخورند  
نفخ عظیم دارد و فربهی می آورد دیگر جو مقشر در آب بخسانند شش ساعت در ظرف حب  
نگاه دارند و بگیند بادام شیرین سه اونس تخم بطینیه هندی یک اونس و نیم تخم خربوزه  
تخم خشیانس و تخم خنایک انس مجموع را آب سائیده بشیر بکشد و با یک لیتر از آب  
جو که نگاه داشته اند بپاشند و بپزند و بخورانشند هر صبح ده اونس تخم بسیار نافه است دیگر  
کمترین اوصاف عرق کل مختوم و کل در منی اناد و درام خشیانس و رب السوسن انایک درام  
و نیم قند یک انس کوفته بکلاب قش سازند و در این نگاه دارند دیگر بگیند که با  
مصطکی و لوبان و جوز بلبل انایک انس مجموع را کوفته از صراط بکنند بر بپزند  
و قوت مانع لغایت بد و منع سبلان رطوبت نماید و شیر زنان سوط کرفن مفید

این دوا در باران



شریت یا قوری بسیار نافع است و گاه در کثرت سیدلن افیون و بذربنج در آن اضافه  
میکنند و آب حله مصر است و حلق را انس بسیار نافع است و شراب مغرورج با کافور نافع  
است جهت تسکین دانه و بجز بوی حکام و شمش باطل میکند نرود و انا فیه از فصد و اگر حکم  
و عطاسن باید باشد میخوردن با نارسه فقه کردن نهند همان وقت تسکین دانه بجز  
و در نرود نرود بخوردن و افیون و ما میران چنینی مجوز بود و حفض و شیا و یا میشتا و صمغ  
عربی و صندل سرخ و صندل بغیه مکدر یکجور رسمه و حشا پنج مثقال عدس و مالکین و  
نخود مکدر یکجور و مثقال کوفته و بیخته در زرد بریده شیا ف سازند و با آب کلاب و بجز  
طلد کنند و بوقت شصت و صبح بخام رود و اگر زرد و نرود قوی نبود تنها بر پیشانی طلاد کنند  
کفایت بود در علاج کمال انچه طبیبی بود که در مجتمعه شده باشد از سه ماحا و  
بنفشه مغربی نخوردند بار و غش حب صنوبر یا روضه فستق یا روضه بادام و انجیر و خرما و مویز  
تناول فرمایند و سینه را بر و غش کوسن و روضه برگ گشنیز و کوسن کالد و طنج زوفا  
که در بارب اد گفته شود بنوشند و تخمه کنند از کند و میوه سایید و دمان را بر دغان  
ان نگاهدارند و اگر نخوردند معجون کمال و صفت چنین لب فستق پنجدرم بومقشده درم لغا  
تخم گمان ده درم فایند مثل جمع معجون کنند و بخورند بقدر که در کمال گیس بخورند با آب  
که در و انجیر و مویز و بیخ را زایانه بخند و اگر نرود معجون تخم گمان کوفته با آب  
بخورند و باید که استعمال کنند در معال طبع چینه البهار از و بر آید خنکاش افیون و  
بذربنج و اگر کف و خلط باشد طنج زوفا این قرص بخورد و بذربنج را زایانه و بذربنج

و رب السوس و بر سبا و شان بادام تلخ با سوسه قرص سازند بلعایت بزرگتان سسته در این  
بخورند و تلطیف نمایند و زود فال اگر رقیق باشد تعلیظ نمایند از نشیاء و صمغ و مانندان و اگر  
لریج بود قلعیان نمایند بکنجایی غشوی و اشیا و حریره و اگر بسیار بر آید چنانکه ضعیف سازد  
تعلیل مواد نمایند و بکلیں و اگر علیل از چیزی منوم ثقل در سینه صلیق النفس عهد شود و اگر  
چیزی برای تنفیه دیند لعال زیاد شود پس باید که ترکیب بجزیره که منوم باشد و بزره انگیزد لعال  
با چیزی تلطف نماید و با سوسه زرد ماده را در ترکیب احتیاج هر چه بیشتر افتد بیشتر  
اگر لعال شدید بود کدی که فی کند پس بجزیره فقره دوم از فغانند و بگویند بخورند شیر  
تسکین باید لعال البته که لعال بالرس اب از این دوائی نیت و نیت در لعال بالرس باخوت  
بود و گاه تربیم با و باشد اگر نفث بر آید بسیار قلیں بر آید و بذر از این پس علیان  
شراب جالسی است با باد الشعیر و پیستان و خناب و نفثه و روغن بادام و اگر قصد  
واجب بود قصد کند و بخورند ملو حیا و قطف و خیار و قش و افغان و کدو و بارون بادام  
و شکر نوشند شربت قند و گلاب و شربت اب نفثه و اگر ترش باشد زردی بریفه نیم شربت  
و در آج و میر و ج ببالد بر سینه شربت در روغن نفثه و کثیره لعال که در دهن نگاه دارند  
نامیده در لعال بالرس کثیره صمغ و شربت شکر و تخم خشخاش و تخم قش و تخم خیار و نفثه  
ملک بچندم البوزیت درم شکر بوزن جمیع بلعاج بملف جمل سازند و در دهن نگاه  
دارند چون نرسد او تر لعال منع کند نوم را پس بد حب سیه حلقه کند و بگویم  
سایه واقیون یا السوسه کند یقین بخورد و یک یک حب یاد و حب خوردن انجیر

فلفل و بادام



خسک با دام با جوز قطع میکنند لعل را بخوری که لعل از من را که با نفث منتهی بود نافع  
است زیراوند عبیر میوه نبرد با بسوی زرنیج اخر مثل جمع در پیله گاوپیا میزد و بنادق  
سازند و بخاران در دهن گیرند بعد آنکه قنوع بر سر دوخته بگذارند و هر کس سر را بوی  
حقنه قمع در آئی که نخوردن دهند صمغ عربی و کثیر ایامیند جفت حب میوه از جای کوس  
است رب السوس و منقال میوه یکمقال افیون در زعفران و مریم نیم مقال فقیریم  
مقال کند را ضافه میکنم در شراب انگوری چنانند بقدر خود مغصه گاهی در سوز <sup>منق</sup>  
حب سوزم و در لعل شدید بن اطراف شدت قوت نافع است صفت بهین جهت  
لعل بستان عجب یک سه عدد اصل السوس شردم در سه رطل آب بنزند تا که  
یکرطل بماند پس درم بنفشه خشک در دافه کنند و بکوشانند پس یکم درم ترنجبین و ده  
درم فلوس خیاشمیر آفروده بدهند گاه بحسب احتیاج یکدرم ترید درختی اخل کنند  
گامای مله ران الثوریم بغیر ایند سمع ابیض مغسول در روشن گل بگذارند  
و بنس تانند آخیار و اسبج و آب بقلته الحما که گرفته و فترده که فترده باشد  
نموده بارغن و موم در آون بکوبند تا که یک کین شود پس بار چیدان میالند  
و بر سینه نهند ترنجبیه سر و فر من ا نافع است <sup>یکدرم</sup> اگر ترنجبیه حب سوز لعل نافع است  
صمغ عربی و درم رب السوس ستر درم فلفل نشی کوفته و پیخته با شیره گیوار در یکرطل  
کشد بقدر کنار دشتی حب سازند یک صمغ و یک شام در دهن لکها دارد و سر و بلغمی در  
روز بروز دیگر تنهار یکجیز و تنهار خام یکجیز فلفل در عجز و شیره کنوار که لک کند

بقدر نحو حب از نذنا سه حب بی صبح بدهند سه فقه بلغمی را مفید است حب که از لفظ  
 احق تنقار نصف بریان و نصف خام یکجز و فلفل یکجز و رب السوسن و جز مغز بهانه  
 دو جز در شیر گنوارد و پیر کمال کند و بقدر نحو در نذنا سه حب و از سه حب در شاد  
 دهن نماید و یکی بعد دیگری و اطفال از حب شیر دایه بدهند و حب که در یک طایفه  
 و صبح بخونی در رب السوسن مغز بهانه کثیرا گل غفنه در چنینی نشسته از بر یک کیک در نبات  
 مصری چهار درم کوفته پیچته در شرق کا و زبان حب از نذنا سه فقه که ثابت باشد  
 نافع باشد کانی بهر منع نذر یک درم افیون داخل میکنند و دیگر فلفل در از و تنباکو  
 سوری یکجز و مومیز دانه بپردن کرده دو جز باب سینه حب نذنا بقدر فلفل معال بلغم  
 را نافع است یک حب و یک حب نام خورد و قرض خشی در در سر که از یوست بود و نذر سه  
 حار و ضیق النفس و نفع نذر فیون انا نافع است خشی خشی سفید و تخم کدو تخم خیار  
 و نذر البه مکدر درم نشسته کثیرا صبح بخونی مکدره درم بلعانی قطونا قرص  
 سازند و هر قرص بوزن سه درم شربت مکقرص با شربت خشی حب یکجز نذر بود  
 جز نبات مصری یکجز و اصل السوسن کوفته انقدر که بتواند بقدر که کار دشتی حب نذنا  
 شیرین یک حب و یک حب نام خشی نافع است دیگر نشسته چهار جز  
 افیون یکجز باب سینه حب نذنا بقدر فلفل که برای اکثر اراض حد و دمان نافع  
 است استاد میفرماید که در حب بلغمی و خشی بلسمان داخل کردیم نافع تر شد صفت آن  
 بر مکی افیون یک حب و خشی بلسمان و در عفران نیم نیم حب از نذنا حذر



بسیار بایستی بلغم بسیار با سرفه افیون داخل نمیکند و کدر بجای محاذ میزنیم نافع  
می آید و در حبس بلغم یک دفعه کشند با شربت های زوفا و بنفشه و تخم بونه و چون  
ظاهر شود که مواد کم شد حبس سفال جالبین بدهند نفع کنند و باید دانست که با علل  
مات غلبه خون بود اگر قصد کنند شربت بل و باد است الیه شود پس در فصل کحل کشنده  
را هر چند ماده بلغمی باشد کم است که بلغم بی حدتی باشد پس اصلاح بنهتها و عرق نیلوفر  
باید کرد خاصیت در اطفال که منار جال و مزاج ایشان از نفس سرفه اطفال شکرند  
و بن یا شیر آمیخته میدهند و گاهی که بلغم ظاهر شود قنفل و وج و نان خواه و نمک سبک  
سایده بوزن پنج بطفل میدهم یا در آب حل کرده قطره در گلوئی طفل میریزم و گاهی  
قطران از شترابی سرفه اطفال میدهم و در ازبانه و ورق جوین در سرب بپزند بموق  
سازند سرفه اطفال را نافع است دیگر دادن را در روشن مناسب حال حل کنند  
و بریا قوح طفل طلب کنند سوال را نافع است دیگر زرد گل کتانی و گاهی در قوری  
بطفل بدهند سرفه تر را نافع است همچنان لوت انا و الیبتی سرفه اطفال را بی بدل است  
در علاج تحت الصوت تخم به از روغن بادام عمیق و در حمام بادام خوردن بسیار نافع  
است و بعضی نیم برشت ربه تازه مغول یا شکو و تخم بونه کشنده و ماء الشعیر  
سازند صفت حبس که تحت الصوت یا در نافع است بادام شیرین تخم کنان بریان  
کرده حب صنوبر مکه و درم انیسون صمغ عربی اصل کوس مکدرم فایند سنجی ده  
درم یا آب ازبانه حب بند و اگر برودت یا رطوبت باشد این است تعبد و آنه بیرون

کرده در روغن بادام نجسیانند تا که نرم شود بخورند بر صبح و شام از ده درم تا سیر درم  
 با یک انق صبر در ریخته نیم برشت به نافع است اگر طوبست بسیار بود و چنانچه در کلام  
 او جبر باشد پس غیره کنند از کف خمدان رطل یک فلفل اربعین بیاورند و حب  
 در دهن دارند و ای قوی که طوبست بسیار بود فلفل حلیت و خمدان با سوسن بیاورند  
 و بقدر رقیق بکوفت بخورند و ای دیگر چند خود بریان مقشره در ورا بگویند و از هر یک یک  
 بگیرند و حب منقشره برشت درم مویر دانه بپزدن کرده برشت درم و در نسخ دیگر درم مویر  
 یکبورا بگویند و او دیر را بان بیاورند و حبها سازند بقدر رقیق و بخورند سه روز  
 و سه شب ای مجرب حق خمر مره کوخته که سفید شود فلفل عاقر قریص و کوفت  
 بیخه نوزن یکماش با آب که نم خورد و در زناشتا و بعد از خوردن تا یکپاس طعام آب  
 بخورند و هفت روز صحت یابد و او از غیر مجرب است پس بدان که مقشره زرقای با کوفت  
 بیخه در اصل رسته هفت در صبح و شام بخور و صحت تمام حاصل شود او دیر مفرد  
 نافعه کوحه و معال و تنفس و در بزر اخیره است و دو قو و خنکی اس سیاه تخم ترب <sup>النار</sup>  
 فندق و بادام و شراب شیرینی اصل الکس و جنطیانا و قسط و حب منقشره و مقبل بود  
 و حکایت اینها طین یا بلس <sup>نخاع</sup> که فایند زرده بریده در مانا فلفل <sup>حلیت</sup> کند  
 که فشق از بانه و آسون بر سیاوش فراش بون زرقای یا بلس حلیت بر بصل برشته  
 سلق که در سلقین حرا در کرات تخم کتان است و باد بخان یا النی صیده خمر با و از  
 ادویه و ارد سرتبی نیز در علیج خروج الدم من العم اگر با نینج باشد از سر آید از

اینها فلفل



آبهای قیاض مثل ربوت و آب انار و سماق و مانند آن نمایند و اگر بقی بر آید از معده  
باشد فقد کنند بقی قیاض مثل سماق و حصه و حب الهه مانند که در آن سفرجل و نعناع بود  
و از آنکه بثر آب آن سفرجل فجاج و از ادویه طین ارمنی و صمغ شکر و کلن و دم اللوز  
بر ربوت و سفرجل بعضی از مردم می پاشد که خون فی کردن مقادیمی باشد بتورق آنها  
ضرر ندارد بلکه نفی میکند و آنچه احقر در نفث الدم و فی الدم بسیار از موده ام بویست  
درخت سنبل است که قوی از تازه التی باب سائیده بخورند در یکروز میزند خون  
و این از اگر املکتوم است اما خونیکه با لعال بر آید امری خوش چاره ریه و سینه  
آید علاج فصد است از با سلیق و تنقیه بدن از خلط غالیست بنوشانند حل نموج با  
دریا سست و شست دو بار یا سست بار در معال بعد از آن اقرص کبریا بدین صفت دهند  
کنند دم اللوزین مکده دم و ثلث دم که با بخور دم مشاونه و طین مختوم مکده  
درم شبت و نفث کلنار سست در افیون و دوانق و ارچینی و درم کوفته و پیچند و باقرص  
هر روز یکقرص یا ربع بدهند یا آب بقله الحما و اگر امر دوار شود یکقرص صبح یکقرص  
مقام دهند در معده هرگاه در معده احماد مثانه و سینه باشد بخورند  
خصوصا اگر در سینه باشد علاج آن انفی حیدی میکند و در معده را که منفقد در خون  
بر آید و بقی یا باسهال و تریاق طین درینا تبلی نفی صفت طین مختوم است  
انفی از شبت دم انفی ابو جنطیا ناز راوند و طریح مکده چهار دم معسل و مخون  
سازند و لب طم هم درینا کیم خوردنی بسیار رایج است یا با جوشانند و انجیر

حر در دیگر حلیت و جوی نیز الفح است اما خونی که بی اعمال برآید که منجر به آب است پس باید که در حال  
 جبر کنند از سر که در از حموضات مطلق این پس نیز الفح از سر یکدم آب مسکه که بوی الفح است  
 دیگر که بسیار نافع است در نفث الدم را بستاند از خون جدی که هنوز گرم قبل از انجماد  
 بوزن نیم اوقیه در از خل مثل آن بر دورا منزه نموده ناشتا بخوراند تا سده روز و لیکن  
 اطراف بکند و استرح است و خواب نافع است و عسل است صمغ و کنیز بنجر است و طین  
 محتوم بعد و عمل سرخ مکرر و درم به بعضی اثر به قابضه بدیند و این یکشنبه است و باد  
 الشعیر با کند و آب را با کند و آب شیر و آب الحبل نافع است و فخذ افالوده  
 و با چه و مانند آن و گاهی ادویه مخدیره نیز میسرند مثل افیون و نیز بنجر و بنجر الفح  
 و بنجر پیروج و مانند آن و بر سینه از ادویه قابضه فماد نمایند لازر و و بر کوبید و با  
 بر ساق دهند در دم هر قسم که باشد نافع است و بستاند سفیده بر صند بقاءش زده  
 و در ام کل فندیک او نشسته در ام مخلوط نموده بخوراند و در کبر باد و قطره  
 اگر در آب بکشد بنزد و جوی خونی نماید و مومیایی کافی و مصطکی و کبر ام لعاب  
 عینی و لعاب کثیر او در ام در کلفه چسبند و در دم لعاب دارند و سده است و فریبند  
 و دیگر سفیده بر صند با در ام کل و در ام سر که حل نموده بخورند و دم باز دارد و اگر  
 در دم نشسته در و بیا میزند نافع است دیگر بر جان مدبر طین محتوم طین ارمنی  
 طین معرا که با مدبر علی السویه گرفته و پیخته با یک گل قرص سازند شربت و در ام تا  
 سده در ام و این قرص نیز نافع است که در تخم خاص طین در ام و ورق گل سرخ گلزار و



سماق و خذل مفید است چهار درام شنباقیا که هر یک یک درام با سباق و گلاب قش می زنند  
شراب بکمال یا شیره تخم خرفه بریان کرده و بر معده و سینه از خذل افاقیا و یک  
را مک و گلاب فلفل سازند و پوست درخت سهیل با سببیده بهترین خلج است جهت  
که خطا ندارد مجرب است و قرص کافور درین باب دخل عظیم دارد و خاصیت  
احقره کاهای شیره بادام نیز داخل میکنم و کاهای از تخم خرفه بوزنه و تخم خیارین شیره کشیده  
و آب نار داخل کرده میدهم نافع است می آید و غذا دهند و آنه باندک نبات و فائود  
منغز بایتم و یا قوی بار دیامعتدل بحسب حاجت و احتیاج بقاری بر دم و کاه شود و یا  
طوس و تریاق فاروق احتیاج میشود اگر حرارت قوی نبود و در قی الدم که با برودت  
بود قنطاریون و قیون در آب نخته میدهم با پییز مایه خمر کوشش بکدرم با دروغ  
نمیدهم که آن ریحان کو بهر شربت نجبار در قی الدم که سبب مهور معده با خرق  
کل باشد داخل دارد قرص سریشم مایه که صفت آن در سل گفته شود نافع است  
بویدار سوخته یا خرفه نافع است و خون بلیسان بر زبل نفث الدم و نفث بیه  
را بیدل بدارد در خلج زیو و ضیق النفس اگر از رطوبت غلیظه سرجه بود که در  
ریح جمع آمده باشد بکنج غنصل بدهند با غنصل ششون بستر که مخلوط نموده بدهند گاه  
غنصل صرف بقدر بادام فرو بردن نفع کند خاصیت آن بعال بود و یا بارج فیه  
درین مرض دخل عظیم است و زراوند گرد نافع و زوفای خشک و شونیزه مفید است  
و اگر از حرارت بود و طبع سرد و خا دهند بدین صفت اگر زرد تمندی ببردن معده

زیر آب جرده آنه بزرگترش بذر را زیاده و پرسیاوشان اصل السوس و فای و خشک و  
فراشون مکی بچندرم در سدر رطل آب بپزند تا نیمه آید صاف کنند و بخورند در سدر  
روز بخوراند یاد و مثقال بچون زودفا صفت این رطل السوس و فای یا رطل سیاه  
ده ده درم قدر مانا فلفل سه درم بادام تلخ زراوند صحرایی بذر انجیر مکی بچندرم  
غسل بقدر کفایت بچون کنند و این اخراج میکند از سینه مده و بلغم لزج را اخراج  
بجای بعد خوردن این مطبوخ و بچون یک هفته بکشد و بخوردن خوردن غلظت و غلظت  
و شکنجه اگر برده خریق تواند نمود بهتر است و الا قلد و بعد قی اسهال کند بدین  
حیو بنهار بقون سدر در بانه و درم ششم غلظت بعد درم و این یک هفته باز  
اعاده کند بخوردن مطبوخ و بچون مذکور تا یک هفته باز قی کند و اسهال آورد  
چنانچه گفته شد باز مطبوخ و بچون بکار دارد همین دستور غلظت کند تا سه صفت  
غذا بخورد آب آبله قلد و لب خیر نماید و اگر در قاروره اثر حرارت بیشتر بود  
علیج کنند بچیزی که مایل به برودت بود که اضافه نمایند بر اجزای مطبوخ و بچون  
و گوشت مرغ بهترین غذا است صاحب را از ماء العسل و شراب کباب انفع  
و بعد طعام نادر و شش تا یک شست آب بخورد و دو خواب را از کند و سر بخار  
زایل از رتب و بلغم معتدله و بستر بستر و بذر البیض بریزد و مصطکی و زراوند صحرایی  
و در وقت و سینه و زعفران نهاده و کز ترسین بار انفع است و این بچون  
نیز اخراج شود بر سینه کند روز و فای و فودج و اصل السوس و فای و قدر مانا و



فلفل بذر انجبه انیسون ماسویه سمجون سازند بعسل و بلبیند و در خامی ماده <sup>ساز</sup> صطوخ  
ضرر دارد و بعد نفع نیکوست و غاریقون و اقسیمون را حاجت بیست در دفع اسهال  
و اگر از حرارت <sup>لب</sup> ابو علی ان علی خنقان که حار است و در ربو از غلیظ بنز بود  
علی ان اصلح بزر و انچه از استرخای عضله سینه بود علی ان علی ربو بارد  
است بادویه که ادویه مایل بود از حرارت بعضی شدت نفع میکند و اورانشش رو باه  
خشک که ده کوفته بعسل یا سرکه غصه آینه نوزن دو درم بآب میسخت بخورم چنان  
است ریه حار و ضار و کرم و تدهین بادهان حاره نمایند و انچه از بهای سرد  
آب یا ربهم رسد قدری بنیاد دهند و انچه از بهای و غذای و دای حار بود <sup>ان</sup> علی  
لوا بهمانه است باید که در علی ضیق النفس حذر کنند از مخدرات مثل افیون و  
بذر بنج و امثال ان الادرکب عظیم چون سر و اطلس صفت حب منقی صدر و مجاز  
تفویض و اقربا عکالت انبا طابکونند و در قنیه حب از در دین نفع نماید و میفایند  
کا و بسنجع آمدن ریم در سینه از مجاورت ان السریه ذات الصد ضیق النفس  
نمود و دفع نمودن انرم است بطریق ادرار کرده اگر چه از راه درونه دل باشد  
کنند از طریق شریان و ریدی لیکن در ان خطر نهجه در طبیعت عجایب بسیار بود  
و طبیعت ان از ان تر سرد و بسیار ملک شود و صفت سمجون از استاد از اندک در تخم  
انجبه قدر ما فلفل بادام تلخ مرچ البرش از و فایان بنسب بسیار یکدو درم  
در الکوس جا بردم کوفته و بنج بعسل کف کف سمجون کند هر روز در سه درم تا چهار

بخوراند و بالادی خمیره بنفشه در آب حل نموده دهند که قیج و عده و رطوبت سینه و معده  
 را پاک میسازد و لذت و روبر و دقایق شربت تنباکو خورده فی کردن بهم اقسام  
 نافع است بعد از عرق در این چنینی با کلاب بدند بنیر و یک ان جاوشیر و از کل  
 گوگرد یک کمر و بلوکوفته حب بنند بقدر فلفل و در نصف روز حید بنند بحرب احقر  
 گل لوبان و گل گوگرد و در این چنینی از شرفان مروارید ناسفته صلیبه نیمه شک خالص اجزاء  
 سواد کوفته بهم آمیخته بقدر فلفل حب بنند از یک تنباکو میسازد و در گل لوبان  
 در بلوکوفته از رطوبت غلیظا بود نافع است دیگر قرفل یک دام هر یک دام صبر قوطی نیم دام  
 توتیای سبز هشته دام بقدر فلفل حب بنند یک صمغ یک حب نام بدند دیگر گندم در شرفان  
 سه روز و سه شب سیانده بریان کنند و بقدر برشت طبع بدهد و دیگر خاسته  
 که بابر و یا بوخته باشند در ظرف گلی چنانچه دو و بدیر و نرود بوزن یک ماشه  
 ماشه نافع است دیگر شک کلان زنده و در شکم او نمک کنند پس در یک کلبه بنند  
 کرده آتش بد تا که سوزد خاسته از آن خوردن دهد و بیا بسیار نافع است دیگر سیان  
 و سر و لذت و جسد از هر یک صمغ یک روز هر همیشه یکجه فلفل جابره واجب را  
 بگذارد و سیارک بر و همیز و و چوبان حرکت میداده باشند تا که همه خاسته شود پس  
 و فلفل مار یک نوبه بیا بنند بوزن یک سبزه بدند ضمیر النفس نافع است دیگر کندر و زوفا  
 و بود بنیر و پنجه و کل سرخ عکده بلوکوفته عمل یازده اوقیه معجون کنند شربت از یک دام تا  
 نافع است ضمیر النفس اطفال اگر از انتقال لطن واقع شود در بند از آن بیدار کنند



قدری گایر و من مجنبه بیدتر با بسیار سیده بدیند دیگر پنجالی که برتر بوزن یکسره در سیره  
پان نافع است و دیگر سید حیات در بون نه حکمده در نافع نالذنا یک هفته عمل آورد دیگر  
جو بیست که در بند انرا جو که سید بقدر فضل قبض اطفال او امیکند و واقع در است  
در یک مرقی قوی که بلغم نرج و خلط را از ریه سیده بر آرد و متعل اهل فرنگ بگیرند و تویای  
سبز در بیک گلین بنهند و بر آتش بنهند تا که سفید شود و در سرخی گرا آید پس کمانچینی کنند  
و بر از آب بشند و زرد حکم کنند چون خورجی شود یک شب بگذارند که تنه نشین شود و آب  
انرا از هر بر تا صوف صاف کند و بگیرند و در ظرف سفالی بر آتش کنند تا که خشک شود و بر آرد  
و بایند و نگاهدارند چون احتیاج بقوی افتد در قوی بر آید و بایند بقدر یکدرام یک  
لحان شراب بنهند و بالای ان نخود آب یا شورابی سینه دهند قوی تمام آرد اگر هنوز  
مجر اجفاز بنزد خوشکی را و زنده در در یک گلی بکنند و بگل حکمت مظهر طرازند  
و در تنور تافتند نهند که خاکستر شود پس تمام خاکستر انرا در صره که از دارای ساخته  
باشند بر کرده در گردن حصا خفقان او برزند با الی حمیده نافع است و دیگر ریو خطای  
را با آب ساید و بین الکعبین طلک کنند فایده مند است از عید دقاقله صفار انهای  
بر آورده بگویند و بکلات بنخوند که درین باب نظیرند ارد و بسایکدرام باشد  
بدیند بسیار نافع است دیگر بگیرند گرده بز و دو پاره کنند و بر تابه بریان کنند چنانکه  
بمدر طوبی از جذب شود و بخورند نافع است در علاج خنچه با الی سید طایر شود و فیها  
بکشد و الی برزند و برای و بر سر او آب سرد یا کلات سید و اگر ممکن باشد بنهند

اور ادا و ادا لشک و شراخت شود و نکند بر دو قدم او را بکشد یا آشفته در بند محاسن  
 بر موده و بکشد و بفرستد و حلق او بر شنه باشد که فی کند که فی نزل غشست آن نوز کتد  
 بمروحه و در بینی او شک بد مند و عطوسات بکار دارند مثل غبار فضل و بلوریت  
 با نکت بلند او را بیدار کنند و نزدیک بلوریتش او دمل مانند آن تورزند و در بغلها را او  
 در غشست کند گاه حب است و لبوزن خندین در آن اندک بسازد آنچه درین تخیر  
 احقر آمده است لعاب هم آب در چشم کشند که از او در پیشش آرد و اگر ازین حال نیاید  
 در بر دو باشد او تشنج دانه کند محاری کف البنته حال آید بعد از آن بقوتی دل کند  
 از چیزهای که در خفقان کشند این قرص غشست شدید فایده تمام دارد و هم در نفخه  
 و کسک طعام فی کند و برای اوجاع باطنه و هیضه و ذرق و معا و امراض طحال را  
 سود دهد بگیند اندیشونش جز افشستین در چنین مصطلک مگر عا جبر جبر بیدتر افیون و  
 دو جز قرص احب سازند آب شربت بکشفال جهشت غشست با شنجین ساد جهشت نفخه موده  
 نیز از جهشت است آب در و در فی آب عا و در اوجاع باطنه با شرا و جهشت  
 هیضه با فاق تر و در قرص اموا بطنج حب الاس در علتتهای طحال با شنجین ساد اگر  
 غشیان کند خود آب بند فی باز ایستد و علی هذا الحب فی اب البریه ذات الصدر  
 و ذات العرقن ابتدا کند بقصد با سلیم از دست محازی یکسر آنکه وجع شدید بگو اول  
 تسکین از نمایند بطلدای بار و سکتد و وجع بعد آن قصد نمایند و خون روزی بگذرد  
 قصد از دست محال نمایند و ذات الحب من مطبوعی که لعال کرده شد بهمان باشد

و قولان  
 با شنجین



و خوردن مایه‌ی شعیب نمایند و اندازد و چهارم و چون نفش آمدن ابتدا کند مایه‌ی شعیب را  
و پستان و زربید و بنفشه و خاک اصل السوس و انجیر بارش و بادام دهنده که با ساقی نفش  
و نفش اگر بدشواری برمی آمده باشد شربت در فایده‌ی دهنده که در ربو گفته شد و اگر بیماری ضعیف بود  
غذای غریب محض فرمایند و حقنه‌های نرم جانیر است و ضماد بر موضع درواز با نونه و آرد جو  
و پیچ خطیم و بنفشه و اصل السوس و روغن کنجد نمایند و شربت بنفشه و شربت خشی شمشک و  
اما در ابتدا نه بعد از ظهور نفش خصوصاً اگر پیچ اسی هم بود و اگر نفش جمع بود روز  
چهارم نفش سر و کند امر اسان شود و بجز آن روز چهارم افتد و روز یازدهم و چهارم  
تا خیره نشود و اگر نفش شدید الصفرة بود یا اسود و زبان نیز مدام سیاه باشد و شربت  
نشود مجوف بود و اگر در سینه خمره بود و رنگی سرخ نشود و چشمهای برآید مالک باشد  
و اگر در موضع درد سرخی و برآمدگی ظاهر شود و هرگاه که دست فرو برند در گذشتگی  
بر موضع در زنند و مص کنند و اثر بدهد و بر و غایت و ضماد سازد از انجیر و قند  
تا که قرصه شود و بنوشاند و ریاض در آخر وقت مایه‌ی العسل رقیق که بمثل آب تا پاک موضع  
را از لایه و سنج و نشوید آنرا و اگر بنفشه نفش حتی که اذ الغلیظ و خمره بچوشتند  
و زوفا و خردل و صدف با بلی و غسل دهند و بنوشاند و از الوان نفش بدترین  
همه سیاه است و خواهد که بد بود بعد از آن شدید الصفرة و نیکوترین الوان آن سرخی  
روشن است اما خمره در اول امر مخوف نیست و در آخر امر مخوف و اگر با آن نفش بود  
دلالت بر قریب است که خواهد در وقتی که موضع در سیاه شود و صابون جاشامی حاضر

صاحب نیست بطریق ذات الهیة و ذات الجنه و جمیع ملینه مضمون باشد و امر ارض حاده و غیر  
ذات الهیة که بعد از ذات الجنه افتد بدین گفت بگوید سرخ مستدیر بدین و تخفیف باشد  
زده بعد از پنج گفت بدین و تکمیل از آب گرم که در مشام برگردانند نمایند نیکوست یا شفا تر  
کردن تکمیل نمایند هرگاه که این درد را تپوی حذر کنند از دوا و سهال استعمال کنند فصد اگرچه  
در فصد نفع کمتر از سهال است و حل مزاج با ماء العسل نیکوست و حاجت بر فقره ای  
بسته قایم مقام فصد در این مرض اگر مانعی باشد و ضما در دل جذب میکند بازه سوی  
خارج و باز میدارد از نفیج و درد اگر احوالی اصلاح بود فصد نیکوست و در اصل  
سهال بهتر است و بخورد شکم از این فصل سنا و آنر و در ضعف باید دو آب بخورد الله  
و قتی که اصطر از شرجه آب در نفیج دیر کند و خطای جهال را امر ارض آنکه در  
رنجی دانسته و دوا المکمل میدهند تا چیزی نای حاره که آن مهمل است از زهر گوید  
بعد فصد شربت درو یا شیر و تخم خشخاش نافع است و بر موضع ورم روغن بادام یا  
یا پیس نه مالیدن فایده دارد و از تخم خشخاش سفید ضما کردن نفع عظیم دارد و  
و عمل و مکمل مساوی مخرج نموده در دهن نگاه دارند و آهسته آهسته فرو برند و چون  
ماده بیرسم کشد و دانسته شود که بیرسم در کجاست خرقه تر کرده بنهند از هر کجا که زود  
خشتن دریم در آن موضع بود پس بگویند پنج گنگی سهال و انس بخیره عدد و شش  
از کل موزهره یکف در آن پنج شاند و ضما کنند و در آن اردکشان و ارد حلیه  
و ارد کند یک انس روغن بادام و باز در مکمل و دوا و انس اضافه نموده ضما کنند و دیگر



بیج ننگی یکدس برسیاوسان کفی چار تخم باد رنگی کلس انیسون یکدرام حلیه و شکر  
یکدس در یک لیبری آب بزنند و صاف نموده قدری قند اضافه کرده بر آتش نهند تا که خوب  
حل شود و آتش فرو دارند و یکدرام بوندافزوده بقدر حاجت بخت فرمایند و  
بلگیرند انجیر یکدس مکده و اولس روغن بادام شیرین آتش نادیده دود و اولس شسته و  
در ام بهم بیاورند بقدر حدس طبیب بزنند باز رو آب جوش شسته و آرد حلیه در آن مخلوط  
تا یکدرام بخورزند و اگر از این تخمیل نرود و در زیر استخوان پهلوازداع بکافند و  
ریم بردارند پس اگر آن ریم سفید بود و عسل بخافه است اگر سیاه و بد بود بر آید بدین  
و گاه باشد حاجت قند یا انکه انبوی از فقره خسته و سوراخ بنهند که ریم از آن  
برآمده باشد مجرب است و در ابتدا کبره از لعاب بهله انه نمایند و بعد از آن کبره  
ترسیده شکر کبیسته استخوان که مابین دو عظم ساق در آن میر می باشد با یک کوفته  
یا آن بخورند که با انی صیت نافع است و آن بقدر مهره بود و خاکستر تامی و یک شکر است  
به نگرار تجربه رسیده و اگر در آن موضع می ورم طبیب بکافند بدین عطره با سر لاج  
الفعال است که ماد از ارزن در خراطیه بر کرده نیز نافع است کفند اند که اگر ظاهر شود  
در در ریه در اطراف بهام خضرة و در حیدیه و بشره سرخ که ترشح کند از حنجره  
شبه خون و عارض شود و او را در ابتدا و جمع عطاس بسیار پس مرد و در حیدیه و بهام  
که بجز آن روی است و میگویند که میکشند دل از ریه سوی مزاج او را زد و از آن بجز  
میکشند از اعضا و دیگر و سرسام بعد از آن که ریه بد بشود و زم قدمی درین امر فایده است

در علاج سل بدو کلاه بعضی بیمار آن باشد که در ریه آنها زخم نبود و حال آنها کمال سلولان باشد  
و طبیبان ناقص دست از علاج آنها باز دارند و بعضی سلولان را از طول بقای مرض  
ندانند و علاج سل ننمایند بپندادین با عجب بسیار باید کرد و از کتب سب و طالع  
باید جست تا خطانه افتد و احوال در کتاب تعلیمات طب که از کتب معتبره عربی و فارسی  
و فرنگی و هندی تألیف نموده ام و بشرح و بسط این مرض پر ختم باید جست بپنداد مختصر  
که اراده در ارقام بکیر بحکایت استادان و تجربه خود چیزی دیگر نیست در علاج این مرض  
اختصار برای دو نمودم که بر نوعی از قبیله خود از مسودم و شفای کامل یافتن  
اینست که قبل از طلوع آفتاب حب الیق تألیف خود میدادم صفت این عین طایر  
ضدل سفید و ضدل زرد و ضدل سفید مکنز و کل ارشی یا کاتمه بندی و چیز دیگر  
چهار چیز کافور بهم سینی نصف جن و بوعا آب سبغول حب زرد شربت کثقال بعد و شربت  
ششیم مایه که از نشان او خسته باشند چهار ماشه در ربع رطل آب تر حل نموده  
دو دام نبات مصری و دو دام گلاب اضاف نموده بکیر می نمود و هر بقدر بخورد و شربت  
بلیمان که از زیر زیل آرد و بخورد صحت کامل یافت و کثرت فنقد سلولان فایده  
عظیم دارد و هم چنان لازم و زید کوبید شربت جان بالعا به از مد او نمودن  
نیکوتر و شربت ضدل زرد یا کله غن کهنه مسازد نافع است دیگر بکیر زرد شیر خنک  
و شیر حاض مکه چهار لیبری ضدل زرد مسازد انس ضدل اکوفنه و شیر و بکیر  
و در دیگر کنند و آن دیگر با بومار تا شربت آتش دیند و بر دارند و نگاه دارند



ششش اولن بوقت صبح و قدری در آب نمزج نموده دیند و دیگر باز دیگر  
 مرکی بکیرام کهر و با یک کهر و پلو بوعا کتیرا قرص سازند و بطور خاکو دود او بکشد زخم  
 ششش اناغ است دیگر کتیرا و صمغ عذری یک یک درام در گلاب یک شش یا نند و یک از شش  
 گل و نسیم اولن سکه و شوره محرق و درام کافور یک کهر و پلو یا شیر خرا یا شیر بند  
 فهاد بر سینه کنند و این قرص سال و سال اناغ است تخم خشخاش سفیده اولن صمغ  
 عذری یک شش کتیرا سکه درام تخم خرفه تخم خنجر ده درام چار تخم سردر تخم پهلوان  
 شش درام اسپور پور السوس سکه درام قند نیم چندا و ویه قرص سازند با سفوف شش  
 و درام با شرب خشخاش این قرص نیز می بدل است تخم خشخاش سفیده درم طایفه شش  
 کتیرا صمغ عذری سکه درم تخم خرفه مهادانه سفوف درم سرطان سوخته یا زده درم  
 قیصوری یک درم در امراض قلب بعضی مجابا باشد مثل احتناق القلب و انحراف قلب  
 عروق و مانند آن ذکر آن فضول است آنچه علاج پذیرد خفقا است که از استلزام  
 بهر سه علاج آن قصد با سلیق از دست چیست بترید کوشیدن بضداد و بار درون  
 ضد این و گل سرخ و کشنیز و گلاب و کافور که بر موضع دل نمایند و بخورند قرص کافور و قرص  
 و مانند آن و دوا و المک و یا قوی بار و بخور در است نصف رطل یا درم کفکس و کافور  
 در است بقدر که رطل بگو و خالص طایفه ده درم و گل سرخ و کبابه و قاقله و غیر  
 سکه درم نیم سیاتند و در سه روز یا دو روز بخورند و تصفیه کنند بر سینه از شمع مصف  
 که گداخته باشند در روغن گل میگویند در آن با قبیله و بقله الحما و خیار و گلاب

و فصل تا که جمع شود و خاد کنند بر سینه و غذای آن حصصیه و حاضیه و ترجیه و مانند آن بود که <sup>غل</sup>  
کرده باشند و در سوخته و شب و مانند آن بخورد شراب سفید رقیق مخمور با آب انجیر از رطوبت بود  
و دوا و المک حلو و مر و مفرح یا قوی گرم دهند و غذا و دوا و المک یا قرفل و در چنینی و <sup>الشر</sup>  
و مانند آن و شراب بکافی باید و دوا و العسل و انار و به عاره مثل قرفل و در چنینی و قلیا  
متطینات و بوییدن عنبر و مشک و عود و خالید و این قرص مصطکی نافع است مصطکی <sup>الشر</sup>  
عود دندی قرفل رسنبل جوز و ابواب قاقه صغیر قشور اترج قاقه کبار مکشال  
مشک انق قرص بزند و شراب بکافی صفت دوا و المک این که نیکو است خفقان و طب <sup>الشر</sup>  
بگیرند لسان الثور یا بس قوق یکدم زرباد در و خ چهار جارد درم بگویند و به بزند  
و در هر ماه سه بار بخورند شربت یکدم با شراب بکافی بخسایند و لسان الثور را در  
شراب قوی بخورند و یا بگیرند عنبر یا بس که با مقلو مکیند درم بس مقلو و خیزوا  
مکد و درم قرفل سه درم بگویند و به بزند و شراب بکافی بزنند و اصل شود و خ  
آب گداز تسکین دهند و مسح بر فرق بپوشند و اسفود الصوفی هم و چون در خفقان  
امر اغلظ واقع شود میتوان افیون بکار داشت و از زرد و به بگوید بگیرند خندان  
ده درم مشک پنج اشکر و بلو و یکدرام و نیم لوبان سفید که میوه یا بس <sup>الشر</sup>  
درام کوفته و پیخته با خمیره نان در ظرفی کنند و بر آن چندان شراب بزنند که چهار  
بالا آید و به ایشان نهند تا سه رخت فرو آرند هر روز یکبار شوی و بپوشند  
و یکبار عرق در چنینی چهار اونس عرق گل ناب و کلاب مکد شش اونس قند با قوام

اندر اوراق



آرنیک قلی نوش نمایند و حق غیر مقوی و مهبی است بعبادت عنبر است و در وقت  
یکدرام خود و در حق یکدرام میوه یا لبه خید سه درام خود را کوفته با اجزای دیگر در شراب  
بخسایند و در خاکستر نم نگاهدارند تا که همه حل شود از رطوبت بکشد و بعد از نصف  
و چهار قطره از آن با شربت ابرجینی هندی صفت شربت ابرجینی بگیرند و حق در جینی درام  
عرق گل نارنگی ده درام کلاب درام با قهوه سفید بگوام آرنیک شربت با قهوه سفید  
حل و عفران در پنج خود عرقی بسبب مردارید با سفید ابریشم مقض با قهوه سفید  
مرجان در پنج عرقی مکدر و درام غالیه کی تخم زحان زنجبیل کبابه در فلفل  
و نیم بهین فیرک تنبور یا بسنبیل قره نقل یکدرام مرشد و اشک و بلو یا سه جندان  
کف کوفته معجون کنند صفت غالیه کی خود عرقی عنبر است که مسادی بواب  
بمایند و قرص سازند و ما و الله نافع خفقان و ضعف دل بگیرند مرغ کلک که از  
کلک خوانند و پنج نموده پوست پیله از او کنند و پرچه بکند ده در یک کنند و در  
گل و درق نارنج و ضدل ابرجینی و قره نقل و بیل بر سر آن کنند و عرق بگیرند و  
دو قاشق بر روز و شب فرمایند ما و الله دیگر مرغ کلک فریه بگوید و عنبر است  
ده ماشه مرشد و هات خود عرقی ده توله ضدل چار توله بادام نیم آرد ابرجینی  
نیم توله قره نقل نیم ماشه کلاب یک شیشه بید مشک شیشه در قهوه سفید و این عرق  
بگیرند و دوا المشرک حار تا لایق حق خد بیدسته قطشیرین سر مکی جفت بطوط  
عاقه قره حار ابریشم قره نری مقض منین ساج سنبیل قاقه قره نقل زعفران





و اگر غشیان نبود ماده در قعر معده می باشد قی فرمایند از شکبجین و مای تاره و ماء  
الشعیر و اگر قی نیاید بخورد ایا ریج فیکر و اقوی است که دو درم بلبله زرد از و سیانید  
و هر دو را در شکبجین کهن کنند و بعد از این طبخ بخورند اجاص و تمر هندی و شاه تره  
و اینست منقح از پنجم مایل جمود و اگر مساوی باشد از ایا ریج فصد کنند از بانیق ایمن  
بخورد شکبجین یا بلبله زرد و غموی مای مشوی و مای هندی و غذای بارده مطفیه مثل  
دریاج و قرا ریج و حداد حملان شیر خواره که نخته باشند با ایا ردانه و آب صم و ماء  
ان نیکوترین چوبه می باشد که خورد بود که تسکین است معده دارد و شراب شکبجین  
شکری و آب مان سر و احاص و نفخ شمشاد قرص ناف و جمع معده که از حرارت بود  
تسکین می متهیه نماید و عطش را بیل کند صفت طباشیر ضد اسهید مغز دانه کدو  
مغز تخم خیارین و بقلله الحقاد مکیده چدرم گل سرخ کوفته درم کافور و انق انبیا  
ریش شش درم گل ارمنی چادر درم و شیر خورده و آب و قرص از نذر بندهای  
مذکوره بخورند و ضماد کنند معده را از خارج بقرص و بقلله الحقاد و ورق خلل  
و طب و ضد ابیض و ماء ورد کافور و بخور و مغز خیار و قس و زمان سر و خور  
و احاص و هر چه تبرید نماید و اطفا صفر اکندر از زنی گویند دیدم پنج چیز را  
معده صفراوی به از ایا ریج فیکر و طبخ افشین که بدل دارد و اگر در و حار <sup>تغذیه</sup>  
باشد بسبب استیلا و حرارت بر مزاج معده و خلل است ان تسکین در دست نزد تناول  
ادویه تبدیل مزاج و انتفاع نیافتن از ادویه سربطه بلکه گاهی زیاده میشود از

استعمل ادویه مرطوب از دیول نباشد علیحده بخورد و محض بقرب آب آب بسیار آب  
حاض التبرج و صفا و معده بکشد و قند و کافور بخورد و جلیقین شکری نماید و طباشیر  
غذای جو محض قابض ملحم دراج و کیکرانی گوید غلبه حرارت باطل میکند و اشتها  
و غلبه سردت بر مصلی انگیزاند چنانچه دیده میشود که آبکم باطل میکند و آب سرد  
انگیزاند و فصل شتا و باد بجان و سفر جل سرد کرده و ریح سرد زیاده میکند اشتها  
جالی نوکس میگوید گاهی میریزد و در هر طریقی معده نرود و خج شدید ببلالت کثرت  
حسن معده و قربان بدل و نیز میگوید که هر که خواهد که معده او خالی شود از اخلاط  
کرد و بود این بگیرد و افستین روسی بخورد و گل سرخ بپزد و آب و پیریزند و انرا در دود  
آب که نصف باشد صاف نماید و بخورد انرا با شکر یا صبر اگر در دوزخ سردت بود  
با ماده و سبب بنغم محبت بخورد معده خلط آن قلیت و وجع خنده امتداد از  
تناول چیزهای سرد علیحده اول فکند شکنی علی و آب قضا بنیت پس قوی در آوردن  
این ماده خوردن یا ریح ناکه یا شوی معده بعد از پوشیدن روغن خروخ با ماء اللد  
و اگر احتمال نباشد علیل الیس روغن بادام با ماء الاصول و امر و ساسا و جلیقین با  
مرصطکی و نمون و غذا قلیت های و مطبخت های بار و با تو ابل و ایار نیز و اگر در دوزخ  
برودت بر معده خلط آن قلیت بهوت طعام و کسل و نقل بلاد و نیز ال بدل  
علیح و اگر بتواند قی کند بسک مال و شربت و اسهال کسب مطبختیون با جبر صبر و بخورد  
الخ و نه با ماء الاصول و بخورد تر یا قی با شربت کهنه با سنجر نیامید با قند و آقون و



امروسیامات نفع باشد و دیوس باقی بخت باشد و در مصطکی این دو نافع است  
چند مصطکی و اقراص گل سه سه درم کبریا و نفع و مر با تخور و تخور و تخور و تخور و تخور و تخور  
شربت و درم با شراب بجمانی عین نفع بلبل دارد با شراب افشنتین که خسته باشند  
باشند همچنین کمونی و فلاد فی و زنجبیل و مر با و بلید که با بلید مر با و غذا و غذا و غذا و غذا  
کجنگ و جعفر بن نیکو است و در آنکه نفع است و شراب بجمانی که نه و خند یقون و با با و با  
یا فادیه و شراب که ساخته باشند از زنجبیل و عسل و عسل کنند بر موده او از آشپز و حاره و خنبل  
روغن کون و عین و مر با و عودنی و نفع است که از روغن بان بر روغن زنجبیل و عودنی و نفع است  
او را در این با خست برین صفت بگیرند بزرگش و از یانه و کمون کرمانی و کر و یا یک  
سد است و نفع و کرفش مکدی یا قیه خور و خست الحیدر مثل کل بار یک کوه و درم بریزند آنها  
و در حل را بر و بگذارند و در روز بنوشند از و ثلث طل و زیاده کنند هر روز تا که  
بر طل و غذا بعد چار شست غذا نامی نماید مثل جدا و جدا و کباب از گوشت و  
زردی بریزند بر بنیز کنند از حل و بقول و گوشت قدید و مال و وقتی که بود عسل و عودنی  
با این صفت که بخسیند خست الحیدر را با طریقل و در است تا که قوت او بگیرد و بنوشند  
و همچنین اگر بخسیند خست الحیدر را که قایم مقام شراب خست الحیدر و قه که  
طعام در موده نماید لب لب آن پس بنیزند زردی بریزند و ملحق عسل و القین مصطکی را و  
بریزند و صفت بریزند با حل و در قش بریزند و بریزد بر یک و تخور و سه روز یا یک  
کمون و فلفل و سد را قلیل بپایینند و در حل و مری و اصطیاب نماید از و نفع بان

خوشن اگر در معده از رطوبت بود یا بی همت این میسر در طول زمان اجزاء  
میشود از رطوبت استغفار از بی همت بولس علامه رطوبت بطن است که گشت  
بنا بر اقلیج بادویه میوه معده نماید مثل ایارج و حبس تخم و حبس و نموشند و  
الاصول و شراب بل و غذا نماید از با قلد و طیب و با ابار نیز و افادیه و اخذیه  
و مداومت اطراف فیض صغیر که از شان اوست فیض لطوایات معده و اگر از بی همت  
بود علامه است و شش دایم و تربت گرم و ذبول بدن و ان بجز میوه و دوا که با بی همت  
حرارت بود و علیج ان دشوار تر بود پس علیج ان تبرید تر تبیند بماء الشویه و طعاب  
بدر فطونا و شراب رقیق و ماء الشکر رقیق و ماء الشکر و لیس این معده است و تمام  
معتدل و جلوس در این معده را بر و خنهای موافق تدبیر نمودن و غذا چوبه  
سرخ و مای خورد و قرص با چه جدی بر قد حرارت و برودت لیکن اعتماد تمام  
بر شیر خمر است با ماء العسل رقیق باقی همه نذر اید اصحاب بل و دق درازی گوید  
اگر بی همت قلیل بود و علیج دشوار تر و اینچه است علیج میوه قوی بولس فنی بود  
او هم چون معده میخان لهدا قادر نمیشد بر استمرار طعام چنانچه می باید پس  
شود بدن و اگر بی همت با برودت بولس طعامهای قابضه که از عسل و کوفته  
سازند و با شیر یا خمر نهند و طلا کنند بر معده زفت گرم هر روز بر دارد قبل از خوردن  
و بریزند شراب رقیق بفرمایند و اگر که صفتی حسن اللحم را در اخلاص کمر فتنه بخوابد و  
طلا کنند بدن صفتی را چیزی که از دهن نهند چه ان ضرر دارد و او را اگر صفتی



نمودند با تور فریه را در بر گرفته بخوابند و گویند که تکمید ضرر دارد و ج معده را  
که از رطوبت بود یا بیست و جالی نو کسید ایا ج نافع است درد معده و اگر از رطوبت  
بود که اخراج آن احتیاج افتد یا استفراغ اما بسبب مزاج نیست و اگر دیاسه در  
دارد و اگر درد معده از شدت یا از رنج غلیظ بود یا سردی که رسیده باشد و اگر آب  
آن از شر صفت که رقیق باشد خود و خواب در هر گاه بر خیزد خلاص یافته باشد و اگر معده  
صرف سیده باشد بگیرد که با ده درم گل سرخ بخورم اما قیام منقول معده درم اسفند درم زعفران  
و درم جوز السمر و درم بابلسان الحن بیاینند و نیم اوقیه با جلد شکم نمی خورند و اگر درد  
یا حرارت و درم بوی آب و آب غلبه و آب الحن بخورند و ضما و کنند با جلد  
نقا و ولدن و مصلک اما قیام و جوز بویا السمر و شمره طرفا و شراب قابض در درم معده  
از امتداد خون بسیار علاج فصد یا سلیق بعد از آن آب غلبه و آب بنه یا تنه یا کلاب  
خیار شیره که طبیعتش یالین مع دو اگر نرم بود یا شکنجه ده غذا اسفند و قسطه و قسطه بنه  
روغن بادام و آب غلبه و درم بویا السمر و شمره طرفا و شراب قابض در درم معده  
و قشور قره و دقین سیم و بنفشه یا تبار و بنفشه همین تدبیر بکار دارند و در درم معده  
باب غلبه و بنفشه با قدری از راز یا نه و اگر کفش یا یک درم از قرص گل و چون برای  
تنقیه بگذرد و حرارت باقی بماند بگویند از راز یا نه و اگر کفش یا یک درم از قرص گل و چون برای  
محصره یا فستق و مصلک و ضما و کنند یک کفشد و چون ساکن شود حرارت بعد فستق  
پس بعد تنقیه یا پس بیاینند یا چیز که ضما و کنند فقا به با بونه اهلل المک و بنفشه

و خندل رخ و فوغل و زعفران و باز و غذا از طبعش ناشی است و بسبب و شراب  
 شکنجی خاص در وقت که ظاهر باشد کوبیده آب باید که در درم کرم معده مهمل نهد که بد است  
 و اگر ضرورت بود بوسی اسهال پس مهمل از صبر هند یا شکنجی را بر گز حایر نداشتند اند که نیکو  
 تر پس مهمل در درم کرم معده آب بند یا است و طبخ را شنبه و قلیل افشاید و اگر ضرورت  
 یکدفع صبر یا یکدفع مهمل و گویند که در روح معده هر روز نموبست آید مثل بطن  
 و اعراض این بر دو مرتبه است هم میسبب و فرق در بر دو مرتبه است بطن ناقص میسبب و  
 این تر ناقص غلبه جانی نو میگوید که خوشتر است و سرخی آن دلالت کند بر درم حار  
 و بنیز میگوید که عادت من در درم معده ضما و کردن است از صبر و مصطکی و موم و زعفران  
 نار دین و اگر سیاه بود در روشن محل اکثر ضعیف باشد باید که شمع زیت مثقال بود و  
 و سایر ادویه او قیده بود که بکثرت زیت نذر داخل کنند و اگر معده ضعیف بود در آن  
 ضما و از شکر خنک یا عصاره افشاید بکثرت بیا میزند که قابض تر شود و اگر درم سیاه  
 و اگر صلب شود عصاره بادویه بملینه کنند و محله مثل اهلل و ابابون و زعفران  
 میسبب و این ضما و درم صلب معده را نافع است بنفشه خنک درم گل سرخ بخند  
 سنبل الطیب درم معده از خرقه زیت بیره مکره درم مصطکی درم دقین و قلیه  
 بیست درم فقا با بون خط و قیون الشعیر مکره درم بیا میزند بعبان بزرگ کتان  
 کنند موضع را بر روشن نار دین بمش و ضما کنند چار عشت پیش از طعام و بعد از آنکه  
 بهضم شود غذا صفت روشن نار دین بستاند روشن بان که از مفر خسته او گرفته باشند



با یکدیگر مثل نصف او قیه مصطکی قطعه از قصبه سیره مکد شمن و قیه یکجا کنند  
 در افتاب نگاه دارند و این است تا یک هفته و صاف کنند و ثقل را جدا کنند و از آن جدا  
 مذکوره بوزن مذکوره در دو اخل کنند و در افتاب نگاه دارند و همین طریق تا سه مرتبه یکجا کنند  
 باین دهن معده را صوف ثقل را در خدادات داخل کنند و وقتی که در معده کهنه نفوذ کنند  
 قوه سبل صفت فجاج از غر و سنج و گل سرخ و ریون و خطائی و قصبه سیره و سبل الطیب  
 درم و زعفران درم نیمه سون قطعه ثقل مکد درم در نفع معده تولد ریح از رطوبت بسیار  
 که متعلق میشود باین حرارت قلیل پس قادر میشود بر مقاربت پس حادث میشود از آن فایده  
 حرارت قوی پس آن تعمیر میدهد غذا را لطیف میکند و باین میسر میشود در انی اما  
 برودت قویه لطیف و تحلیل غذائی تواند کرد و وقتی که باشد غذا که از آن او بود و دیگر  
 پس یاده میشود در آن وقت ریح و اگر نباشد فجاج حادث میشود در آن وقت  
 قلیل که متعلق میشود در دو سه احوال اخلان خوردن ادویه مسخنة ملطفه است مخلوط  
 بدین ماریس و حقه کردن نیز آنها خداد کردن معده را بمیل کون و از آن  
 بر نیز کفش و فطر اسایون و کمر و یا و آسون و کاشتم نذر جو زبری پس اگر باشد در  
 انجا برورده بیا میزند آت میوز و حب الغار و جندبید ستر پس اگر باشد فجاج و ریح  
 ورم پس اجتناب کنند از این ادویه و بخوراند چینه یک که کین و قلیل کند مثل شنبه  
 شنبه و جاج و اگر در دقوی بود و اگر در ضعف بود و تکمید کند از زرن کافیه و تکمید از  
 افضل از تکمید به نکه اصلاح نماید و بر می آید ریح را و از معونات تریاق

تجربین

و سنج نیا و کونی و فلاغلی و فودجی و آبی که طبع کرده باشد در دهن و مصلی و غیره  
باشند باین ریا در پس بدید بر او اندر هیچ و تخم نشیند ناخواه و تخم سدا و نفع  
خاک و جذبید ستر که نافع آید البتة و اگر باشد از مره بود که نشسته باشد بر مرده عله  
ان جثا و حامض است و پراز مایل بود او کثرت قبض و قراقریس نمیکند لکن  
بختم باشند در ان عوده و با بونه و شبت و سدا و نیز بخوش و حب الغار و ذوق و  
بذکر فشران بلع الفح است حالی نویس میگوید اگر باشد بخی که باقی ماند در جوف سکونت  
که فته حادث میشود و نفخه اگر باشد متحرک حادث میشود از ذوق و قراقرص صفت  
ورق سدا بلیش فوزه و فلفل و ناخواه و کرم و یاد کاشم و زنجبیل و در چنینی و دار  
فلفل اجزاء و لوی کوفته سنجینه و عمل کف که فته معجون سازند شربت یکمقال این  
سوف از تالیف احقر است بلید بلید انمل زنجبیل فلفل دراز فلفل کمون راز  
ناخواه کفدر یا نمک جو نمک خود در چنینی قر فلفل قاقاز نمک سنگ طعام سیاه  
شیطرح و ج و فلفل سواد اجزاء سواد شربت از یکدم تا یکشتال بر سلی نظام  
و قبل از طعام میتوان خورد قراقرص و نفخ ببرد و ماضیه بر افروزد و موی مضم راناف  
است قولنج رخی بکشد در علاج فواق معضه فواق جمع شدن اجزاء عوده  
بالتمام جهت دفع شوری از ان پس منفع نمیشود و حادث میشود از فواق  
و سینه ان استلاد است با استغراغه یا لذه یا سرد است کجای با رخ غلیظ  
اگر از استلاد و جو پس ان از استلاد و غذا پویا از کیموس انچه از استغراغه بود

بایست سطر استغفر الله خارج از احتیال یا از حجب و ضوم طویل المدت این بود از نفع  
بود یا از غذا بود یا در حریف اندک خورده باشد سابق یا از کیموس سر می زند اندک از بر  
نراج بقوشتی که حارض میشود بسیار از شایخ را یاد بعضی امر از منتهای این از امتداد طبع و کیموس  
بارد بود علت است ان قلت طبع است و طبع ان فی بتر آب گرم که پخته باشد در وقت صبح و در  
در ریاضت بعد از بر تیار مثل منحنه که کشد دو قو و کمون و تخم و اسار و سبیل  
زراوند در صبح و در چند بید که نخورند یا سر کاهی غصص و فها کنند بدان باریست کنند  
و کاهی نفع بلع میکند این که بگوید چند بید سه نصف دریم قطره و صبر نصف دریم قطره  
در نیم خور دیار خام یا آبی که پخته باشد در و فوج و شیون یا آبی که در پخته باشد نفع و  
باز اثر چند بید سه نصف دریم که کرده داخل ثابت گوید بوییدن اینچنان نافع است  
فواق را یا بگیرد بنده تمام و در کمون که مانی درم نیز از صبر بخورد و خواب و در کمون  
که خواب و تکمید کند شکم او را و فاقه فرماید و چون یک روز نخورد باشد غذا بحکم رود و غذا  
یا بنخورد که تا شرف طوبات بود مثل اقل یا و بلغمات و کباب سبز که کفایت کند  
بهتر و الله خور این اقرا کند بخور درم را سخن که درم فوج یا پس درم در صواب  
سه درم حتر درم و نصف قرص بند یک شقال شرب عقرص یا کمون این را فوج  
گوید مجرب است این که خور از قشوط طبع محفوف یک شقال یا فواقی که حادث شود از  
استغفر الله پس این اشیا که گفته شد ضرر دارد بلکه اول است او را تدبیر کردن بتدبیر  
ناقصان این بخور و جو صبر و در راج و گوشت جدی و بر صند نیمه شربت با نفع و فوج



و بخورد شراب قوی و بس مدبر بگوشی از بانه دهند با و بگویند و غنای خشی و بیهوشی معتدل  
و اشتیاق نماید بر روشن بنفشه اما حادث از دندان پس علامت از غش است و التهاب که در <sup>فصل</sup> علاج  
ان فی است با کرم و شکر و بجز بعد این با و الشعیر با آب شیرین آب و اگر شد خشی در  
پس بخورد آب که با روغن بادام شیرین و روشن بنفشه اول بعد از آن ماء الشعیر و آب و خیار  
و نفع عظیم دهد و اگر بخورد لعاب بند قطونا و لعاب بند بار و روغن بادام شیرین و روغن کدوی  
و این به تجربه فقیر اکثر رسیده است و فساد کند معده را بقدر و گلاب و گلسر یا بادیق  
و خطمی بدر قطونا آمیخته با غش الشعیر و روغن گل و غذا کند و اسفنج و سرسوی و کدو خیار  
چون نخل شود طبیعت پس غذا کند شور بار از جادر و صمغ و پدید کرده اما حادث از <sup>بدر</sup> زرد  
مزاج پس علاج ان علاج فوقی است که از اسهال جو اما آنچه حادث از ریح غلیظ بود <sup>در</sup> علاج  
قرقر است در ان و انتقال ان از مکانی به مکانی مقدم بود از خوردن طعام <sup>خوبه</sup> و  
علاج ان این است که بنوشند سد اخچک یا بندر سد آب با شراب بقرق یا حل و کاهی <sup>سبب</sup>  
فواق از درم کبد و علاج ان علاج درم کبد است بقراط گوید هر که که فواق بود او را  
بیا فند عحاس ایل خود فواق او را ازی گوید نفع میکند عحاس بنزد کردن نفس در ان <sup>وقت</sup>  
و گوید آنچه تسکین میدهد فواق را بسن دان و بینی او که نفس بگیرد زمانه اما خطر دارد  
زردی گوید مجنه شرابا بشیند حجامت بر پشت مجاری فم معده گذارن <sup>نفع</sup> الفع  
و سیند از زردی اطراف را نیز نفع دهد بجز نه یا بچه که بوتر از زنده بر معده  
بسن فایده دهد یا گوشت نیز غا که هنوز گرم بود بر معده پس منع فواق نماید بجز

بگویند

سجوس ناخواه با قدر نقل بطور عمداً گوشت کشیدن و در انداز طریق بینی گذاشتن فواق تنگی  
و امتداد بار در انفع هم چنانست پیچ از میان سیاه نمولن یا از انجدان و در گرفتن  
صنیع است که از در بند مهار گویند و پیچیده کرده و خشک کرده از آن میفرشند بطور ماکو  
کشیدن با نی صفت منع فواق نماید و خاییدن زیره که مانی نافع فواق است همچون  
کمون نیز و مصطط و انفع میفرود و اگر خوردندی را بوزند و باسل غرض فواق  
زود زایل کند و بداند که فواق در اخر شبها و حاده فواق صفت بود و اگر یکبار نرود و  
مخرج را بدترین باشد فواق را از بدترین کیش کشیده و در یکبار نشه خفرا غرض نافع  
است دیگر خوردندی را چنان بوزند که چون انداخته شود کوفته بعل بلیند یا بر خاک  
سوفته بعل بلیند و اگر از بیروت بود مسکه و سفیدی بر صندل بر موده بماند و مسکه و روغن  
بادام بخورد و در بطلان شہوت جاد و میشود بطلان شہوت یا از حرارت در معده  
بله ماده یا با ماده پس ضعیف میشود از حد و علامت آن شدت عطش و مراره  
دمان و احتراش در معده و ضریافتن از آشپا و حاره یا از سردی و در آن  
بله ماده یا با ماده و علامت آن قلت عطش و قلت جوارش و التها و بر دو حالت  
و بقلب نفیس بیشتر بطریق علاج آن همان است که گفته شد در علاج او حاجت معده که  
حرارت بود و از سردی و التها آنکه حالی نوس و صف کرده است و او اثر نفع را که نشه  
شہوت طعام روزی میگرداند و جو را و برضم میکند طعام را اگر در برضم کمی باشد  
صفت آن بگیرد و فرجیل کباب خشک و قلیل عفو صندل بگویند و بفشارد و آب بگیرد

از قسط و بیامیزد در و ازین خالص همچنان و از خل قسط و نصف و سه پند با آشام  
و یا آش سرخ و بکیر کفان و سیافزاید و در و زنجبیل سه اوقیه و فلفل سفید و اوقیه  
تا که بتواند آید قوام حاصل و نافع است معده را و بکیر را که برودت داشته باشد و اگر از حرارت  
بود پس سوده با زنده با شکر طبرزد و غذای او جو جویند که کوفته بخته باشند یا بر آن کشند  
یا آب انار ترش و نعنع و بخورد سمک تازه و غیرات و خل مخزنج یا آب بصل محلول و سرکهائی  
که در نعنع و غیره بخته و نفع نام باشد و البهام و سرکهائی نافع است و اگر از سردی و بصل  
ان جو جویند یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته  
یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته یا بخته  
شبهوت در امراض مزمنه خصوصاً که با قروح امعاء بود علامت دیر است چه دلیل شود  
شبهوت باشد و تب بیدار آن بگو که بیمار خوش غذا کند و چون درش او بسیارند متغیر شود  
و بگوید که این نوع خوردن در او ازین بدتر است که بطلان اشتها نبود و گاهی بسیار بطلان  
شبهوت از فضولی که منجر میشود از دماغ بسوی معده و مصلحان در سه حال دماغی گفته اند  
ثابت گوید قوت می آید شبهوت طعام از جو جو معتدل بعد از آن باطل میشود و قوت می شود  
جو جو زیرا که طحال در او از جو جو میریزد و در او از جو جو میریزد و اجزای معده از آن جدا  
بر جذب بطن قوی که جو جو باطل شود و از اعتدال تجاوز کند زیاد میشود و آن صفا اگر  
در درازنیم و حب ثقل پس غالب میشود حرارت آن جو جو است و او سست میکند معده از آن  
ضعیف میشود قوت جاذبه ازین جهت نیز میگردد که بر می انگیزد شبهوت را که سست شود

از قسط و بیامیزد



و قتی که بخورند و مشقان یا برمانی بخورند و خورشید در جل معنی اجاز قضای  
کبر و شکم و بصل و من غنا من تلخ ساکت خوانند و بصل اجاز بصل بهتر از همه در جرم  
کیاس بازند و در حضور بیما بر شفا فزود انکیاس بنخاران نمایند و کیاس بعلقی و بویهای  
طعامهای خوشتر نافع است گاهی عصاره میوه این عسل است که در آب شکر و جین جال است  
که تشنگی نمیشود و آب خوردن بصل بر دود و در طریقت کفایت میکند بر بدن او یا از  
بطلان جسمه و علاج آن علاج وجع معده بارده است جالی گوشت گوید قوی شکم کردن  
نزد من از خلل شهوت پس امر کردم آنها را که بگذاردند طعام بدست از او بعل  
این راه اشتها و غنای بسیار رسیده و حال آنها چون حال من است که هرگاه که در خواب  
حرق نمی آید و منع کنند از خوراک آید و خوراک را مستعمل می شود در آن روز گوشت نافع  
ذات شهوت که من شود و حرکات خفیه و باب که عمل کردن این با نمویه و قتی  
که بود ضعف بضم غلظت معده و از حرارت و بر دود است که این از ضعف جسم معده گویند  
بمثل فرقه گفته شده باشد علاج آن اطراف صغیر است تا خبث الحید و صفار و قاذبه  
عده آن کثرت قهرا است علق طعام و گوشت که را که اشتها کم باشد باید که زعفران در آن  
کنند البته لازم است که گویند که چون معده غلبه است اعضا و رگها قوت بهد و ضعف  
به برد و اشتها پیدا کند و ناظمه ایاری دهد دیگر امراض بار در ناظمه است صفت آن  
در چینی شش در ام سبل الطیف قله صفار و کبار انا یکدر ام زرد و ندر طویل است و  
برک تنول در سایه خشک که ده خونیان انا سله در ام زنجیل یکدر ام و نیم ضد زرد و

فلفل درازاناد و درام عنبر یک درام مشک نیم درام قند و کحل بقیع نام آرنج معجون سازند  
یک درام نادر صفت با مر که بریدار عنبر جویش لوی معده را قوت دهد و آتشها بداند و <sup>خفطان</sup>  
که بشیر است معده بویافع است صفت تخم ترنج مغز تخم هندوانه مغز تخم خربوزه مغز تخم خیار  
و تخم باقلاد و تخم خشیان سفید صندلین و دو قط شیرین و ورق گل کا و زبان انا یک درام  
مرجان سفید ناسه درام و درید ناسه چهار درام بار یکست بند و در قند قوام آورده  
بیاغیزند شربت از یک درام تاد و درام صماد نافع و بن بهدانه و سرکهای کلایی در او کحل  
زرد و سفید و سرخ و مرجان سرخ و کشنیز بریان کرده و ورق گل انا یک درام کوفته  
در موم نه شده فضا کنند صفته بیره بیکره اعنی ابارج فیکر المختار اهل فیکر بیکر  
سقوطی در شیر و مرزنجوش خسیانیده و خشک نموده یک لیس غاریقون و درام رابوند  
شراب خسیانیده یک درام جوز بوسنبل ناسه درام مصطکی در چینی ناسه چار شکر و بلور  
شیره مرزنجوش چند شربت و درام بیس از طعام البدر است بکار دارند و بنیز گوید  
با کلاب شسته منقعه معده است بعد از تنقیه قوری باز در دوز راوند خوردن مقول معده  
و مداومت شراب بنجوشش انداختن خود نه مری و ترنج مری و جوز مری نافع است <sup>اندر</sup>  
سنگدان من نه با کلاب شسته و خشک نموده بگویند و بادا چینی قرص سازند فایده تمام دارد  
در تقویت معده حتمی اسمعال معده های را در طعام بجای نیک فواید داخل کردن بهتر است  
و دیگر بگویند شراب فجل و شراب ترنج یا ترنج مری ناسه و لیس شرق در چینی کوشی  
روح کمر در دوازده قطره بهم آئینده هر بار در یک قحان بخورند که فایده تمام دارد

در چینی دوا ولس گرفته در یک سیراب تند بخسایند سه شبانه روز هر روز حرکت نمایند چنان  
اولش شکر طبرزد در سه سیرب گلدن یک روز چهارم بهم آمیزند و قنجا هر بار از خوردند  
و میگویند که زراوند در صبح در جمع امراض معده فایده مند است توان داشت که یک  
پیرا سیکس کو پدروغی بلیسان و دو سه قطره بانبات حبس خورده هم چنین است عین  
که در آب کشیده باشد دیگر مصطکی سه اولش خنجان یک اولش در نیم سیرب شربت بخسایند و  
و یک قنجا بخورند و دوا و نمون نظیرند ارد در تقویت معده و فلفل در شفا و  
نافع است در روشن بیل و روشن بودینه و روشن قرنفل و روشن جوز بو او و روشن  
و بر معده وینه باید که دوا در دوا و خنجان قنصله سیرب و مصطکی و قرنفل و جوز بو او  
ترنج خشک و انیسون نیم گرفته در خنطیه در بای که بپر کنند و بر معده بنفشه فایده  
تمام بخند و قنصله سیرب نیز همین فایده دارد و در لاس توانا بیکاس قنصله سیرب  
و معده و دمانه را از اخلاط النرج پاک از صفت بلبله زرد و بلبله کاهلی و بلبله  
اناسه در ام کل سرخ مصطکی اناد و در ام قاقله و عود و خذل زرد کباب اناسه در ام  
راوند خطای نیم اولس ترید فیضه چون هفت در ام صبر قنطری هم چندا و سیاه  
حب بنفشه سیرب اندیک در ام تاجهار در ام معجون زنجبیل قنصله سیرب یا یاری دهد و قطع  
نماید از چینی و در ام جوز بو ایک در ام قرنفل و اسکرو بلو سیک اسکرو بلو خنطی در ام  
قنصله سیرب اولس در کلاب بقوام آرند و معجون کنند فلا فلی تا بقیه حقرا فله یا یاری  
دهد و اشتها پیدا کند و اشتها و امراض دمانی را فایده دارد و صفت فلفل سفید فلفل





بادام و سیب غذای دیکه نمید ادم در پخت و ز صیوت یافت گوید که تریاق فاروق شهور  
 کلبی و بقری و معنی را عجاج النفع همچنان غنبر شهر که بوزن شش کدم در تخم نیمه  
 در شهرت بقری که انرا بولیموش نیز میگویند ان جوع اعضا است سیری موده پس  
 اعضا که سسته و محتاج و بعد از ازین جهت منی نامند او را جوع و الا این جوع و  
 کار می باشد و معنی بولیموش این است که مودن یونانی جوع را میگویند و بولیموش  
 منشا که در اندیشه از جوع عظیم را جوع بقری و سبب بود مزاج بارده است که می افزایم موده  
 که قابل قوت است و قوت جزب پس شمر نمیشود یا متعاض صحر و قوا و طبع را  
 و لذت نمیکند و او انرا و ممکن نمیشود انرا از درای فقر چه ان تمام نمیشود و مگر معاد  
 قوت جاذبه و در ابتدا این می افتد جوع کلبی و قتی که کمال می آید برودت یا طبل  
 میشود و علت ان صفت قوت است از روی فقدان بدن ما و تحلل و هیزان شمع  
 شهرت و تخش لب خلیل روح را سبب رکت دل یا فم موده علاج ان در حال غلغله  
 غلغله است بمثل آب سرد روی بخشن و اطراف تن و از قلیقه او و قلیقه موده  
 ضا که درن و جوع یا فاقه آب طعام اذخیه بود در شراب و گلاب و عرق و گاو زبان  
 و عرق پیراج مزج کرده باشند یا در آب نقایه و خود آب و بیدرنگ از جوع مزج و  
 در چینی و قرنفل و کمون رخته باشند و تبدیل مزاج از تریاق و بنجر نیار و جوش  
 بزور و مانند ان و از جوع معش بر گاه بولیموش یا حرارت قویه بود در موده و  
 در جمع بدن و ضعف شود فم موده پس گاه که سسته و غلغله افتد و علت است

غلغله  
 موده

سو مزاج حارست قوت طش و تبش طبیعت و حسب ان صبر بر گرگرسنگی تواند کرد و چون غذا  
 در شود خنق افتد علاج ان خنجر را در آب میان تر کرده یا در تفاح و تبرید و بخین باد و آب  
 و شراب را در شراب است یا کلد و شکریا شربت تمهیدی و همین که گرسنه نشود چیزی نشود  
 علاج ان تاخیر رود و بصبح پیش از خوردن ان گوشند در قطا که انرا و خم نیز گویند و ان فرا  
 است که حسب اشتاق بخواوردن چیزی ای دینه مثل کل و خم و خذ و مانند ان که معتاد بود  
 بعضی تفویق کرده اند درین که اگر از روی خوردن چیزی ای حریف و مانع بود انرا و خم گویند  
 در آنچه از روی چیزی ای رویه گفته بود انرا قطا گویند و حریر را دیدند که بنده بخور و حسب  
 اجتماع خلط روی است که فرو رفته باشد در محل معده مخالف معتاد و گوشت میشتاق  
 طبیعت بعضی چیزی که مضاد بود او را معنی مخالف معتاد تا دفع کند او را ضد اشتاق  
 میباشد طبیعت بود و خنجران درین حال ملایم و موافق است او را تا دفع کند بدو از شراب  
 را چنانچه ان طبع اشتاق است بعضی غذای ملایم موافق در حال صحت و مضاد مخالف معتاد  
 مخالف است معتاد را از روی غیر معتاد بودن زیرا که منافات حسرت و نیک در ان  
 غایت خلف بود و ان اطراف معنی میباشد زیرا که ان هر دو در ظرف بغایت یکدیگر  
 میباشد ملکی هر دو منافین غایت بعد زیرا که متضادین دو امر اند موجودی متضاد  
 یکدیگر بر محل واحد میباشد و ان هر دو در یک خلف چون مواد و بیاض اما متضاد  
 دو امر اند که حقیقت و معنی الف باشد لیکن شرط نیز در ان هر دو بودن غایت خلف  
 چون حریر و آب پس متضادان انهم از صدین اند و مخالف یکدیگر میباشند نسبت



مابین آنها فایست خلف و الا باشد یک چیز را در وقت چون این دانست بر آنکه وقتی که  
 بند شود در معده خلط مخفی است و در کیفیت اشتیاق نیز طبیعتی چیزی که مضاف است  
 در کیفیت مثل طبعی انکس و غیره و گوییم که آنها را کیفیت طبیعی بود یا سفته این فرورونده  
 و قطع کننده که مضاف بود در کیفیت این خلط مخفی است که فاعل مرض است نمیشاید مضاف  
 معتاد را چه اگر مضاف بود محال است اجتماع آن در معده زیرا که معنی تضاد آن  
 لا اجتماع است این جمیع نیز در موضوع واحد یا بر موضوع واحد پس در هر دو  
 شود آن مرض زیرا که مجتمع شود روی با ضد معروض در معده این معتاد و اشتیاق  
 حاضر محال است پس چیزی که خداوند عن انکس نمیشاید مضاف معتاد زیرا که معتاد  
 واقع است در وسط و اگر باطل بود و لازم می آید آنچه گفتیم که یک چیز را در وقت باشد  
 قطب است علامه شیرازی نقل میکنند از خاتم حکما نصیر الدین طریح در تفسیر قیاس  
 که اطراف است اینکه قاصح که مضاف خلط ردی است میباشند مخفی خلط صالح است  
 که معتاد است و ضد معتاد چیزی بود که بمنزله سم باشد پس نمیشاید معتاد و ضد یکی از  
 آن هر دو را و نه خلط ردی خداوند بل مخالفان میسر میفرماید در حل این عبارت  
 که وقتی که مافرض کنیم مزاج معده را بوی حرارت مستولی شود بر آن خلط باز  
 طبیعت اشتیاق میشود بوی چیزی که تحلیل بر فوق او نماید و واجب است که این چیزی بود  
 که حرارت او اقوی بود از حرارت معده یا قوی بر آن فعل لیکن آن حرارت مخالف  
 حرارت معده بود از دو وجه یکی آنکه آن حرارت اقوی از حرارت معده است و

بگویند

بگویند

بگویند

انکه آن حرارت ناری است و حرارت سوده غیر نری پس حرارتی که طبیعت ناری او بود حرارت  
 دوا است مثلاً که مخالف است حرارت سوده را که خاصیت دواست و ضد است بر وقتی را که  
 احتیاج افتاد است دفع آن پس آن دو طرف است و گاهی عارض میشود این شهرت نیست از  
 طبیعت برای دفع آنست که حادث میشود از خلط ردی بلکه از طلب نفس خلط  
 را که مشکل او بود و طبیعت چنانچه طلب میکند ماده غفنه که در مقدم دماغ بود و راجع متعفن را  
 و این در وقتی که بود که این خلط مخالف بود بر طبیعت و مخالف بود بر طبیعت پس بسیار طبیعت  
 آن نیز مخالف شهرت طبیعت و شهرت خارج از طبیعت است چنانچه که مشکل او بود  
 مخالف طبیعت چون سکه مالج در کف غالب بود در معده او خلط عارضی را پس در  
 در کف غالب بود و خلط بارد در طبع و گاهی متعفن و خلط متخالف با اکثر از دو  
 در بدن واحد پس یکجا میسر در فم معده و دیگری در قعر آن و یکی در فم معده بود و دیگری  
 از دماغ سرخ میکند بوی او است دلالت می آید برین که بوزنی او را در بیل معده  
 و اشتها خوردن از زینج داشت و منع میکردند از آن بجهد و چون متعفن شد و بیدار کرد  
 از اخلاط پخته را که شبنم بود یا زینج سرخ و در در لون و بود و نیز اصرار بود و افاسه  
 شبنم خوردن سرگشتها را مضربه ازند و چون قی کنند فم معده خلط حاصل را  
 که کند شود از آن دندان اما تحقیق بدست نمی آید از این را و میگویند که شهرت و نفیست  
 افعال طبیعت است نه افعال خلط فاسد و آن طبیعت است چنانچه که در حدیثی است  
 بر بدن اگر طبیعت ضعیف بود در غایت شجاعت اگر کسی بود که مثل طبیعت پس چنانچه که در فم

غریب و اصلی ندارد بر حال فرق در میان برد و اینست که آنچه است که بود و نیست  
یا از صحت محفوظ است و در مرض بر طبیعت آنچه می باشد طبیعت بدفع از به ماده می باشد  
با صحت یا قوت طبیعت است و این مرض و این علت که در عارضه می شود با اول  
در ابتدا حمل تا ماده سیوم در اجتماع فضول طبعی که احتیاج نبود و در وقت جنین  
در موده چرخ خون طبعی آنها می کنند طبیعت بجهت غذای جنین و بنده می کنند تمامی در  
اول بدو شیر و اگر چنین محتاج نبود تمامی اولش در زیر صورت که دفع کند طبیعت از او  
نگاه دارد و چیز را پس آنچه باید نگاه داشت آن هم مندری نبود و هرگاه آنچه دفع نمود پس  
یا قوتی نماید بلکه چنین نیز مندری نبود و همراه اولش در است که بند کند تمامی را و هر  
از این غذای جنین شود و آنچه دون آن بود بر خیزد پس سوی تدبیر و چیز که روی بود  
باقی می ماند در بدن زن باید و کند و بر از لای جنین در وقت ولادت می نهد  
از دلبوی موده و جمع می شود از و رطوبت شبانه در آن که مشتاق می شود و طبیعت  
چیزی که منصف او بود این چنین می باشد تا ماه چهارم بلکه بزرگ شود و جنین و غذای جنین بسیار  
کند از آن دم باطل می شود و علت نیز که منجز می شود با و این فضول از روی  
می شود از بدن و نیز متفقد می شود و همراه قوتی و آنچه باقی می ماند از آنرا دفع می کنند  
طول ایام در تدارک تغذیل طعام نسبت به بدن است و حامله پس که در از آن  
بدن و تغذیل می شود باقی و است که باطل می شود بعد چهارم ماه که مستحق می شود بسیاری  
از مواد لبوی این ماده منکشف می شود و کیفیت آن نیز که آنچه فاضل می ماند از دم

در وقت  
ولادت  
می نهد



از غذای چنین روج میکند بوی عروق حامله و بیشتر از آن بدن اولی متخلخل شود  
با مواد دیگر و متخلخل میشود پس دفع میکند طبیعتی از بوی معده روزی و تا آنکه با  
از آن بدن بالکلیه و جزای آن دفع میشود این در عمل زکوری کمتر چه اگر به است  
خود جذب میکند غذا را بسیار اما آنش جذب نمیکند بسیار اگر جذب کند تحلیل  
بالکلیه حیاتی تحلیل میکند ذکر لیلی این جهت فضول کمتر میماند در حیل مذکوره و  
علیه این تنقیه معده اول بقی بعد از آن با یار ج و صیبه و این دو افضل است  
یگانه دپوست بالدی از بلوط بخورم صیرشش دم عاقره و حاشش دم پنج از خرفه ها  
مرد در دم بگویند هم را در در طل آت پزند و در سیه دیگر در سیه رطل تا که نصف بماند  
بخورد سه روز و ای دیگر برای کس کل بخورد بگویند طل بالدی سه در دم است  
منز و بجم مقتدرم آسون سه در دم بید کبابی ببلید و آنرا مکی بخورم خبث الی دیگر کوفه  
در سر که انگوری کهنه چنانیده دو سه تر تیر بریان کرده در دم به پزند همه از آنرا  
کهنه کهنه است او قیه بود و همان مقدار آرو صاف کند چون نصف بماند و بنوشند تا بجا  
و نیز شراب خبث الحیدیه دای دیگر شربت کل بدل می بر ذخیره لو اکبا یا سوسیه  
طیبر در مثل خنجور از شقال و آیت فایتر در شتاد دای دیگر کمون کرمانی ناخواه مصطک  
بالسوسیه میفیع کند شتافرو برد آنرا او بعد طعام نیز و چند روز غذا و نمک بپزد و ای  
ایار ج فیه انش دم ببلید ببلید آنرا و نمک نفعی پندی مکه سه در دم کوز کند دم در دم  
و به نیز نزد محل کف کف معجون سازد و بخورد سه در دم با آبی که بخت باشند در مصطک

انیسون و قدری از نعنع و در فیه بسیار بکار آید که منقطع شود شیوه و غذا از این  
یکمشت نه و در آج و ماء الذیمنه بنویسند و ایاری بریان خوشکار و در آن کوزه بخورند و کباب  
کنند از مرغ و در آج که فلفل و نمک به پاشند شاید استخوانها را بپزد و در فیه و برند و نیم  
باناخواه و ملح از روی گل خوردن باز دارد و جوهر مرغ فاصد پور آن و غطام آن و حلیم  
دارد با قند و منقوع است و نمکی و خوردنی فایده تمام دارد و عذبه و خرگوش منی نیز مفید است  
و از ادویه طباشیر و کیلار و و قاقله و کبابه و خیزر و او کوز کندم و مصلح بسیار مفید است  
این علت از عالج و طعاش از حرارت بود یا از بیست یا از هر دو که در معده جمع میشود  
باعث اینها نیز آج و علت است از خشکی مری است و خلق و در آن مصلح آن خور بسیار است  
چه آن ترکنده شوق بدن است خوردن آب و ماء الشعیر و آب کب و خیار و قناری و لغا  
بذر قطونا و حب فجل و غیره کردن بد بسیار دام و غذا که افغان و فیه و حبه و کاشک  
جوهر مرغ و جدی و کافور و لاریش و در فیه و لاریش و کاشک و طبع نرم و حار است  
بسیار از کیموس شور و عفن در معده و علت است از شوری آن و مصلح آن تنقیه معده بقی اول  
بایا ج یا حب صیر و کب و آب که کم که تواند یک لیکن شش یا ده از آب که در  
زیاده میکنند چنین تشنگی را بخورد و نیم و غذا کند زیرا که آج تشنه یا قند بر فیه و در آن  
از حرارت دل و ریه و علت است از گرمی است که یافته میشود با طعش و ناله و فیه  
علاج آن اشتاق و آید و بار دو تبرید صغیر یا بادل خرفه که رنگ دره باشد با کدو و ضد  
کافور و گل سرخ و بوییدن بنفشه و نیلوفر و مانند آن و اگر با ناله و بوییدن بنفشه و کافور

از غذای حین رجوع میکند بسوی عروق حامله و میشود از آن بدن اولی مختلط شود  
با مواد دیگر و تحلیل میشود پس دفع میکند طبیعتی از بسوی معده روزی و تا آنکه باقی  
از آن بدن با کالیه و جز آن که باقی میماند در این در حلق زکوری کمتر جدا که به است  
خود جذب میکند غذای بسیار اما آنکه جذب نمیکند بسیار و اگر جذب کند تحلیل  
با کالیه حیوانی تحلیل میکند ذکر پس این جهت فضول کمتر میماند در حیل مذکوره و  
علیه این تنقیص معده اول بقی بعد از آن با یابرج و صیبه و این دو افضل است  
یکم در پوست بالایی از بلوط بخورم صبرش درم حاقه و حاشش درم پنج از خرهما  
مرد درم یکونند هم را در در طل آت پزند و در یک در سه در طل تا که نصف بماند  
بخور در سه روز دای دیگر برای که کل منجور دیگر در پوست بالایی سه درم است  
منزله و بجم میفند ششون سه درم بلیه کابلی بلیه و آنکه مکیده بخورم خیمه بلیه و  
در سر که انگوری گفته چنانیده دو سه مرتبه بریان کرده درم به پزند همه را در شراب  
گفته شش او قیو بود و بهمان مقدار آرد و صاف کند چون نصف بماند و بنوشند تا چنانچه  
در شراب خیمه بلیه دای دیگر ششون کل بدل می بر دخیه لو اکبا یا سوپه  
طیبر زد مثل خنجور از و مقال و آب فایتر در ناستاد دای دیگر کمون کرمانی یا ناز و  
بالسو میفند کند ناستافرو بر آرد آن اول بعد طعام نیز و چند روز غذا و ناستافرو و  
ایابرج فیقر اشش درم بلیه بلیه آرد و نمک نفعی بندی مکده سه درم کوز کند درم  
و به پزند و عسل که گفته معجون سازد و بخور در سه درم با آب کی که بخت باشد بخور و مصطک



انیسون و قدری از نعنع و در فیه بسیار بکافور از دما که منقطع شود شیون و غذا از براج  
یکو شمشیر و در براج و ماء الیم خنبر با نوابل و ایار بریان خوشکار ادران که در نه خوردن کباب  
کنند از مرغ و در براج که فلفل و نمک بر پاشند ببا و استخوان انهار انجا و نرو و بر بند و نم  
بناخواه و ملح از روی گل خوردن باز دارد و جوهر مرغ فاصد پور ان و عظام ان در حل  
دارد با قناد و منقوع و سسته نمکی و خود نمکی فایده تمام دارد و عنبر و خرگوش نمکی نیز مفید است  
و از ادویه طباشیر و گیلان و رو قاقله و کبابه و خیزر نو او کوز کندم و مصلح بسیار مفید است  
این علت ادر علیح و طعاش از حرارت بود یا از یبوست یا از بهر دو که در موده جمع میشود  
باعث اینها براج و علت است ان خشکی مری است و خلق و دمان و علیح ان خوا بسیار است  
چه ان تر کننده و شوق بدن است خوردن آب و ماء الشعیر و آب کب و خیار و قنار و لغا  
بذر قطونا و حب غرمل و غیره کردن بدین بادام و غذا افشان و در وجه کشاید  
جوهر مرغ و جدی و نک صغیر و اگر باشد و در فصول الس بهال کشید مطبوخ نرم و حار  
بنا که یکموش و غرض در موده و علت است ان ثوری ان و علیح ان تنقید موده بقی اول  
بایا براج یا حب صیر و بجره آب که کم که او در یک لیکن غشش زیاده از آب بهر یک است  
زیاده میکند چنین تشنگی را و خوردن نم و غذا کند براج بشکریا قند بر وزن بادام  
از حرارت دل و ریه و علت است ان که در لب است که یافته میشود با غشش توانه و غشش  
علیح ان اشتیاق و آوار بار و تبرید صغیر یا بادل خرفه که رنگ در به باد با کلد و ضد  
کافور و گل سرخ و بوییدن بنفشه و نیلوفر و مانند ان و اگر با قناد و بوییدن بنفشه و ماء

باقی که کافور و میسبان در حرارت بود و هم طویل علیج این تریب بدین در خلدین و تخنن آب <sup>خن</sup>  
 کل بر سر از تخان بلند و از حرارت چکر میسبان و علیج این در بار کوبیده شود از حرارت میسبان  
 که بر نواج کرد و دای خلدین میسبان توان از خروج بول است حالت که رنگ کبیر و علیل <sup>اب</sup>  
 میخور و لکین و علیج این خوردن مایه اشعیه بخار آب بلعاید قطونا و غذا نکات با کرد و با  
 بادام و خوردن را آب غنی و نه که مسکه از و گرفته باشند و تر نشانی شود منع کردن از تعویج و استعمال  
 این اقرا ص کبیر و طاشیر در درم پذیر خشن پذیر بقدر الحقا از هر یک یک درم کافور نصف درم <sup>گل</sup> بخور  
 و کلنا و در درم طین ارمنی بخور و کشتن بخور و کشتن بخور و کشتن بخور و کشتن بخور  
 باره را بنهند بر قطن او یا خرقه از کلاب که کاشتر کنند و بر قطن او گذارند یا مکه بر دارند  
 ضماد قیق حیر دخل خرد و بر در و نگاه دارند و بر او چیزی که قطع میکند مثل  
 حبیبان حامض خشک و اجاص و سماق صفت اقرا اصل اقاقیا نافع این مرض لقاقیا  
 دو درم و در سه درم کلنا چهار درم صمغ عربی درم کثیره نصف درم بلعاید قطونا و آب  
 باقیه اصل بنهند و آب به بخورند و حد کنند از جمیع اخذیه چاره و نه از جمیع و مدار  
 بول جالاکوس بید این علت که در را بمثل این است در رود و رازی گوید این علت  
 چون طول کند خشک شدن بدن و بکشد مد بول حقیق موی گوید این خطای عظیم <sup>در</sup>  
 علت از طیبیان جابل این است که چون بیند بول قیر چیز یا گرم میدهند و این میکند  
 زود برون این سرافین گوید دیدم قومی را که خورند از الی که در واقع مرده بود  
 این سنگی برایشان غائب شد و هر چند آب بخورند سیر نشدند تا که مرده گوید که دیدم شیخ را که

تسبیح دست و آب در بخور و همیشه تا که عرق با کوبید قیاس در این چهار  
در زعفران و ل فصول میانه از سر حقه کوبید خوردن که با و عطاس باشد بجز این شخص  
که سکه از سر داشته باشد که او را تب و دل که در اثر ایفاد فراقه بود که اختلاط صفرا  
بود او را و که اختلاط دم بسیار داشته باشد لذت و زیر کوبید و تشنگی مفطاد و حمام  
است از آبی که در ویج کنگی و برگ ختمی خفته باشد غسل کردن بعد از آن مغز ساق بر  
و مالیدن این حب این تسکین تشنگی نماند نیز بخار و قنار و من البصر و اصل البصر  
و ترنجبین البصر کوفته بعبادت قطونا یا مغز جمل جنبند و در این فاعل از بند و علاج  
بضم بوی هم استیل و حرارت فی به استناب و درستی به بر معده یا ریاضاتی طعام  
نکمه با کیفیت تا که تر تری است اگر از استیل و حرارت بود پس چهار معده میکند غذا  
بایل میکند از البوی مخوف تا زدن مثل عوریه که بگذارد از آن بر آن عظم و  
قوی پس بوی هموزدان را خلط آن جشاء و دغانی تا خنثوی با ذریع که گرسنه  
و عطش بسیار و حمی و علیج آن ابتدا کند اول تغذیه معده بقای با کم و ماء و الثغیر  
شکبجین بعد از آن بطبع ملیده و ساهتره و افشتین فیقر که آن دو ایرت میبلند  
کیموسات میکند مسامات او قوت را فدا که در ارحیه است بجهت دفع و جعل و جوت  
میدهد و بسیار التفات کند بر فی که حادث میوارد البوی معده که میکند  
معده زیادتی حرارت از آنجا میبارد و یک به پس زیاده میشود علت و وقت که  
تو بر آید از اختلاط بطن پس نظر کند در آن که آنجا بر می آید بر می است یا نه که



سری است زایل میشود ماده و جالی را پس میگرد و در پس نوع به باب افشیتین و میسکت که از قوت  
سید مد معدده را بر دفع فضول قوت میهند معدده او را با خلط چینی شکری و بخور کنند <sup>تند</sup>  
شکری چینی صفت آن آب سفر جل حاض یکم خنجر خل غرض راجع جز شکری طبرزدی  
تا که بتوانم آید بگویم عمل و عروق سازند از و صبح شش تا که قوت سید مد معدده را که انتها  
داشتند با و بخور و خوف کنیزه یا بر صفت آن کشنیزه شکری درم عمل سرخ کوفته درم  
طباشیر درم سماق درم خورد از این دو درم آب انیسونش یا شکری چینی صفت آن  
او را و خوار و اح و ترک کند و بر ریاضت و بخور و غذای که زود درضم باشد و علاج  
معدده بود از روی قبض و هموفت چهل حفر میوه و ریاضت و غایه و ملامت بارد و  
و مانند آن با جو چمنه و اگر باشد با او غلغله لبخ و در ریاضت و رتاج و حاض  
و مانند آن و اگر باشد با او خنجر لبخ و خورد شیر و ماء الشعیر و عو قات طبعه مثل  
خبازی و کدو و خیار و کچم جدی و نمک سفید استعمال کند حمام و آرنج هر روز  
قبل از غذای بعد از بنوشند شراب قوی و اگر باشد انتها حبس است بدین علاج  
دق نماید این میگوید وقت که باشد چشای دغانی لبخ رسد او را که چه خورده بود  
لبخ اگر خورده باشد مطبخه بریده و طعام بدخ لبخ اگر باشد سودی همضم از استیلا  
برودت بر معدده و علاج چشای حاض و حاض غیر عطش و بغیر همی و بر اندان اغذیه  
چنانچه بود بغیر اینکه استیلا کند بسیار داین بمنزل چوب است که بهند بر آتش استیلا  
قادر نمی باشد بر حال و شعیر و بلک عمیر از این نیز که بهنجوت میگرداند و علاج

تا شصت است یعنی بود خوردن نرنگی که بخت باشد و شصت در پنج و پنج یا یک این پنج  
 محصل بعد از خوردن یا باج و حب مصر صلی و اگر ربت باشد قریب السجده پس خوردن اقرص در  
 آب کمون و ناخواه جوشانده در میوه تا که سرخ شود و آب که از من بود پس فلفل و کمون  
 کندی و قنداقون و جوارش غریب لایق محکم دارد شراب شیرین بعد از خوردن و  
 باطریق صغیر یا مصطکی و خوردن و خوردن و سیرج الهضم مثل قند یا و بطحیات مبرزه بگوشت بود  
 عصاره و نوشند شراب عتیق اندک مقدار و کم کند از جمله غذا که فایده میدهد و اگر خورد  
 خبث الحیدر یا شراب صفت آن بزرگترش و از یازده و شصت و کمون و ناخواه و اگر آن  
 و مفرد هاشم و کم و یاد کنیزه و فلفل و دار فلفل و دار حینی کند و سبیل و جوز بلوط و خورد  
 بزنجبیل مکشقال به پزیز خبث الحیدر و مکشقال و شش طل شراب تا که باقیمانده نصف خورد  
 بعد از آنکه صاف کرده باشند در دم و سینه هفته بکار دارند و پیرینه کنند از ترشیدها و فواکه  
 تر صفت ضما که معده را قوت دهد بعد و سبیل و از خروافه و سبیل و قسطیه و کمون و  
 و مصطکی با میزند و شراب عتیق و آب غر جمل ضما کنند از دو و سبیل معده بر خوراندن  
 گرم کرده و اگر باشد در حلقه پس خوردن و خوری و ابی که گرفته باشند از معدن حدید یا  
 جوشانده باشند در ظرف آهنی و این دوا الفضل است از خوری بکینه و حبس مانع بران  
 کرده در دم ترا تیر سبیل در شکم و فاقد یک در دم حبس سبیل در دم معده و  
 در دم بگویند و میامینند و در دم بارب غر جمل خوردن و اگر باشد با او یا با قمر  
 پس خوردن این جوارش حبس بران کرده سبیل در دم سبیل یا نرنگه در دم معده و

و کمون که بانی در سر که خسیانده و شکر و تر تر و بقل مصطی مکه نصف هم قطره  
 بگوید و همراه بپزند و سه درم بامیه شراب و محض بخورد و جانی لوکس بید اگر بپزند آنست  
 که التیاج نیاید بپزند او از خوردن طعام کثیر غذا و شهوت او کم شود و اگر محل کندی خوردن  
 کثیر غذا با قند او را ششیاں دوست ندارد و خوردن چیزی مکه چیزی که از شدت  
 و حرارت هرگاه بخورد همچین چیزی های می افتد او را نفخ و عمد در معده و ششیاں و تهوع  
 در هر چیز راحت نیاید مکه در جثا آنکه از آن یلگونه راحت در یابد و در بعضی اوقات  
 فاسد شود طعام در معده او و اگر فساد او در محضت باشد پس آنکه تحقیق در معده او  
 جمع شده است بگویم از بسیار پس بفرماید و به ترتیب کفایت خلص می یابد همانوقت را زنی  
 گوید گاهی می باشد محضت از حرارت و خلج می کند از راه تر بد لیکن تفحص باید کرد  
 از علل دات و باید که حکم نکند که بیشتر سیه ق که معده او تر است که گاهی عارض میشود  
 حال از حرارت چنانچه عارض میشود کسی که صایم بود اگر باشد ملو و ملو زیاد از غذا  
 در کمیت پس اگر باشد در معده او از آن غذا پس بگویند بقی و دل کند اطراف او را  
 تلید و قلیل و طعمی و راحت و ناخیه کند در غذا تا که مسک شود معده او پس اگر کند و ریاضت  
 فرماید و حمام پس بخورد طعام خفیف معج الهضم مثل بریضه نیمه شربت را زنی گوید از راه  
 اسهال الهضم و مقوی اینست که بپزند زرده چ بریضه و در شکوره کند و بریزند در سه درم  
 نفط و قدری از شراب چند قطره از آن کامه و نرد یک انس دارند تا که نیم بند شود  
 بنوشند و اگر باشد از کوفت و تر تریب پس خلج آن که سده سدن است بدت پس پس



نخود گلین بعد از باغ و مصلح صحت کندی کند رده درم فلفل فاماخواه و سبب و حکام  
و اسون و ونیز مکد و درم کلنا رده درم بکوبند و به نیزند و عسل که گفته می شود  
صفت جو از شکر فلفل سیاه و سحر جله ده عدد در سر که انکوری بپزد و نیکو و از آن فیه دارد  
و صفا کند و بگذارد تا که سستیلان شود و بگذارد و آنچه از مرطوبت بود پس بکوبد و آنرا  
نیکو و بستاند از عسل و در ظل و ببرد از آتش نرم و حرکت به پخته است پس بستاند  
فلفل و در فلفل و زنجبیل یکدیگر بچرخد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
و زعفران مکد و درم بکوبند و به نیزند و وقتی که فرو در آید عسل را از آتش بپزد و  
تا که بپزد و صفت آب فستقین بستاند قسط و مصلح و مکد و درم قفاح فستقین  
و زعفران یکدیگر بچرخد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
در آفتاب بپزد و زعفران بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
از لال زرد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
چیز نکند و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
دانه داخل می افزایم و تخم مرغ با سرکه تند خورد و مداومت نمودن اثر عجیب دارد  
در غی گوگرد و عرق انرا به رض اثر عجیب است چنانکه کمره داودی میزد که در چهل  
و پنج توله هلاب و دو توله قره مدی بهفت بار سر کند و یک نیم توله طلا و مدی بهفت بار سر کند  
و بهفت دانه اهر بهفت بار سر کند و از آن کلاه بپزد و نیم دانه نخود نیم دانه اهر  
نافع است و این از سر را مکتوم اطباء اصل این نسخه از فرنگ حکیم داود مختار

در تذکره درج کرده است و از روبرو ترجمه نموده ام و اگر به تجربه در آمد فایده است طریق  
تدبیر مذهب و نحوه و این در خاتم نوشته شد و نیز چنین که می نویسد و این معجزه حکیم معجز  
دارد از ترکیب است و نام این از کثرت فایده معنی نموده ایم صفت که در باغیوس و سایر  
معلولان صنوبر مقلو و نقل مکرر جزو قشر است و مصلحتی خود بدهند مگر نصیحتی از عفو در این  
انچه خست الحیدر بد برسد مگر ربع جزو بگویند در جای خرد عسل که گفته میشود یا می بیند  
اصل مذکور عسل چارچند و آب لغت نصف آن در آب قلع و سموم اسرار آن برکت  
ناکه نزدیک یا لغت آید پس معنی در مکرر و کمال خوب است که چون بتوانم آید فردا در این  
معجزه که مثل ندارد شربت نادر و شقال و قوت آن تا بیست سال می ماند در علاج تب و دق این علت  
از فضل است در دیر موده می باشد مضافی و می باشد بلغمی که مجتبی شود در آن تا می خورند و بوی  
از مکان دیگر و فروغ در میان بر دو است که اگر در موده یا غشیان و قیامت بگو و اگر بخور  
از موهب دیگر بوی که می شود و خوش که بعد قیامت تا که می خورند و فصل دیگر بوی موده  
پس اگر باشد موده یا بعد از آن فی بر انگیزند و اگر فصل فضل بسیار در  
در قوه موده یا حاد است که بغیر از این که بخورند آن را و اگر باشد قلیل است که می خورند موده  
حادث شود از و تب و غش و غیره پس باید سری پس علامت آن فروغ از باطن و عطش  
با او بگو علی ان جفت کند با بونه و سیستان و غش و خشم و مال و تعب و بغیر از این که در این  
و فایده یا شکر سرخ تا ماده بوی سفید شود و بعد جفته قوت موده دهد و بخور از آن اچ  
و آب مانده نمزدنی تا ملین بطن نماید و دفع کند ماده را بطرف الفضل و اطه ای حرارت نماید

اگر طبیعت اینست شسته باشد و ریب سر آمده و ریب فحل در ریب ریس و حافظ و انرج و صفت  
نافع این فحل است از حریان و مضر است در مصلح درم در مصلح درم در مصلح درم در مصلح درم  
خودنی و بیکرم سکنان بیغز ایند و خورد و اگر ازین سکنین نیا یلین نزنند پوست رقیق از  
و خورد و اگر داخل کند در آن مگر بهتری و بفرمایید که مضع کند اطراف کم و بنویسد  
که از وجود انفع و اگر با مضر قوی نفس کند تا قوت ریب شکسته شود و غذای او و حافی  
کشیز تر و خشک و تر و میوه با جهر میر یا حافی یا نفاخید یا وانی یا اتینا لیند  
اگر احتیاج باشد بقوت می نمود پس ماء اللحم دراج و به نزنند و مضع کنند بعد از ابضادی  
رخته باشند از آب فحل و تقاح و مکشی و در دانه و اطراف ریب و مصلح  
مکشی و مکشی و کافور و در آن می خورد و در و طباشیر و کلخ اندازند و خورد و طباشیر  
با آب تقاح یا لوبق حنظل یا لوبق جو یا آب تلخ یا لوبق حنظل یا کفک یا خمر که  
باشند در تنور و اموات حکم میریزد تا از مکان دیگر پیش کنند بدن را از آن محقق  
بعد از آن تدابیر سابق محل کنند صفت دوائی جامع کل سرخ و تخم درم سمان درم طباشیر و درم  
کافور و بعد از شربت و درم بر ربان صفت ربان نافع آب ربان جامض و بیکرم  
نصف نزنند تا بتمام آید و در حالت طبع قدری از نعناع در و داخل کنند و مصلح  
نیز و اگر خواسته باشند شکر باندازند و اگر باشند نمکی و قوی از بلغم که از نوز و غلبه حسیه  
باشد و مصلح معده و قبل کرده باشد از آنرا عسل آن قلیطش و ملاحت حیریکه بر می آید از  
عسل آن پاک کنند از آن قوی که آب طبع شربت و مصلح و خورد کنند و اگر باشد قوی از آن



ترا بکار داری چیز دیگر از خانه بیاورد آن ایاری و فیه و حب و دهن و حقنهای کند و کند  
شخم خصل اضافی نماید و بوق و عطش با قوت معده کند و از میدان آفتاب بهر آب  
ریحانی در میان که خسته باشند غسل و نقیج بازیش از آب میان حاصل و نقیج و  
و نقیج اذخر و قشور آن را بر یکدیگر در کمون چار درم به بیزند و صفا کنند و یکدرم  
را که گرفته در و داخل نمایند و صبح و شام تناول کنند صفت دیگر حب میان حاصل  
سه درم مصطک و لوبان مکده درم نقیج و غام قبضه قبضه بیزند و در وسط آب تاکه  
نصف بماند صفا کنند و باندازند در آن خود و مکده نصف درم و پوسته بخورند و آب  
افشینی نفع بلیغ دارد که نیم مقام معده و هم تقوی و همچنین دوا و مشک و جوارش  
جل و غذا این از آنرا در آن سازند دیگر سه و کمون و نفع و سداب و سبیل و قمر نفل و در  
جوز بوا و خولجان این حاضر باشد و صفا کنند معده و بضماد با خوشبو حاره چون مشک و  
و سبیل و مصطک و زعفران و افشینی و خودنی و قمر نفل و جوز بوا و خیر بوا و مشک و سداب  
عقیق غاما که باشد که طاقبت را باشد بر امس غذا از تیغ به پس بد کمون که ملا  
و سماق باب میان که گرفته باشند از نفع بخورد در آخر شیر و شیده که مطبوع بود در حدید  
اگر این که کم کرده در آن سر دهند بهتر بود و محض بدت صبر و یا حب صبر با آن یکدرم  
که که بر چغور قی کند همش پس نافع است کمزیره در طعام و بخورد غسل و تغیر یون غذا  
بمرات و تر کند حرکت بعد طعام و بخورد شراب میان من و نفع کند این و مصطک و سبیل  
و خود مکده چار درم بگوید و بیزند در سه درم طار و بکار دارند و ای دیگر نافع تخم قرش

و این که کم کرده در آن  
سر دهند بهتر بود

انیمون مکدیا پنزده درم فشنینی یا عصاره او در او است نیمه مکنز درم سه و فلفل و جندبید  
در درم قرص سازند و شربت و درم دوازده ای دیگر سونیز و ناخواج و مصطکی کند و سودنی و  
پوست پسته سبز مکدیا کجرا آند را در آب بنزد تا که قوت بگیرد و فضا کند و بر ابران غسل  
باندازند و بنزد تا که آب در لبس بیایند در روادویه بکار دارند و فضا کند معده را  
بوی اطراف کرم و را مکدیا حصرم و سماق و جبنار و فلفل اگر حرارت بسیار جو کنند و غسل  
و موماندان داخل کنند با دق گوید که طعام فی کند او را این قرص نیکو است شفا کمال  
داید اگر خلل مات برودت ظاهر بود آن انیمون بزرگ فشنینی درم فشنینی چهار درم و فلفل  
جندبید سبز و افیون مکدیا و درم دوازده ای جینی فشنینی درم بابدال و دره درم نیمه مصطکی چهار درم  
شربت نیمه مثقال کوهکان سو و کلندر ایک مثقال یاده و قیبه شراب قابضه که جمع معده  
جهت قه با آب و دو بعد این اقراض بخورد یا بارج فقیه را تا استیصال درو نماید یک قبل از  
اقراض یا بارج بخورد جای نوشن بسیار راضی بود از این اقراض جانینو گویند بخورد  
جمع اوجاع معده و قتی امروستیم بود یا بارج فقیه که در همه حال النفع است که بسیار  
آزموده ام و در امتحان آورده ام که بسیار کفی که طعام فی مسکرده اند و بنزدت بسیار  
تو بخسان و در زحلاص یافته اند اسهال طبعی است که اسهال میگردم و با احتیاط  
بس اگر احتمال خوردن صبر میزدن استخیا شربت بخوردن میدادم در آب بنزد یا بارج  
که فشن و رازیانه و بنزدان بود و خصوص اگر حرارت میداشتند و ریاچ بس میگرد  
و اگر احتمال خوردن صبر میزدن نفع صبر در آب بنزد یا آب اصول میدادیم و کاهای نیمه

ایا راج را با اطرफल و میخو نهیدیم لیس خلدص میستند غلغلی بسیار بعد از آنست نقص میخورانیدیم  
اقدام در دبا غلغلی بر رانار و یا کند و ساق و کتوم و میگویند که اصحاب معده صغیفه را  
زود در افتد غشیان و بقلبش بعد خوردن بسید باید کرد بر رفع آن باینکه پیش از  
طعام اشیا بر بفرجه نخورند و بعد طعام اشیا قایضه و چون چنین بعمل آید و زود طبیعت اطلاق  
می شود و باینکه غلغلی غشیان نه قی و میفرمودیم شمع معدن بر فو بعد طعام تا نزول  
طعام بقومعه و سبک شد احوالی آن شمع قایضه و شمع بقراط میگوید که غشیان بسیار  
از ملوخته بلغم و راری گوید معده که در کراته دارد و اطعام کر باشد شدید اما آنکه  
مضطرب شود بسوی دفع آن بسوی ضعیفه لیس بر عضوی که دفع کند آنرا بسوی آن  
عضو ضعیف بود و میگوید که بعضی مردم را بخار ضعیف شود که هرگاه که چیزی نخورند  
قی کند مدام و این مانع ضعف غم معده است که قادر نمیشد و بر قبض طعام چنانچه قبض  
میکنند افضل معده و گاهی میباشند از رطوبت قلیل المقدار که محتبس میشود در قم معده و  
و این رطوبت قلیل المقدار یا کثیر المقدار روی حادث میکند شمع اگر نخورند  
چیزی لیس یافته میان حرارت و سبب غلغلی لیس این از حرارت بود نافع است آنرا  
انار و سفرجل و فواکه قایضه و ساق و غیر النفع میکنند آن بذور و در و بندنج  
اگر باشد با و برودت نفع میکند ایا راج خلدص میکند بسوی و میگوید دیدم شخصی را  
که هرگاه چیزی میخورد در معده میشد او را بعد در شست تا کمتری تا که قی میکرد چیزی  
بمثل کلی که میخورد از غلغلی سکن می شد و جمع او بهین حال بیست سال گذشت و انتم که این



بر وقت فم معدة علیج او نرو شراب صفت نسخی معده از ضدادان غذا را که  
دور باشد از اثر شدن چون مطبوخه و سل باید که در مقدار کمتر بود و بجا ما طریقه  
کردن باید که بعد از استلا یجود و بهر دو چشم را در و فاده و عصبیه و مخر و عوارضی که  
که که کردن او در از جود و تجربه بر آمده و سینا و تنک و بهر از کوشش باید که بسیار استعمال  
نکند زیرا که اگر افراط کند لاغری بدن آرد و ضرر میکند زیرا و صدر را و گردن و  
که شق شود از دورگی و پیدا میشود نفث الدم و باید که استعمال کند بعد از ریه حرکت  
خصوصاً در طویین تا ترقیق اخلاط نماید و ادویه منقشیه را قبل طعام و طعام او  
ملطف بود مثل سبک مالیه یا تر و قضا و شبت و لوبیا که اینها بر قنوع بلغم منی باید  
حتی بر آید لیسولی و محرومین بعد خروج از حمام و ترتیب بدن استعمال کنند و بعد از  
از طعام و شراب آنچه مدد میکند برقی کردن در هر آت کرم کرده با کرم اینچ و خور  
لیو بعل ایمنه یا شکر جسمی و کرم کردن دستها و پاها را اما ادویه که قی  
آرد نیکوست طویین یا بدر منجیل است و جبر حیر و شبت بالسویه بگوید و خورد و بخورد  
با شکر و عسل و عر و ج یا فاقه قرمقی بذر سرخس و درم صمغ سد اب و درم نمک نان دو  
درم کندش درم باب صمغ صر از نذر تربت درم آبانی که بختی یا شبت درم  
لوبیا که آخته باشند و دوا می دیگر شکم را از اخلاط غلیظه و لزج پاک کند و  
درم بگوید و بهر با آب گرم بخورد اما غذا که قی آرد در طویین یا سبک مالیه  
با نان و آن بخورند تا که غش غش شود پس بنوشند آملی که بختی باشند در و ترخی در لوبیا

و خردان رست بریزند و رو نمایی نمایند و در شکم بچین اما ادویه کمی آرند از آن محو و رقیق  
این خیار است که کوفته آن یکیزند و با بچین محو و کرده یا با شکر سرخ یا بذر سرمنی طعم  
کوفته در بچین این خسته با آب سرمنی که کوفته کرده باشند یا با بانی که تخم سرمنی در و پخته باشند  
حدی که پوست خربوزه که خشک کرده باشند از آن خذیه سمک تازه که پخته باشند بپزند تا از  
سرمنی و دیگر کبر کرم کرده با آب مخلوط نموده به معده بمانند و هم چنین است که بذر خیار حرق  
کرده در آب بچین محو و خورند و این بذر و دیگر محو و در آن نمایی بعدی مضمضه  
از سرکه آب منقوع و حل و بعد از قدری بچین و کلنگین شکر می خورند و این طعام  
خورده بعدی تا که شست بگذرد و حبه لطیف نخورند مثل جو صبر نه و مانند آن  
و مانند وزیر کنند ساقها و رانها را اما هر طوط مضمضه کنند از شراب بوی میزدی  
از آب بخران و از رنیات قدری بخورند مثل سبزه میا و خربزه و در او الماشک  
سرمای و اگر صداع عارض شود ششاق نماید از آن با بونه و اطراف او را در آب بونه  
بنهند و چند ساعت تا خیمه در غذا نمایند بعد از آن خیر الطیف نخورند مثل تیره و دراج و باله  
ان شراب الطیف قلیل نخورند باید که قی از فضل حاره استعمال نمایند که اخلاط رفیق  
باشد و منحل لیکن در اوقات شتاب رقی نباید کرد و جانی نوس کویدی فی نفع میکند و انفعار  
دم را که از عروق را اسن باشد لازم بود و از کلهی در جم و مشابه خشک میکنند و در او خلط  
بصر را و فوهمی می آرد و سده میکند و در احشای بود و کلهی در معده و بطن بسیار  
صفت خوبی که بلغم را باز دارد و قوت معده و در پوست تنخ و قهر خشک و در قی  
بلغم

مکدی یکیز و مصطکی و سنبل و کندر و شکرمکدی پنج خمر و عود و صفت جز انار دانه بانزده جز قره فلفل و قاقده  
صغار جوز بویا و عود و نعناع مکدی چهار جز قند سفید و دو جز دمج جو و عود و صفت جز انار دانه بانزده جز قره فلفل و قاقده  
ناده درم لادرو و ریسر گوید این نفوس در دفع قوی بحسب الفعل است و ورق گل غنچه انار انار دانه درم  
مصطکی مرمر جان انار نیم درم فندل زرد درم صوف سازند شربت و درم دیگر بکیزند  
انار شش شش اول آس بکیزند و انس باقند یکسری بر آتش بپزند و یکت درم فندل زرد و ورق  
گل در خرقه بسته در آن اندازند تا که بقوام آید این یک شربت است و نیز گوید و در ساقه  
روغن بلیس با تخم نه نیم شربت خوردن عاجل النفع است و در دفع جل غام خوردن و غم  
در بینی مالیدن نیز نافع است فماد نافع خمیر آرد و مرزنجوش سائیده و پوست نارنج  
کوفته بپنجه باغیچ فماد کند و اسفنج در سر که گرم تر کرده بر موعده داشتن بانان در  
سر که تر کرده و مصطکی سائیده بر آن پاشیده بر موعده بپزند و خرقه در سر که و گلاب تر کرده  
بر کردن پیچیدن و هر دو دست آس در داشتنی منع قی نماید و بعد از بند شدن  
در از استعمال حواششان و مقویات معده بکار دارند و این فماد مقوی معده است و بخوش  
خوبی حفاض مکدی در سر که بپنجه فماد نمایند و سفرجل کوفته بر سر که بپنجه و فندل و قاقده  
بر آن فرو رده فماد کنند و از اجار و جینر تا که در روغن بریان کنند اجتناب نمایند و  
فلفل گرد و آغام خوردن امان دارد و آب ابله تا نافع است و از اوقات و نفعات  
بهره گیری که مجرب است انار دانه و فودج مکدی و درم مصطکی نیم درم با آب سائیده خورند  
قره باز دارد و مغز تخم نیلو و سفرجل در منع قی نماید و خاقد در آبی بکسانند که در



سر و کرده باشد چو درخت بان و چو درخت سنبل را آتش دهند چون خورافه و خسته شود را خوب کنند  
 و صفت نموده بخوراند تا جیل در بای مانع قی است بپوشانند جیل مندر نیز آب آئیده نافع است  
 قی اطفال را دانسته قاقله کل ترنج و نمک خشک خسته و کوبیده بر صلا می نموده یا شعله دهند و را بار  
 دیگر قی دایمی را که آب طعام در معده نماید حماق یکدم نذیره و در دم کوفته بخنجه نیم توله آب  
 بخورند یا نفع است دیگر آنچه دفع اکثر النوبه قی است قاقله خورد و بعد و مغز خسته کن و مغز نیم خور  
 و فلفل را از و صندل سفید و سیلانی و قمر نفل و بسیاری و متساوی کوفته بخنجه نفوس ازند  
 شربت از سرکه مارشانه شربت در علاج حوضه ان حرکتی است از موارد که در غیر مندر  
 بر می آید یعنی و اسهال از بدن باشد و کف و لب لبوی بضم و فاسد غذا در معده  
 در می شود از و در فم معده پس آنچه از آن که نهاری بود طالب اعطای میشود و آنچه از فم  
 طاری فلفل و اکثر و قویه ان بعد اکل فم اکثر است بعد طعام خصوصاً بطبع و عارضه  
 که با او می باشد که است و خشخ خشخ و وجع در بطن و زنده در مری و خروج اخلاط  
 و حامیه و لاغری بدن و صغیر نبض و جفا و ان و امتداد الف و تغییر جلد و نسیمه  
 بوجود موعنی و در و در اطراف بار و شش سائین و بدین آنچه عارض میشود که  
 دوائی سهل قوی خورده باشد و اسهال با فراط شود این را فیون گوید و درم خورد  
 سلا را که بید غارض شد مدتی کشید و نبض او خف شد و جلد او سرد شد و روز  
 بعد ان اشتفا سن فیت قلیل قلیل و نبض قوی شده بود با او دلول و نبض او  
 ضعیف شد و سراق چنین نمود که گویا نموده است بسوی قوی و بدین عارض

در علاج

بانی افی

درین مرض عطش زیر که ممکن نیست که خورنده شود و از اشتها که نسکین عظمی را  
میکنند اندر او بدتر از اینست که اگر خواب کم شود و عسل کمتر جیان را در غنغاف  
نمود و در آنچه در خریف عاف شود و بدتر است لیکن در شتابان را غنغاف ان<sup>طبیعی</sup>  
جذب نکند از دیدن احوال باید و بکوشد در تنقیه معده از خوراندن آب گرم و چون  
کرده شود بیاکت شود معده و اگر پیش خویشانی همچو حال کسی که خربوب خورده باشد و فی نیکو بود  
او را پس وقتی که آب گرم خورد باید که بیا میزد در و نمک یا بوق پس کند که می خورد غشیان  
وقتی او چه معده می شود معده فی شسته می شود معده او و خوراندن او را آب شربت ساده  
اغنج جلد و شمر و شکر تحلیل می برد و قوی طبیعت که در معده است و دل کند اطراف او را  
و به بند بازوی او را و رانهای او را و بریزد آب دیر ساقهای او و قد عیالی و بنهائی  
در آب فضا کند شکم او را بفرج و تفاح و کرم و حبه و سیمان و جل و پوست میان  
و سوبق شعیر و ضل و کل و کافور و سکه و طلا کنند فم معده را با آب تفاح و بفرج و کل  
و مورد تر و ضل و کافور و زعفران و لادن و تجربه نماید از آریان محض و آب  
جل و کمره و جینج و تفاح و جلی قلیل قلیل و فسی که زیاده شود عطش و خور آب و کرم  
خجسته بنده ففاح کرم یا گل سرخ تازه یا با شیره کمر این آب را هم قی کند پس از  
در و کافور و سق یا خیزی مخفف در تنور یا سوبق حبه مان اندک اندک و اگر باندازد  
این هم بقی بس عاده کند یا در دیگر همان را و اگر کسی نشود پس خورد آب را بنحو شربت جید  
در خواب آید که نفع بلین دارد و آبی که نخورد در نهایت بد و دت نبود بلکه متوسط بود

این سرافیقون گوید درین علت بسیار از آن که نفع یافتند از آب گرم که نیکه معده ایشان  
 ملتهب بود که کم اما نیکه معده ایشان ملتهب پس بخورد آب گرم و بخورد آتقوی قلیق  
 بار بار بفرج جان بار بار آن که شکسته باشند در وضو و یقه بایند که بخرج کنند اندک اندک بر معده  
 او بچینه بند غیر سر طایفه این بکفیل او کند بمقدیل مکا او بایند که بشمار در سر کنند  
 و باند از در آن گل خلد گل سرخ بنفشه و مواد و نیلوفر و سرخس کند خشراف فضل از  
 همه فرش بلغا است و فرش معطر و از اجیم این کپوره شنیدن او از بای خوشی سرد  
 و پسندیده و اگر نیافتند شش بس بدید او را اقراص شک در خفقان بکند که از آب و  
 غذای او ما اللهم استعجل موت جلال بعد از اند و افتاده باشد و آب باران آب جوی  
 بکافند چوبه های من که کباب که در حضور او و کند رانی او و فرو برد و بدید او را  
 طبع خراسان و نیشابوری که بکافور پرورده باشند و بخرج بکنند تا که لکین قتل شود و چون  
 قیاس کنی خود خواستی باید شتران بخوراند و این قرص بدید کند در درم طبع اسازده  
 کبابه قاقله مکدی گرم و نیم کافور و مکدی مکدی انوار اقراص سازند و بایست  
 بدید که مکدی است چون کم کم دهند و لکه اسهال باشد حقه کنند از آن شکر بیان که  
 این حقه بود در ابی حقه باشند در خوشی و اگر عارض نشود در ساقیاد بدین  
 بر آنها خرقه تر کرده از دهر جارید بدین فوکه قابضه مثل تفاح و غیر او و خورد و  
 کمتری و سفر جل وقت که ساسی شود و اسهال پس اعاده کند در دویم و سیم و چهارم  
 سقوی بود و اناس نماید اندک اندک بفرماید او را که اعاده کند بسوی عارض



زود بلکه هر چه خورد سبک و مثل معوص از طبع زد که دانک اغنی که آب سماق  
داده باشند و بیض که خسته باشند در سر که پاشیده باشند بروان دانه باورق سماق یا چاه  
جگر بریان کرده شحم نیز خاصه هم کرده ای او ثابت تیره گوید مالایق تیره که باید دارند  
در غذای اصحابی باشند زعفران را که آن خشیان می آرند و میگوید این شراب  
نیکوست انهار اکثری یا بس تفاح معده و حرالتی است بر بار ریس مالسویه آب مان  
معصوم چا چند مجموع خسیانند کمتری حرالتی تفاح و انیر یا ریس آریکشتا تروند  
بسی بزند تا که سیوم حصه باقی ماند بعد از آن شک کنند و بی بزند بار دیگر تا که بقوام آید بزرگ  
و بخور دهند و میگوید اگر آنچه کند حامض باشد پس بخور دهند و میگوید قلیل قلیل با آبی که  
بخسته باشند در خون کون کرمانی و مصطکی و خوردنی و سنبل کج کند اطراف اندین  
حار که رختند در معده و بوق و ببالد معده او را و مفاصل او را بطیور حار مثل  
زعفران و آب تفاح مطبوخ به آب سوسن و مشک و خوردنی سحون و غذای نیره با جوشن  
بادام و توایل یا بکیر و قطون نیم صید بنال بو یا خرگوش یا بر کوبی بریان کند بکیر  
مزوج که انداخته باشند آب و توایل صفتی است سوسن بستاند گل سوسن از آن مزج  
الدقاع و کج کنند از صنفه که سرچوب بود در داخل و چهار صد گل و بهین کند بخرقه  
یا کیزه و یک شاز و روز سایه بموضع یا کیزه بستاند صبح آن روز قسط و قرفل و  
قصه بکیر و مکر و او قیحه اندرانی و سیلخه مکرده او قیحه حمام و سنبل و مصطکی مکر  
یک او قیحه بلیسا چار او قیحه کونایتند و در ظرف آب کینه کنند و بالای آن

سوسن را بهین کنند و بالی کل ادویه را بهین کنند تا که تمام شود و بریزند و بالی آن را  
 شش طل و بستانند و غفران نصف او قیو و مشک و دانه و حل کنند این به دوراد و قدری از  
 شتراریم بریزند بر آن ادویه و میسایند چهار او قیو و روغن بلباس یک او قیو بر آن افشانند و بگذارند  
 ظرف را یک شب سرلوپس کرده پس بنهند بر سر آن قرطاس بالی آن خرقه کشان و لعل  
 کنند شش ماه در سایه نگاه دارند بعد از آن استعمال کنند بقرطاس او قیو که حمام نافع است بدان که نیک  
 بطن آنها را ملین و چه حمام جذیب میکند ماده را بسوی سطح جد و منقطع میشود و قیام لازم شود  
 اگر بوضع قوی افتد چنانکه هیچ تدبیر اصلاح نه پذیرد و حاد شد اینست سیخ آه بر اسرغ کند و  
 پاشند مریش را یکی کنند و در وسط پاشند و آنه کنند بر آب استخوان زورقی چنانکه یک  
 سیخ بر دو پاشند و آنه شود پس نکسایند در آن سپر کرده از چیز یکیشل دره بود چند  
 ضربت و زنند در حال آن فاقه است آید اکثر تجربه رسیده که کاینکه از پیضه غفلت  
 بحال آیدند و اگر پیضه ضعیف بود کوفیاد را یا لشگر کم کردن چنانچه محسوس او شود کفایت کند  
 از خنک کم که در آن رقرقه پیچیده بسیار نافع است و نیز اکثر در تجربه کرده که گول بوزن یک  
 تا دو ماشه صند را بدهند نفخ عظیم در معده آن خوردن کبیروی خام یا بخته نیز مجرب است  
 مره بعد از آن بستاند پوست درخت پان کشیز خنک و قمر نفل و فلفل گرد و دار فلفل  
 و زنجبیل با دیان مکمل یکدم در یکین آب بجوشانند تا که به ششم حصه ماند و نم نمخوردند  
 مجرب بعد از آن هر که کبابان انجور در حصه پیضه در حال قه و اسهال ایا دارد و در  
 بخش در علاج منقصر سبب مغضطوبات است که حرارت از روی قله قوت بخیر

تجربه

تجربه

این را در  
 کتابی از  
 دکتر

از بس متولد شود از آن ریا و قراچه خباثت در باب نفخ الطین سرخ داده آمد و خاک آن  
 عدد و استخوان بسوی هوای بار و سکون موضع از آب در علاج آن کمونی و شراب کاج با  
 مزوج خصوصاً با آبی که در نوخته باشند از ریاح و تکیه کاج و سر از آن خوردن <sup>الحاصل</sup> یا  
 حایه نشاء محقق و دشمن و وج و قدمان و کفرش در از یازده طبیبان و خوردن خیار  
 و زراوند و قنطاریون قرا و آب جمع و نفخ میکند و در امضی حایه و فرو بردن و آب  
 و آنچه از نقل او باقی ماند بر سره خماد کنند و همچنان شراب استن مزوج با آب کهن با  
 و در که نافع حرارت معده صفات آن <sup>عود السوس</sup> در سنبه و درم خافیه و درم بذر  
 کثوث نصف م طباشیر نصف درم لک و یونز مکده چار دانق انیسون بار و درم هم نیم خیار  
 و خربوزه و بقله الحقا و بقله عمانیه و صمغ عربی و کنجد و انشسته مکده درم زعفران  
 و بعد از غذا گوشت چوبه نه بخته خنجر زیره باج خشبو کرده از کمون بسیار <sup>طبیعی</sup> یا  
 یا در آج و باز و مای طیور و خور باد آن تلخ و نفع سرد است و تبیین تازه بار و در آن  
 یا روغن زرد و بسته نمایی و حب صنوبر و میثاق موضع از صفرا که در نوخته میشود در امعاء  
 احتمال نمکند امعاء دقاق که بالادشیره پس و جمع میشود یا ماده انداخته و عوار  
 حریف و کرم که خورده شود و است از خطا میکند طبیب جاهل درین موضع میدهد  
 مسهل یا جوارشات پس عادت میشود یا هیچ امعاء یا عرش عله است شد و جمع است  
 و یا بچشم غش و حرارت و استنهایت جو و علاج آن تسکین و جمع خور است و بچشم  
 و استفراغ آن ماده بچینه یکد از خراج صفرا نماید مثل قنونیان یکدانق در حلاوت <sup>حل نموده</sup>



بر بنیاد بنجر خیار شیر خسانده در آب غلیظ بپزند و آب اجاص نافع است  
 خوردن بذر قطونا در درم بابی دور غل غل بنجر است آب خیار معصوم بارون گل و آب بنفش  
 سه اوقیه بارون گل و شراب انکوری که شکر آن رب میزد بود و پخته نکند از آب و غل و  
 و سماق و اجاص و صدف بریده و طین نجلی و از نقولات طرغون و کشمش و زعفران و زعفران و زعفران  
 و تفاح بنفش و آب خیار و از میوه خشک بادام شیر برشته بانیات کالیبی و اجاص منقوع در جلا و هات  
 موض از کیمو خام غلیظ که حاضر میوه هر از نیم آن پس جمع می شود و بعضی امعاء و دقان پس  
 و وجع و عداست آن وجع ثقل است در یک موضع که زایل نمی شود و انتقال نمی نماید و علاج آن  
 درم روغن بلیس و یک درم نان خواند و پسند بآب گیم و بنجر در تریاق فاروق یا بنجر یا  
 و اسهال طبیعت از اریاج فیه که چهل میخند با آب انیسون یا بنجر و قرمانا و بنجر  
 فله فلی احتیاج نماید از کونز البسته و اقتصار نماید بر اریاج بقناری که خشک کرده باشند  
 از توابع کشیره یا آب بنجر که او را از کون و اریجینی و غلبنان و نعنع و سداب و نعنع و شراب  
 قوی که مایل بحار است و در میان نار حیل فایند و بسته بقراط کوبیدی آن در کیم او در زنده  
 و اطراف او سر شود پس این بد با هات و موض که از اریاج که در معده و افرعوی که در  
 بسوی حامه اخنیه تهیگاه و بسبب برودت اطعمه است فی نفسها حتی که قوت نیاید  
 بر تحمیل آن و نماید بخار را بسوی بالی که بخش دفع کند و بسوی اسفل که بی سد و زنده  
 شود در امعاء و مورث قوی شود در کیم تا خاصترین این ایا قوی که کونز عداست آن تعدد  
 و ثقل است بوجع تناول طعام و کشش نفخ و حبش و بطلان اشتها و طعام و میسر صداع و

تا موصعه سره علیج ان ایس خوف بدید و نجان دار چینی کونیز مک نصف درم قه نفل قاطره  
سقیه فارس مکدرم کمر و یاد و درم زراوند طویل نصف درم شکر طبرزدینج اختار بکوبند و  
سوف سازند و درم بخورند و بایس خوف بخورند ششون تخم کرفش و ناخواه و شونیز و مصفا  
و تقیری و کمون مکدرم و درم خند بیدستر انجدان سداب مکدرم شربت یقینان با گلاب و بوی  
شوم را در زیت بخورند و از فواکه و لعل هر صبح آرد بپزند نماید از مثل با قند و کدو  
عسل و غیره ان و خور در اصف قوی بپزند ماء العسل را تا که بقوام جلاک و بیامیزند  
در در وقت بخن بر هر رطل و درم فلفل حق که در صره کرده در و اندازند و در کوزه  
با ماء البز و یخ داشت نافع است صفت ان بستاند ناخواه و کمون و کاشمش و کمر و یاد  
و معتد و شونیز مکدرم در سته رطل آب بپزند تا اندک رطل انجا بماند و نماید بستاند  
زرد و او قیده سته در رطل خن بید انجیر در و بیامیزند و خور همچون حالبه نفع یغ  
دارد و صفت ان و رقی سداب کد درم نان خواه و کمون و شونیز و کاشمش و کمر و یاد  
و معتد و قنطاریون کوز مر و فلفل و لار فلفل و فودج و وچ و زرد فلفل و خن  
بیدستر مکدرم در سیکینه چار درم جاوشنیر درم کوفته و بیخه عسل همچون از زیت  
زنبق با یکو قیسه شربت صفت حقه نافع و خن بیت که در و سداب بخت شنبه و خن  
بستاند ازین رطوبه درم و بیامیزند و درین خند بیدستر و جاوشنیر و سیکینه مکدرم درم  
و اگر امر صعب باشد بچند درم بذر البز در رطوبه بپزند و حقه نمایند یا بپزند در و  
دانق افیون و بچند درم میوه ساید باین حقه سازند زیت عسل را گرم کنند و یکدرم

و نیم به جوق در و حل کنند و حنظل از نذیر بر فوه حرف مطبخ و بنزدک من نموده حنظل  
و نذر از است علیل را که در روز یا سه روز که سنگی گذریرا که پس علیل بعد خوردن طعام  
بر این تخت نشو اگر چه کس شو سده باشد و اگر که سده بودن ممکن است اندک اندک از مال و الخضم  
کرده باشد و از اتوابل یا نجسیند چغیر را در شونیز یکروز خورد از و هر روز پنج لقمه از  
سرد خدر کند شیا ف سازد از این شیا ف کوهل و ورق سدا تبنا نه یک کف نموریم و  
عطش از هر یک دویم بوزن دو در عمل اینخته شیا ف سازند و بر دارند بصنوف  
از شان اوست بر آنده نمودن ریاح و مدرام تکمید کند از جاد و بنفش اندازد  
در آب بن و بنفش محاجم تبار در موضع در و دود نک نماید ناسخ شود پس از  
روغن سدا بنمایند و از سایر ادیان کرم که حل کرده باشند نیم درم جذبیده  
مثل ان افیون و لایق است که بیامیزد بیند و بر سدا از کثرت آغوش و قتی که وجع  
شدید بود و خورد فلونیا و غذای او اسفید ریاح با توایل قلایا یا انجیران و البهام  
و سیر در طعام این نفع دارد و اگر در بطن غلظت و درم ظاهر باشد پس فصد کنند بعد از آن  
کند از خیار شنبه منقوع در آب بوق که همی باشد این بخور در خیار شیر با آب کاسه جو  
و شراب بنفشه و غذای که افغان بر شو بادام شیرین حقه لیسته لقا دارد و یا خورد این  
مطبوخ اجاج علی در انجیر زرده عدد در سبب پیچدرم و بریزند و بیالایند در  
خیار شیر و بریزند و بادام بخور دیا بخور مطبوخ که در باب عال ذکر کرده شد و اگر  
طبیعت بسیار شدید است پس نیز دیا ان بفعاج دو درم و غذای او اسفید ریاح



در غرض بود و شکر بار و شکر بادام یا بار و شکر خلد و اجتناب از خاوض و قابض و غلیظ و حار  
 بطریق ایا گوید اگر معوض در اسفل سره بود اسان است نرم و اگر در امعاء و دقاق آهسته بود  
 و شدید جالینوس گوید اسهال معوض واقع میشود بر اندام امعاء که میسبب استغناء و یهودی گویند  
 نیز که بنده کند و اگر اسهال معوض است و قوی و حار و طویل نماید بر میگردد و در جمیع راوی  
 معده حتی که بر آید از در میان و در جمیع اگر اسهال معوض برسد از غلظت و اگر  
 بریزد بسوی مفاصل پس از آنکه در شش معوض است که اگر بخورند از و یک شکر نرم کنند و این  
 نماید و هر ضم طعام کند مصطک و بخیل و قرفل و نارنگ و فلفل و دانه فلفل مکده و درم  
 عصاره تربنت درم حبث بنده بقدر نحو و خورند از و یک یار و حساب لکفته معوض در  
 امعاء و سبب این بار و مخفف است که عدد می آرد از اخضا و ملک ان انتفاع و غدد  
 لی ثقل و سکون و جمع از خارج شدن ریح علی وجه تحلیل ان ریح است یا بر درگاه  
 ریح مثل که فشر اینسون و راز یا نه و ناخواه بار فصول حار را رازی که سبب معوض  
 امعاء است این ثقل است یا شدت لذیقه التهاب امعاء علی وجه ان خوردن بر و ریزه  
 است چون بنده قطن و بنده ان الحار و ساه فرم و مانند ان یا سوی نراجه حار است  
 میشود امعاء و علل ان عدم ثقل و خروج حرارت و علی وجه ان تبدیل نراجه با  
 میخوش بالعبان و قطن و نه در حال شبیه با و روشن گل مانند ان یا از خلط بود  
 فاله است و علل ان لذیقه مع ثقل زیاد و خروج بلغم در بر از علی وجه ان تقویه امعاء  
 به حقیقت که در تربت ریح بود و تعدیل او کرده باشند بنفشه و سبستان یا غلط غلیظ



این نخورد در این مصنف یا بختی بخورد می بکشد و نصف باغی حق مثل کل بوزن بخورد  
با خنجر خنجر میگویند این تنو خشک کرده است و اگر قویتر از این حاجت افتد و طبعش صمغ  
عزله و طبعش از منی در و کبر با و جلد را ضایع نماید و بخورد از این ادویه در نصف رطل خنجر  
نخوراند و یا بستاند و سلق حالب مان مکدر و قیہ و نصف آن تخم خنجر بپزند  
ببایند و عصاره این بستانند و بخورشانند در وقت طل از این با یکدر صمغ صمغ  
بدهند و غذا آنرا در آنه و در یکسایه که کوفته بر آن سرکه بپاشند با جهم یا آب آنرا  
ترش و فغانند و صطع نمایند اخنجر یا خورش یا عدس زرد یا جو صمغ بریان کرده  
و سرد نموده با ترنج کوفته با بیه کرده نیز با جوارس منقشره مدقوق با صاف تنها  
یا بملح بلوط مدبزل یا بملح بادام و با صمغ نیز و بریده سلق بخل که نخورند با و  
سماق یا حربان و نمک و نمک را نی باشد برشته و بپاشند در غذا و او فلفل  
و تفاح در عطر و صفت غذا در وقت که التهاب باشد شدید افشاید و می او قیہ در  
شراب غصص بکشد چنانچه بعد از آن بپاشند با او بوقت صبح آب اطعمه و در  
لادن را مکسدر کنند در و خرقه تر نموده و بخار بخورند یا در ساینده که گرم نشو و فغانند  
و از گوشت و گوشت پزیز کنند و در و موم بکشد که آنرا اگر در شور یا داخل کرده باغی  
نافع است و بعد از آن نبوشند آب بسیار سرد و اگر صمغ اسهال طفل بپوشد و علی بن  
علی بن نهید چنانچه گفته شد و بعد طفل را دو دانق طبعش و یک دانق شک و علی بن نهید  
بسیار نافع است و اگر اسهال از بر و درت بپوشد که حالش بد بر معده و علی بن نهید





کنند و بکینند و بکوبند بعد از آنکه سکن آنها خالی کرده اند از آنه کوفته و کوفته و کوفته و کوفته و کوفته  
 و نام نافع است و در طعام او را زیاده و خوردن و شستن و از آن این چیز را در زهر و لعل است  
 و نفع میکند انواع خلقه و اگر احتیاج افتد مدح و حمایم لب و لب خنجر خوردن در شراب کرده  
 نافع است آنرا که بکینند بلیه سیاه کابی و بریان کنند در زهر و کافور و تاکس و شکر و کوفته  
 و دانه دور کنند و بکوبند بچند آنکه بسیار بار یک خورد و صرف بریان با آتش اجزاء و لعل  
 بخورد از مدتی و اگر باشد اسهال از بلغم محتبس در معدی و اسهال بر آمدن اسهال و لعل  
 و قلع و شکر و لعل و جاش و حامض علاج آن است که بخورد و لعل و لعل و لعل و لعل  
 بعد از آن که از نمک و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر  
 بر آرد و بلغم را با این صفت در شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر  
 و این یک است باز قی فرماید و اصطلاح کند از مری و بطبع و بخورد و کوفته  
 مال خرقه و قنابیر کوفته و عصافیر که خشبو کرده باشند از تمام و ورق آتش و  
 بخورد بعد از آن از دویج و شکر و لعل و لعل و لعل و لعل و لعل و لعل و لعل  
 به شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر  
 بلاد و معد و مصطفا و از خرقه و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر  
 مورد و آب زنجبیل و تمام و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر  
 فلفل یک سکه و قیه قه و قه و قه و قه و قه و قه و قه و قه و قه و قه  
 زنجبیل یک سکه و قیه قه و قه و قه و قه و قه و قه و قه و قه و قه و قه

نیم من ثونی پنج استار عددده استار قصبه زیره بزرگ مکده چار و قیه کوفته پیچ بوسل  
معجون کنند و اگر اخلاص از ضعف کبد بود و سبب آن بزرگ باشد با جزع و از جذب کبدیون  
و عده استان اختلاف فیتق است مایه ابیض و نیز بولابریض بویج حفاص جلیان  
مثل لون بوسی یا ض عالج ان خور زردی کند ری جیش و فودنج و فوجیوس مانند ان و فود  
ما و الیم یا فادیه و توایل بسیار و صافی و قنابر و آب بید قوق و سبب آنکه خسته باشد  
بلیم و افادیه و خوراندن شرا جیش که ذکر کرده صفت آن بیدیه الود کبابی و بیدیه افله  
مکده بخورم ناخواه قوط و عدد سنب و قصبه زیره و مصطکا و از هر مکده و درم خربت الجید  
مدبر لبر که که پانزده درم کوفته پیچ بوسل قنجن کنند صفت فنجیوس دار فلفل قره و  
بیدیه سیاه بیدیه آمله شیطرح ملع بندنی زنجبیل فلفل خیره و اسلیم سیاه مصطکا و  
الکرات بندر قرع شیرین بندر خمریزه بندر شم بندر فیل بندر کرفش بندر شبت ناخواه  
بندر از یانه انیسون کمون کرمانی دارچینی نارنگ کعتر بندر فلفل بندر الجبر بندر  
بصل خولجان قاقه سنب عدد مکده درم خربت الجید مدبرده درم صرف ابیض  
دوازده درم کوفته پیچ بوسل و جبرک و جبرک بوسل معجون کنند شربت و درم معجون  
اخر نافع بلنج که قور بکده و تسخیل نماید و شفا دهد و رنگروی سفید که داند  
و برضم نیکو کند و ریاح را بر آرد بیدیه سیاه کبابی و بیدیه آمله مکده درم کعبه از  
قره فلفل ریحان خولجان عدد سنب قطبجری بسط صلیط طیبی ارمنی طیبی  
درم الاوین مکده درم بوزیدان بهمن یا سرخ تنبا تودری سرخ جوز بوزیدان

درم الاوین  
درم الاوین



کید ساج لسان العصاره شیطرح عروق قیلیل گلشن زو فاحش البان در نسخه دیگر  
 حبیبان مکر از قاتر تصنیف شده و اگر زرباد و بذر انجیره و بذر میخ ناخته <sup>الشور</sup> بذر  
 بذر البیج در نسخه دیگر قریح کبک بنام خیر بویا کبر و با صفا رکب بخورم لب تنی بجز  
 لب فندق لب حبیب بر مک میرد م بگویند و به پزند و بعل معجون کنند شربت است  
 و اگر اسهال از تخم بومعلاست و لاله میگذرد و طعمی که باللی طعام غوره باشد  
 و حوضه لازم در جشاء و قراق و علیج ان اسهال غذا و خوردن جو رشت جامع  
 که در قبض و حرارت مثل جو رشت کبک جو رشت خود و غذا صنفه برین مسلوب تا  
 ریح مطیب از حبیب کبریا و صبا اعصاب جاره مثل صبا معجون یا زبید و خدال  
 و کمون و کرم و یا دوسعه و شرباب صبر فاقض تا که زایل شود <sup>و اگر اسهال</sup> اسهال  
 بر عادت صفت معجون میوه نافع از اسهال کینه خند بیدسته و افیون و اسرون <sup>سایه</sup> و بقیه  
 و سرد و بذر البیج و کندرا جبر او و بعل معجون سازند شربت برین صفت جو رشت  
 سرطکی قرنفل زخیل فلفل در فلفل قرمز و جوز لبو اگر خیمه بویا اجرا او و کوفته و پیخته  
 بعل معجون سازند صفت جو رشت خود و قاقه کبابه <sup>بسطک</sup> سنبلیله از خمر پس پیخته و بویا  
 قرنفل <sup>سایه</sup> خودنی اطفا طیب و داج و ورق نریان ریشک ساج معجون این <sup>فلفل</sup> فلفل کینه و فلفل  
 اجرا او و کوفته و پیخته بعل معجون سازند و گاهی از اسهال از تخم بومعلاست و لاله میگذرد  
 علل این کثرت شهور طعام و لذت در فم معده حوضه در فم معده تسکین اسهال <sup>عند</sup> عند  
 ماخذی <sup>سایه</sup> سیر از دیر علیج ان فصد با سلیق ابدالان اسهال به طبع <sup>و شربت</sup> و شربت

یا بسیار بلا شتر طاعی الطحال و کطحال همیشه و ایند سرفه سر روز بخورد و در دم افتیمون و در دم  
بخورد با آب بر آن شور یا می ترش بخورد و اگر اسهال از شراب می سهیل بود و این عوارض  
داشتند باید بخورد بنذر قطونا بریان کرده بر دو غلظت آب کرده یا خوف طین صفت این بنذر  
قطونا بریان کرده یکجز و بنذر ریحان نصف جنه صمغ عربی کل از منی زن نیمه مکدی یکجز بنذر  
بنذر اسان الحبل مکدی یکجز و بگوید بنذر قطونا و در دم با آب بخورد و اگر حرارت  
بسیار در دم باشد و اگر اجوشند و آن قدری دوشی که نباشند تا که منعقد شود و خورد که  
در یک ساعت بند میکند اسهال و اگر بعقب آید ایچ افتد پس حقنه کند که سقم و دم اللذین  
و اگر نفع کند و اگر لاجل ایچ کوشند کای عارض میشود معده را و درم نیز پس می کنند  
بحرم انرا و حادث میشود از آن بشور و سر نفع میشود از آن بخار سوس می دانی زبان  
و در آنها نیز بشور حادث میشود و بدو می شود از آن لبه ای دانی و قتی که می گذارد  
طعام با دانه می کند انرا و مضطر میشود سوس دفع آن از بضم لب که این حال در معده باشد  
انرا از لوق معده گویند و اگر در امعاء بزرلق الا امعاء و خلاصه آن بنذر می باشد با اسهال  
بشور می و لای و در معده و حرارت است و عطش و بر آمدن قشور بشور یا بر از  
علیه ان در اول این نباشد بنذر قطونا یا بر اس منزه با آب بارد و قدری  
یا بخورند قدری از بنذر قطونا و بنذر اسان الحبل و بنذر ریحان در آب شیدین بنکو  
در آن قطره چند از دهم در بریزد و نباشد و اگر کفایت نکند بخورد اقرص  
که مذکور است با آب سرد و آب نعیم و فضا کند لعل و یا س طین اقا قیاد لادن

افزون دارد

افزون بخورد شها و بذر قطونا بار و غم گل و اگر کفایت نکند بخورد در آب یک فنجان از  
جادرین مفسر کوفته در آب میخورد که بخت باشد یا بادام یا تخم و خورد بولق غیر از آن سبزیست  
با بولق نبوی حرالیه و سفرجل این سرافزون گوید که کس خود که اسهال بی بولق  
یکی را می نماند و در آن می باشد ازین که آن بخورد طعام غلیظ محمود آن سر می شود  
در رضم شدن و بند میکند در درازنیک جاری شود بوی آنها کیلو و چون بالایی  
آن طعام دیگر خورد و بولق مگر نمیشد بولق طابوی آنها و میفرستد معده انزوی  
امعای و حادث میشود ازین اسهال علاج آن است که بند کند انزوی یک بند از آن معده  
یا کشته دو ماه اندکی مدد میکند چه در اکثر قیتمه سفید می شود چیزی میوشم است  
منقطع میشود و خوف و خلل است ازین اسهال ضعف نمی آرد بک فست می باید  
بیمار از خراج آن و زیاده میشود قوت اگر مدتی برین بگذرد و شروع در قطع  
نشود علاج کند بجزیره که در برودت معده کند و رطوبت و دویم را دریم رای نامند ماد  
البطن و آن می باشد از کیموسا مجتهد در اخفای منع میکند اخفا از استحال اخفای  
و تصرف در آن پس مشک میشود بوی نموده و عارض میشود اختلاخلل است ازین که می  
میشود و بر آید چیزی قلیل بر می ضعف میشود ازین اندکی بسیار چنانکه در سایر  
انواع و نمی باشد با او و علاج آن است که نینر بند نکند بلکه در تطلیف کیموسا  
کوشند که فاعل این اسهال است ازین قلیل اگر به بندند در آن حرارت شکم  
طبیرو و دیگر بادام دهند و غذا ازیره باج بازیت باقیع و اگر انا حرارت



پس العسل و خدثه و آب و فنی یا دام و چون اسهال در نمی آید پس در و محقق بدینند  
 مثل طبع از فنی و کبر و با و گلهای سیوم را فنی مانند باد دارد میگوید که این بیشتر در حکم  
 و آلات برضه قوت نام نمیشد و بر افعال آنها پس جذبات میشود و چیزیکه لطیف از آن  
 و باقی میماند قلیل قلیل در آورده تا آنکه جمع میشود و مسمی و چون امتداد دفع میکنند  
 طبیعت است اسهال که دیگر جمع شود باز روی میدهد اسهال باز دیگر و علت آنست  
 که میباش آن صبح تا ظهر یا کم و بیش از آن پس دان میشود بطول او تا در روز یا سه روز  
 یا بعضی در دو تا که بر آید چیزی که جمع شده است باز میشود و صحت هم چنین دوام دارد و در  
 علاج این و علاج نوع چهارم یک است نوع چهارم فنی من گویند و سبب این که جاذب میشود  
 در اخواه معده و امعاء جاری میشود در آن غذا الیوی که انقسام از درم حاصل میشود  
 در آن طعام بل جاری میشود در آن شراب فقط و علت است این که علل ضعیف و بسیار  
 که بر می آید مثلاً و چیزی که با وجود غده باشد با قریب و بود و علاج این بر دو نوع است  
 اول شده نمایند محقق جاده که قبل ازین مذکور شد و اگر حقیقت برسد تا بدین استعال کنند  
 که انفتاح مسالك باید و لاغری ضعف علل را به افزایشیر که چون بر و ازین دست باید  
 زود قوی کنند و فربه آن بیشتر کنند و از علل انخود آب که بار و جو پخته باشد و بریزند  
 بر و کرفش و نعنع خام و خوراند او را شراب و بعد از آب زرد برای او شراب را با العسل  
 باز عفران و شکبه و عسل بنوری و گاهی حاد است اسهال از جهتی و این وقتیکه شود  
 دماغ ضعیف شود و ایم داشته باشد پس گویند در فضل کثیره قار نمیشود و برضه آن

فنی در آن

تغریق آن پس نازل میشود بوی منجری بعضی بوی چنگ و انجود چنگ نازل میشود از  
آن میرسد بوی ریه و بعضی بوی معده و او را میشود از آنجا که بوی امعاء و رطوبت که از آن  
در تمامی ایام و تغیر میکنند از آن و ناقص میگردد اندر بعضی از او که بوی منجری از این  
منجری میشود و آن مثل ذر است که عارض میشود در رطوبت از فواید بعضی حادث میشود  
این علت از حرارت و برودت و علاج این چنانچه گفته است بقدر احتیاج باید کرد چیزی را  
که منصف است بکثرت و تخفیف که بجا یزد و در انصاف باید که بشمار عایت تو اول رقی که  
داند منصف بعضی چیزی با اگر بریزد پس اگر محروم بود تدبیر آن تدبیر اصلی است  
حار است و تدبیر اصلی آن را به بارده از یکبار داشتن قصد و حیا است وقت استعمال  
سهل مثل صبر و کثرت و کثرت و غفران که این چیزها تقویت معده و منباید رفع  
میدهد و در استعمال کند هر چه قوت میدهد سررا بمنزل شمو و نشو قات و عطوط است  
و عطر در آن و حیوانات و ادویه که مذکور شده است در آن موضع و در آن وقت و در آن  
بروغ و نمک و عسل و آن هر دو از آب گرم که در آن تخم بپزند با بون و اهلل الی بعد  
لکه بخوراند و وقت نوم بر از طبع خنثی نشو ملحقین کبیر و افضل این که بوی منجری بیاورد  
در طبع خنثی نشو بر هر طبعی افاقا و در سمان و حصار الحمیه و کلنا و کثیر و  
زخفون از هر یک و شکر و کوفته و تخم بر سر آن بریزند و به تیریزند تا که خوب  
شود و بآن بخورند و نمایند نیز بوقت خواب را می کنند غریزه کردن بطن و در اصل  
الوصف بعد از آنکه در و حل کرده باشند قدری غفران و بخاین ساده تنها با طبع خنثی و هم

شود و را اختلاص شد خالص شود و نیز گوید کسی که اسهال آینه بوی اسهال آن می شود  
 الا که عارض شود و اضران در هر دو یا کسی را که اضران بود در اسهال او شدید و عارض  
 شود و را اختلاف لطف پس اگر این شود اضران نیز می گوید کسی که اسهال بسیار شود و اختلاف  
 بخا بایست که اسهال را بوی او را بد بشناسد و اسهال را بوی او را بد بشناسد و اسهال را بوی او را بد  
 و کمتر باشد غذا و نیز گوید کسی که شکم او نرم باشد باید که خورد طعامها مختلف الا که  
 اشر به بد شود نه بسیار به خورد و بد نخورد و از طعام واحد در کمینه کمتر در بیشتر واحد  
 این بهتر است که تمکین میکند معده طعام او را و نیز گوید که همیشه اختلاف است که این که در این است  
 لذت در اسهال و نیز گوید اسهال اسهال است اسهال است اسهال است اسهال است اسهال است اسهال است  
 وسعت خواهان می گوید محمد بن زکریا مادام که بدن ضعیف نباشد پس اسهال اسهال  
 بیشتر است و است پس وقت محتاج می شود و چون اسهال اسهال است اسهال است اسهال است اسهال است  
 س که کند لذت را با آن وقت که ضعف آید پس احتیاج می آید در وقت چنانچه کسی  
 کند وقت چون شراب و قهوه و ماء اللیم و کفک و طیبیت بگوید اسهال است اسهال است اسهال است  
 اکثر خلطه است و خلطه ان بقتل غذا است و جوارش فخر جل و ان این است که به نرسد  
 سفر جل را در هر که و خفیه فخر جل تا که مهر شود بی صاف کنند و بگوید و در ماء الحسن به نرسد  
 غلیظ شود و بگوید و فلفل سیاه و فحلیل و فاما و سنبل و قرفل و قرفه و قاطره و مصطفا  
 با سوسیه کند و ضعف یکجا می آید در ان ماء اللیم استعمال نمایند می گوید سینه هم خرد است  
 در اخر اسهال می آید و لا بد است از ان شراب غلیظ و می گوید بهودی وقت که در اسهال

نور بیجان افق



شود مطبق را فواق پس این بد است و اگر صاحب خیر را فواق تا پس بر افق  
گوید که قی نیکوست اسهال نه من محمد بن فکر یا گوید قانون علاج اسهال آرد غفقه است  
و مخدره و مدره و وقت که با حذر است پس در اوقات کمتر یا بد و نیز گوید که منبذیدم  
کردم چیزی را که منبذ شکم مثل سنج و لب که احداث میکند قولنج شدید و ان الفجر  
است که خوردن و زدن و انی اگر کفایت کند و اللبوزن و دوانق و اللبیدم برین تدریج تا  
قولنج نیافتند و نیز گوید که وقتیکه با شروانی شکم که چیزی را ردی بر آید بقیه امراض و با غیره  
و ظاهر شود ضعف و غلبه اسهال پس منبذ نکند چه اگر منبذ کند پدید آید بحیات و درم جگر درم  
احشا و الحضا و میگوید که منبذیدم که از خوردن سمنویان چون اسهال یا افراد انور  
بنعم لبس انکه ان غلیظ شد و چون برسد بخون علاج ان دشوار است و تدارک ان بقواض  
است و لبس افواه عروق و نیز میگوید که علاج اسهال نه من فلونیا فارسی است که تا چند  
لار در بر گوید در علاج معده گلفند که نه شش باقی فاروق شش در ام در حلاوی سفیر کل  
هر دو بلور بشند و نیم اولن صبح بخورند و یکت تغییرت میدهد باز در دو استیج مکر و اولن  
و در کفی جوز و قرفل و در اجنه و کل سن مکنیا و نس محمود را جو کوبیده در دواخله بپزند  
و آب این را با آب کش کنند و یک خطه در ان آب بکیم کرده بر معده بنهند و هر خطه دیگر در آب کور  
گذارند که گرم شود چون هر خطه اول سرد شود هر خطه دیگر بر معده بنهند هم طریق که تا چند نافع  
است و گوید در اسهال که از ضعف کبد بقیه اسهال جایز نیست را فوند و بلیه که میتوان بکار  
برد و در ادقویت جگر هم خاصیت و طریق استعمال او آنست که یک کبر و پلور او را در خطه

رادرنیم اولس قلغند هندی چند روز در آن مداومت نمایند تا صفحت کف می بیند  
 اولس کل کاشنی برگ کوهی و برگ حماض و اقرا به کل یک کف می زنند و کوشش نیم کفند و سرخ بیدار  
 و نیم خاکسترند از قبل چاراسکه و یک کوشنیز مدبر گل سرخ یک اولس مجموع در در و بسیر آید  
 تا به نیمه آید و کف نشا غلبت نمایند تا شش روز تا صفحت است تخم حماض و تخم کوبیده و تخم  
 خرفه کوشنیز مدبر است بر این انا اسکر و بلود را موافق به پزند و نشا غلبت می نمایند  
 و ضد لیس و فوفل با کلاب معفع جلک طلا نمایند غذا به پنج و مانند آن و نیز گوید  
 که سر جان با طلا سائیده اسمال کبیر اناست اطلال و طلا و نیز گوید که اسمال را  
 که بسبب رگها بولستانند را وند بیدار می نماید نیم در ام ضد لیس و یک اسکر و بلود را  
 تکم کل پزند و صفحت نمودن اناست اگر قویتر خواهند نیم در ام را وند دیگر آن  
 اضافه نمایند و یک اولس شربت در در آن حل کنند و نیز گوید که بستاند آب ابرتا  
 سر را ابرتا یک کف بزرگ مورد و تخم مورد انا کف تخم سر و هفت عدد مجموع را در آن کف بزنند  
 تا به نیمه آید و خرقه از آن تر کرده بزرگم که کند دیگر مقنن در سر که ابرتا است سر که  
 در آن اسکر سرخ کرده باشند خسیانده اسکر اولس مصط و دم الاغین انا و در ام مجموع  
 با شربت بزرگ کوشش نماید و نیز گوید که حقه از شیر ابرتا کف در صحرانافع اسکر  
 کیدانی گوید برای در بزرگ و زلق معده و زلق امعاء و خاوت معده که مرض هلاک  
 به تخصیص چون نرسن همچون خلصه که نه چند روز مداومت نمایند که از آن نفوذ آید  
 نشد و باین سوف چند کس مرض آنها پیش او بافته بود بخار یافته و صفحت تخم خردل

تخم تره تیز تخم تخم کتان اسفون تخم مرو یا رنگ تخم خشخاش سفید از بر یک تفساده و در حوضه  
سفید قهقهه بره بادیان اسفون اجزا را بکوبند و با اجزا و تفاده در دست بیاورند و در بر یک  
منقال تا دو منقال غیر گوشت خشخاش و اسهات یک است بپزند و لوقه را معالجه هر روز زیاده از ده تبه  
اطلاق می شود و اطباء در علاج آن عاجز شده بودند تا آنکه متفقا بر یک قیافه فاروق دادیم هر روز  
یک دانق یک کت با کله است بخور و او را اول روز نفع ظاهر شد و بهین متفقا بر یک قیافه  
جو با من میدادیم و حرق برید و کت و کانی چوب عطر فوس نمودیم و درین بار قصه دوم چشیده  
بغایت نافع است و نیز فرمایید که اسهال و جگر در آن شرکت نمود اما اطباء در زمان ما که  
بر جهای جگر درست دفع نمیشود اندک از جگر است ما همین که حد در اخلاط یافتیم  
تخم خیارین و نمیره بنفشه میدیم و بجای غذای آن بند و آنرا با فطرط میفرماییم و گاهی در  
میدیم و موضع کبد بر نمادام که در آن کافور حلاله باشند چهر میداریم و بعد از آن که حد  
گشت اندک از قواض میدیم مثل تخم کله است یا چون قایض مثل آن ز قواض  
میباشد و در اسهال خون و صفرا و سودا و روزه کبریا دفع و روزه و غیره میباشند  
و بولگرفته و سوران باشد نفع بلید بار یونز که متفقا میدیم چند مجلس دفع میکند و بعد  
تر یا قیافه فاروق خاصه قلیح میدیم و یا قوت بارد خاصه معتدل و جو لیور بار  
قوت بارد حد کند و بول بر آید و قوت خاصه شوق و کت شو با ریلین شکم مثل بنفشه  
و بولست خطر و کلفه میکنم باز سوف قایض میماند و یا قوت میدیم و در اول اسهال که کمان  
و شرکت جگر است که با و ضد الالبته میدیم و موضع کبد از ضد این در شرکاب





استعمال نمایند و بیک جهت اسهال نرمش که طعام تغیر آید یا بنده بر آید بستانند تویتامی  
و انرا در انس سبب کرده در آب سر کنند تا بپزد و یکبار و همچنین آن آب هر روز با باریک  
و به هم می آمیزند و بوزن یک درم با آب پزند و بپزد و دوی دیگر قوی از نسج اول تویتامی  
مصری را با باریک پزند و در پیرضیض که جوشانده و در طول و باره کرده زرده  
و سر کنند و بجای زرده تویتامی سحوق را بپزند و بر باره به هم آورده بر ششمان  
و در گوشت گاو و دوات پزند تا که گوشت نرم شود و بر آرد و بنیدرم از آن بخورند و در  
اگر خیشیان و قی می آرد احقر یا بودینه و انرا دانه و مصطکی بوزن مساوی  
بوزن یک مثقال بکافر دشتیم بسیار فاض آید و عامله خیشیان بر طرف شش به جهت اسهال <sup>طفال</sup>  
خسته اند و مغز خسته جامن از هر دو یک نیم عدد با آب پزند و بنده نفع عظیم دارد و اگر  
خفیه جدید و در اسهال اطفا خاصیت بلع دارد حتی اسهال دموی و نیز دیگر استخوان  
حوب و ان و او ما بپزد نیمه اندام بصورت اسهال دموی را با ابی صیت فاض  
که بر صاحب اسهال م بیاویند خون به بند و اگر قدری از آن ساییده دهند زود  
عمل کند در علاج اسهال و ذخیره و سبب و اسهال با صفر است که رخت می شود بسوی اعمال  
میکند در آن عمل که از حدت خود خسته شود یا حموضت بود است که قرص میکند در آن  
و نسج میکند انرا با ملوحت بلغم است که منخوق میکند انرا او کای حادث می شود  
که می که رخت می شود بسوی ان از کبد و قرص میکند در آن و نیز حادث می شود از انشاج  
افواه عروق که در تغافل معاد قاق است یا در امواج حتی مستقیم و سری که

بجای شربت ملدست و نیز عارض میشود در استطلاق لعل که عارض شده باشد از درم امعاء و  
 بگیرد و نیز قطن و بندر تکان و بندر و بندر بقوله الحما بریان کند آنها را بگیرد و طبع و طبع  
 از مجموع اجزاء سواء و خورد از آن وزن سه درم با شربت سفید جل ساده و سفوف دیگر بستاند  
 قطن و بندر و بندر بقوله الحما و بندر الحما و بندر الحما و بندر حماض و بندر حماض و بندر حماض  
 طبع و بندر و بندر حماض و بندر حماض و بندر حماض و بندر حماض و بندر حماض و بندر حماض  
 از آن باب الحما یا آت بقوله الحما و اگر احتیاج افتد به تقویت پس در او بندر و بندر  
 قدری داخل کند و اگر هم یا او بپوشد و اندر اقصا طبع و بندر مذکوره آب حصر یا آب قلع و  
 بخوراند و وقت بندر قطن و درم یا طبع و بندر و بندر و بندر و بندر و بندر و بندر و بندر  
 بین حماض و البتة هیچ وجه و حماض و حماض و حماض و حماض و حماض و حماض و حماض  
 البته در او بندر و بندر و بندر و بندر و بندر و بندر و بندر و بندر و بندر و بندر و بندر  
 قشور حب انبیر بارش و بندر حماض و بندر حماض و بندر حماض و بندر حماض و بندر حماض  
 و باز بگوید باز دوم آب سفید کس طبع و بندر حماض و بندر حماض و بندر حماض و بندر حماض  
 بار دیا آتی که بچشمه باشد در حماض و حماض و حماض و حماض و حماض و حماض و حماض  
 قوی است در لک و حماض و حماض و حماض و حماض و حماض و حماض و حماض و حماض  
 بگوید و افیون و افاقیا و مکد لصف درم بر آب یا سفید جل و غذای مرغ مقبول و  
 مسوق و شربت بریان بچشمه و تور و تور و تور و تور و تور و تور و تور و تور  
 آب شیر قلیل و حماض و حماض و حماض و حماض و حماض و حماض و حماض و حماض



[illegible]

سفلی پس است الناجح تحت سیه است اینک اول در موضع مذکوره در گذر بعد از آن نازل  
 شود و علیحده آن حقه است صفت چغنه نافع سحر و قروح بر امعاء است در شمع غیر مثل آن در  
 یا بسج درم شحم کرده نیز نمازد و سیر درم در ستر رطل آب پزد تا که مهر اشعواز شود و صابون  
 و بست از آن یک رطل استعمال نمایند و اگر در آن نهیت بپوشانیم او قیر و روغن گل در آن  
 و الا فلح حقه دیگر سولق اشعواز و آرز و در سحر دیگر سولق حقه که چند مرتبه شسته باشد و بگوید  
 جن و حب الاس و کلسر خنک مکرر بخور چون بخت بلوط سده درم ورق مور در تاز  
 سیر درم در ستر رطل آب پزد تا که مهر اشعواز شود و صابون ستر رطل از آن با نیمه رطل آب پزد تا  
 ستر رطل آب آن محل بیاورند و زرد و بیضی و دیو قیر و روغن گل در آن آمیخته حقه  
 نمایند و اگر قویتر خواهند بستند و بپوشانند و در دورا بار یک یا سید و در کوزه نوبند  
 و سر آنرا بگل بگیرند و در تنو تا آتش نهند و لبوز در پس آن هر دو از اقا قیاد و سفلی  
 رصاص قرطاس سوخته و انا سوخته شسته و چهار حبه و شش حبه و شش حبه و شش حبه و شش حبه و شش حبه  
 مسح از نیمه مکرر بخوریم و خوب هم آمیخته حقه کنند حقه آخر و روغن گل در آن حقه  
 بلوط مکرده درم جاورس زنجان مکرر سولق و در رطل آب پزد تا که یک رطل بماند نصف  
 رطل از آن بگیرند و در آن طین ارغشی و افیداج و طین صاف و دم الاخوین ماده  
 سه وی مکرر یکدم صغره یک صغره مسوی کرده و خشک کرده باده درم و روغن گل در آن حقه کنند  
 و اگر تهر و جرح شدید بپوشانند و نصف النوا فیون در آن داخل کنند و اگر سحر کرده نوبه  
 بپزند نافع تر بود صفت نفعی که بان حقه کردن نافع است بستند تقیه و غیره در در

بالی افیون

یا بس که نصف طول و پنج خط است بر نژاد که یک طول و نصف ماند و همچنین از روشن گویان مخلوط  
نمونه دردی که کنی پیش و چندان آن داشته باشد بخورند تا که آفتاب کند و حال نماید  
نفع بلیغ دارد این که خنجر و اکلهت بنفشه و شیرین نمونه بپزند تا که به نصف آید و حقنه کنند بدان  
و نیز خوردن آن عاجل النفع است اگر محتاج بر یادی قوت شوند عصاره الحیات و شیرین  
و پنج کبر و یک کوبه جمع می شود و حقنه و غرض حقنه در سر که جوش کرده و کبریا و بندر  
و نشت بریان و حقنه کنند حقنه دیگر که از آن حقنه کنند و هم بخورند و بکینزدانی  
در پنج بخته باشد و این را بشیره تازه بپزند تا که آب هو در وضع آید و حقنه کنند این  
نیکوست بک خوردن و یک حقنه اگر خون معوض و بیدر بر آید پس معال تنذاب  
سان الحبل نصف طول یا بیاض بنفشه و طین ارمنی و نشت بریان کرده و عصاره  
الحیات و سفیداج و رصاص مکرو کوفته و بنفشه شمدیم یا از کوفته و بنفشه یا از کوفته  
و طین ارمنی و کبریا و مردار سنج مرز و صفرة بیهقه و زرد کاه حقنه کنند و کمید مقعد  
از اسفنج که سر کرده باشد انرا در آب بیاض مثل حفص و رغنفت بلوط تا قوت یابد  
بر حبس حقنه و حر کنند انبوسه را بر دویم و لعاب اگر سحر در امعاء علیا بود و بر مختلط  
از قشور و قی بر آید و وجع شدید بود خاصه نزدیک به رزطام بد و اگر در اینجا  
قروح بود و علائق مثل زیت که در وجع فوق سره بود بر آید بعد یک ساعت و وجع علیان  
منع کردن است از غذا یا دور روز اگر ممکن بود اگر قدرت بیابند تا سه روز یا چهار روز  
بعد از آن غذا دهند از شیر تازه دو شیده که در آن سنگ کم کرده سر کرده باشند



تا که فلان شود طویلت ایله او غلیظ شود و مسک این نافعه است که تا باده سر دهند که  
در وقت این صفت ما را این بخور که صفت این که ده در باب اسهال بعد از این بدین چیز که  
بابان حاضر که ان غذا و نافع است و نیکو و غذا نماید بعد از آن باز که شور باقی  
ان و شحم دجاج با هم اذیجای کسم و شحم ماغ و شحم تیرس نافعه است که حقیقت بیغ سیناید  
نیز بستن از از نیز شور با همین طریق و نفع از آن از جوار است که بسیار  
صحیح است و یا بگیرند از سولوی غیر از خنثی شمع یا شمع بریان یا بسیار از آن  
سمید و سماق که هر دو را در آب آن نجس باندازند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند  
و بپزند و بپزند حرکت دهند که آن دوا را هر یک از این معده و امعاء و میا  
شعبیه باندازند یا ریش خوش مزه کنند از آن بقدری نمک شحم یا شور با باند  
از چیز یک خمیر کرده باشند از آب که مخموج یا از آبی که خمر و آب شام و در خشانده  
باشند یا از آبی که قوی رسانده باشند یا از آب خشانده سماق چنانچه اختیار  
مسافران دریای اسکندری و بپزند با آن احتیاج سفر جمل و غیره و ضرر و کمتری  
ومی آمیزند در آن گاهی صمغ عربی و اگر هم نمک پس منقذ از اکاه و نیکو است  
بقول و محاض که نمک سولوی ماء اللیم نیکو است بسیار و قروح امعاء و البده  
ضرر افتد پس سی و جلی هم از اسهال و طبع نیکو است از نمک از سبج و از نمک  
از نمک خزان و از نمک خنجر ماده و از طبع در راج و جمل و قنابر و صافی که بر کعبه  
باشند و یا حالبس توایل و ملایمه و برینه که بر کعبه باشد نافعه است و نیکو است

باشید و شیده نا غلیظ لغو نافع است البته از فواید که بر پدید کنند و اگر صبر نوز تند کرده غرض  
تفاح و کشری و غیره و خربوزه شام نافع است و در ماه قایض و غلبه کینه مع الفم مجرب است  
بنیق کینه خشک نیت و آغش بن او در ابتدا ای باران است که در وقت قبض است اندک و اگر متغیر <sup>بهر</sup>  
آتش هم بایا آب معادن اگر نباشد کمی نه حرارت پس نیز شد شراب قایض مزوج بایا آب  
میگوید که یک شکم آنها نرم بود و جوانی خشک می شود و در کثیر و نیز میگوید آنها که  
شکم آنها نرم بود و جوانی زرق می یابند از یک شکم آنها یابن و در کثیر و  
شکم نرم بعید می باشد از سرد و نیز میگوید اگر باشد آب و اغش که از قروح اغشاج  
بها زمره بود این مهمل است و نیز میگوید که هر خونی که بر می آید از اغش پس است و اعتقاد  
او در است و نیز که وقتیکه او را این شخص که مفاهیل او در قیوم بود و اختلاف اگر کثرت  
رطوبت در معده یا بس طول می کشد باد بهوری اگر باشد اختلاف از ضعیفیت ماکه  
در کبد می باشد و چون ما و اللحم و اختلاف که می باشد از هر یک است که بنده میگوید که زیاد و <sup>روز</sup>  
تا که می شود کیلوس بعد از آن میری آید جالینوس که در انواع اسهال چار است یکی از آن  
خون است که باد و در سرد آید او را معلومه ای نوعی عارض می شود که در دمای  
او قطع شده باشد زیرا که خونی غذای آن عضو می شد دفع می شود و خارج می یابد  
را که منکر ریاضت کرده باشند یا مانند آن را را دوم است که شبنم غشای کرم تازه  
سیوم اختلاف است شبیه بدردی دم که او اندکی بر لقا <sup>بهر</sup> درین نوع بر می آید  
چون بسیار دفته قاناً صغیر است که قروح او را بود پس بر می آید اندک اندک

میراث سیه و گاهی خون محض میباشد و گاهی غلیظه میشود و گاهی محالوان میباشد و قشور  
 قروح و احشام عشاویه و گاهی قطرات خون میباشد بالذی ثقل و نیزه گوید و فتنه باشد آن  
 اختلاف دم یا قیحه بعد از آن عارض شود و او را بقیه اینک در اشواط و زرد شود  
 رنگ او نفع کند تا کم و وسط شود و نیز اول پس بداند چغیره های این خون منعقد شده  
 در رطل او و نیزه میگوید که اکثر اختلاف دم از ضعف امیاسا زیر که او را سرور در آورده  
 اکثر است پس هیچ میکند از آنرا و نیزه میگوید که اگر از نفث او مده بر آید و یا خلط که شبیه  
 بود بمده با بول کند مده یا مانجا بر آید بغیر اینکه او را جمعی باشد و زرد که باشد او  
 از سر و چغیرا پس اگر او باشد که در گذشته حاکم بود و تر کرده باشد از آن پس  
 او نمیدانید و باقی میماند و این حال او را تا چهل روز یا ماه یا تمام سال ممکن است  
 گوید که را که بر آید از خون بسیار از عضو که باشد پس طبیعت او نرم باشد زیرا که  
 میگوید و قلیل میشود و اگر است هم او گوید که اگر اسهال دم بود از زبان بدن  
 باشد که اختلاف دم حدیدی و نباشد از سبب یکدیگر از زبان اختلاف و اختلاف  
 دم و میلان آن پس دلالت میکند بر نقصان بدن و عدم ضعف که دم او گوید که  
 از طعام در اختلاف دم من این است اگر با جمعی بود بدتر هم او گوید که نوعی است از  
 اسهال دم مثل دروی من این بسیار و در و زرد بود و مرار حاد که جو شیده باشد و سودا  
 نمیشاید او بود زیرا که آن چیزیکه در وی غلیظ است بد بود و ارقی است و بدست  
 و حادث میشود در ابدان حاره لاشه که تعجب بسیار میکند و در صیف اکثر میباشد و از آنکه



احتمال بیشتر کند علیل بر سنگی دراز و زیاد می شود در آن احتمال و آن خون که می بخشد  
در کبد از گرمی می پزد آن خلطی تضحیک کبد از میراث غایت تیرید تا آنکه خلد شود  
از آن که بدیش و خورد آب پنج ناستا و استعمال کند شراختی شش و ماء الشعیر و این را کند  
بدن را دلک خفیف نه بنزد دستهار از ثقل و باریک از پیغور و آن که آن سرد  
جگر را تخم میکند حدت آنرا و بدید بخور آب هم او کوید این خلطی نادر است و مجرب و کمال  
افتد در قروح امعاء و قروح عفنیه پیش می آید قیح و مده بسبب حرارت مغرط است  
در آن و ضرورت اینجاست از ادویه حاره محرقه که حقیقت کنند بدان و آن قایم مقام  
کی باشد اسکنز گوید بسیار از سرچ و اقح شد و از آنها خلطی نکند از آن قروح عفنیه  
بهم رسید و مردنهای بنویس گوید اگر قروح در امعاء و خلطی بویس احتیاج زیاده میشود  
حقنه و اگر در امعاء دقاق بویس محتاج میشود بویس ادویه از وجهین بعد از آن  
و مقوی مساوی هم او کوید و غذای حبس که قلیل بود و باید که چیزی سوی آنها  
هم کند از آن سرکه و بنورند بر صندل و در آب و ساق بخت و هم او کوید که  
حقنه کنند علیل و درین علت از اشپای لذات و لغایت لذت پس از بر خیزد و در  
حقنه کنند شحم مفرد و روغن شیرین هم او کوید که بویس که خلطی قروح امعاء  
از نیکو خوردن میداد و خرد لصل و اسر میگرد که آب که شکر خورد در آن روز بعد از آن  
تغذیه غذا میکرد و روز دیگر حقنه میکرد و آب نمک گرم کرده بعد از آن حقنه میکرد  
بدوای قوی لذات پس نیکو در قوت احتمال آن میکرد و نه صحت فیتنه و نیکو احتمال

نه اشتغالش میکرد و می مردند هم او گوید و اگر باشد قشور که بر می آید غلیظ و کثیف  
 علت در امعاء غلیظ یا فصد هم او گوید که اگر با قیام بعد از وجع بمدة ایستاد  
 و قاق بعود اگر بر آمدن آن قریب بود بعد از در در امعاء غلیظ اگر باشد ثقل  
 مختلف بخیر ایس قریب بود از مقعد و اگر باشد محسوط در وسط ایس امعاء غلیظ و اگر باشد  
 شدید الا غلیظ ایس امعاء و قاق هم او گوید که خمر اگر که شبنم بود غشای و دلالت  
 میکند بر تکه علت در غلیظ بود و اگر دقیق و صغیر بود مثل نخاله دلالت کند که در امعاء  
 و قاق است هم او گوید که وقتی که عارض شود ورم در امعاء مستقیم باشد و در ورم و در ورم  
 و ثقل در صلب و غشای و ثقل در ورم و قشور راده کند بخلاف وقت که باشد در امعاء غلیظ  
 عارض شود و جاب و قشور با او حمیات مختلفه و احتیاج مرجع هم او گوید که اگر  
 غلبه در امعاء کفین بود حقنه میباید کرد و او صبح و شام هم او گوید که اگر غلبه در امعاء  
 و قاق بود که بر آن دشوار و اگر محرق شود امعاء و قاق می میرد بقراط گوید که اگر  
 او را قروح در اعطاج و آن روده است که طعام بعد از مرور بر معده بدو رسد و او را  
 واقع شود شبنم ایس علت قوت است بهیوی گوید که اگر بر ورنه در صلب قروح  
 امعاء باید که در آب سرد بنده در آب گرم سایر گوید که حقنه کنند از زرا اینج الامعاء  
 از آنکه خون تمام رفته باشد و اختلاف مدله بود فقط محمد بن زکریا گوید لایق نیست که حقنه  
 کنند از زرا اینج الامعاء الصوره و بعد تطاول و هم گوید و قشور واقع شود غلیظ  
 اینک بر آید از امعاء او در اختلاف قطعه کم بسیار و ثقل و تعدد در بطن او بود

قل از اختلاط پس اندر روده او متحرک شد این مرافقون گوید لایق <sup>نیز</sup> مشغول  
بعلیج قروح و فاضل شدن از اختلاط که آن خطا است بلکه متوجه شوند بوی بد و امر به بعض  
مشغول شده اند بعلیج قروح و فاضل شده اند از علیج اسهال تا که ضعیف شده است  
بعض پس بوی که در اندر امس و مثل کساید باشند که متوجه گردند بعد از هضاد  
آن ثابت گوید که شخصی را این علت عارض شد و خون از وجاری بود از هیچ <sup>فایده</sup> علیج  
نمیت پس امر کردیم او را بدوای که در و صمغ و سدر و جاشیر و غذای او حیض  
بود صیحات و صفت حقه اکل و قروح حفته در امعاء و زرنج سرخ و زرد مکده <sup>فایده</sup>  
نوره غیر مطفا نصف طل قرطاس محروق و قیاقیا چهار اوقیه حمیه التیس و اوقیه  
بکوبند و بنهند و بیامیزند در آب آن محل و قرص سازند و سایه خشک کنند و  
بستانند از این اقراض نیم درم و اگر زیاده خواهند کیدرم بیامیزند و اگر از بازو فارک  
که چند دفع جوشانده خشک کرده باشد و کمی نموده از این حقه کنند در آب نیم مد قوی با  
تخم آن که حل کرده باشد و کمی نموده بخل مصفیه قدر نصف طل باب الحبل و اگر در امعاء مستقیم  
بعوض کفایت میکند این مله لطیف صفت درم الاخوس و صمغ عربی و فلفل و حبه و اسفند  
و طین ارمنی و اغیداج الرصاص و مرکه و سراد و شته بریان و قرن ایل و حبه  
مکده یک اوقیه قرطاس محروق بنجدرم قلیمای مرصه بقدرم باب الحبل <sup>بقلمه</sup> باب الحبل  
الحق بیامیزند و شیاف سازند و استعمال نمایند و نافع است بفتح و حبیبی که  
باشند از سفر جل و قشور رمان و اقا قیاقیا و جلنا و چون بچند باشد بخل بیامیزند





چنانچه اطراف سلق و منجریض سلق و روشن گل و قلیقه الحماقیس اگر صفت  
باقایا و طیس ارمنی و اگر باشد با او جشار و تعدد پس بیامیزند و با او دهن خلی فانی زیر که  
از ساق او است تحلیل ورم و اگر احتمال بود به فحاش لکهار از نکه که لکین میبرد و در  
نافع است و او را صفای که نسبت سلق و بار و گل و منجریض یا به بطین در و عدس و  
غش الثعلب یا غصص که کوفته ضماد نماید با شراب اگر از زیر و درت بود پس علامت آن <sup>خراط</sup>  
سفید است علاج آن برداشتن شیاف حیه است صفت آن بخصف و زعفران کند و درم <sup>خون</sup>  
مکدر بنسند و درم افیون یک نصف جنم کوفته بصفره بریده بیامیزند و فسیار سازند  
که زحیرا نافع است صفت پیوندی میگوید که این مجرب است حرف ابیض مخلوط بذر قطن مخلوط  
ابهل مخلوط مکدر و درم کمون و بذر گرات و بذر شبت و خشی شش و بدر کرفش و منج مکدر  
درم و نصف افیون ثلث درم و دانیق یکوید و به پزد شربت سر و انرا دو درم غلام  
دو دانیق لاد و زور بیکر گوید که در علاج سحج و اسهال دم بستاند و سفر جل از اندر من  
خاک کند و در آن اوراق موسوم کاغذی بر کند و در خاکستر گرم بر پزد و اوراق را دور  
کند و سفر جل بخورد و او بد نظیرند ارد و همچنان است اگر در شکم کوبه تر خجیه و اوراق موسوم کبره  
کباب کنند و بخورند هم او گوید بستاند کثیرا یکدرم جوز نکستریان انا نسیدرام محمود را  
بستاند و نصف یکدر تخم نه نیم شبت صبح بخوراند و نصف آن شام در تخم نه و  
زور مصطک و زور نه زنجشک بر شکم مالند نافع است خاصه بعد از تند های کک است  
پوست ناز و کلنا را ابهل و مکدر و مصطک و طیس ارمنی و طیس مختوم محمود یا خجیه

بیشتر باشد بر کم باشند بار یک فته و از طایر رمنی که درم بود و کند نیم اولی و درم  
مصطکی و هم میانی مکرر و درام بگویند و باغیده تخم نه ضما کنند و اگر شنبلیله و عنکبوت  
بوزن سه اولی باغیده تخم نه ضما کنند قویتر بود حبس خون و التهام قروح و اگر با  
سج شده حرارت بود پس در شیر این را خجسته تر کرده بر شکم گذاشتن نافع است و اگر در بیم  
در و سیما مخلوط نموده بر شکم بزند سج نیز منافع است و روغن بلبلان چند قطره خوراند  
نفع عظیم دارد و فعل عجیب دارد از خون تازه بزرگوتر که حقه که درن سخت بگوید است  
او گوید که خجسته سج نیز منافع از همین صیغه یافته ام او گوید خشک بود سج و قروح امعاء  
اسهال الدم نظیرند در صفت شکم و ده خجسته خشک را شش جزا فیون بدین صفت و آب سبزه  
بعد ریانش جوانان را یک و طفلان را بعد جابوس محبت مجرب است و حیرت میگوید  
ذخیره صادق میباشد و کاذب این ساختن اولی که تخم قوطا بوزن نیم اولی و تخم درین  
اگر تا شام بر آید صادق است و الا کاذب و گاه با شکم تخم با و جو فیض از جای می آید  
پس نظر طبیعت علی که قبل از وقوع این قبض داشت پس اگر قبض از شام است  
و الا کاذب پس گوید که ذخیره کاذب را بعد از تلین از شربت بنفشه و صاف بعد از تلین  
ایسغون بریان بر روغن گل حیرت برده دهند نافع است و مورد اسوس کندم در سر که گرم  
نمونه تمیز نمایند و از یک درم مصطکی و دو اسکر و یک و یک درم بود و یک اولی و نیم و یک  
کل یک اولی تخم بقیع نمایند عاجل النفع است تخم به در ذخیره که از حرارت بود  
بهدانه و لعاب را به خطم عاجل النفع است و بار در از تخمیل کوفته و سخته بکفتال یا در



در یک شوره آب حل نموده بپزد تا که غلیظ شود قدری نمک اضافه نمایند و چنانچه است  
بر وزن چرب که ده بخورند در سه روز صحت یابد و مجرب است و آنچه بانی صحت است و در  
انافع است بخور باین سه مفسر نموده و سائیده و شکری در روغن آمیخته بوزن برابر  
گفت بخور عاقل النفع است بخور مختصه احقر طبیب کل ارغنی گل مختوم صمغ  
کثیر اطمین مقدر حمص تخم خرفه سماق گلنار گلکسیر گل نفثه مغز تخم خیار مغز تخم کدو  
تخم خنکاس پنج شربت درم حکیم علی کیدلند گوید یکی از اطفال اسهال دل اسهال  
دموی عارض شد بدست طبیب بدن ادویه داده که خورده بود علاج نیلوفر و نفثه  
و خمیره نفثه و عصاره باریک چاه تخم کرم و اگر احیاناً اندکی قابض داده می شود  
مرض باسد ادوی می شد اخر بهمان باریک و درم کتفا کرم در اخر روز را بریان کرده  
یا العاقل ادم و غذا در نه بود باندک بهنج سده شفا یافت و نیز میگوید که چون  
افیونی را اسهال عارض میشود اطباء از معالجه و عاجز و مایوس میشوند و ما علما  
چند استخراج کرده ایم چنانچه زنی بود که اورا اسهال دم پیدا شد و قبل از آن  
چند از باریق فاروق بنا بر خطای طبیب بسیار خورده بود چون نفثه در حال او  
کرده شد حدت از نه اخلاط در بدن یافتیم شیره تخم خیارین فرمودیم بایز  
قطونا بتکرار در سه دفعه شفا یافت و افیون هر روز او زیاده از چهار مثقال بود  
و دیگر از رجال بود که زیاده از این است افیونی بود اسهال دم عارض شد با  
بلغم و چندی بر آن گذشت و ضعف در نهام است و نورش بسیار داشت و عطرش و البول

نیز با اولوشیره تخم خیارین باید رطونا داریم و نوبت به درد نوبت بود  
در نوبت ثالث بگردیم قرص کاغذ یا شیره مگور داریم باید رطونا در نوبت دیگر دوم  
قرص کاغذ فاضله کرده داریم شفا یافت از روز اول علاج ثلث معتاد افیون را کم  
بدو ثلث التفاکرم بعد از یک هفته بخوبی نمودیم که افیون بود سوسا بنجر و شفا یافت باید  
دانید که اگر افیون افیون بندی و اسهال عارض شود تدارک آن با افیون مصری و  
کافورنی میتوان کرد بتجربا حقیر بستم او کوید شفا افیون بسیار بخورد و اسهال دوم و  
داشت و نوبت تخم زحان با کلد گبم کرده دادیم و در مرتبه خوری و چهار نوبت معجون  
که با افیون معتاد مخلوط کرده میدادیم و هر روز یکمقال و نیم میخورد و صحت یافت و افیون  
دیگر بود که اسهال عظیم مشارکت سپید با سبب اسهال و دقاق و وجع عظیم بالابره است  
باید داشت اول تلکیم ده شد یا بنفشه سفید و بوسه سبب خطه مغیره بنفشه سبز و صبح  
ان مدین داده می شد و آخر روز یکد انگار روی سرفه قوی که کیل زرد و بلبلان  
و مر و مبعود و در جز و افیون و در عفران یک بکشد داده می شد باید یکمقال مغر بنیان  
و چهارم و پنجم در روز و مرتبه این را روداده شد که با یکد انگار و اسهال و بلبلان  
صنع عزلی و بند رطونا که بود در چوب گرد و شند یکمقال با عروق و شفا یافت  
بهریز بسیار لغز نمودیم و در عرض دین باب ملک در جمیع اسهال آنکه ملحقه کنند که  
که جذب و لنه در اخلاط است تا نیت اکثر شیره تخم خیارین و بنفشه سبز و افیون  
قالب و فوق قالب بند در اکثر مورد تخم خیارین با خمیر بنفشه میدیم و بنفشه سبز

ادویه لازما

که بر دافینونی را اسهال تا درم مقهور بود و درم نزدیک یا الفجا رسیده وقت قصد  
بود و احس نقل نیز بود و ضعف و عطش کاذب است که از زبان خوبان در پنجویست  
بوست خطم نیلوفر غنا خیمه بنفشه قرص کافور در گلاب محلول با جوشیده اجزاء مذکور  
میداریم چند بار چنانکه شش برین که هر چه جدا شده از تخم بجا مانده عوارض برطرف شد  
و هر چه بکشد و ضعیف یافت و نیز میگوید که اگر مورد محترق و صیدیدی مختلف چون فاس  
باشد در اسهال خواهی کرد دفع کنی بگیرد بیلید که ابلی در زیر خاسته گرم کند تا بریان شود  
و بتانند از پوست انباشت متقال و چنگش در نسیم کو کرده در آب گند از نذ تمام شود  
و در سه خوش خفیف بید و بدست ببارد و صاف کند و بدد که عجا بیا فاع است دیگر تخم  
سه دو متقال بریان کنند و لعاب انرا بگیرند و مختلف تخم رحمان و یک متقال عدل در  
ان انداخته بیا فاع است عظیم و بسیار که در حسیس خول که از اسهال با معجون  
ذخیره نافع است رحیم را و بعضی اسهال را بتانند حرف ایض بریان کرده و بذر  
قطن را بریان کرده از انخل بریان کرده هر یک جدا جدا بجز زیره کرمانی تخم گند نام است  
تخم کتان نیمون تخم کرفس بذر البج سفید از هر یک شش جز افیون سیزده جز اذوق  
را کوفته بجز از بذر قطن با هم آمیخته بوزن مجموع سه غسل بگیرند و معجون کنند و بعد از  
شش ماه استعمال نمایند زنج خود تا یک متقال تفاوت بیا معجون قابض در اسهال  
فوری بکار آید و بجز تخم خرفه بریان کرده طایفه گلنار گل محنوم تخم حاص مکدر جاز  
ساج مغسول و حب اس مکدر و بجز کند یک جز افیون نسیم جز سفوف کنند و اگر



خواهند بیا همون وزن شهید خام معجون کنند و این ادویه اگر افسه کند قوی گردد  
صمغ عسلی اقا قیاض بسد مکی یکجور عصاره الحشیش که با دونه محرق مکرر و جگر  
واقعه الله مان بذر قطونا بیریان تخم زحمان بیریان تخم سرو بیریان تخم لاله بیریان  
ریون و خطای الفخه از رب گلاب یافته شود الفخه نیز عصاره مکرر و عصاره و روغن  
الحمل بیخت معجون زحید که ذکر رفت و جگر و نه دهم خام وزن ادویه بغیر از جگر تخم ادویه  
را کوفته با هم آمیزند و لقا بدارند شربت نیم شقال تاد و شقال حبیب میسر شربت  
افیمون یکماشته خرمای یکدندنی با می دوش با آب حبیب میسر شربت حبیب میسر از تا  
لیف الحقه کشیند و شربت تخم خرفه تخم حمص کلسه ضدل سفید زرشک میسرانه شربت  
گوزن سوخته دونه سوخته مر جان باریک صلیب کرده کبر با از رد اجزای همه مساوی  
کوفته و بیخته با آب قهوه سازند شربت از بهر یکدم ناد و دارم در علاج قویله احتیاج  
طبیعت اسباب آنرا اسباب بسیار است و همه از اجاع میشود بوی چارمنی یکی از آن بطن  
زجاجی که کثیر جمع میشود در قیون و زیاده میکند در برود و بیست و یک است  
میشود نقل در آن با بود است که شربت میشود بوی او و همین فعل میکند دوم حبیب  
از اغذیه حاره یا آب بارده یا سه یا از کثرت در آب و آن را از بیست و یک یا از  
حاده یا از اغذیه یا ادویه یا سه و می که حادث میشود در امعاء و  
مجرای از اجزای چهارم زیاد شدن دیدن در آن خشک میکند نقل را از سه و  
که مرکب میشود از این اسباب و بیست و یک اما آنچه عارض میشود در بطن زجاجی و

نشانست و بیک موضع که انتقال نمیکند از آن علیج ان اسهال است بجز که بر آرد و نم  
مثل حب لو وصف ان شیرم یکینج را در آب گیم حل نمایند و جمع کنند یا شیرم و قدر زعفران  
و چندند شربتی از شیرم درم تارم و طفلان را دو دانق و بعض گویند که در آن مصطک  
افزافه میکند اگر کند علیل این حب را پس دیگر دهند تا که قبول کند و دیگر قوی در حل  
شیرم و شحم حنظل یک یک بکینج یکیزه نصف نخچیل و چند بیدستر و فلفل و فلفل یک نصفه  
و چندند شربتی و درم و از آن تا قهتر کنند تا پنج درم حب را و بجز باشند و را  
و بفرایند از آن بر آن قدری از فایند و قدری روغن خل و بخورند و نصف حب را  
که خام است نفع آن حب الطایع قویج بار در صیده درم شیرم مثله تخم بومیا و درم و  
بورق و درم مقل درم تخم حنظل سه درم حبها خورده از شد شربتی از شقال تا درم  
قوی از آن شحم حنظل ده درم تخم بومیا ده درم و شلک درم یکینج ده درم حب از شد شربتی  
یکمقال اما البومیا که نمیکوست درین شهر یاران است و ترمی جو از شقق اگر با او  
پس جو از شقق علی مسهل جو از شقق شکلی مسهل و ایاب فیکر اراد که کینج قویج است  
و بجز است اقلو تیا و فارسی و رومی فروز نوش که خواند از آن شیرم و جبرین که میهند اقلو  
و مانند آن را درین مرض بجهت کینج و ج از تخمیر نتوانیم بهر خلاصی از علت است اگر در  
که در بجز نذر اینج و افیون و بیرون زیاده میکند این مرض و فروشی شانند حرارت  
عطر زیاده پس در وقت که کینج در دهن علیج کنند با دو سه هد این سر فیون گویند که  
بخورند درین حالت و دای مخدر و غلیظ میکند ماده و خوشه لاکلک میسازند و درین وقت

محتاج است طبعاً که از تندرکان غافل نشود و چه کسی تسکین در دین و تندرکان باید بود  
 لوز شینتر می باشد زرد مکر خنبر و خنبر روت نصفه زعفران ربعه جربند و شربت بقدر  
 صفت جیبی اصحاب طبایع غلیظ را نیکوست و ریحان شبرم بلید زرد و خنبر روت بمقتل اخرا و  
 حب از شربت بقدر قوت دای اخرا بستاند که وصفه خشک کند و بگوید و بخورد که آن  
 و منقض شدید و نافع است اخرا بگیرند بسوی گلی در تحت این و راح کند در آن آب گرم  
 بر کنند و بداند آن را باللی شکم تا که آتیم از دغالی شود یا بگیرند مثانه بید و در آن  
 آب گرم بر کنند و از آن تکمیز نمایند شکم اول و چون سرد شود باز گرم کنند این سه بار  
 گوید و چون بار در باد و به قوی الحار و علاج نکند بلکه از به مطلقه که در خارج حرارت  
 مثل بهر خرم و دمای الاصول مانند آن زیرا که ادویه قوی الحار از انسان او  
 مختلط منقبض بار طوبیت پیدا میکند ریح اخالی غلیظ بعد از آن پیدا میکند این ریح را در  
 در آن نفع میکند و چون از اجزای آن نفعی با طریقی استعمال است آن بستاند شبنون و  
 بزرگ کرس مگرد و دررم و نصفه شربت چهار درم جبر و از زیت درم بگوید و به بزند  
 شربت از هم درم جالینوس گوید و دیدم قوم کثیر از خوردن جبر و از زیت و چون که  
 بیورم بوی صیقل یافتند و باز نفعی که دان علت هم او گوید که دیدم و تعجب کردم که بیک  
 خوابه بند در شیمان صوفان قوی صیقل یافت هرگز قوی نفع او را تحقیق امتحان بایند که در  
 بر کنند ریمان صوفان بقدر با قلد و بی را و شربه بزند که از آن دوان بگذرانند  
 و آنرا با ویریزند بر موضع در ویش مشاهده نمودم امر عجیب نفع کرد اکثر انسان را



اکثر از دواست خوردن صحت نیاید بابر چه نخورد و بیانش امد انرا قی میکند لیکن  
دارند صفت حقنه کبیده جامه حلیه بند بر کتان مکره و قیحه الجوی و تازه معده بین  
سیاه و شهیدان مکرده درم قیسم علم است درم سدا نشی با قیحه کمون جلی او قیحه  
کف و زعفران و قیحه سیستان بنجاه عدد اصل السوس و اصل خطیم مکره و قیحه نصف  
اصل سلو و اطراف کنه طبع طبع محو و رادرس طبع است بزند تا کنه بخور طبع بماند و  
اگر ترشند از حرارت صمغ و لبس بزند در آن مقل بهود و کینج یکیک او قیحه اش  
جاوشیر مکره و شغال صاف کنند و ازین پنج او قیحه بستانند و یک او قیحه دهنه را درین  
او قیحه و نصف سل همچنان و شحم فراخ فربه که خسته یک او قیحه بر آن افزوده گرم  
حقنه کنند و هرگاه بر آید بند قیحه حقنه دیگر بقا دارند و علامت او اینست که هرگاه  
که طبیعت نماید هیچ بنادق با و نباشد و کماهی حقنه از آن است با و دهنه شیر خوار بستانند  
ما و الدماغین قدریکه با شحم در آن جلو و بیا میزند در آن رو شیر و بمقدار  
از آن گرفته حقنه کنند اخری تبین اصغر پنج عدد دخی که کفی خطیم کفی و شحم و زوفا  
سلج و بیه بزند و در دو در طبع آت که باقی ماند در طبع صاف کنند و بیا میزند و  
یکمقال بوق و یک او قیحه و خل حقنه کنند حقنه اخری شحم حفظان بذر الخیزه و لب قیحه  
مکره کفی در سه در طبع آت بزند تا که نیمه آید صاف کنند و در آن درم بور و صبر  
مسحوق و بهما تقدیر و خضر و داخل کرده حقنه کنند و اگر بخوریم مکره اندر از آن با هر  
مکره رادرس درم آب حل نموده حقنه کنند میکان طبیعت و خجاست اگر در دست هم می

نبط حقه کند و آن حقه حیده از محزون ذکر یا گوید بستاند نظرون استندری دو  
 ثلث اوقیه حقه کند باز بست پس خلهای دیگر بجا یب در اخراج چیزیکه در خوف و غلظت  
 بطن خلط با ثقل بالی و میگوید که آن بجهت از برای ایلک و تحقیق که در مجرای اندام از  
 شنیدن و نفع آن حقه آن نیست بیا و چیزی صفت حقه و قیاس نفع نکند و او باید  
 باشد خش و بد بو بوی شام حنظل ده درم قنطاریون دقیق پنج درم خوریم درم  
 عطیسه درم فوج و سدر یک یک اوقیه سفوف در سه رطل آت پزیز تا که در ثلث رطل  
 باقی ماند و فکند در آن سه درم قطران و سه درم حل نموده و یک درم چند بیکتر و یک درم  
 جواهر شیر و یک مثقال ازین نشاء که ذکر شود بر آن افزوده حقه کنند صفت شافیه نکند و  
 نان در درم شام حنظل و تخم بومنان مکده درم و نصف شایفهای طولانی سازد و بر دار  
 که تنهها بهم بجا می آید صفت های که صفت آن کرده است چنین شوند و موم نیز و و در آن  
 سخی کنند و بیامیزند و بر ناف هم که کنند و چون محل کند بر دارند و فماد دیگر شوند و بر سر  
 بگویند و بر روزه و بیامیزند و بر ناف هم که کنند فماد دیگر تخم حنظل بخوریم و تخم بومنان درم و نصف  
 کرات بیامیزند و بر شکم هم که کنند شایف جهت فوج بوق مقطوف شایف سخی کنند و مقصود  
 بیامیزند و شایف خسته بردارند شایف دیگر بزرگ کفش و بزرگ کرات و جهر حیدر در شایف بوق  
 و یکین و تخم حنظل و ملح او و اجزاء او و او کوفته سیاه سازد و حیات سر جو به لغد میکند  
 که این حقیقت میکند و نه را و آنکه اراض دیگر را و میراند شکم را بر فرق بیدار بیدار  
 آنکه مقل که جبار درم تخم کفش و راز باغ و نیسون و که و یا و ناخواه و سحر و شیط و حرام

سوی بخان و منقطع و مصطکی و اشق مکه کدرم زنجبیل در چینی قاقلم و ج و سنبل و بخان  
و سنبل مکه نصف درم یکینج سکه درم تخم خنظل درم و نصف فایند و تربد مکه شش درم صبر و لاده  
یکو بداد و صمغ را در آب کیند ناعل شود و اجزا و در آن آمیزد و سبب از آن مثل فلفل  
شربت و منقال و نیاید که حاجت در حمام رود قبل خروج ثقل و نه وقت که ضعف شود  
قوت و از زیر که قبل خروج ثقل کثیف می شود و غلیظ می شود و ضعف با قوی شود  
قوت پس قینه محتاج می شود و شش در آن آب کدر آن آب بنزد و در آن کز تر  
شربت افغان و سماق و طبخ و قهوه و برنج سفید و مانند آن و اگر در و نایب مانند  
پس زخیل آید و ایند و ایند و کتان و حلیه و حبش را در آن می کشند و بگیری و آب  
و نخورد از آن هر شب و او قیه با قدری از فایند با دهن شرح و آنرا که این نقایذ  
کند پس اطنبت بماند بر خوردن دهن الخمر و با ماء الاصول صفت این بستاند و این را  
و بدردان و بلبل از کفش و بدردان و ناخواه و زنجبیل و غولیان و کرم و یا و کھون  
مکه کفی به بند در آب تا که آب سبز شود و بعد از آن صاف کند و بستاند از آن هر روز  
او قیه تا چار یا سکه و چهار درم و بعضی از درم تا سکه دهن الخمر و بعضی از درم  
ایا ج فیهرا و گاهای می خوراند دهن الخمر و با لب قرطم هر روز سکه او قیه داده  
بدرد فایند و دهن الخمر و گاهای میدهند آخیا شنبه و او قیه و ایار ج فیهرا  
و دهن درم طریق کرفس و زعفران و یکو بند و خمر و در آب نیزند انقدر که بپزد  
ان آب خمر را بر آب کش کنند تا که زعفران از آب صاف کنند و زعفران در آن دهن گاهای



میدهند و در خور و با شراب منجم گرم کرده با ایاج فیه اتا یک هفته باید و هفته باغیه  
 از ایاج فیه لازم کنند این شراب انجیر پستی یکمن در چهارم آن بنجور بنده سوم  
 بماند پس بنده در خر قه جو بوانیم درم دار چینی یکدرم نصف مصطط یکدرم کوفته در آن  
 بجوشانند و بگذارند تا که سرد شود و خور و از آن هر روز یک مصل در دفع و خور و انجیر  
 فندقی و شوق و فایده استعمال نمایند شراب کهنه قوی مزج با آبگون و قتیق کمر لغو در  
 و منحل شود و قوی لبی لازم کند بر خود بعلیل غذا چند روز و اگر شوکت ترک کند غذا را بکند  
 یاد و روز و خور و خور بای می کند بختنه با و سدا و شیت لبلاب و اگر کفایت نکند  
 بخور و مایه که خسته باشند با تو ابل یا تر کنند پاره نان سود در شراب و خور و باشد  
 بر همین و آن تا که ایمن یا بدو استعمال کنند حرکت و ریاضت پاره فتن یا حرکت کنند  
 و وقتیکه اما یا بدو استیلا کند در غذا پس خور و انجیر یا اجات جرب ملحم حملان  
 الوان که در و یا فتنه شمشیر و جور یا با لبسته رقیقه شکم و فایده و  
 نخود با کمون در شیت می و دهر اللوز و کمر فیه که خور و می با قلد یا بمطبخ و لغو  
 چیز ناز که خستنی انموضع بماند و انجیر تر است از انجیر فیه شل و کمر و آب سلون یا  
 خور و آن باشد شراب و مایه و العسل و شراب قوی و خور و هر روز تین منقوح و مایه و العسل  
 ده عدد یا بازده عدد و شل طعام به ساعت اگر ضعیف شود بعد بکار داشتن از خور  
 شبیه شتر یا شیر خمر تا قوت یابد و اگر باشد قوی ریا و قراقرس باید که سهال کنی  
 بخور و شل نارنگی شهر یاری و حور و شل و مانند و باید دارد در حق بد و کفر

بدانند و کمون و مانند آن و اگر باشد قولنج از رود که رخنه شد بسوی <sup>معدن</sup> المعال  
ان خصوص جگر است و انتفاع بطن بغیر و جمع شدید و علاج آن همان <sup>فستق</sup> که پیش از  
آنچه خاص است با آن اینکه بپزند فودج و جوده و سداب و بقره و حببه السوداء و در خل  
و کما کنند با آن و تجرید نمایند اگر که بخت باشد در آن کمون و که و یا و نقاب کنند  
در صحت مطبوخ آستیمون و غذای فیه حامات سیمه بلجم خفیفه و توایل کشیده و مخزن  
ذکر یا گوید دیدم قولنج را که جز این نیست حادث میشود و ادوی مزاجان را از اینکه  
طبیعت ایشان همیشه یابس میباشد و علاج آن در وقت صبح و شب با چرب و شیرین  
شیرین و حمام لعنه و این نیز تر نمایند فاما حمام با آب کشیده را جز این نیست  
میشود از قولنج نفخه فقط و محافظت آنها از و ترک بقول است و ترک فواید اما محروران  
اصحاب صفرا را حادث میشود با آنها قولنج از اینکه خشک میشود ثقل و بدلافج فقط و  
می فطت آنها از و ترک بقول است و ترک فواید اما محروران و اصحاب صفرا را  
حادث میشود با آنها قولنج از اینکه خشک میشود ثقل و بدلافج فقط و این از شدت حرارت  
پس نکاه دارد آنها را از ترید و ترید و ترید و ترید و ترید و ترید و ترید و ترید  
پس آنها العبدان کس اند از آنها که قولنج می افتد آنها را اما قولنج که می افتد از ترس  
از اسباب کور پس علامت آن ثبات جمیع است در موضع احد و ثقل با او و عجز علاج آن  
که خور و شراب بنفشه مع دهنه اللوز و آبنی و آب نیند و بنار و خیار شیرین و ترخیل اصل  
الضروس و غیره فایده است درین نوع البته حطبه و حقه های لبنه و طبعه سیمه

حقنه که گرفته باشد از بنفشه خشک و طین و فایند و ترنجبین و عذاب و هم اللوز و مانیزان  
 غذا افیده یا جات و قطب یا بلبل و هم اللوز و لیکس این بقدر هر روز و دوت نقا باشند  
 در صحت این مطبوخ بنفشه یا لیس بخورم تبین استی میست عدد و ایا صلیح و نیم زیت بادام  
 اصل السوس میست دم به بنزد در سه رطل آب و یکمیز از دو و ثلث رطل و بمالد  
 فلوس خیار شنبه شربت دم و بریزد بر آن و هم اللوز یا دهل و بخور دتم و زیت و حلوا  
 که بخت باشند در نشسته و در خوش و فایند لیس باشد بطن شریک الحار از بخور انداخت  
 از آب بلبل یا آب الهمل تا سسته در دم خیار شنبه و هم اللوز یا دهل و بخور انداخت  
 این قرص بنفشه یا لیس در دم قهونیا در دم و و ثلث دم بیا میزد و بلعات فطونا  
 اقراص سازد شربت یک قرص بکشد و بخور دتم ترنجبین میست دم یا لیس که و اگر باشد بیست  
 روده پس علامت بند ال امر الی البطن و رقیق این مع عطش شود و علاج آن شربت  
 است قبل طعام و دخول حمام و استعمال شربت میست دم اخذیه و سده اگر امر شدید  
 باشد پس بخور دتم اقراص بنفشه صفت این بنفشه یا لیس در دم کثیره از بنفشه و ترنجبین  
 قهونیا سسته در شربت و در دم یا بخورند ما و الجبن یا قهونیا شوی در جوف و فحل  
 اما نوی و می از قوی الی علامت آن خرد و التها و لوی هیچ و لینه است بیاید علی و جمی و علاج  
 آن اینست که بخور در اول امراض از ادویه سده که آن منادی می شود یا بلبل و لیس که شروع کنند  
 بقصد و بر آرد خون را اندک اندک و بعد فوات کثیره پس اگر بنفشه بول نیز باد از وقت  
 دوم بنفشه کند با لیس و قصد صافن ثابت بن قره گوید بسیار مرتبه این را بفعل

از اول



کلیه لایعین کرده طبعی است از موهبت بعد از آن مایه شویر که در او کینه باشد از این جهت با و شکر است  
قد نصیر ظل و بماند در آن بخیرم فلوس خیار شیر و بریزند در وین اللوز و بیدند و بوی که هفته تا  
و دو اگر محتاج شوند بوی حقنه بوی خیر سلق پنج اوقیه و درون کجند و شکر یک اوقیه و حبل حقنه  
و در درم بوی نیز بر آن افزایند یا حقنه کنند بقضای سلج و قضای خطم و نخاله و غنای  
وین غید و بوی و درون کجند و شکر و ضا کنند بر درم این ضا که کج بخیرم فوغل و درم  
دقیق شویر درم و اگر احتیاج سیاق بوی است از بنفشه بایس و قهونان و اگر آن از صفر  
علائق غش شدید و غالب بکلیه و جمع و خش و جمع در بعض مواضع بطور و علی ان حقنه کن  
است بایس شاید خطم و بخاری و آب سفرجل و بخورینند و از زرد و آن سه اوقیه کنند  
و فایند اوقیه و درون بنفشه اوقیه استعمال کنند و اگر در آن خرد و اندیز نصف درم افزا  
کنند انفع بوی که که معتاد بوی و این علت باید که چون ازین علت به آید و جوی کنند  
بغذا و آن که عادت کرده باشد تا که صبح تمام حاصل شود و خورد و هرگز کرده در آب  
و در اللوز تعهد کند خورد و اجاص خسیانده در آب که هر روزه عدد تا بیست قبل  
بدون است به تحقیق نفع میکند خوردن رو بادام شیرین یک هفته تا دو برین وجه است  
سفید عدد در آب متق از نیم بیست درم بنفشه خاک درم به نرند در چار طل آب تا که  
نفع یابد بایس صاف بخورد از آن هر روز چار اوقیه یا سه درم فلوس خیار شیر و سلج درم  
بادام یا بخیرم بعضی معتاد سیاق خاصه اعنی در کمر میزند نافع است آنها را این  
بناد و حدیقه ای باشد که فرشتاخواه زنجبیل در چینی مکیند و کینج را در آب

وادویه کوفته بجنه بان بیا میزند و میزد و سازند بقدر قوت میهند بنادق اخره میهند  
 که فش بکینج و مانند بنادق سازند و بکار دارند فیتله نافقه هم الا که در هم میهند و بنادق  
 حبه بنادق در شسته و خشک کرده کوفته فیتله سازند فیتله دیگر بنادق و بنادق  
 فوج فیتله سازند و بر دارند نافقه است اما قولنج از رو و لجه و عسل است ان بخصان مفطر  
 و استداد اخذ خلد و بطنج وید عسلج ان عسلج دید است که گفته شده و حقنه کردن از  
 جینه های که ذکر رفت این سرافینون کویو عید از قولنج که بر ان ضعف قوت و افورده  
 است خاصه روده قولون و ان که میسر می آید بر از طبیعت در کمیت کینج یکم محتاج میسازد  
 نمیدانند و مدد کنند برای خروج ان اشیا و حقنه وادویه و عسلج ان را پاک کنند  
 از و خمر نامی و سوس و لیس و اباج فیه و نخورد در بهر الخمر صه بماء الاصول و در بهر بادام تلخ  
 با سینه و در اجینی و لیس و خیز لواء و سنبه و سته و بندر کرفش و سعد و طعام از ویر به  
 مخلوط شراب بکافی مسح کند بطن و بر و خنارین و بر و کوس و بر و خنارین بکافی مسح و ام  
 هم او کویو دیگر فیه است از قولنج که بر ان رفت قولنج است از این بنده شو عایط از عدم  
 وجع و تقدم گذشته تدبیر متبدر و منقرض شود و استعمال بهر حذر و عسلج ان نخورد  
 در بهر الخمر و مطبوخ بادویه و رو و قنقلادن بار و و کلدانه با اباج فیه و آب افاده  
 و شاید در لیس و لو غاد یا و بلادری و غذا شور باء قنابر و عصاره و قراح  
 و نخورد شراب عتیق صنف و لطیف و خندیلون مسح او را بد بهر خمر و و بخته شوند  
 و در وادویه قنقلاد و و طلد کند مالک خنریا و اناناسیا شمعون میفرماید اگر خنر

ان  
 ان  
 ان

الباب فی قطر داخل شو خنزه از پشت لبوی داخل بینی شو ثقل لب که می شود  
بول غلظت آن که موضع متعقیر می شود علاج او اینست که داخلند اصبع در بقعه ای می گذارند  
لبوی خارج جالینوس میگوید ممکن نیست که دندان در قونیه و وجه منکره در اول و ضرر  
این در علاج نیز اگر غرض هر دو در یک است به هم او گوید هر دو که در لپن بجا می آید  
لبوی خارجی خف و زبر است از غایر محمد بن یحیی گوید که مری به بد اطلاق دارد در  
قونیه چنانچه اطلاق دارد مری در یک قنابر که آن جفا و کس در لب منکره هم  
او گوید دیدم بسیار که معتاد در استند قونیه و استعمال کردند نشستن بر لب و گوشت  
و خفتن بر آن و ساختن زین لوری از آن و مناطقی غیر از همان پوست تازه می کردند  
پیرایه شفا یافتند و هم او گوید که هر دوی که در شکم بجا و در اسهال نفع دارد و دارد  
که از قروح یا دبید بوی خوش است و قونیه و از آن ایله کس و معنی او را به جم است  
و سبب ورم است در امعاء یا تجر شدن زبل یا رطوبات غلیظه امعاء و قان یا آلود  
امعاء و آن مهمل است که غلظت غیر این چه در وقت که فی کس غلیظ زبل و بد بود  
جشا او بدترین است که بد بود بد آن او تمام این ذکر یا گوید من دیدم مردی که این  
علت داشت زبل که کرده بود صیحت یافت و جشا او بقایت بد بود شده بود بار  
نکر این علت و شد اما علاج ایله کس اول نظر کند پس اگر ورم گرم بود غلظت آن  
التهاب است و حی و عطش منفرد پس فصد کند و بعد از آن بخورند آب جنب الشعث و بنند  
و خیارشور و هم النور مانند آن و ضماد کنند لپن آنرا بگلاب و ضدل و شیاف یا میشت و



الشوید اگر از بروزت بگویم علامت آن عند دلالت چاره جبریمی علیج ان بیدر بیدر  
 بر ما و الدصول بخا شیر ضما کند بطن بیا بونه و اهلل الملک و شبت حقه کند حقه  
 لیند در هر هم نوعین جمیع و هر چه نیکوست قویج رو از آنچه که خشیان نیار و نشی کوست  
 قد بیدر حرارت و برودت قدر حالت اگر بار التوای روده و علامت آن تقدیم  
 است از جای بند و حد و ث ان لعینه یوفی انکه در اول الدلیل قویج ظاهر نفوذ  
 مشهور طعام و کس و فتور و ابتدا کند و ج قلیل قلیل علیج ان نشاندن است او را  
 و صبح کند و در بار ایدت غور ایندن میند ریحانی بآب غنبت الشد و ان السائل  
 و آب غار شنبه و حقه نما نمودن حقه نه ای لیند و غذای او زیر پاج و نور پاک خست باشند  
 از فایند و نور و کل بکیر و شیا طوال در طول و طلال کند سر و انهار از راه  
 بقدر بزراد یکی بعد دیگری و اگر ازین و ان شویناد و سر فرب و بر و یاد بقدر افتاح  
 بقدر لیند و فنج و دند و بر آرد و حقه کنند در همان حالت این کرایا کوید بخور اند  
 قویج و ایلاد کس التوای که درم بنموز یق زنده بقدر یک او قید بلی است که این  
 زایل نمیشود تا که و انکند بیخ روده را و باید که بخور اند قبلی و بعد از او نور بای چه  
 یونگس و بعضی زیوشنند را در سهیل میدهند در ابلد و سچ و سچان او که که میدهند  
 روده را بقوت قویج و بر میگردد انرا از شکلی شکلی لازم و بر بیدر کوید و قویج التوای تا  
 دوائس سیماب و بیضه سچ که خالی کرده باشند او را از غیری و زرده انداخته در  
 او بریزند چنانکه با و اطلعه نشود نافع است که سو که قویج باشد و کشیده شود

میدود و مانع آن شود و فاق باقی یاد با عقل پس این بدشاهاماد و به مفرد که منق  
امواد فاق است که ان اموا علیست انچه است خیر است چنانکه آب اطراف است  
سطوح که شور یا سازند و قطف و نذر انچه که سخن نمایند و خوردند از و در دم با آب  
اطراف که نبت بنظمی است پس از خوردن از و سسته او قیوم نبت زید که طبق کند با  
عسل که هر روز یک و قیوم نبت است حیات ان مقشر که خوردند و در دم و کرسنه خود خورد  
بحیر که خوردند از ان یکد نیم و لعسل و قیوم از هر دو هر دو است و بعد از و در دم و  
خار و قون که خوردند از و در دم با سسته و قیوم از و در دم و صبه قوی که خوردند و غلظت  
با گیسو با و قیوم نبت حلیت و یک شل و همچنین افشین و قیوم که خوردند از هر یک یک  
ان هر دو پس پاک میکنند روده را و امیخته شده را در می آید و خلط غلیظ را در می  
و حلیت و همچنین قدر مانا و زوفا و بیج کاسنه و ما بوجن و قیوم و فاق که بار و  
اصل السوس و حاشا سسته متقال با کیم و آب و قیوم و آب و قیوم و اما او غیره  
منو اموا و غلظت خون قون و سقیم بر آزند خلط غلیظ و نبت از ان پس با  
اند از و بورق از شنی هر سه شور و مضاره قنار الحار و شحم حنظل و عسل با کیم و  
مری و طبع حله و بزرگان با ما و لعسل و مری و طبعی است حال میکنند اینها را مفرد  
نحوه و با آزند از اینها شایان بنفیر و همچنین و فی سدا و با داس تلخ و زبل الفار و  
الفجل مع عسل با کیم و از و قیوم و تر کنند و زیت کنند و بزرگ در کرم میکنند شکم را  
و بر می آرد و نقل همین عمل میکنند حلیت مسحوق با شل مقود و بورق و شایان کنند

از تخم حنظل و لوز که یکجز تخم لبلب و دو جز و لب اما آنچه نرم میکند شکم را و بر مری در ثقل  
میوه سیاه است که خوردن آن دو از آن دو و ثقل بپایم که در او قیه بود و همین است که است و او  
یوزق از منق و مصطک و موسیج و بذراخچه و بنفشه خشک و چیز که استنهازی می آرد ثقل را  
و پان میگذرد و ده بار اما در ویه که نفع میکند و جبهه را  
وج و فوه و مرو

شیرین دیو چنین خطیانارومی فرار اوند طویل ازین همه که بخورند اران شتال  
یادورم باکیم زایل میکند وجع خنجر و وقت که تدبیر کنند ازینها از خارج  
بار و کوسش بار و کوشان همین عمل کند زنجیر قرفه در این قرفه سلیقه  
جوز بوا و خیز بوا و مصطی و قافله و حبیبان و مخفیان و کد چار درم و نصف نرنگه  
سهمونیا درم حبیبان درم شکر سیلانی مثل حبیب کوفته و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه  
نمره بیرون و سبب صرافان تخم سون که در دنیا در سر که انکوری خیساند

یکشنبه روز مغویان و سداب یا بکند درم فلفل صد خنجر خلیل ۳۰ مثقال بومل و سی  
مثقال بادام شیرین درم کوفته و سیخته بوسل معجون کنند  
مغویا بکند درم فلفل قاقه بکند ۳۰ مثقال خنجر اچینی بسیار آمد و قرقره جز  
بو اکند مثقال نصف شکر طبرزد نصف بطل کوفته و سیخته بوسل کف کوفته معجون سازند  
و آن شربت بکاف است همان چهار درم و یکمضم طعام در درم

سفر جلی متقی از داخل آن و خارج آن یک مظل و قطعه صغار سازند و بالی آن آب  
بریزند انقدر که به پوشد و به نیز در آن که همه اش غوطه بخورد و ماییدن نیکو و فکند و میزند



یا و عملی در بر داشتیم که منعقد شو پس بماند از دران این او کوفته و بخت  
 زنجیل و فلفل مکرور در خمیر و اوقاد و زعفران مکرور در مصطک پنج درم و تخم بیدار  
 تر بدست درم بیاض و جمیع را و تر کن که منعقد شو و اگر خواسته باشد بر خوان ترخته قطعات  
 صفرا سازند شربت چهار درم مصطک قر نفل زنجیل فلفل در فلفل قر و خمیر و اوقاد  
 یک یک یک درم تخم بیدار و دارده درم کوفته بخت در آب سفید و معطر که هموزن آن شده  
 بخت باشد و وید را همچون سازند و از یک درم تا دو درم بدهند فلفل  
 برض و افیون و بنذر البیض سفید مکرور درم زعفران شش شل فریون عاقر قرقه و  
 سنبل مکرور درم کوفته و بخت و عمل همچون سازند و بعد شش ماه بعد بخور دارند  
 و خمیر و اوقاد درم قاقه و درم نارنگی درم دار فلفل و درم زنجیل  
 شش درم قر نفل درم و اچینی و درم تخم بیدار درم شکر طبریزی درم کوفته و  
 بخت و عمل همچون سازند شربت از دو درم تا سه درم بلبله بیدار  
 شرب الیوم کنگر و شربال و خمیر و اوقاد در فلفل و شربال طایفه سفید شربال  
 تخم بیدار و شربال و فایز و شربال استار و شربال استار کوفته و بخت و عمل  
 و فایز شربت از دو شربال تا چهار شربال بدند و در هر یک یک درم و نصف لیان و درم  
 ریون و جین و از طول مکرور درم زردی و درم مکرور درم مصطک و تخم بیدار  
 اکلیل و سنبل و طایفه درم افیون و زنجیل و قطره و بخت و عمل استار و قر نفل  
 مکرور درم و بخت و شربال و درم کوفته و بخت و عمل استار و شربال

صبر و خوی جبارده درم فلفلیدرم کوفته و پیخته و بعد شش ماه استعمال نمایند مثل و فل و بوی  
مشیت طبع بند و در آن دار فلفل و جوارق و اصل السوس و بند و زیاده و قطره و روزی یک بار و پنج  
و دیو در مکرده درم نیم کوبیده و در یک پاکیزه اندازند و بالی آب شیر تازه در و کوبیده از  
بهر یک درم در یک مضافش کنند تا که آب شیر برود و در و نیم مانند صفت کنند و در آن  
درم کلدانه هلیکهای و هلیک سیاه و انمخته دو رکده مکرده درم فلفل در فلفل  
بخیل مکرده درم و جاشیر و اشوب و سکنج مکرده درم و تریب جبار استار خشک و بند و کرب  
و طب و سد اب طب مکرده درم و نیم کوبیده در یک کنند و بالی آب شیر و جبار و طل آب شیر  
اندازند و بالی شرم بند تمامه نصف آید از آنش فرمودند و سر در کنند و آب از او به  
کنند و در آن حصیر بخر و جبار افزوده باز در یک کنند تا که آب برود و در و نیم  
از آنش فرمودند و صفت کنند و یکار دارند اسباب

و افیون و چند یک ستر و بند و پنج و قطره و قردمانا و بند و خشک سیاه و سبیل و طب  
غافله کبد الذریق قرن المهر اللیمین محرق اجزاء السوا کوفته و پیخته و ای قابل  
باشد که شراب بچینانند و عسل بچون سازند و بعد شش ماه یکار دارند و در و نیم  
که سبیل خلع امعا بچون پیچیدن و در و نیم فاعله و در و نیم  
و صاحب قانون و ذخیره انرا در تحت التوائی شمرده اند و انرا در و نیم  
ناف گویند بر آن حرکات عنقه بچون از جای افتادن از جای با  
برداشتن مانند آن و ازین علت حالتها پدید آید که گاهی متشابه قوی باشد

گامی متغایر جبر و محض باشد خلق آن نیست که اول شکم بر فون نمایند از زرد و سفید و مانند  
آن پس اگر روده از موضع خود فرو آمده باشد دست از میان شکم بیالایند و ببالند و با انگشت  
بیمار را بکشند و هر هم باز در آن کشند و بگویند که هر هم دست بر هم باز خود می کشند  
بر افق بگیرد و بفرمایند که مابین هر هم باز را بین یک پوسته دهد و چند تبه چینی کشند روده  
خود آید و در دیر طوفان بستاند آرد مید که بسیار بار یک است و نشانی از شکم  
نیم و نس کشید انیم و نس و در مطبخ نس و نس است که کل محتوم خون سیاه و شکم  
دود و سفید ماده برضه نه مجموع در شیر به برگ بقله الحقا با شیر غرقه نموده شکم  
ضمای نماید و ده بخار خود آید اگر مویها سر بر لب و تحت آن دو بدندان و میخ  
که یک میار داشته باشد چه بر چه نموده در تلخ گاه می کشند و بر آتش گرم کرده از  
بار چه بکشند و آبی که از او آید بر شکم همان نفع عظیم دارد و بر موضع نبض هم  
نمایند آخر که قولنج اگر محکم نباشد و درم نباشد و زرد گریه نموده بر شکم مانند  
نفع نماید و شش جی است اگر بر ناف گذاردند نفع است قولنج را و خلق اعمار اینها  
آب بچوشانند و چون در جوش آید و بج آن روغن کنجد بر آن افزایند چون بخوش آید  
در سینه قیام آن گرم گرم نموده خود را بجا نفع است در همان جوش بپزیده عدد  
قلقل نمیزیران افزایند آخر برای قولنج و در کرده زبل الفار قلقل صبر قوطی  
سرکئی اجرا و او کوفته پیچند در روغن کنجد بپزند و از شکم بر روغن بر آرد و در موضع درد  
ماند و بالایی آن بر گران گرم کرده بپزند نفع است صحت یابد بر دال است



والا اگر اجراء اسکریم کرده به بند نافع است آخر دوا که خنک کرده باینده و یکدوم با برآید  
 قولنج را با الی هر نافع است به چنانچه جویش خورن و دوا و خوردن آخر و کبر با اطفال و  
 اقسام قولنج را فایده دهد آخر ریه است به هم برزند اجراء شد تا که خوش طبع شود و شربت  
 افزوده در دیگر اینها به برزند تا که شربت شود و بنوشند قولنج را و اگر خنک باشد  
 که چون قولنج شدید باشد احتیاج به چند دفع حقنه کردن چندین شربت و  
 بسیار احتیاج به دوا و اطباء به تنه حقنه نموده خنک نیست نزد احقر و درند از کونایه  
 که در این امر و نفس خیر است و نفس غنی با دام حل کرده حقنه کردند و در دم خلاص یافتند و  
 باز پیش در آب به برزند تا که به شربت شود و شربت و قدری نمک در آن  
 کرده حقنه کند قولنج را و یکبار به آخر شربت شکر و نمک گرم بوجویش کم این فایده دهد و اگر  
 قولنج منی بود و شیر گاو و گوسفند و بید و نعناع و لوبان به غول حقنه کنند باین نافع است  
 یا از شیر بادام و آب که حقنه کنند فایده تمام دهد یا از پنجه خباز و پنجه خطمی  
 مغز بند و آنه و تخم کنان و لوبان به قوطنا و گل بنوفه و گل سرخ حقنه کنند و در غن با دام  
 و در غن بنفشه بر شکم مالند و لوبان به کنان و لوبان به حنبل و لوبان به دانه و بید و نعناع  
 بید بطبر شکم ضا کنند و آنرا که بر گ خطمی مثال خنک باشد باین نافع است  
 که حباب و سوس و چار و غنیز اندهند از لوبان و لوبان و لوبان و لوبان و لوبان و لوبان  
 جو به به یک هفته یا هر دو هفته به بیخیاییدن روده حواله فی با آب سیده و کف  
 به مانند بجا آید در دیدان و البطن

دوقی و صایم و حب القمح متولد شود را معای و قوون و کرمهای در کشته شود  
 بای که در در و ده تقسیم آن خط طبع است که در آن جمیع میوه از سوی ضم اشغال  
 غلیظ بارده پس متعوض می شود و بعد میگویند که کرمها متولد شود که غایب بود بر صفا  
 یا مرده بود اچه آنها هر دو پس اند و از خاصیت آنها قتل حیوانات است <sup>در حدان</sup> اما کلد  
 بر آمدن آنهاست فشان میلان لعاب آن در زمین زنگ و در ابلق و صیرسان در خوا  
 خشکی بسیار در روز این دو اینتر بد و کیل دار و مکه چار در یک بار بود  
 دو درم قسط باشد درم شرب میخدرم باشد تیره تازه و دای لغز سبب ترشی ننگ قهکبیل دار  
 و قنبیل یا میخدرم ترید یا نرزه درم شرب میخدرم شرب تازه نافع اورا اصطیاع از روجه  
 خردل زشتا و همچنین است خوردن امری قوی که استصال آنها مینماید منع شود آنها نیز  
 اما دوی که اخراج دید آن نماید فرماناست که در مقدار آب شیب از منی که کوفته برده  
 باشند سه اوقیه خوراند یا آب ترس منفع یا قطره که در مقدار باد مقدار در لوز  
 خورند یا آب قشور پیچ توت <sup>طبع</sup> یا آب ترس منفع و بقوله الحقا بمزاج الخیزم  
 از آن یا در مقدار آب خورند یا زوای یا آب قشور پیچ از آن یا شکر  
 در مقدار آب قشور پیچ یا در چهار اوقیه یا در مقدار آب کوفته پیچ خورند یا آب  
 سه اوقیه که کوفته شده که با یک اوقیه حل با مثل آن نوع یا که ترید یا  
 بپزند و یا پیچند خورند یا آب سق مدقوق که با آب جطل مطبوخ پیچند خورند هم شکم  
 طلا کنند اخن فرقه ضحاک کنند بوق و خرجه اخن غنایا ضحاک کنند و نیز مدقوق

مسجون و دخل منجته که بر می آید حقیقی را باستاند یا حلال را همچون نجدرم تا بقابل الحقا  
 یا ضا دکنند سره را بمراره بقدر شحم زبل و قطران مشام و سفرد آرد ترس با کمون و محمل  
 که در تقسیم بود و بردارد و در حق خنجر را کوفته با قطران را به پیچیده است  
 آب جبر با بوق یا شحم خنجر و خون نیز با ریت کجای یا آب فنجی یا مراره بقدر یاد هم نویسی  
 و گاهی از این چیزها سفید سازند و بر دارند و گاهی حقه بد آن چیزها که منع شود در آن  
 نباید و استعمال با دانه تلخ است و سیر و کرفش و ترس که نب و کبوتر نخل و حل و مد و زیت و قلم  
 و کمون اما در اخراج حب القرم محتاج می شود با ادویه قویتر از آن باشد بمثل دارد و بزرگ  
 و شمع و آنچه بود می کند دیدن را اطحا صهای غلیظ است و خوردن گل و حبوب سید امر او و سینه  
 تخم که متواتر افتد و شیر دوشیده تازه و غیر تر و گوشت تازه کباب و قلع که آید  
 دیدن مرده در حیات این علامات است و اگر زننده بر آید دلیل صحت است و قوت اگر  
 بر آید بقی اللات کند بر اخلاط ریه در معده متولد میشود دیدن اکثر در هر  
 از خوردن فواکه و فاساد الطعمه از آن جیب کوبید باید که چون دوای اخراج دیدن خوردن  
 باید که بعد خوردن آن زهر حرکت کند بجز حرکت شدید پیاده پای رویا الموار شده که می  
 از دیدن مرده و جوی به شدت یکساکش نشود و مانع غش بود و اگر چیزی نخورد و خفقان  
 و در آن تابجدی که یکشد و در دم تریب و یکی قبیل در نکشیم فیم حب النیل  
 از بزرگ یک یکن اجزا و کوفته یا ریت همچون سازند که به وجه حب القرم مفید باشد  
 و این از تجربیات شدید علامت دیدن حرکت اینهاست در حال گرسنگی

از زهر فاساد



بخورد و خوی که بسهل امر میزد و گاه بشک که بغش و خفقان بخند و بجالتی که بشداید بوی خوش  
تحقیق الواجب ان باید که رضی بکرم بفرستند و چند گاه بگردان فرمایند که اعضا و اعضاء  
و کرمی غلبه کند بعد از آن چیزی شبیه بلبغش بر شکم نهد و ملاخط کند که بالذات از ناف جمع  
خوابند و اگر زیر ناف جمع آیند اما این صفا بود و اطفال پیش شیر متولد شوند و غلبه  
بود که رنگ طفل گاهی سرخ بود و گاهی زرد و بینی بخار و بد بوی بد شود و بن دندان سیاه  
و تباه شود و قلع پیدا آید که طفلی با قلع بهر سینه و هیچ علاج نفعی ندارد  
و چون اطباء شکم او را تشنج کردند که مری بسیار یافتند که تمام روده های او را خورده بودند  
از آن باز هرگاه از دندان قلع بهیچ نمیایند و علاج دیدن در اطفال مشغول میشوند و علاج نیست  
که خرمه سوخته و قدری کشمش و تخم خرمه کرم صغار را بر آرد و خاصه در صبا ان صبر  
دندان را می کشد و تخم حفظ در دهان نگذارد و پزند یا در تخم گاو حل نمایند و بر ناف و جوی آن  
اخراج کرم نماید اخر مکی مقتدر و مصطکی بنی از نس صبر قوطری بنده انس کشند و کرمی  
مجموعه در قلع انیس کشند یا رت کشند در اول آن بجای آید بعد از آن بخور از آن  
بر ناف و جوی آن بمالد کرم بکشد و بر آرد اخر قنیل و خالو بن برابر بایند و  
بر مفعول مانند اخراج کرم نماید که زنی بوی در اخراج دیدن اثر عظیم دارد  
و طریق استعمال آن از کرم بیکار میدارند اول است که بعبه با چند قطره در پیاله  
جسم اندازند و چون مخلوط شود دو اسکر و بلور سیون نیم کبر و بلور زنجبیل با دانه بان فتمند  
و بقدر قوت صبر بپزند و نیم زینق را در آب نگاهدارند و از آن بخورده شد سیون زینق



بار دو که در آب جصرم و آب خیاره را که سنی و آخوندی نقلت الحقا و کجین خیاره و آب الثعبان  
و بلبل طیب است و اگر باشد سخت یا جاس و تهنیدی و شکر طبرزد و خوراند و آب درشت و خدای او  
بقلیه مایند و قطره آن سفاح و خش فصبان سلق و نخل و دهم و لوز و بیض ملون و عید  
و اگر مجنح شود بسوی نقویس کم راج ذجاج و نمک صغارشید و السافور و منقذ از شراب حلو  
و اخذیه حاره و غلیظ و تو ابل پس کبد درین حال هم کرم شود باز ناس پس اگر آن در نوار است  
اما فاکر نیکوست اما ن است و تفاح و منجوش و منقذ رقیق و میرد بر جلد و کشری و مورو  
اجاص و لیکر است که آن نمیمانند که آن درین حال حاد است بجا خیه خصوصا اگر باشد در ورم  
و اشیاء حامضه نیک می کند مجاری و مورو را پس یاده میشود ورم و ضما که کبد  
باین ضما ده ورم ضد آن بخورم بنفشه الی و خطی نلنه نلنه کافور و زعفران  
و الفین شیخ و مصف و در و حلقه قدی کفایت می اضمأ کتدیه یا ضما دیدید در ورم مصف  
و آب بند با الصف و رطوخ و بذر قطونا و قیون الشعیر و اما اگر در مجرب جگر بود ورم مستدیر بود  
بلا لای و ثقل و خلف بود و شکوه کند در دما بین و قوت قتیق نفس بگیرد و اگر ورم در قعر جگر  
بود ظاهر در اخلا کبد بود و اول و میسبایم ورم نوعی معال ضعیف بغیر رنگ آن در جمع  
بدن بسوی صفوت بود بعد از بسوی سودا و ابطالان شهوت طعام و عطش شدید و قوی در  
در اول زخاری در اخر ویر و جمع و حاره محرقه و حرارت یون فوان و علاج آن اگر ابتدا  
بود پس بعد بایلیق لازم کند و الشعیر که آن به تدرید میکند و تحلیل بللغنه فاما فورا حاره  
و قاضیه نیکو نیست و در خصوصاً اگر ورم در قعر کبد بود و نفع میکند آنرا اندیا و الثعبان



خیار شنبه خوش بقله الحماط طبع بندی قرص و خیار و غذای او مالش و غیره و غنچه و غنچه  
 رنجه با دام و کنز به رطبه یا آب لبیبی که شش و دهم و حرارت باقی ماند بقیه از آن پس  
 افراس انبر بارش ده درم و اگر نشاید از قشور و دم او بگیرد  
 و طباشیر مکد با نر ده درم بذر خیار و بذر قرص و بذر بیدار و بقله الحماط درم بذر از آن  
 درم قرص سازند و در مقدار بیدار و اگر احتیاج زیاد باشد طفا شود کافور در آن داخل نمایند  
 و اگر نفوذ نکند بخواهند که داخل آن کنند و اگر سفال و صمغ و کثیره از آن شده و در آن  
 و بیدار با شنبلیله که در وقت بخن ما و الورد میر و باشد و اگر بنا حرارت با کثیره و  
 شنبلیله و در و نیکوتر ما و الجبجی که از شنبلیله و در که فستق باشد و غذا غل و نیت ما و الورد  
 و مطبوقه که شکله بیدار الورد و دیگر ضما در او ال مر بیدار و کلاب کافور و کل سرخ و خرقه  
 از آن تر کرده بر موضع بکشد و باز بکشد و هرگاه خشک شود در او وسط عسل  
 کنند گل سرخ خشک کل بخت خشک ضل سفید مکد چار درم کافور و زعفران مکد  
 پنجم درم کوفته و بخت بر آن بزنند و در کلاب خیار و آب و آب طنج بیدار و آب  
 الحماط یا میزند در آن سونق و کف مسحوق ده مثقال ضما کنند و اگر ضعف بود و این ضما  
 سرد کرده بکار دارند و اگر نشاء لبیبی کم کنند و اگر تحلیل نماید درم باین تدابیر و سر کنند  
 بجمع و قبیح و عسل آن ضما آن شش لبیبی ضما کند بیدار و غیره و تب و فوج و ورق حمام و در  
 و بخور اندام و عسل که بخت باشد در و تب و زوفا یا ما و الشحیر لبیبی که بر اید قد از آن  
 که طبیعت او و بیا و العسل و جلد و مانند آن و اگر مده با حال تر آید فی کنند بد آنجه

در باب گفته شد و بخوراند از روز آخر امر بعد اطفای حرارت محل و اگر در دم در مجرای  
مد ذات قویه چون اساردن و سنبیل و فومور در وقت قفاح از خردمانندان و اگر در مجرای  
بوی بخوراند مسهل قویه مثل صبر و خاریق و هلیذر در وقتیکه مد به مشانه میل کند بخوراند  
قویه لیکن به بدین لطیف و خیار و مانند آن استعمال کند از علیج چیز که اطفال را بسیار بدو  
چیز را که به بند کمر او اگر میاید این خراج در شش و کبد پس در وقت که آن اینست و میسر و مایه  
در موضع جمع میشود در آلبه استفا که و اگر از جانب آینه تا که میل شود

مد بعد از آن علیج خراج کشند و اگر با تها در دم و اسهال بخوراند و اگر در صحرای  
بند حاض مقصود و محل سرخ و طبعه مکه بخورم که و یونز مکه بخورم و عرقان نیم در دم قرص ازند  
و بار یک یا بیش بخوراند قبل از این قرص بعد از این یونز تحفه مال کند بفرج و اگر صبح و به پزند با حبس هر روز  
بگویند و صفا کنند و اگر حرارت کمتر بود پس در وقت که از شراب قاض اخلاص با جنبه اند و میوز از ن  
که ده و در شراب کشند که قوت از دست اند و گاهی جمع کنند با و طبع مختوم که نمره و سنبیل و عرقان  
پس بپزند و از آن نفخ میکنند در دم حار که در جگر بود و خوردن شراب بفرج ساد که خسته باشد  
باید از آن که اگر آن علت باشد در حد به جگر شود میاید در وقت که عرقان غرض شود از  
منه است و در آن بول شود و عرق روان کرد و اگر در دم بقوه حکم بود پس همان در وقت که  
لیکن قرص از بند سر می کشند که از وسط درم بشکنند و اگر یک یا یک یا سه یا آب بخور کنند و اگر  
در دم و منبر بخورند علیج کشند با دویه مطبوخه خننه یا بخوب مقهر شدید مثل افشتین و حبس  
و سنبیل و عرقان و مصطک و حبس و قوه و میدان فاوانیا و شیش غافله و چیز از آن







۱۴  
سده

سنة الف و المئتين

نخنداشتند بر بستر از بقول و فواکه تر و مداومت کما دجا و سرغذ از زرده برضه با لکام  
والضبابه از چیز نیکه در و خردل و عود و ثوم از معونات دولتند که وضو و است که اعانه کند  
بجیره بیکه زکرت شد در علاج در معده لیکه از از ادویه اخذ نفع میکند است  
بکلیه اوجاع جگر نافع است همه امراض از امراض کبد و اسهال و بولغور و بولغور و بولغور  
بولغور از امراض رقیق و کیزر با عصبه است در جمیع اوجاع جگر کبد و اسهال و بولغور و بولغور  
از آن یکدم تا یکمقال با کلسه مصفا یا با بخیل آب دو اگر باشد بر صورت بخورد  
شیرین و عسل و در سفر جگر نافع  
زخم کینه شیرین باند از در آن  
منفعه از داخل و خارج و در افتاد که اندک سرخ شود لکها دارد و هند یا لک نافع  
جگر گرم و هم چنین کس خور دبا که یا بخیل و هم است حاض لرح و آب یا بخیل  
و منرا سفید عمل معمول و نیز شکر را خالص است چنانچه در تفتیده لک کتوت و منرا سرد و  
منفعه شده جگر اند و در آن انبر بارش را نیز خالص است در رفع امراض جگر گرم و معده  
و طحال نیز و نیز نافع جگر بارده است و همچنین در حلا و اسهال جگر است و منرا بیدن بخار ازین  
که پیدا کنند در آن یا در طحال شده یا ازین بخور را از فقاخ از ضربا بخار بقون بوزن مثقال  
بشکلی یا شکری میکشاید در عمل کبد و همچنین است جنطیانا و رومی وقت که بخورد ازین  
بولغور یا آب از بانه و کرفش و لبلاب و بخیل است و بولغور و بولغور و بولغور ازین مثقال  
با بخیل میکشاید جگر را در عمل کبد و همچنین است و بولغور و بولغور و بولغور و بولغور  
همچنان بذر کرفش و قردمانا و آسمون خاصه در وقتیکه بربان کنند و مرقه طحال و بولغور



بلیسان و در خوردن و فو و آردن و مفتح جگر است در امراض کبد که خوردن کبر از آن  
 بمنفعات بسیار باشد و که منفعه عمل کبد است اگر با حرارت بود بسیار است از و در شقال کوفته و آرد  
 و شکم شکم خوردن و آب لب که است و قیده از آن خوردن آب لب که است و بار و بار خوردن و آب لب  
 از بر صورت باز یون است که درم از آن بکشد که است و قیده از آن خوردن کبر از آن  
 در کبد و اخراج لب تاب او و شو فواق این است که کبر سرد او را و جگر کبد  
 عارض شو و او می ایل می شود از و در و جمع خیر السیف کبر او را و درم لب که است  
 او را می ایل می شود و جمع که کبر کبد او را اخراج افتد و درم شو لب که است و کبر از آن  
 قیج پاک سفید صاف او را است و کبر از آن قیج سفید است و کبر از آن  
 نیکو نیست کبد دید است بقراط در کی اینکه سوراخ کنند در آن لیکر خطر است و نیز کبر درم  
 صلب است که در جگر را به من به کرده ام و نه دیگر و نیز کوبید که در جگر و می افتد در جگر خصوص  
 در که که طعنا می غلیظ می خورد و نیز می گویند نیکو است که خواسته باشد حفظ جگر غلظ  
 طبیعت و قیج که قدر آن محسوس شود این که خورد کبر و در اول طعام و تر نکند این را تا که  
 دفع شود آن ثقل و نیز می گویند که درم اگر بلالی بود درم در جگر است و اگر متطاو و بود در  
 باشد که فوق او است و هم او گوید که که منخرن شو جگر او نمیدر و هم او گوید که از ضرر است  
 جگر و طحالی را خمر شیرین خصوصاً غلیظ و نیز در ضرر دارد و هر دو را التاب که در این  
 خیار است هر دو نیز و همچنان شیرین است این را آنچه بر آید یا بر از بعد نفع درم در کفر  
 قیج یا چیزی که شبنه بود آن را هم بر آید و عقب کبیده بدری دم سیاه پس ضعیف نمیشود

و در کفر  
 و در کفر

علیک قوت می شود که اگر در جگر بوی تخم می شود باد و بی مله و اگر در قعر و در  
 این و نیز در کبد باشد از او اسهال و بلغم و خلط و این در اول و بر از و نیز کوی و در اول  
 در کبد نمیشود و اول و یک که کهنه شود و در جگر بوی تخم می شود و در کبد از نجات یابد  
 این درین کوی و در جگر بوی تخم می شود و در جگر بوی تخم می شود و در جگر بوی تخم می شود  
 و قتی که در کبد طول کشد و در کبد استقامت  
 ان و نخی این ظاهر و قوی است که بگوید که در کبد بوی تخم می شود و در کبد بوی تخم می شود  
 و نخی قوی را می کند و در کبد بوی تخم می شود و در کبد بوی تخم می شود  
 آید و اول امر چه لازم هر دو است ضیق النفس و حال و وجع بر قوت می شود و در کبد بوی تخم می شود  
 زیرا که در وجع کبد حرکت کبد و لودان می باشد و تغییر لون بدن ظاهر می شود و در کبد بوی تخم می شود  
 نفوس و عوارض و اگر را که کند که واقف شوند بر آن به تحقیق پس بفرمایند علیک قوت  
 بکشد تا که کهنه باشد پس آن کند که ایام محسوس می شود و در کبد بوی تخم می شود  
 او نه پس محسوس می شود و در کبد بوی تخم می شود و در کبد بوی تخم می شود  
 که بول بند شده است اصل این است که در کبد بوی تخم می شود و در کبد بوی تخم می شود  
 که دیدیم غیر از این مانع آن لازم است و از آن جگر گرم را و در کبد بوی تخم می شود  
 که حالت علیل اصل باشد یا به تمام رنگ می شود و کوی و قوت علیل را و در کبد بوی تخم می شود  
 و نیز سندان استقامت منع کنند از حمام و قتی که باشد در جگر و در کبد بوی تخم می شود  
 بعد از آن بر آید یا بر از جگر خلیط سیاه منش پس آن کبد است و در کبد بوی تخم می شود

جنب ایمن

چیزی که بر آید سیاه و بد بو و ضعیف نشو و از آن علل حاصل او بد باشد که اگر باشد  
 ورم در جگر است و اگر در طحال است این نکوست و اگر باشد در طحال و ثقل کند در جگر این است  
 که دیدیم یکی را که بر انگشت بود در دست و در مابین السیف این بقدر ضربه  
 و مانند آن پس آنکه زیاده شده است که او بظهور ایل شده است از موضع غشوی ایجاد کند  
 او را و بفرماید که نصب خود را پس بخند خیساندن شد بد با دیگری بجنباند و روح  
 میکند بمقام خود و غشوی ثقل معلق در جانب این و فتنی که تنفس عظیم جدا باشد  
 عام است ورم صلب و حار و سده را در جگر پس تغریق کنند در آن یا نیکو عار یا همی  
 زعفران دو ارد مد در م و فود و قود و سارون و بندر کش  
 حبلی و سنبل مکدر در م قطره و سیل و اذخر و حبیبان مکدر در م فود و ورم غصیر اصل  
 و خافت مکدر در م و حبیبان در م بگوید و بنزد و بیامیزد و حبیبان و بیامیزد  
 و اکثر به منق و ریون و دلک مکدر در م سنبل بزرگ و فشن ناخواه  
 و اذخر و اسهیل و لوز و فود و عصاره فشن و سارون زراوند و جنطیانا مکدر در م  
 یکمقال قرص سبز نریت یکمقال سنبل و مصطکی و عصاره خافت  
 افشنی و بندر از زبان و انیسون مکدر در م ریون در م قرص سبز نریت یکمقال  
 انیسون و بندر از زبان و لوز و مرمره و افشنی اجزاء او را بگوید و قرص  
 شربت یکمقال شکر یا غصص که این تریاق جهت کسی که در جگر است  
 در بدل است اسارونی قطره سالیون و تخم انجبره و فقاخ اذخر و بیخ ازخا



افقیون مکدرم تخم حفظ فنج شک پیچ نان الحمل و تخم نان الحمل و تخم هلیون و تخم هلیون  
بوست پیچ غار خافت مکدرم و نیم راس تلخ شکریه فلفله بیره که را زنبیل الشبک  
اسمان کوی مکدرم بادام شیرین بادام تلخ اصل اللؤلؤ الحیده البطحای یقون بابونج مکدرم و نیم  
و جگر که شکریه ده درم تخم کرفش و تخم افشون و تخم العالم مکدرم و تخم حلال و تخم ساج  
هندی مصطک مکدرم و درم قنور و تخم جگر شکریه ده نار دین روسی فو مکدرم و درم و دو  
ثلث و درم عصاره انبر یا ریشم مکدرم و درم مثل ان قنطاریون قیون صاف و غیره  
میوه ساید مکدرم و درم حبابان و تخم ان مکدرم و نیم ریون یا نرزه درم و درم  
تخم صلبه تخم و عصاره و کوس مکدرم و درم تخم خیار رزره تخم باد رنگ تخم خربوزه مکدرم و درم  
بذر خس و ورق ان مکدرم و درم نیم کبریا درم لکستان یا نرزه درم و ورق خس  
جگر که مکدرم و درم همرا بگویند و بریزند و مویز طالیفی بهیدانه بچون سازند و تناول کنند  
همچین علمهای جگر و سازگار است اگر از بر وقت بعد بماء الاصول و شکنجه و در شامند  
و اگر با حرارت بعد و بر وقت با کلس و آب خشخاش و آب غنیمت اگر چه در  
کرم بماء الشعیر نخورد و در سه جگر شکنجه و در درم جگر ضعیف از این تر یا ق نماید  
که این ضما دورم و درم جگر راناف است آرد کنند ۳ اول ضلک  
دوازده روشن گل ۳ اول با کلس ضما کنند و چون بنفشه شود اگر تر یا اول بنفشه از  
زود فاد پیچ کرفش و رازمانه و اسون نبات بخورند و اگر تر یا در شیره تخم خیار و  
تخم خربوزه و بنفشه خورند و عسل انجیر و درم و درم عین زهره و عظم فنج و درم رازیا

چنین شبید بر دو کام برقع نیز قیج بر آید و نقره از گوشه طلا خالص ورم حکم بر خا صاف  
وقت افشار که صاحب جگر را در آب نشاند که در او شای محلول و مفتوح باشد  
باشند چون کل خطمی و خیم و خیاز و بالونه و اکلید الملک و گریس انک و مانند آن و اگر  
سده قوی بعضی قرص بند صبر و قطر در آب کنند تا حل کرده نیم اولی ساد کانی در  
سر که حل کرده درم نمک تا در با یکدرم غار بقون شوید و در ام نمک زنجفر و نمک  
نیکو بچرم و عفران قدر با شربت و در قرص سازند شربت نیم در ام سام قبل از غذا  
بکار دارند و صبح نیم در ام که انواع سده را بکشد بگویدند سماکی نیم  
بیش اولی آب سرد بچینانند تمام شب با دهن گرفته نیم درم تارنبر بران افزوده  
حل نموده و شب میزند تا پانزده روز مداومت کنند و اگر روش کج گردد پانزده قطره  
افزایند قوی تر شود آخر بستاند فولاد مدبر با خشت الحدید مدبر و اولی ساد کانی  
کنیم اولی در چنینی در ام آب زنجفر و آب حافض مکنیم پس شربت انگوری  
یک لیتر و اگر قدر بوی چهار اولی قند سفید یک طونیم یکجا بزنند تا که نزدیک بقوام آید  
از یک اولی تا دو اولی نشا و اکثر تلین بطن خواهد بود اولی از آن مطبوع در یک لیتر آبی  
که در درم سماکی یکدرم بوزن تمام شنباده باشند آینه بدهند و طویل فولاد مدبر  
از که فولاد با خشت الحدید را در سر که تندتر کرده در سایه خشک کنند تا سه بار بکار آید  
آخر که همچنان نافع است بستاند شربت فولاد و با قند سفید قوام آرند بکینند از این شربت  
شش جریم کند تا یک جریم گذرد بجز در چنینی و شبید نیم جریم و نیم مخلوط نماید شربت

تائیم او نس

بگیرند فولاد مدبر بکند و شراب الکو را خنثی و برهنه  
در ظرف شیشه نهند و انرا بگل حکمت بگیرند و بر آتش نهند و کفک فتنه باشد که بپوش  
از آن فرموده آرند و فولاد درو از آن جدا کنند و بکار دارند

صبر قوطر بخار بقون و سماکی در یونز مکد جز و بکوبند و از خرقه بار یک بکند از شراب  
فولاد در بقوام آرند و در آن برشند و حسابند شربت یکدم بنشاند و بعد از آن غذا  
دهند و چون از رخ بخورند چند قدم استند بر و نند تا زود از موده بگذرد و یکبار  
و اگر بتواند و آبی که حباب غلت میخورد آبی که داخل کند با سبیل الطیب

حادث میشود در سبیل غلط و حکمت است ظهور آن در حالت است  
در حس و قتی افرا کند نفس منقطع شود علاج آن حاصل است بقصر و در یک بخور  
و علاج بر این است قتی که از دست زیر کند از احداث شود قرا و در صلب اللحم  
بودن بغیر وجه و علاج آن حاصل است با قمر و در یک بخور و در شراب قوی خوردن  
آرد و وضع محاجم تا بار در حاکم و فاساد و استحال شود اول دور و بیاض و بیاض  
شبه و طعام و علاج آن حاصل است با آن موضع محاجم و بر موضع طاری و در موضع و در آن  
و خوردن ماء الدصول و در موضع و در موضع با حرارت بود و نقطه نفس و در موضع  
خاص بقصد با سبیل و اسلیم از دست و خوردن آب کاسنی و آب زیا منشا که و اگر نشد  
با برودت پس علامت آن علاج آن چون غلط و عظیم است در طحال اما علاج آن عظیم  
پس اگر با حرارت بود و با سبیل و اسلیم از دست و خوردن ماء الدصول





جوش داده باشد بچین که میسرساند بملو بعد از آیام و ضما بملو او بگیرد شمع کوفند و انرا در که  
سایند و گرم کرده طلا کنند یا اینجی که بخت با اهلل المملک ضما اند و همچنان که بخت  
با سر که وضما کند چه از شان اوست که میگذارد طحال و تحلیل میکند سحر با بگوید  
ورق طافا و میامیزد لبر که وضما کند و واجب است که عنایت کند در علاج این نوع  
این تا ابیرا که اکثر در امراض کبد ادا میکند بسوی شفا و اگر غلبه سبز بارودت  
بوی علی بن غلبه است و قلت رنگینت قاروره بخورد فتمیون و سفایج و  
ما بودانه و پوست پیچ کبر و قو قو قدر یون مغفده و مویقه از هر چه خواسته باشد  
یکدم تاد و درم تاد و قیقه بچین است اما زیون که خورد از دوا نهایه  
جلد و نیکوترین شکنی بخل غنصل و بچین اصل الیوس انگونی بادام  
تلخ و بذر پیچکنت و ورق سداب و یونند و زراوند و فستق و صندل و صندل و قند  
و اشون کاردن هم اینها که خورند و درم ما بچین یکوقیه یا دو و قیه آترب  
که منتطال است یا بخورد چهار درم صرف یا دو درم شونیز بعسل یا به پودر جزالرو  
و غیره نفع و جزا بهل در سر که و خوراندان سر که را و از تحلیل ان ضما کند  
بر طحال یا بخورد پوست پیچ کبر دوازده درم بذر شبت و لبر سا مکشد خمر  
و درم هر مغفده کوفته و پیچکنت بعسل همچون سازند شربت سرد و بنظر ان  
ضما نمایند هم کند و هم بخوراند غافلت و درم باب فستق مطبوع قشور کدو  
تر خشک نموده و درم باب فستق مطبوع در سر که ترش یا بخوراندان ان کرا که

اهم در آن کرم کرده سر میکنند و هر روز او قیہ یا مفت و زربا بر دوز ورق کز و اشق  
و قنطاریون مغاف و اسهل و نعنع یکدیگر با آب دخل طبع نیکو و خوش را بر روز یک قیہ از جگر  
از دست که بخورند شمر طبع فاراساحت فرو به پیرند از براق لیس جمع شده

در دمان پس باید از براق را و انجیر را که در دمان شاد و بخورد در عقب آن کز و نیکو  
طحال را میکند البته در استعمال روزی که کس نافع است او جالب طحال را بکیرد

یقدم فلفل ابيض و سنبل و اشق مکره و درم اشق را در سرکه حل کنند و با آن را بکوبند و در آن  
اشق بریانند و قرص از آن شربت درم با تخم انجیر که تا روز از قرص خیر

دارد شد و باز که در رو نیافتند و ضما کنند با بنوع که به پزند و این در سرکه بیاورند  
بورق مسدا و اکلید الحاک و ضما کنند بر موضع طحال یا بخورند سرکه سیده با قدری از

در آن آینه ضما کنند یا قطع کنند و بخورند بر قدر طحال و طلا کنند بر آن از طلا و نافع  
و بیاورند بر آن خردل درست و بخشایند بر طحال و بگذارند بقدر در آن لیس بیاورند

ضما از پزند و خاله و شربت در سرکه و ضما کنند ضما می قوی در اخر عسل دارند و در آن  
در آب قرقر از نیم مکدم او قیہ شور به کیرد و قیہ بکوبند و بیاورند و عسل و سرکه و بخشایند

بر طحال بخورند از نیکو کس چند چیزی از بطن را بکسین و نماند تا کس عسل دارند و اللیم عسل  
خام با بون و شربت و تخم گشن و حله و خلع و ورق کیر و حب و اسهل و ورق کس

و ورق اسل و ورق طوفان و قدر کفایت به پزند و سرکه ضما کنند یا او طحال را  
بن است چهار او قیہ الشق و صبر و بادام تلخ از هر یک یک او قیہ مطبوخه

نیز از آن کس



شیرین از هر یک از او قیده جاوشیر و کبکچ غلغلیتین مکد چار او قیده بنزدین ادر که  
بکوبند و باقی را بیا میزند بان و بکوبند تا که مرهم شود بگذارد بر طحال و اگر به بند طحال  
بر طحال نافع است نافع طحال نخعی بکوبد و پوست پیچ کبر و قو قو قدری از او قیده  
الطرفا و لجامی غلغلیت و فحه و کسارون و و ج و به بنزد در سر که وصف کنند و به بنزد  
در هر شربت یک درم شوق بیا میزند که عجیب الفاعل است البته و وقت که صطحال از او قیده  
بپاشد پیچ کبکچ بنزدین و یک سه از آن خوراند و بکوبند که خوابد جان و چسب  
و اگر در ثور شو امر علاج در طحال پس خوراند پس لفاع و بول انرا باین حب  
بلبله زرد تر بد مکده درم غاریقون و ورق طرفا که پیچیدم سهون  
اشی و مقل مکده درم بلبله درم حب از بند شربت درم و واجب که خورند  
ناقصه را با سایر گاه تا که کفرش را زیاده و ورق غریب اطراف طرفا پیچ نافع است  
طحال را از اخذیه برینده و اخیر کبر و ترس و فصل و طعامها که بازند از آن و حببه الخضر  
در میون و حار که آن بپزید ختم است و طلح و اندک چیز که در روغن باشد  
و اگر بنزد که است مفتح شده است و شراب و مزاج آب را آن در شراب و حکم بنزد  
ترش شده باشد و لفاع و منجوش و شمنش در حال که خورده و به باشد و اجاف نیز در  
اول ظهور آن و شلغم محلل و خردل و ورق خلط و ورق جوز تر و ورق اب و ورق  
اسفیدار و ورق اشل هم اینها با سرکه و جبر و ج و ح و الفحه ادر که داشته و کرب  
بر که خورند و در شراب و فوج و بند منجول و سلق با تخم یا بخردل صحنه و حله و بول

و مغنم و آب که محال بخور است بشنید یا قصبان مویح و قصبان که نربا کرم در که و  
اگر هر ازت قوی نبوی قصبان که بخور و مرفوع کبر در طویاید که خورد در غذا خود کبر و  
که خواهد فی الحقیقه نافع است حال تلخ است در سخت که بهر چه بزرگ میکند حال را  
لذغ میکند بدتر و هر چه خورد میکند حال را خفیه میکند بدتر و نیز میگوید بزرگ ادخال  
حساء و غلط بود تابع او شود اختلاف از اخفاء اخف روده اش میشتی این نیکو  
و هم او گوید که اگر یافتند طول را اختلاف دم و طول کشد چار بیشه متقیان لوق امعاء  
بملک شود که از طول است که در حال اوضاع است برین بود

بوی که نافع ترین چیز است از همه ادویه طحال فعال کردن و خوردن با تخمین و آب که اخراج  
میکند با غایط چیزی میوی و مکن میشود از آن در دطال در زمان وقت و ثمره آن و غیر  
عمل میکند الا اینکه ضعیف از و میگوید که عظیم طحال را میکند برینکه در بدن او خلط است  
و خورد شدن او دلالت میکند بر نیکوی اخلاط و میگوید که طحال را زود در دست افق  
میشود چه غذا و آن خون غلیظ است و میگوید که کباب حادث میشود از عظم طحال و بایا  
و شهور بشد بر تمام و قیقه بوی معده میفریزند و دار و میگوید که در طحال  
بود جاری شود از خون سرخ و ظایر شود در دست او قروح میگیرد که در بدنش برسد  
در و روزه نیز میگوید که کس متادی او از زکام و نزل که گوشش نکند دفع آن پس  
میشود او را درم حلب طحال و میگوید که طحال را اشتها و طعام و شرا قوت میدهد  
و دشوار میشود در زهال و قیقه که تو علیح طحال کنی باید که در غذا خیزد

خشک یا چینه زدنم بر ماینه مثل حله و تیس و زیر و بموم و ادیان و اگر خلایع نمای بجز باری  
یا بس تنهایست می آرد در طحال و جگر در این پس قبول نمیکند آن دوا را بعد از این خلد می شود  
و نیز میگوید از ادویه های این یکوست که دهنه نهند بزرگی در باطن در اندام است و میگوید  
که طحال چون شد کفایت نمیکند او را تنها خوردن دوا بلکه ضعیف باید و هم میگوید که افضل  
در طحال اینست که اگر باریض شد در نماید بد او را بول بل و شیر از آن قدر که میضمت تواند  
نریاق از بوی نیکو غلط طحال اگر از حرارت نبود هم او گوید که به تجربه آورده ام  
این که تداویر که بدن را فربه می آورد کم نمیکند طحال را بدیه غلظت طحال را بول نریقت و قتی که  
میخواهد در خون حده و فساد بوی تداویر هم او گوید که هر گاه که غلظت طحال را بول نریقت  
که ادویه قابضه در ضحال بیشتر باشد و محکم و اگر درم صلب است بوی لاله اکثر می باید  
بزی میگوید اگر بازند فضاغنه را که از جوی طحال از قدحی از زمان چون که طحال  
و آب همان خورد و بشامند میگرد از طحال از چهل روز و میگوید که اگر بزی را چهل روز  
بخوراند بجای گاه برگ طه فایده نهند در همان ظرف آب بخوراند بعد از چهل روز که  
نکند طحال رو نباشد که اگر در سپهر زانو و در آن کف دست بزر خوردن افضل  
ز این میگوید که دوست بمن خبر داد که طحال او غلظت و صلب شد و بخوراند قندی  
بوزن چهار درم تا پنج درم فستق و سیاه سیاه و سیاه سیاه سیاه  
دافنیه یا هفت مجید و شفا یافت میگوید که خلایع کنند این ادویه در درم دیز زمانه بخورند  
پس نهند محام با شرط و فصد کنند دوا را و دانه کنند و تجویز یا بگیرد این که هیچ چیز



پنجاه ساخته باشند که بر موضع طری می کنند و طری را احاطه کند و هر سال که در آن طری خفته  
 باشند چنانچه در یکی لازم است که از اسرغ کرده دانه کنند و چند گاه تازه دارند که طری را  
 باشد شفا حاصل شود البته چون باد مهر که نافع است راجع به طری را که در معده بود در وقت  
 های سده جگر را بکشاید و بروده هم و استرخای اعصاب را فایده دهد و جمیع اسهال و  
 بلغمی امفیست حرار بخورم زرنیاد در پنج حلب استیل مکرر و انتقال قطره بخورم  
 انتقال و قطره و زعفران و لبان دود و انتقال در فلفل چار شقال شونیزه هم انتقال مصطلح و  
 سود مکرر انتقال اصل سرخ انتقال و نصف قند و مر و وارده در فلفل اریض بنار و النج و  
 مر و اریض ناسفته مکرر انتقال شاقه قره و دود و مکرر چار شقال شونیزه و انتقال کوفته و  
 بنیته عسل کفله فندک چون سازند و شربت یک انتقال این و اطیال را که

با حرارت یوفی بد است تخم هند یا دودرم را وند یکدم کشوت یکدم در آب بنهند  
 و بشکر شیرین کنند و لبر که بر شوق سازند و یک ستار با شیر خیارین بخورند و مرغ بابت  
 بود درخت طری فایکمن طری در هر ارده آن پنج شاند تا که آب بنکین شود و صاف کنند و  
 بجای آب عین را در هر روز و هر گاه که در هر کوبه و گرم نموده بر موضع طری می کنند  
 که شفا یابد و مجرب است جو که با بوزن یک شانه در قدر نشود داخل کرده بپزند و در هر روز  
 صبح باید و در آخر انشای اول کرده بر طری را سازند و در اندک مدت صبح باید

سبب قان آنها صفر او خالص است غیر متعفن در بدن مخلوط خون آن سبب  
 ماسکه براره بپوشانده مجاری که در راره که است با کثرت تعدد صفر در بعضی بدن آن  
 کبریا

چنان

کبد یا سبیل بحران که طبیعت ماده را دفع کرده باشد یا از لیس هم او یا شردن و انقباض  
 یرقان انقباض است که در بدن مخالط خون باشد مجاری که مابین کبد و طحال است  
 کمتر تپید شود و خلط است یرقان صفراوی صفت عین بدن و می باشد بول اخضر غلیظ  
 مایل سوی سودا و بر از سختی بد باشد و گاه هر می باشد بول غلیظ است که شکر صفر  
 در بدن پس دل نمیکند با بول و بر از چیز در آن و می باشد حلی و بغیر حلی

علاج یرقان

که ابتدا کنند بغض پس بدهند و ای مهمل صفرا مثل الیله زرد اجاص و بنفشه یا بنفشه  
 و خیار شنبه و ترنجبین مانند آن یا لساند ۳ و قیلین یا غرقه و قرطم کوفته یکصد در آن  
 و بنفشه مانند و صاف کنند پس بعد از غموشیا در آن حل کنند و خوردند و نیکنوارند  
 سرسوقه فرمایند که سه درم یا پنج درم یا شش درم و نیم که قوی میکشد اید و راجه  
 غیفه و نیز سرسوقه اخضر است پس غلظت در آن خوردن آبلان و تغذیه بدان و بعد  
 بخورد آبلان و غلظت آبلان صفت و آب بطین بنده و خیار قهوه و انکوش  
 و صاف کرده بشکین یا بنفشه حلی خوراند و راجه که مقور کبد بود مثل اقراص  
 انبر یا پس که ذکر شد در باب جگر و اگر حرارت قویه بود و بران کافور اضاف کنند و خورند  
 و در این قوی کل سرخ و طباشیر و درم یک نصف درم زعفران را بوند بکدر بعد درم  
 کافور و انقور خوراند و اگر طبیعت قبض بود آب اجاص و تمر بنده و ترنجبین اگر باشد  
 معتدل بشکین و صاف کنند کبد را بگل سرخ و قیلین و قیلین بنفشه و کافور و انقور  
 کافور یا آب منقوش و خذ و بقول بارده خاصه قطف بنفشه یا بادام و بنفشه یا لسان





فدایه برقان سوداوی علت آن سیاهی تمام بدن است و بول بر از سیاه می شود و غلیظ و نفوذ  
 میکند در آن بصیر و علی بن سید که نظر کند اگر باشد بسیار و در حال غلظت و درم پس فصد با یون  
 جبل الزرعی یا اسلم از دست چپ پس اگر خون سیاه بر آید بند نکند و اگر سرخ بر آید بند نکند <sup>وقت</sup>  
 بر السهال دین چیزیکه بر آرد سودا را مثل طنجیر فستون تنها کوفته از پنجدرم تا هفت درم <sup>وقت</sup>  
 یا سه و قیه بخورن <sup>وقت</sup> با آب کم و اگر شد تشنگی بخار یون بپذیرد قویتر و نفع نفوذ و فرماید  
 از چیزیکه اخراج سودا کند یا بخوراند بر آب و طلا کنند تا سه روز ناشتا و بعد از آن بخوراند  
 چیزیکه طحال را قویتر و تبدیل مزاج نماید مثل ازبانه و آب وین طرفاد و ملعون یا  
 شکنجه یا استانج است از سبزه درم گلسرخ و پنجدرم طباشیر در آب کم نم خشانند  
 روز پس بخورند از آن هر روز چهار اوقیه ناشتا هفت روز و اگر با جراثیم التهاب  
 پس بدهند بر سیاهان و قوی بنوعی با اجزاء کوهی بریزد بستاند لیزین <sup>خون</sup> یک پل و بعد  
 آن را فغان بنشینند تا که تشنگی التهاب هیچ سبب هم گاه آید حق میکند و تغیر  
 می نماید رنگ برنگ طبیعی پس اگر بخورند بر سیاهان در آب بنشینند غسل کنند بدان  
 نفع کند از اگر اخیا شود لبن تقیه با هید سیاه و فستون و بخار یون و ملح سودا  
 بخوراند و باید که این را بعد تنقیه بدن بمسحول اختیار کنند و اگر لبن تقیه متغیر بخورند  
 الجبن با ادویه مذکوره بدهند و لازم کنند شکنجه یا نرزد و اصول و حرر حوره و قویتر  
 یون درم و حب کبر و شمره طرفاد دهند و اگر ماده بود و غلیظ در طحال بخورند <sup>وقت</sup> بر  
 صلا و آب که مایل بود ابو علی بن همان تدابیر است بغیر فصد و سهال و اگر

در اطفال بطی و قراقری بعد از نفخ پس حقیقت کنند محققه نرم که در آن قدری از بز و زک که محال نفخ  
است مثل کمون و کرویاد و ناخواه و مانند آن باشد و غذا درین حالت نخورد بقنا بیکر آن  
ادرار میکند و نافع است اما آنچه تحلیل پذیرد زردیرا از چشم سحر و طهر زیر است که  
باشد در آن ببلد که ورق و ورق آن عریض بعوبه پزند تا که قوت آن بگیند و در  
کنند و سحر و طهر نمایند یا سحر و طهر کنند از عقیقه سحر و طهر و اگر ازین کفایت نکند  
استعمال کنند چیزی که پاک سازد سر را از در غلیظ مثل قو قایا و حلیج و کافور  
حادث میشود ویرقان بعد حیات بلغمی در آن است که ضعیف میشود و جگر سرد میشود  
قوت نمیشد و او را بر آب صفر و ضبط آن پس آکنده میشود و بادم

علاج نمودم این نوع برقان را اکثر مرتبه با نیر و در اثر و صحت یافته است

که اگر عارض شود برقان و حیات کبد پس بدست هم او گوید که بعوبه ظاهر شود  
یرقان در روز هفتم یا نهم و چهاردهم این نیکوست اگر سر اسفامین او منتهی شود  
انگلیخته نمیشود و در اربع و هم او گوید و قتی که ظاهر شود علیک یرقان و تخفیف نشود  
بلکه نیشه شود حال او این قاتل است یرقان زرد که صحت یافت از استعمال نمود

نیز مکتوب که در یرقان سیاه خوف است که منجر یا استسقاء زردی شود در اکثر احوال  
شد بد بعوبه یرقان با حوری محتاج به علاج نیست اکثر ملایم و در اکثر

یرقان زرد است که بقوت عارض شود و یرقان سیاه بقوت عارض نمیشود  
اصلاح البوس نمیشود یرقان مگر با عرض جگر در یرقان با حوری جگر

سینه  
یرقان را که می با او نباشد می کند مدرات بول و میگوید که  
صاحب یرقان را نفع نمیکند نظر کردن در چیزهای زرد این <sup>میشود</sup> منجز است  
بجانب خارج از بدن و نیز میگوید که صلایه کبد بایرقان بدست و نیز میگوید که  
هر قدر که بول صاحب یرقان رنگین باشد بسیار باشد نیکوست و اگر کمتر بود و رنگ کمتر  
داشته باشد بدست وادامیکند استقا که جالینوس و کینیک برش از بول بوند  
علیه یرقان چیزی که گرم ننمودند چه هوای بلاد آنها خلیط تر از بلاد ما بود و  
میگوید که یرقان از سده می باشد و آن کشاکش میشود مگر از ادویه چاره  
بمقتضای نافع است یرقان را زیرا که اگر در ریه می نماید و میگوید که در یرقان که  
حام خفیف و تدبیر بادغان ملطفه مثل دهم یا بونه و دیر شربت سوسن مانند آن  
نوان کرد و هم او گوید که گاهی یرقان سیاه از کبد می باشد و ضرورت که بشناسند تمیز  
و در هر دو رانکه حادث میشود از طحال پس فروغ ریمیان هر دو نیست که از چیدید  
السوداء بوزن طحال است آنچه قلیل السواد از کبد اگر حادث شود یرقان  
در حمیات حاد و شش از روزه ضم پس علامت است الا اینکه باشد با واسهال  
بطول و آنچه در روز بحران بوفه نیکوست میگوید که علیج که است جالینوس و قان  
که از سح هوام بوفه تر عیاق فاروق و خلاص یافتند آنها اگر بر همان  
بر سبیل بحران بوفه پس لازم است که علیج ان بکند و اگر طول کشد و دیر نماید علیج  
بمادی که بکشد خسته باشد بکنی و بقمونیا و نخورد فراریج یا قطره قرح و ملونخیا و



بخوراند شکنجی و رب جضم و رب یکس و ربان این زین نوشیدن غذا پارس  
نافع است یرقان را رطبتی میکند از دمای دیگر و همچنانست عصبه فحج و فصد  
اگر سه هفته مایه الجبس خورند یرقان را انفع بلیغ دارد

یرقان زرد را فلو من خیا شنبه یک توره در چهار توره آب شکر بکشد مالیده و صفت  
نصفه نبات بادیه مجرب است آب بوزخارا انا سله درم بر یوندا بکشد  
گرفته یک درام زعفران قدری مجموع یک شمشیر است چند روز بران مداومت  
نافع است عصاره در دقت سفید انا یک سیر و چهار اونس قهوه بنیاد

انامش درام خاسته دندان فیل درام کافور قدر عصاره در دقت رابر  
تا که نزدیک بقوام آید پس اجزاء دیگر را در آن بیا میریزد و فرود آرند و در ظرف  
نگاهدارند و یغاردارند که صغاره اخراج می نماید و یرقان را نافع است و نیز ج  
مفاصل کرم را فایده دهد و در حقیقت غلبه عظیم دارد بکینه آلکاح

ترو تازه و به پزند و دانه بیرون کنند و صفت کند و باز بر آنش کنند و بقوام آرند  
مبنه پوست بلیند نیم اونس کرم میران و بلینج آن و بر کوره سسته مزج خوش  
قنطاریون دقیمه ناکف در چنین زعفران نیم درم در عفت اونس آب تر بنیانند  
تمام شب جمع می کنند و نیم اونس قند بران افزوده رخت مایند و بعد خوردن

ساعت طعام دهند یرقان که از خوردن زهر یا از لرزیدن جانور  
حادث شود قرص طیاره یا آب نارین یا قرص کافور یا باریک و بهر دانه دهند

نوشیدنی و پارس

فی نظیر کبایه مجرب است در بند مشهور که اگر ابتدا گیند که شمره از از تخم پاک که تمام  
شب در آب کمرده و صاف نموده چهار قطره از آن سوط بگیرند زرد آب بسیار از بینی بر آید  
یرقان را بیل منقوح بربت همچنان آب که می تلخ که خشنده از سوط کسد و بگیرند نه  
پیرانی خردوش کهن را در نظر صفت قان بدوانند تا که مانده سده یافتد پس کم او  
بکار دکن ایندو آن و خستین برضی و در آن بنهند تا که گرم ماند شفا یابد مجرب است یا انی  
خصوصا بیرقاز که که میماده باشد مجرب است کلام مجمل در بربت قان بدوانند  
جگر است مفراطیا اند از خون بدن سرد شود و بنفدت جگر شود منجمی که لا محقق شود  
از ادویه داغذیه بارده و سده که در وقت و برودت که عارض می شود در اعضا  
که از شان ان تبرید جگر باشد مثل معده و طحال و امعاء و فاق و صامیم و حجابیه  
و رحم اما آنچه در ریه حادث بعوض این نموده و قصیه ریه از رطوبات غلیظه تر بود  
و با این معال نموده که بر آرد انرا هفت و اگر سرفه هم کند چیزی بر نیاید الا نزد قریب  
موت این در وقت که ریه از آب بعوض اما آنچه از جگر بعوض این میباشد و اوجاع  
کبد و استغراق کثیر مفرط و میباشد با این معال قیوح جارت نمیشود با این اسهال بکشد  
در دلتوار باشد آنچه از کرده و امعاء بعوض اوجاع انهم و اگر باشد با اسهال  
بسی اکثر با وجع امعاء و فاق و خام بعوض اختناق استفساست که در ان  
نیم جفن و جمیع بدن میگردد و بدن او مثل بدن مرده باد در دروغ و باتر بهر مثل  
کم چندان مای و وقت که انگشت بر و فرورزند نشان و زرد بماند و دفع شود و ببال

سخت

ایست در آن بر میخیزد مواضع تحت صدر را از رطوبت قیقه چون از بیخود بیرون  
 حرکت کند صدای آب محمود از رطوبت میخیزد است درین بر میخیزد مواضع رطوبت  
 استقامت طبعی استقامت یا بنش میده است چون دست بر آورند او از طبع از دست میخیزد شوفا  
 که حادث میخیزد از حرارت آن حادث میخیزد عقبش بر اثر آب مفرط با اثر شرب آب  
 بعد غذا و در حمام پس جگر جذب میکند رطوبت از سوره و حرارت عرضیه که در او باشد  
 قبل از ضم در آن بعد از میفرستد بسوی عروق همچنان حادث میخیزد از آن استقامت  
 میگویند همه را که در عالج این نوع استقامت باید داد اسباب بارده زیرا که در قانون طبع  
 تقاضا کند این از روی اضطراب به سرطان که عالج چند در چند است و فصد  
 در هر سه نوع استقامت است یکی از آن مداومت و دم صلب است که در احشاست  
 اگر حد و ثبات ازین درم باشد و تم تحلیل رطوبتی که جمع شده است و درین حال  
 که باید که عالج درم موصوفی با این موصود اگر نباشد درم پس عالج از این مرض  
 پس نظر کند و اگر با سد اب یعنی بول اگر پس فصد کند و بر آرد خون بقدر قوت زیرا که آن  
 بارد است و مراد باخراج او ایضا بقای عصاره نمویست یا منطقی نشود مثل  
 بسیار که نمیدانند بر آنست که فصد درین مرام عالج فاصل است در هر وقت که باشد  
 از سال بعد از آن که بدانند که فصد واجب نیست الا در نوع لحمی بعد از آنکه فصد کند  
 متناهی تدبیر کند که انقباض است و بر آوردن از اعلی بدن پس قی دوامی شریک است  
 در او این مرض لیکن در آخر آن نه زیرا که اختلال کثیر میخیزد و علت محکم در پس  
 است



و در تعالی در اول علت بد فوعات است مرتبه قبل از طعام و مرتبه بعد از طعام امکد سهاست  
باینکه در دست آب قند که نخورد از هر شش رطل آب شکر و آب شکر و آب شکر که  
بیا میزند بمثل آن آب شکر و طب سها که شکر از آن مره بعد از هر نافع است

در اسهال که میماند از اسهال که با درخت شکر است و ورق مازولون را خل تا بهفت روز بخورد  
کند و بستاند از پنج درم و از بیلید زرد پنج درم و عصاره آفتابین ۳ درم و بیج کوس سمانگونی و  
گل سرخ بندر بند یا بند خیار معشر البس مکد و درم کوفته پیخته و بستاند از پنج درم  
و فوس خیار شنبه و فایند خیار از مکد یا بزرده درم پس چکنند در آب و فک کنند و بخورند یا  
الشرم به پزند تا که غلیظ و بیا میزند با دودیه و اشرب هر درم تا چهار درم

و ورق مازولون تازه که در شش است آرد جو گل سرخ را به یکس مکد  
به یک درم قرص سازند شربت بکند درم مثل آن شربت شکر خورد اصل السوس سمانگونی یا پس فوق  
از یک درم تا سه درم با یک کوبیده شکلی نخورد آب بیج مذکور معصور از رطل آن از یک و قیر یا  
دو و قیر یا جلد آب شکلی نصفین اگر با بول سیاه که در او قیر بود نخورد نفع بخشد

گل سرخ ۳ درم بندر قنار خیار معشرین بندر بقله الحما مکد و درم  
و عصاره غافق آفتابین مکد یک درم مصطک و سنبل مکد نصف درم اگر در درم مازولون  
۳ درم ریونند و درم زعفران درم اصل السوس ۳ درم بندر از زایانه یک درم و نصف  
باب و رقی تر شکلی نخورد پس لقا از علت باران نوع و چهار این نوع سهاست  
مناسب طبیعت یا در هر علت منع ادویه که ملایم او باشد پس اگر علت با جرات بود نخورد

با شکر ما شنبها و بایر و دت بوجو کلخانه موصوف خواهد شد و در اخر این باب که بانی خورد  
 یاد و درم بکینج و اگر احتیاج افزایسوی اسهال خورد با غوف مازریون مذکور  
 لافشتمین در یونند و عصاره عافت مکر یکدرم پس استانند از این مجموع یکدرم و زرنج کون  
 اسمی انکونند و در انق و سوخت یکدرم مازریون مدبر در سر که نمدا انق بکوبد و بپزند  
 پس اگر اسهال بود شیر یک عبت بنمایند و از حب فوق مدبر است دم قرطاد طرشت  
 مرصوص بنجدرم تخم کرفش بنجدرم بنمایند مجموع را در شیر تاد و شست بعد از صاف کنند  
 و بخورد باد و اولک و اگر در احشای ورم بود باد هم فرو باد هم لوزین باد هم قسطا <sup>بناز</sup>  
 باد هم کون بخورد و اگر حل طبیعت افتد پس باد هم مازریون بخورد بعد از آن تازه  
 سینه که هنوز گرم بود صاف کرده خورد تا که شیر مضم شود چیز خورد و شیر از سه اوقیه  
 تا هفت اوقیه خورد منع کند تا قر از بازیر داشت که ضرر دارد و خوردن او  
 هندیا و کنز به رطوبت از زیاده و شیخ و باید که تا قه طریقه بود که بدون آن نیکو <sup>قلد</sup>  
 و بطحیات و طعمهای اس با تو ابل و انار بر و خرگک با کمون و ناخواه و صفت <sup>بعض</sup>  
 خورده باشند و بخورد چون جوز و لوز و فندق و فایند و تمر و تین و زیت از  
 میوه ها و ترانای مخصوص منخوش و سفر جل قلیل کنیز چینی در بعض اقوال و اما بولها  
 که ویرس جل خاندند یا است و غلبه التوب و کالج و از زیاده و کشنیز تر و جوی یا شنبه و  
 شکفتین اسرف از همه آتیه هند است یا ریونند و اگر مغسول و بخوران و کمانی خورد  
 مازریون از شکر و سرکه بطریقی شکفتین خسته باشند و اسهال می آرد و نفع میکند <sup>مخفف</sup>

لوز در آن صاف

سوف

والکربا و اسهال نمود و عصاره عاغت ریوند مکند باز در دم

لک و نذر کثرت مکند و در دم بذر بقدره الحقا و قویا مکند در همه شربت منقال و باید که در ایام رات

ادویه بند لیزاج و قوی حیل خور در مثل قرص اندر بارش و نیز آنچه در اربول کند مثل این و

بذر بطنج و خیار مقشیرین با سویه کوفته خسته شود از بوزن پنج درم بخورند و

بنوشند و بالای آن گلیچین خسته باشد از بذر بطنج و بذر قنار و حصاره صوفه و بذر

کرفش با و چیزیکه مقوی است و آنهاست بقوه و نافع تبدیل مزاج است آب مان است

باطباشیر و عصاره انبر بارش ماهر غین و اشاء بقه

صحرای و دقین و خیره و حاورس یکجا طلا کنند و بنکو تر از آن حمای البقره که بکنند

و مثل ربع آن دقین کمر سینه بیا میزند لبر که و طلا سازند با بول صبیان یا بول

بیا میزند تا که بقوام عمل شود ضما کنند که سخن چکر است و محفط بطوبان آن و ضما کنند چکر

اندر یکبیره است بپورین و حویس ضما اخر دقین و خیره دقین حله و غرض الحام را حینه

سرو عک الیظم با سویه نکت اجزاء و سیم عقیقش اجزاء و سیم را بگذارند و اجزای

کوفته در آن بیا میزند و این نوع استقار و انفع میکند چیزیکه در اربول می نماید مثل

دواء الکرم و بواء الاصول و النجد قوی و چه آنها حاجت است درین و همچنین بول

و شربت از آن یک اوقیه یاد و همچنین است فرغیون که نیز حاجت دارد در و همچنین

الکخوزند از ابهل ۳ درم کوفته بماء اللبهل مطبوخ قند اوقیه یا بخورند و در دم

ناخواه در یک اوقیه آبی که در آن کخته باشند بدر که کرفش بخورند یا یک اوقیه نفع صبر و



حذر حمام و زعفران مکدر النوق  
کنجد دریم فستق نصف دریم نمک سیاه دو

دانیق سقونیاد النوق  
اگر نباشد با و حرارت مازریون نیم دریم مله بندی

دانیق و سون حمام دانیق و این یک شربت است اسهال آب قیحت بنماید قرص و ردناخت

کل سرخ دریم عوین و صطک و سیف و ققاع از خرد و ابر حینی و افشینی یک دریم است

کهنه قرص سازند بماء الاصلون بخورند  
اصل شیرم یک جز و لوز مقشره سه جز

و فایند مثل آن حب سازند و بخورند از دهم دریم یاد و شغال

جمع امراض بارده از ترید و چون دریم غاریقون هم مثلث دریم تخم انجیر نیم دریم و روی

مازریون در سرخ شده تا یک هفته و خنک که به یک جز و نیم جز و فرقیون النوق

حب سازند و این شربت است و کاهای ازین سوفی سازند بشکر

فرقیون سه کس جز شربت از هم مثلث دریم تا یک دریم و مثلث سوفی سازند بشکر یا

بعل و کاه حب سازند ازین و بخورند و کاه حب مازریون بخورند بالوز و کاه الله

اینکه درین خط است چه حادث میکند نذنه شدید در حلق و دای که مر سازند

از درانج نافع است درین علت قور النفع و عظیم الاثر در وقت که دارد بود در

مدنه که در و رطوبت بسیار بود مر آرد از او ربول و صفت آن در باب سنگ

گفته شود  
همیده سیاه و غاریقون و ترید مکدره دریم و نیم

چهار دریم مله بندی دریم بعل معجون سازند شربت یک مثقال یاد و دریم

صفت کرده است این ناسویه اشق با نژده دریم صبر دریم زعفران

و در دم مقل میرسد و فرمان داده درم گلنار درم شنبلیله و بوره و کند شمش کندر  
مکشد درم صنوبر و رادر که تندرکاز حل کنند و بیکرطل شمع در زعفران ریخته اند  
و بیامیزند و بر جگر فضا کنند و اگر در آن درم بویس و شحم او و شحم کاه و بیامیزند  
و کاه بی انداخته میکنند حاجت این مرض را در اخر امر و نفع میکند حاجت این مرض را بلیع  
بخور مقدار نخوت ریاض و روغن ریاضت نافع است او را و کندن جوی و عظم فخر  
نفع دارد و او را و عرق تسخیم شمش خصوصاً بپخته بسوی شمش شده چنانچه شمش  
میکند با السویه و تطفیف غلیظ مینماید و نموید به حرارت خمریزه را و میدارد  
بسوی صحت چه آن که کاهل باطبع است حساسه را و باید که بر نه کند او  
در وقت که بر تفع نشو شمش و باید که در موضع باشد که در او ایل بوج و بغلط بر و یار  
کنند انرا در آن و در موضع بوج که سوزد انرا ریاض کرم و بیوشد سر او را و  
ندایش کند بدتر از بوج کرم و با بوری احمد شوی سحر بانگ سیاه و نباید که  
تسخیم کند در حمام چه آن ترتیب بدن مینماید و نرم میسازد بدن را و نافع است  
حمام محاط غایب آب بکوه واجب است که اختیار کند از انها آنچه بخواهد مثل بوق  
و شمش بلی اگر بوج نشو نیز در آب میسوزند و نه در شمش کرم مدتی تا که انچه بکشد  
اغصه شور و تلخ غسل کند از آن آب کرم و نیم خورد از آن قدری تا که بکشد شوز  
بدن و استعمال نماید و اصحاب این علت شراب عقیق صافه قلیل کید فو بعد از  
بدن و علت چه آن مدر بول است و کاه با در قوت زیاد میکند حرارت خمریزه

و باید که بنوشد آرد کوزه که نیک باشد سران و این شراب نافع است و اگر آب  
خوب خرید و بر وقت شو کند و تخم یا تند در شراب قابض بنوشد از آن قبل طعام  
و بعد از افامه را و باید که تمکید کند شکم او را بجا و من نهند بر وقت  
و اگر سینه آید و حقه کند او بر سر در آب سرد شفاف است که بشکند ریح را چنانچه ذکر شد  
در باب بعضی و بخورد و نفوذ از کون و ناخواه و اسهال را از یانه و هر چه بشکند با در خورد  
بر هفته اطعمه و من در آن سه روز با آب از یانه که او را خالص است در آن بر فو و حذر کند  
از هر چه نفخ بود از اغذیه و گوشت بطلان و در هر روز تا که سرخ نشود و بنهد مجامع و در  
چون ضعیف شود و بر دست اسهال نماید لازم کند بلبل نفخ باد و در سینه اگر حرارت شود  
و اگر طبیعت سرد بود و بخورد این خوف اگر مغسول منق طب شیر یا بنزد یا و بنزد کنوت  
درم مل سرخ سه درم شیرین بکثرت مالاد و درم

بر استفا که می باشد از امراض حاده در دست زیر که باقی ماند در و درم  
شود و نیز میگوید وقتیکه حادث شود که اگر بتم ابض داشته باشد اسهال قوی شود و این  
مرض از این اعراض استفا و نیز میگوید که اگر اعراض شود قوی در این اصحاب استفا  
سلا بریزد بر او نمیشود همی با استفا بمنزله از الجنب است با اسهال الدم  
زیر که آن بر دو متضاد آن از چه نفق الدم محتاج است بوی جمل خلط از الجنب  
بوی بر آوردن چیز بسیار نفق و میگوید هرگاه که بکشد تراد استفا که زرقی باطل  
پس میگوید بطلان و از دست بگرداند او را از جای بجای پس اگر سمع شود صورت طاری  
بی نظیر



و قیقت اگر مسوج شود و از رخ بسطی و اگر هیچ عیون نشسته نشود و کمی میگوید و صورت  
را استقالات از فردم بگوید و خوراندیم چنانکه اهل آب نموده اند و طبع کفر و فساد آدم  
تا سده روز باز چنانکه سهال آنجا بدادیم باز تا سده روز بعدی است و در آن روز که آدم بد  
اوران به تبدیل و طاهر کردیم و طبع ببرد و بعد از آن تبیر کردیم و صلیح صحت یافت و در آن روز  
و نیز میگوید که اگر مستحق را معالافتنی بسبب مثل غام و نزل پس این بد است و نیز میگوید  
اگر حرارت خارج از اعتدال در جگر حادث ضعیف میشود و میگذرد اثر از نام او نموده  
و طاق ندارد که آرد و غیر غذا را چنانچه باید پس حادث میشود و از استقالات نکند و نیز  
میگوید که اجتناب از در اشتیاق و کمی از اخذ میبرد و در زرق از شراب و غیر غذا را  
رطب در طبلی از جگر و غذای مستحق و میگوید که شایع حار یا بسطی حار و فتنه که مستحق  
شود میرسد و او را خطر شدید زیرا که مرض او فساد مزاج است و در حدیثی بار در طب  
اکثر و نیز میگوید که محتاج شود به نزل پس جمع کند روزنها بسیار و بخلا ند بیکد فیکد نزل  
در آن وقت جایز است که نزل کند آب و حصیه که نزل بسوی آن و نیز میگوید ندیدیم  
هیچ یکی که نزل کرده در اشتیاق و قی شفا یافت الا یکی که این در وقت است که قوی  
باشد و همین عوارضها را میگوید تر بر مواضع را از نشانه منفون هر روز همیشه خون  
رفتمی شود و شربت باغداد را در نزدیکی بغایت که سیلان کند و طوبی است بخورد  
بمنطق طعام تا که غایت از روز بگذرد که کم شود ازین آب و نیز میگوید که وقت  
که از شراب و آب در مستحق فایده نبیند اعطای اشتیاق قی است و نال کند حدید را اگر استعد

کند وقت در وقت نکرد انداخته اند از ادویه بلکه قلیل قلیل نیز میگوید که مستقیق دوا باشد  
که در سخی کوشش بلیغ نماید که دوا ای بار خجسته میزند در بدن <sup>استقامت</sup>  
از و خلط در نوار نگر وقت که طبیعت بجز از طبیعت میاض مطلع بود و خادم رقیق شود  
اتفاق این هر سه امر شود امید خلطی از اما در لحمی و تنه <sup>استقامت</sup>  
ببسیار میض حلاه و عارض در وقت که ریش ظاهر شود در دلیل صحت یا آنکه میض ندانند که  
باز خود کند استقامت و باز صحت باید و باز خود کند چون این که بطول کشد بر محض روی  
نمیدهد تا که نمیرد و نیز میگوید که فلدن شخص مستقیق شد و نیز که در خور اندیم او را شیرین کرد  
نفع کرده اند و این در وقت که ریش بسیار بر میخیزد پس خلط می باید که خور شیرین تا  
وقتیکه حکم نفوذ <sup>و اگر مستقیق گوید از این قریب خورد و از و سیم شود با</sup>  
سازد باز صحت باید یا بمیرد گوید <sup>اگر بول استقامت رخ بود پس امید فلد</sup>  
و هم او گوید نافع ترین شای استقامت استقامت است <sup>در حسب سخن اخذ زمین که در حلقه</sup>  
سازند و اندر آنکه کنند چه بر آرد از بدن او چیزی که بر نیاید از حمام و درین بسیار  
خسته شدن چه چیز میکند هوای بار و ساقط نمیشود و نیز میگوید وقتیکه خوردند  
ادویه که بر آید از آن آب چیزی که مضر بود بکشد پس بیاورند با او چیزی که نافع بکشد بود  
چون فستق و خاف و نهید یا غلب الثعلب و یوز و سنبل و مانند آن نیز میگوید وقتیکه در  
مستقیق اخذ و جمع مفاصل عارض شود و او را در کیندن بسیار بد و مندر بر گشت  
و نیز گوید هرگاه که حسب استقامت بطریق اجمال آب تمام دفع شود پس آنکه کند او را که

باز بخورند تا خیره روزند و نیز میگوید که لایم است زیرا که خوردنی صاحب قارا  
در ادویه صرار احسنی است و در خلط کبک و میگوید که بیکترین وقتها که صاحب قارا  
در و بزرگ میبرد و نیز میگوید که اگر بر استحق بخانه طبع با این اسلیم و حلاله  
میکند نیز اینگونه و صهارت غیر نیز باقی است اما در و عرق و اگر صاحب قارا در و  
امراض بارده پس طلاء کنند بر بدن بوق از منی بدید با بونه تنها یا با فلفل خور  
سم کا و بانگ سم و همچنین نیز آوند طول و مدح بر بدید الغار یا بدید البان  
بدید البان و بدید شمشیر همچنین است در چینی و سیل و قطب نیز که ترخ کنند از ان  
را بدید فجل یا بدید کوسن حمام و در عرق میکند و افتا کرد و حرکت بر یافت و عقیقه  
در عرق است اما ادویه تند میکند عرق و اگر زیاده نخورند نیزه با البیه و عرق  
و باز در مغسول مکده درم بریزند در شعله طلاء تا که یک طلاء بماند صاف کنند و بخورند  
سم او قینه پاشتا که چون ترخ کنند از ان عرق را بید کنند و بدیز را  
قور سازد و انتفاشی بدو غش را منع کند خصوص غش که در زبان کرم واقع شود  
سفرجل و تفاح مکده یک طلاء در و یا البیه و بطلن بزد و پنج طلاء تا که بر بروج آید  
کنند بریزد بر ان نصف انزله و کلاه بپزند با نشی نرم در دیگر مضاعف تا که آید  
در و شمع مانند و آنچه منع میکند عرق با باراد که است پخته محلول در آب بوق  
ثوم یا بوق طر یا آسور و معصور یا کوسن و آنچه خفب میکند عرق و جمع بدن  
خوردن حریف است نفوس کیده خوردن اسهل هر روز یک نخ و در آن یک بقوص و در و



خوردن کفش و شمش کلبه‌ی زرد و سفید و کبریا که نموده بر کف دست و پا دارد  
تمام بدن به آن در عرق را بند کند که عرق بیشتر از جا ریزد و استرخا  
یا استرخا شود و استرخا هم به هم یار از انحراف اسام با کثرت فصول که چنان شده باشد  
از بدن با اینک احتمال کرده باشد و فوق طاقت و میگوید و در فو که می‌شود و در  
در آنها عمل کند پس اگر با فراطبع و عمل حرارت در عروق بر می‌آید و شورش مایل  
بحرارت مثل آن که عمل میکند در آن حرارت شمش طحال مان یا اینکه بیشتر  
بود اندک و از بعضی و اگر حرارت کمتر بود از قدر معتدل بیدار می‌شود و در حوض و حوض  
سرکه بزرگ کفش و شمش طحال و غلغل و اسان العصاره و کون که  
و روزه چینی و می‌اندازد از اسام و می‌اندازد و می‌اندازد و می‌اندازد و می‌اندازد  
یکم رطل ادویه‌ها کوفته و پیچیده نگه دارند و بستانند آمدن منع رطل در چهار رطل  
آب شیرین با شکر نرم بپزند تا که رطل بماند صاف کند و ثقل دور کنند و در آن  
چهار رطل فایند داخل کنند و بر آن آتش کنند و کف بپزند تا که شمش و رطل  
بپزند و رطل و شمش و حرکت بپزند تا که شمش و رطل بپزند و رطل بپزند  
و بیشتر شربت از رطل و شمش است تا چار کاهای از کثرت رطوبات و رطوبات و رطوبات  
به تخم صیفی در رو به هم می‌رسد بخار تخم شمش و کوفته و برکت بپزند و  
بزرگ جوی نافع است و نیز صیفی مایه که شربت از رطل و قرض و رطل و رطل و رطل  
از ضعف حکم بود خاصیت عظیم است و هر روز یکم رطل از قرض و رطل و رطل و رطل

[illegible]





تب جلد می کشد ورم بارد و نافع است حق سحر و نیز بستادن شمر حفظ طوبانه  
و سر از البهار بردارد و خیال از آن چه در دست پس فلفل سیاه و در دست در و بر کند و در سایه  
معلون گذارد تا که حفظ خشک شود فلفل را و اثر آن را بردارد از آن فلفل شکر است هر روز بخورد  
مجره است پوست درخت چیترا جو شانه خور در شفا یا بد مجرب زنده است فساد از  
حرارت کمر از بچوں خیار شنبه شفا یافت تمت تمام شد جلد هم از حرارت الطبا

در باد و امراض مختصه از گرده و مثانه قاکف پا و امراض غیر مختصه که اما احتیاج  
توبه سنگ در گرده و مثانه ضیق عینیه هر هر در دست باطن آن هر که متی شده باشد  
از اخلاط آن کیموس خام غلیظ آنج که مندر شده باشد بسوزانها با بول و آن کیموس  
میشود از کثرت از غذای غلیظ خاصه میزد و بنیات جبین با چه و حلوا و آب شکر  
آب کدو و بنیند غلیظ خاصه که استعمال کرده با او حرکت ضعیف از زیاده میکند و غلیظ  
غلیظ و غلیظ میکند رقیق را و در ابتدا متولد میشود صغیر علی چون طول مان میکند آن  
و غافل میشوند از علاج آن اگر میشود بعضی آن بعضی میشود صلبیت و قیر رخ قوم اینک نیز  
میشود سنگ در کبد و در امعاء و در قولون و در مفاصل و در جالی که آن هر دو گها  
اند که طالع میشود و گرده بسوزانها که جابر میشود در آنها بول که تولد  
سنگ در ریه نیز میباشد و گفته میشود سنگ در ریه از آنکه غلیظ مثانه آنها وسیع میشود  
بجابر میشود از آنج که جمع میشود در آن ریه تا آنکه سنگ در مثانه بوجو علامات آن حج

عانه است و بیاض بول که مانند آن باشد و خروج آن دفع دفعه و تواتر قصب اول دفعه  
آن زبول آن و احتیاس بول و مشقه خروج آن بادر شد و خروج مقهور و علیل بول  
دست بجز آن گیر خود داشته باشد بخورد در ماد عصار از نصفه آن یا در نان یا  
را آن رطب معصور قدوم ادویه یا با بن آب سیاه و شان اقول و قدر بول بکند  
بسیج کفش را از آن بکند بکند در هر رطل آب بنفشه زنانه مانند صفت کند و شیر از آن  
هر روز یک ادویه و آنچه نزدیک است نفع آن از ربا و عطار و جال مجوق است و بخورد  
از آن تنها از هر دانق تا ثلث ریم یا با ادویه

و در آن سر گذرد و در خوشانده باشد قلی بسیار تا که ششوی شویس سخن کنند باب

زجاج محرق و زرق حمام و کندهاں با سوشیر بریندازم

نسب باب شرب . فرق حمام یکدم و نصف کندوش درم ذرا پنج

والتو تشریح نمایند از این شربت از آن نیکو درم است یا کمتر بقدر قوت

خونجان و نوشیز گرفته چون سازند در عسل با آب گلاب گرم بخورند و اگر

باشد بایرودت مثانه که شدید باشد بس حقه کشند بدین نارین تا نقطه مفید

یا بلبلان یاد هر عقاربالت آب و بوی زیاده و سلون و نافع است از نیکه تمیج

خانه نماید بدین مقدار و در تقطیر نمایند در اعلیٰ هر روز چند قطره بعد خروج از

باین و حمل کند از آن صورت کرده  
بستاند زیراوند مدح خطی تا

کما و بعد و مشهور است که بزرگواران قریه جو کو میسر در یک طر و شاد ادم تلخ و بنهند

درمختار

[illegible]



اجزاء اولوای کوفته و بیخته شربت درم در طینچ پرسیاوشان یکینم مثقال بادام  
تلخ در اوقیه بیخته <sup>بستاند</sup> عقرمه محق <sup>بستاند</sup> مثقال و نصف و از جنطیانا  
رومی مثقال و نصف و زنجبیل مثقال در فلفل و فلفل مکدر واحد و مثقال <sup>کافور</sup> تلخ  
پنج مثقال و نصف و از جندبیکه چهار مثقال اصل معنی مجموع سازند و بعد شش ماه بکار  
دارند از نصف سدس هم تا ثلث درم با کس قس و آب از یانه و مانند آن را ماحض  
که در کلی بود علی الله در دوج است در حلق و قطن و خروج ریه قریب یک کرده  
و خش و پیس لطن و عشر خروج بول و فرق درین در قونچ <sup>بستاند</sup> تلخ و پیس  
و ص <sup>بستاند</sup> چهار قه نمکند و احتباس لطن در قونچ است میباید و روج کلی القدر میباید  
و در کرده در یک مکان میباید و در قونچ در املنه کثرت از لطن میباید و ایند بول  
در قونچ میباید غلیظ و در کرده مای و در اخر رملی و در قونچ از تین لطن تخفیف  
و در کرده تخفیف میباید علی الله ان ضعف از شک مثانه است چه دوا در کرده زود  
میباید <sup>بستاند</sup> شک مثانه سخت و غلیظ میباید بولت بکمان خلد ف کرده

بذر لطنچ مقشر و ناخواه و بذر کرفش و بذر فجل و کمون و بعد و بادام تلخ یا لویه  
شربت و درم بانه که در و پرسیاوشان و جوشانده باشد چند روز را او <sup>بستاند</sup>  
و بستاند بولست پنج کبر و بولست پنج جاوشیر و بادام تلخ حلیت حر الفار و قو  
و قطار سیون و حب محب و بعد و روج و قوا اجزاء اولوای شربت و درم یک قیه  
آب فجل معصوم که احداث حرارت کند بکروز در میان داده باز نقاب کند

و بقیان تکمیل کند  
در تفتت حصان جلیان بد و فیل و درو

کردیم و استعمال آن و نقاد چینی که با کندی بول و مجاری آن را و هر چه ادرار بول کند و  
از ادرایه سرور مثل سنجینیا و اسرکیا و دوا و الکرم و سر و یطوس و مانند آن فاما  
از ادرایه منفرد در اطمینان و خیار و قشا و خیاری بند که فتنه ناخواه و کمون و بند  
تر و بول تلخ منفرد یا که بقدر احتیاج قوت و همچنانست خوردن ریون و ابرال و الکرم  
کبر بطن در وقت و وجع آنچه بادر بول نماید اگر بایستد بکشد و بول تلخ و بول تلخ  
نظر اندازد که تا که سر شود و تقطیر نمایند در از زخم گرم و الکرم بول تلخ خارج و بول  
اگر حاجت یافت پس بول تلخ و سر و بر آید و اگر کلال باشد کمال و بول تلخ و بول تلخ  
در تحت بر آید و وقت که بند شود در قضیه و الکرم و بول تلخ و بول تلخ

بوسه کرده و صندل و زعفران و بول تلخ و بول تلخ و بول تلخ و بول تلخ  
بوسه کاف و صندل و زعفران و بول تلخ و بول تلخ و بول تلخ و بول تلخ  
سورشان و صندل و زعفران و بول تلخ و بول تلخ و بول تلخ و بول تلخ  
بوسه کاف و صندل و زعفران و بول تلخ و بول تلخ و بول تلخ و بول تلخ

اعضای آنها همچنان و بر و از حصه و آن تا چهارده سال است ایام خاص  
صیقل از در پیدا شدن سنگ است تا هر آنکه از در و از ده سال تا  
سیزده سال شد بدلا احتیاج میباشد که کاف و بول تلخ و بول تلخ  
بغیر مرض خواه باور باشد خواه بیدر و بول تلخ و بول تلخ و بول تلخ و بول تلخ  
خصوصا اگر شیخ باشد پس باید که استعمال کند در ادرایه و نیز بگوید که اگر شیخ بکشد



تفت نکند نماید که هرگاه حب حیات بول را می کند پس لایق است  
که نکند است متفرک از ادویه و مو منفرد خواهد و اگر بول شدید الصفا باشد  
که سنگ است اصلب باید که در ابتدا حب حیات است انگشت به دارد خاتم  
را در پاموزه بپوشد که در بوسه می آید پس باید پس بپوشد سنگ است که در بوسه می آید  
و متولد شود بعد از آن و نیز میگوید که هرگاه که بر آید بول حب رقیق و ضعیف باشد  
که در مشانه او تنگ است و او مسود است حب را بپوشد آن و نیز میگوید که حجره  
را در او باغی است در بول که ملوحت بیشتر بود سنگ از آن بیشتر تولید کند  
تجربه کردم و یافتیم ملاحت در بول صیان کند بر یک سنگ مشانه  
سفید می باشد و رنگ گرده سرخ بیشتر تولید سنگ در مشانه که گرده می باشد و در مشانه  
اگر باشد سنگ لازم در یک مکان علامت است که در یک موضع  
باشد پس تعالی نماید خدا و مراهم و تکمیل بخیزد گرم و تر تا استرخاند اگر نقل  
بوق علامت است در و کاه شریف کاه سا که بول است تعالی اند خدا متولی  
مثل در سردار و با بوزه و نیز میگوید که باید که تغیر در خدادات را اول لازم نگیرد  
تا سرد نکند که همان ضماره که م کرده بار گذارد و بر موضع در محاسن  
که زایل میکند حجره و نیز میگوید که اگر شکم او قبض باشد نرم کند بقیه با دق  
که هیچ چیز ابلغ نیست در تفت سنگ از غصه و اخیر مایل بود اگر حجره  
باز در طالع بوج حرکت میدهند زنبه همیشه در صحرای ما و دارد و خوردن او

خشک کنند و با شراب بخورند و بخورند مگر اینچنین می شکنند سنگ البته این علاج  
 که جهات را از چیزهای گرم که بگذارد از او غذا کس از او بدیه که حرارت بسیار  
 دارد که نمیکنند و زیاده میکند بویست او را که هر چه می شکنند سنگ  
 را می شکنند سنگ که را اولیچ می شکنند سنگ که نمی شکنند سنگ شانه را و نیز میگوید  
 که اگر در سنگ شانه سنگها متعدد میباشند و میگوید برآمد از شانه شش می شکنند سنگ  
 بندق و از شانه دیگر برآمد سنگ بقدر بیضه مایان و میگوید که اگر سنگ در شانه  
 بعد اما پس بد بود اگر یکی بود و نیز میگوید دیده شد اگر سنگ در شانه  
 و از خنار برآمد سنگ صلب مستحکم و نیز میگوید که اطفال صغار اگر در شکافش  
 میزند از ضعف قوت آنها و جوانان هم میزند از آنرا و در دم عاره که تاج  
 پس او فنی که است که از ده سال متجاوز باشد و پخته شده باشد و کپول خلط می بیند  
 زوالب است که در آنها حادث نمیشود از شکافش و درم اما شایع خلط نمیشد  
 چه زوالب آنها بلغم نمی شود و او گوید **احم من ان يكون في الكلى الماشية**  
 ان يوضع مثقال صبرة الجوسن حار و هو تعظ به و هو يوضع في الكلى من النحر **طب**  
**مع الرايب البقر طل و الغذاء و قيمه ثور** بانثه ایام و فی الیوم الرابع یها  
 موقدره انقی من الرویخ بکذا یوخذ فی الاحلیل مع فیتله من الزیاد  
**تجرب مجرب** اگر صاحب جهات استقلار که با بوی فصد با سلیق کنند  
 و بر موضع در روئخ بیدام و بیه خنثی نماید و زوالب شکافش را در شکافش که گرم کرده

تسخیر نماید کین در دهن و زهر ابلین مسکه و پیده سرخه و زهر بادام و زهر سن  
مکدیک انس بهم امیخته بر موضع در میان دندان کین در دهن و برای تسخیر کین عسل  
یکدرام ناسته درام نافع است و او میسخت بفتح چون پنج گنگی مسکه او انس دندان در  
لبیر شربت بر دندان به شیمه آید چهار اول قند در آن حل نموده خورد نافع است پنج گنگی  
یک اول نس نیم جوهر کف اصل الکسش درام در پنج در آن به پزند تا به شیمه آید یادون  
بماند بکسته سر و آید و بجار آب بخوراند و آب این تا نیز نافع است غذا از شور پای  
خوشه یا خورمالی بار خور در دهن و آب و بر ک خطم و بر ک گنگی در دهن و شسته  
ناخورش سازند و یک آب لیمون در دو جز و زراب نکور آینه بخورند کین در نماید  
و سنگ بر اند و پوست کند آن سرخه و پیچال سفید ماکیان که رنگ ماکیان هم سفید  
یک نیم اول خشای اند و نی بریضه سرخه و او انس نیم و دوی خور و اچینی مکد  
درام آشیمون بادیان مکدیک انس کوفته و پیچنه نفوف سازند شربت درام  
بوجا شتا و پوست بیرون بریضه را بوزند و بار یک یا بند و یک اول اند و خوردند  
که در شکم شکم بدن اندازد و در اربول مینماید و از همه اقوی شربت سفید را تا  
یکماه پنهان چینی و گنگی بخوردن دهند و زنج نموده از گوشت آن عرق کشیده بخورند  
و نیز خون آن را بگیرند و در تنو گرم نهند که خوب است و یاد را فتاب کنند  
و بسایند و از نیمدرام تا یکدرام بخوراند و چند روز بر آن مداومت نمایند و  
بول که در مثانه او بجواند بگیرند در آن بعضی او سه مدره مفتحت حل نموده





در آن بنشینند و دست پر پشت زار میمانند و از چیزهای مذکوره بر مثنای ضلالت کردن  
بهم نافع است و چون از آب بن بر آیند و عرق چنانچه ذکر شد و بعض  
تنها عرق را در روغن بادام بر وزن کبجد در افتادند تا چهارده روز یا چهل  
بعض گرم و در روغن بریان کنند و بکار دارند و اگر سنگدانه مرغ را بر سفال  
خنک کنند و بگوگرد آتش تنه بخورند و بر تمام بدن او صندل مالند و در  
جای بازو بنشیند یا بادکش کنند سنگ و دیر آید اگر او را زیاده نفوذ شود یا  
برنج تمام شب در سبزم گذارند صبح بخورند بر آرد و اگر سیماب و دم در کور اخ اقلیل  
و رو با لکده خوابند چنانکه سیماب در مثنای در نفوذ و سنگ تمام چنان بمانند بزره  
سده بر آید ان شاء الله تعالی بگیری ندانند مایه بوسیده و لایع با دارد  
سبزه انرا در شیشه کرده در افتاد نگاه دارند هر یک روز یک قوطی خور از آن بخورند  
که در ادرا بول و نفست سنگدل ندارد گویا در پند که انرا الهوی فیکر  
دشمن نیز گویند گل و برک و شاخ انرا با آب آینه و صفت کرده و یک روز بخورند  
در آن حل نموده بخورند سنگدانه و مثنای را به ازین هم نیست چه برادر  
پوست بیرون فندق را خوب فندق در آب انقدر بجوشانند که آب غلیظ نگاه  
دارند و یک قنجان از آن بنامش بخورند و مجرب است باز در مثنای خمر کوشش همچنان  
با مویها بسوزد و دم خاک از آن بخور و نفست حساب نماید از خرقه قدر ابرش  
نهاده بخار آن در تحت اخیل ببرد سنگدانه و مجرب است قلت کوفته بخور و مجرب است قوطم

کوفته در آب پنجه صاف کرده بخورد نافع است  
 اگر در دم  
 در گرده بود علامت اندامی مختلط است قشعریره و ناقص و کثرت قیام بخت بول  
 و سهر و درد در قطن و دست که در رتایه احویل کنند و التهاب شدید در رتایه  
 و عطش قوی و برودت اطراف و هرگاه با نبطاج اخضر برود و پنجه محض و کویا  
 چیز ثقیلی نشاند و پنجه است و اگر در دم در رتایه بود در اطراف و در  
 که گرم توان کرد با سایر عللعات مذکوره علاج هر دو اگر در دم قلیل العذر بود  
 پس فصد کنند از ریاسلیق و اگر روزی بار و گذشته باشد و بیمار ضعیف شده باشد پس  
 مابض کبک نمایند یا صاف بکار دارند آنچه در او رسوم حار که ذکر رفت و معالجه  
 کنگ شغیر و لبی انس نخورند و غیره لکن ادویه و الحذیه و ضمادات که در اینجا  
 مذکور شد و اگر حرارت تسکین نیابد و شرمه کند در قی و جمیع علامات آن بخش  
 و ضد این علاج کنند بول قروح اللات بول جبا پنجه را بخاک کفنه نشود و اگر بول  
 مدته کثرت است که جمع نمیشود و درم در کلی و صلب شود درین حال باید مانند نقل در  
 قطن بغیر حمی پس حقه کنند بول حلیه و لعاب بزرگان و طبع با بوز و احویل الملک  
 خطیم و خاله و لازم کنند و ضماد کنند قطن به بایس ادویه و اگر با این قوت  
 بول بوی از آنچه حاد است داشته باشد پس بخوراند مدرات بول و اگر ازین غافل شوند  
 خوف تشنجه و آنچه نفخ میکند کرده را و زیاده میکند شحم انرا اگر با حرارت بول  
 بادام و زرد بادام و غزاله و ستم ستم مثل انضا خینه بجم جدا و جلدان



و ذرائع و قبايح و شحم کرده و کرده اگر بار در بول پس جمیع بول مثل جوز و لوز  
و نارنجیل و فستق و بندون و حب صنوبر و حب الخمر او و حب مجلد و قنقل و حب الزم  
سمسم این صفت زریب و تریب و فایند و غذای این صفت شلم جزیره که  
او را صومع کلین باشد و عارض شود او را صومع صلب و ضربان از خارج دل کند  
بر فصول که می شود در آن موضع و اگر ضربان در داخل بود دلالت کند بر خرابی  
که بر آمده باشد در داخل و میگوید که خراج کرده و مثانه دشوار است که بر او نفوذ  
در کهنه اندکی پس از پنجاه سال متجاوز شده باشد و خلاص باید از بیماری  
گرفته و نیز میگوید که او جایی که عارض شود در قطن یا حتی پس اگر آن باده رفیع  
شود بول فوق در ناهیه حجاب است و می شود از او اختلاط دهد و اگر با او دلیل  
روی بول اگر چه یکی باشد بسیار میبرد و اگر دلیل محمود باشد پس امیدوار است که ورم فراموش  
و نیز میگوید که اگر باشد بول و سیمی ریح الخروج دلالت کند بر اینکه حرارت عذاب است  
در گرفته میگذارد و شحم از او میگوید که ریح بول زینتی بول بسیار که بر آید و میگوید  
بر روضه ها در گرفته و میگوید که هرگاه در بول نقاحات باشد اخضر جابها  
پس و ال است بر در گرفته و بر طولانی مرض که گرفته احتیاس ورم  
نمیکند که بایل باشد بنقل چه در و صفت نیست و نیز میگوید که بجز زود عارض نمیشود  
در گرفته خاصه اگر ورم کرم بول که از او ورم کلمه ایچه بر او نشود بلکه میماند  
شود و طول کشد و بگذارد بدن و لاغری شود پس وقتی که بر سر او بر این حالت یاریک

میشوند هر دو رگ آن و یکدازد گوشت آنها و درین وقت باید که استعمال کنند ضمنا  
 دات و حقنه های نرم تا ادا کنند با تقا و میگوید که باید که باد و  
 لذت بخش نکند که آن زود لذت نمی آید در آن و نیز میگوید که چون بمرام کرده  
 مثانه روزی با بگذرد و دیده شود بول کثیر غلیظ و درد ثقل راست بود تا به مواز آن  
 میشود این علت اگر بول حاد و مای باشد پس بدانکه علت آن خواهد بود که  
 ورم حج میشود و قبیح میکند یا صلب میشود که حاجت ابرام کرده و مثانه بخام نمرد  
 مگر بعد از آنکه قبیح عارض میشود آن را از وقت شش گانه است بصره و  
 صداع و قلت اسهال و ضعف جمیع و در قطن پس باید که حقنه کند به هر کلی  
 او را خاصیت است در تسخیر کرده که در دیگر نیست آماده میکند در باه بسیار  
 و قتی که باشد آب سفید و قلت عطش و لذت کند بر سردی کرده و قلت  
 و نظم پس ستاند شحم بقر و خر و سوسم و خر و بادام از هر یک نصف کاه  
 و مثل جمیع آن آبی بچنه باشند در و تین و شبت و حله و حقنه کنند بان و میگوید  
 اگر باشد حرارت خالت بر کلی نفع میکند خوردن شیر خر و شیر است و مای الجبن یا حقنه  
 کند بجلد و زخم کف و میگوید دفع نمیشود ورم کرده هر گاه که گفته شود و صلب  
 طبعی قضبان کرم که در و قلیل نکند و نه روز نخورد از این میشود غل  
 کلی با الکحل و میگوید که ورم حار در مثانه محتاج است ببول و از خا خلد و سایر اعضا  
 چه آن بعضی است محتاج ببول بعضی نیست و میگوید زیاد نکند در تبرید کرده که آن

卷之四

یورت ورم حاسه است و میگوید که جانیر است در استاد و جج در ورم حار کرده  
و مثانه بوقه مخدر است که آن نفع میکند به تسکین جج و من جلیج کرده درین جان بافیون  
وزعفران لبخ لبید و در زیر طرف شد که در ورم کرده و مثانه در ابتداء  
مسبب جانیر است اما در انقطاع از شیر خشک و فلوکس خیار شنبه و ریوند و تمربه  
نیمه آن تلخین کرده و در فصد هر قدر تعجیل نماید بهتر است روزی یک بار کل کرده و بخند  
منع است کرده و در رقه از آن تر کرده برگرفته یا مثانه بهند یا صندل بر آن افزوده  
مطلک کنند از تخم کتان و تخم خطاب یا تخم خلبه در شیر بر خورده ضماد نمایند و شراب  
نیلوفر و لعاب بهدانه و لعاب ببول و شراب خشن نخوراند و آب کوبیده آب خنک  
بر کمر خورده معصورا ناچار اولس بهم آمیخته شربت کنند در یک روز سه مرتبه بخورند  
و دیگر مغز بادام و مغز حب صنوبر انا یک اولس تخم خس تخم حماض تخم خرفه تخم خنک  
اناسه درم در هر رطل ماء الشعیر بنیج نمایند از حریر صاف کنند و یک شب بنیلوفر  
بر آن افزوده سه صاع کنند و در یک روز سه نوبت بهند ضماد مجرب بر او کرده  
مثانه مغز نان از شیر بزخته یک پیمبر و نیم دروده تخم منه سه عدد در روغن  
چهار اولس زعفران یک سکر و ببول بهم آمیخته ضماد کنند و اگر درد شدید بود قدح  
افیون بر آن بیافزایند و حرارت کافور هم داخل میتوان کرد و نیز میگوید  
که در ورم کرده و مثانه از ادویه غافل نباشد و اگر حبس بول فصد کنند از گلاب  
با سلیق یا صندل و حیات برور کین ساقین نمایند که درم زایل نشود پس بر ضماد نمایند



کریاز و تحلیل می برد و درم می یابد و جمع کرده و امیکند آرد و جوار و با قلد طین مق  
آرد و ماش سیاه در سر که حل نموده بر آتش نهند تا که غلیظ پس در سر ان فزود و در ضما  
کند و در درم شکی و بلغع مایه و اصول هند که در ان مغز تخم خربوزه و خار که در سب  
جوشانده باشند و در این زن نشیند که در ان بابونه و اهلبل لکنت نشیند و از سب  
و بابونه و شب ضما نمایند و بسوس و نند و گل سرخ کرم کرده تکیه نمایند و در سر قط  
روغن بادام تلخ و مانند ان نمایند و نیز میگوید که این ضما در دفع درم و جمع نظیر ندارد  
میوه سایه سر ربع اولس میوه بنجیدرم سه قانه بنجیدرم بهیوه بنجی  
بنجیدرم در سر کل چهار اولس موم شکره در دو درم و نیم روغن گل و یک درم و نیم  
اجزاء بر آتش که اخفه صاف کنند پس موم بیا میزند و بر خرقه چسبانیده بکار دارند  
اگر خون بخته بر آید پس ان از انصدان هر کی بعود رگ رده بسط یا  
ضربه با خوردن طعام و در اخر روغن از ضعف قوت تا سکه که در دست پس  
غیر میزنم بر می آید و خون از مثانه بر نمی آید چه در ان عروق نیست مقصد نه شود  
خون در و کتیر میزد و الله بما نقدر که غذا را از شو اول فصد کند بعد از ان  
این در و اجزای اند بذر قش و نشسته و کتیرا مکعب چهار درم گلنا هر درم یک درم  
قرص سازند با آب الحل و بخورد در هر از دیگر قویتر از ان که با بنجیدرم صمغ جوز بنجید  
گلنا روغن کشک درم و نصف کند و درم بذر کرفش یک درم افیون یک درم  
بوزن یک مثقال بخورد یک قرض بنجیدرم از دیگر کند و کتیره یک درم شنبلیله از درم افیون

گلنا یک درم

جلد یکم یکدم صغیر می یکدم قرص از ند آب بقلبه الحما و خوراند و در احوال  
کند از عصبه اغینوش طبع عصبه و فانی الحما و آب سورد و کل مطبوخین  
بخوراند و اگر اندر شراب حله و غدا را و ما هر تازه کباب که به عسل انجم و باجه  
و فانه بر و شراب ادم و شکر بلذ و عفران و برنج بالیس کرم کرده و شکر در و  
آینه و خنجر و خیسانده و زرده برینه نیم بیشتر با کثیر یا بنفشه و جیض الحما  
خاکینه برینه بدقی از زرر نکایز بد تازه مغسول نافع است و او را ایند خورشان  
کوزن سوخته و کثیر اجزاء و او بر آب آسن قویترین ادویه در خبث الیوم  
که با است که گفته شد در گفت الیوم و حذر کند از اغذیه و ادویه حریفه  
و مالیه طمکند موضع سکه اگر او را سقط و ضربه رسیده باشد بکل این مع و افاق  
و عصبه و حقیض بر بکره و آب انگر خور شراب که در و خنجر مدبر در سر خنجر  
باشد نافع است گیاهی است در هند که از اسبها گن میگویند گل آن  
میباشد که شیر چند برگ آن در یک پیاله آب مالیده و صفا کرده و خورده همان  
ساعت بوالدم را بند کند و آخر بویست درخت سینبل را با آب آئیده بخورند  
بجاست آخر کلنا طین این رمن بد طین قرص ان گلی است که از کان سنگ  
می آید سفید رنگ و بسیار نرم مکرر درم که با یکدم نیم تخم خیار و تخم خرفه کثیرا  
نخسته مکرر چهار درم بگویند و حکم بر به بینند و آب بقلبه الحما قرص سازند و  
با آب الحما بخورند قرص نافع که بوالدم را باز دارد و بولر که خلط بر آید

و باشد که بر و ملک به نشیند نفع بخشد تخم خربوزه تخم کدو مغشین مکنده است در محل  
 صمغ عربی کند درم الاغوی مکنده درم افیون درم تخم کرفس درم قرص سازند  
 بوزن هر درم شربت یک قرص یا یک قویه شراب خنکاس کل از منقح  
 صمغ عربی کثیر تخم خرفه گلنار گل سرخ شاخ کوزن سوخته عصاره الحیه بیلان  
 الحبل لیرشد و فعال اند بر کرده دیگر انجبار و کبریا و کرمه و مساوی کوفته بپزند  
 بآب بخورند و در آن که مورد و ماز و و گلنار و پوست انار و گل سرخ جوشانده باشد  
 آبنون نمایند اگر شیر شود در کرده و مثانه و بول از آن بسته شود و علیلان  
 حبس بول گفته شود ان شاء الله تعالی اگر خروج دم و مده از قروح  
 که در الالبوع منفجر شود علامت آن وجع است در آن موضع پس اگر در کرده و خون  
 منعقد بر آید یا مختلط با بول وجع در قطن و گاهی بر می آید با بول قطره از تخم کلی  
 و اگر در مثانه بپزد و وجع در مثانه باشد و خون غیر مختلط بر آید یا بول اگر در ارجل  
 بود در درهما بخوابد و مدت قبل از بول بر آید علیلان خوردن قرص غوغا کانه است  
 بذر بطنج و بذر قشاد و بذر خیار و بذر جبار و حب القمح مغشور و بذر  
 بقلته الحفا و خنکاس و حب کبک و کثیر اوزن شسته و صمغ عربی و اگر صمغ عربی بهتر  
 بذر قطن و شکر مکنده است هم بگوید اجزای او بیامیزد با بذر قطن و شربت بخورد  
 یا بپخته بخورد یا با العسل یا بذر خیار و بذر بطنج چه آن مدلول است و پاک  
 مجاری او میشود این را یا بخورد بگوید اصل السوس سما نگو با ما و العسل بخورد

در قروح و زخم و زدن



شیر و شیر بز و شیر زنان و اگر احتیاج بعمل مجاری بگویند که آن و اگر این  
محتاج به تقویت شود پس شیر گاو و چون خورد شیر پس تا که شیر منضم نشود و از معده  
نکارد و غذا نخورد مقدار شیر چهار اوقیه بقیه پنج نهایت و بیامیزند با بعضی  
چیز تا که اندام قروح نماید مثل کشه اوصاف عسل و بس و کهر با و بیامیزد در آن  
چیز از ادویه گرم ملاه که برساند آنرا با موضع و دو قوطا اگر انجدار شیر از  
دیر کشد پس بیامیزد در و قدر نرنگ و حقه کنند از نیم بطور و در و خورام و غذای  
او از سفید باج باشد با اطراف جدا و جلدن مع قطف بقلته یانیه شور با که  
ساخته باشد از کر سده و در استنها از برنج و نشا شده و آرد جوار و ضماد کند  
عانه را و بدقیق الشویه خطی سفید و نفع یس مختص از خمیر کرده با غلبه الشویه  
روغن کل بکار دارند این مخوف نافع است و اوقافه و خشی و سوزن کتان

و کثیره امکدیکر زنده و جز کوفته و پیخته بیامیزد و شربت بخورم  
گرد چون منقرض شود کثیره حب صنوبر و ردیا بس یک چهارم لبانیکه درم <sup>درم</sup>  
یک درم خشی شربت میگویند و بیامیزند با یک دو قرص سازد بوزن مثقال <sup>شربت</sup>  
یک قرص یا شیر بز و آب مطبوخ بذر خیار یکجز زنده هر جز قرص سازد  
و خورد و اگر در شان زنده باشد بذر خیار و نشا شده خورد با اقراص کل که ضماد  
کند عانه را بسیم سج و بریزد در احویل بذر خیار کوفته و شیر با جل کرده  
و با فن بیض و روغن گاو و سفیداج و قدری از عسل بقیاض حال و اگر مرده

بلاغون بر می آید پس بدین اقرص بذر بطیخ بذر خیار بذر فرغ و بذر شویب  
 طین از شش صنف مجرب کن در دم الدخون بالسویه درم افیون شش درم بذر کرفس درم  
 اقرص باز در شربت درم بایک و قیبه شراب خنجر کس اگر باین استفاد در خضاب بود  
 و نوبس ضماد بدقیق با قلد و سرش سر فیس معرب و کین با آب خمیر کرده و بفرغ  
 کند و بر خضاب سخت کند و چون خواهند که این ضماد را بر دارند در فرغ فاسد بران بریزند  
 تا نرم شود و برداشته شود و اگر قروح در احوال بوفور اند بواجب  
 بذر قطن و بذر خطم و حب فجل و بذر خیار با شراب خنجر کس و شراب بنفشه و در شویب  
 قل و لازم کند او را و اما در شعیب و حسا که خسته باشند از زشتی و در شویب و درم  
 طبرزد و استفاد بدین روز و حذر کند از حرکت و تعب و اگر مناسب حال بود فساد  
 چون مثانه سخت شود و قد در ساند و در و در شویب و بواجب  
 لازم و دلالت میکند که درم دران است و خواهد گشت و نیز میگوید که بول الدم  
 و اشتها بدی و بواجب محو نیست که بگوید در قرصه اللات بول الدم و شویب  
 در ادویه حلیج ان بعضی در اللات تا برساند اساز و نفوذ کند و در نیز  
 میگوید آنچه بر اینخته شود از این دم بجز از اعین شدید الحرق و کثیر المقدار  
 شدید بود لیک اگر چه جار نشود چون بوقت خطر دارد چه خطر ان حرام  
 و نبات او میباید و نیز میگوید که طین تمام کند در اساطره از کلی چه ان که  
 مزمن شود غمغمه بر و ان البته داین بخور ایندن و بولوزین است و اگر کم

از اناتالض

انرا نافع یابد و منفی نشود و چون منفی میشود بر آن نخندنه شود که در مثانه پس استعمال  
کند در وقت لادیه مدره مایه العسل و اگر نه برده حاصل میشود چون پاک شود قرحه  
دیگر نکند در التمام و شتای کند در آن و نیز میگوید که چون بر آید خود بعد از نیم <sup>لکینه</sup>  
برینکه قرحه متاخر شود که هر چه نفع میکند در عمل کرده نافع است عمل  
مثانه را و آنچه نفع میکند عمل مثانه را نافع است عمل کرده <sup>در</sup>  
خارج قرحه در مثانه عارض نمیشود و اگر شبانه از اطفال رادر وقت انبات شمع خانه  
و میگوید که نسبت چیز ابلج در علاج قرحه اللت لعل از خوردن شیر و نیز میگوید  
که اگر بر آید مده بعد نفع ورم کرده و مثانه سفید پاک و بد بو نبوی و نکورت و پاک  
میشود و خود و نیز میگوید اگر دفع میشود از راه مثانه امر اسان است و اگر دفع  
نشود از طرف امعاء باشد و بدتر آن بجو که بدفع نشود بوسه مواضع حالیه در  
لیطن و بر این نیز میگوید بعد مدت آرد از نیمه نیست مدتی در که ده پس منحل  
نمیشود و محتاج میشود در وقت لبوس غساعته بد و نیز میگوید که قرحه که در کرده  
باشد با آساز نمیشود انرا که منفی شود و ایما فضل مایه لبور او با اندک جوهر <sup>ان</sup>  
منجرب است چه در لحم است و اگر باشد در مثانه بر نمیشود و اینک <sup>در</sup> ان عصب  
که در کرده منع میکند از ضم طعام که اند مال قرحه  
دخول عظیم دارد و سفیداج و کل در قرحه بلعابات نترداحقه سفیداج  
در ماده عبارت از زیر است که انرا در هند رنگست



قنه یازد نر و تازه در کله شبته نیم اولس یاد و دام اصل الحوس خوردند  
که در قرعه کرده و نشان می نظیر است و مجرب شیر خرد در قروح اندرونی در حال  
باشند نافع است و چون قرعه پاکش ببله اندام و خشک کنن سر جان سرخ  
گل ارمنی و گل مختوم انالکله رم صمغ عربی و کثیرا انانیم اولس شیر خرد  
فرص سازند و باشیر پیش بخورد و صبح شام شربت و در ام و خطر قنه در اعلی  
جکھاند قرعه مجرب بول مکانافع است کثیر خندک طباشیر تخم خرفه تخم  
طیلس ارمنی عدل بغد انبر بارش مکدی کتوله قلع کشته مغز تخم خیارین سنگه  
خار کتاک مکھانه مکدی کتوله کتوله سفوف سازند شربت بکشفال یا شیر خرد تخم  
خیارین مجرب قلع کشته کند را نر و روت صمغ عربی کتاده  
خون سیاوشان اجزاء و کوفته پیخته شیاف سازند و در وقت حاجت در شیر  
آب حل نموده در اعلی جکھاند ریوند بکشفال مغز تخم خیارین مغز تخم  
خربوزه مکدی شقال گل ارمنی کثیف زن کشته تخم الو خرفه طباشیر از سر کتاک شقال  
شربت و شقال یا شیر خوارین یا شیر خرد قتیات شیرین کرده بکیرد سمندر  
پهل را در آب لیمون ساییده حب سازند بقدر کنای و یک صبح و یک شام  
بخورد و بالذ شیر گاو یا شیر گاو یا شیر خرد و یک شلک شیر بود و دو شلک آب باید  
ازین شیر بسیار بخورد خواه رغبت باشد خواه نباشد و غذا خشک و بی هضمی مشک  
باین طریق که صبح بپزند و شام بخورند و شام بپزند و صبح بخورند و مغز و شیر

ایضا برگ شاخ نورسته سول را با آب ساییده یکجام بخورد و مفعول و زغایا بد  
همچنین برگ شاخ فراش که با آب ساییده و ضا کرده خورند. <sup>کاهجی</sup>  
میخورد و مثانه و گرده چرب علامت آن اگر گرده باشد احتیاط الموضع است از داخل  
و خروج اجزا از صفرا شبیه تعبیر با بول و اگر از مثانه بروج علامت آن خرقه مثانه  
و تنین بول اکثر اعتقاد و جمع شدید و حد و ریوت نخا و گاهی سیدان میکنند  
همیشه طوبی و گاهی سیدان میکنند دم علیج هر دو قصد صاف است و نجاست  
در افضل پشت تخت میواضع کرده و بخوراند بذر قطونا و بذر خیار و مای  
الکلیک و هر گوز مغزیات و لعابات و مانند آن از راق نمایند در اعیل  
و هر گوز دلبین نساول و لعاب هیدانه و غذا از سفید باج چرب و شیر اهرتاب  
که مندیدم که بر آند با بول چیز شبیه تعبیر در طوان یک و جو و باد  
از آن و میگوید که این از افراط ماده است و لزوم است که منعقد میشود از آن حرارت  
کامی حادث میشود از کثرت جماع حرقت بول علیج آن علیج قروح مثانه  
و حوالی آن و گاهی میبازد از کوا مزاج حا که گرده و مثانه علیج تبدیل مزاج است قروح نافع  
است حرقت بول بذر بطیخ و بذر خیار و حب القرم و مکنده میزدیم کند در صمغ عربی ام  
الدخون مکرده درم افیون سه درم بذر کرفش یک درم کوفته و بیج و حب از بذر  
دو درم با شربت شش خش حرقت بول نساول بر خانه ضیا کردن از زیره که طای  
عاجل النفع است و مجرب است و تخم شبت در آب بزنند تا که ثلث آن بماند و

بخورد و روز مجرب است باید که در وقت خورشید دادن سردی را بآرد بگیند که بخار  
ببیرد و نخورد آب هیچ درخت موز معصور در حرقت بول نه نظیر است  
آب کرم بول کردن عاجل النفع است و ساق نیل بوزن یکمانته تا دو شاد شیر  
خیارین حل نموده قوام حرقت ببول انافع است <sup>نوره قلمی</sup> بکسیر گوگرد  
یک اونس در یک سفال آبی رسیده بر آتش کنند تا که مشغل شود و بر آتش دارند تا که  
نخوش شود پس بر طبق مع سبغ بریزند که سده خشک شود بر دارند و بکار دارند  
بو که بار و شوره قلع از هر یک یک شانه دونه کا و بدیند دفع حرقت است

و ان بر آمدن بول است لی الله سبحانه و تعالی بر قوت بنانه و استرخا و عضله  
محیط بان لبیط است علامت ان علامت مزاج بارده و بیاض بول <sup>بلد حرقت</sup>  
خلج ان با دریه حاره قابضه نمایند چون کند و بعد و خولجان و مانند ان  
نمونه مثل جفت بلوط و حب الی و حله را هلاک و طلا و اطریفل کبیر و اطریفل صغیر  
و تمیخ یادمان حاره که در ان مشک قدر حله شده باشد و گاهی لب ان زوال فقره است  
مجارر مشانه لبوز خارج پس منقطه میشود در باطات مشانه رسته می میشود ازین مشانه  
پس ضبط نمیتواند بول و علامت ان خروج فقره است بخارج و نمودار شدن ان  
خلج ان دشوار است اگر باطات کیسته بنویسند علامت شو آفت در ان و در عضله  
پس قادر شو ضبط ان خلج ان اگر ممکن بود فقره برگرداند بطرف اندرون و  
گاهی لبیب است مزاج مشانه و کرده پس بنمید بپوشور مشانه اکثر از رطوبات <sup>مست</sup>

ان علامت مزاج است



ان علامات مزاج حارست و رنگینی قاروره و ضرر از مسخ با علیج ان خوردن  
افراصن بارده قابضه است که خسته باشند از طباشیر و گلنار و طین ارمنی و بذر  
الحماق و خس مانند ان و آنچه از بیروت بولس قوی ابلض حاره قابضه چنانچه ذکر  
بمثل مشک و قسط و مرو اسطوخودوس کمون که بسیار بار یک گرفته باشند یا نفوذ کنند  
با سلا یا در دمنی و گاهی بسیار از تساه مجار کرده پس منفع میشود آب و  
از و این در از بولس تقطیر و در غیر منفع و درین بدن بقعته خصوص اگر بر اید با  
بول خون نیز علیج ان منع است از حرکت و تعویذ نماید ادویه قابضه مثل کنکی  
و سفرجل و زعفران و عود و مشک و از رومانندان و شرب آب قهوه سیاه و غصه و اجتناب  
از هر چه بدر بول و از بجماع و نخورد صمغ عربی و طین ارمنی و ضااکند قطن را بپوش  
تغییر وقت بفرج ان بهار قابضه و نخورد در اخر امر لبن مفاح و نافع است بحکم بقدر  
و روغن ان و حصیده که آرند کم است که بر نخورد هر چه به پزند و هر چه در حفظ  
دم نماید سبیل استر خا و عضلات بول که در گرو منبانه اند و ضعف  
و اید بدینوار علیج پذیرد خاصه چون مرض شود و در بیماریها مرضی اگر بخورد  
دل قوی و قوت بول علیج ان اول تنقیه بدن نماید از بلغم با یا جاست دفع رطوبت  
به تخم سر و تخم نمور در بیان کنند و در حال سرخ و کهر با و غولجان ساییده از بخورام  
یکدرام نشا بخورند و مغز خرگوش اورد یک سفال بر آتش نهند تا که خاک شود و بخورند  
سلس بول و بول فی الفرائش نافع بول و نمچنان است خاکسته سرطان و خوردن فزق

و انفع ازین است خاکستر قشر بریضه مرغ که نمیدرام با شیر و تخم خیار پس خورند و چنانچه  
کردن خورشید نمیدارد و زیاده از آن خاکستر تاجی که بر خورشید است و آنست که  
و غذا در همان آب بخشن نافع است و غذا گوشت از بکبک و بریضه نیمه شربت نیکو بود  
اجتناب کردن از چیزهای رطوبت و تخم سرد و برکت سرد و ماز و و تخم انار و بکره و مثانه  
ضمای نمودن و این فو و ماسک البول است بلوط پنجاه درام کند و سرخ درام کشنیزه کل  
از منی صمغ عربی مکدر درام سفوف سازند و درام صمغ بزرگ درام بشلام بکار دارند  
و در آن گوگرد شستن نفع بلیع دارد و در خورشید آب بکره و مثانه ماییدن بارور  
واقحی آن که در زیر ساخته باشد و چون شمع از نیم باشد تا یکم از خورشید نافع است  
همچنان بول فی الفرائس از نیز و کجرباه و قو خورشید و درام نمون نافع است  
مازوی سبز یک درام با آب بکره که چرب مثانه را نافع است دیگر کجرباه بکره درام  
اجواین پنجاه یک درام بر شربت بوقت خورند

درین مرفوع آب خواستن همچنان بر تافتن پیشته بعبایین نام خوانده اند تشبیه  
الشعاع و حرارت آب ضعیف قوت ماسک کرده است از سود مزاج حار آن و غلبه  
قوت جاذبه که در کرده است که جذب میکند تشنه باین طبعی را که بر می آید با دراز  
بلکه طبع تمام بدن را نیز بر عارض میشود ازین عطش شدید و خروج البول است  
است و فو بان بدن احتیاط که حرارت بر آنها غالب شد و خوردن  
بارد و مایه شیر و قرح و آب بقله الحفا و تقویت بدن را با آب قلع و آب حصم و آب

رباس و ربایج و نخوردن سبک صغیر تازه و خوش قطوف مانند ان و گاه در علاج میکند  
این مرض بخندان قی که دیر بماند در معده چون اطراف جدا و جدا و کلاستران آنها  
و سبک بپخته و گوشت گوساله و اطراف آن بر که و اطعمه مایه و صریفه و ضمائم کند  
از لطیف و بقله الحما و دقیق الشحیر  
سبک بود از اج حار کرده است  
و ضعف آن و انسداد مجاری بول چون کرده از حرارت و خفجند رطوبات را میتوان  
نگاهد است و در دفع کند و چه حاجت به آب باقی ماند باز رطوبت جذب کنند حتی  
تمام بدن را نیز بپخت می شود بدن منجمد شود و قی و عذمت تشنگی مفوط بعد  
حرارت و تب و غیر قادر و در بعضی موقوفه کرده علاج آن احتیاج به سهل سازنده  
شد و تمهید و مانند آن تبی نهفته بیدار گوشت مثل لعاب السعول یا زرد گاو خورن  
و کشنیز خنک در سر که ششها و زخمها و بریان کوفته بخرم صمغ عربی در هم  
کافور نیم در هم سفوف در ۳ در هم آب سرد خورند غذا از سبزه ترش با شکر و قلم  
آزند با قلیه و خورند و لاشن جو سبزه است و قرص طباشیر درین مایه داخل کنیم  
و دیگر جهان مغسول طین از منی از هر یک یک در هم با گل خنک خورند و خوردن شیرین  
شیرین گلاب نیست و ضمائم و طلاهای بار در رو قبض و عوبه موضع گفته اند  
مثل  
خندل سرخ و خندل سفید با سر که در شکم مانند آن و خوردن هیچ غذا و نیز باقی  
همچنان ترش و گاه حرارت مزاج بپنم نور باشد در علاج آن اول بختن نرم اخلای بپنم  
نماید و بعد آن قی فرماید که حرکتی زایل میکند بپنم نور و از کرده بیش تبرید گوشتند



چنانکه گفته شد کاه بندرة از بر موت نیز عارض شود بندرت بسبب  
بلغم که در فومات عروق افتد و آب را منع شود از دخول در جرم کرده بیکر انهم <sup>تشنگی</sup>  
خال نبود پس اول حقنه های نرم بکار دارند پس قوی فرمایند و بعد از آن چون با گرم خورد  
بمثل معجون فلافلی و امثال آن و اگر سست جویز و پیران کرده و عمل خوردن نافع است  
انجیر کرده را گرم کند و اگر جویز و آب او یا رکنند قویتر گردد در اسهال و رگها  
گرم کرده و مثانه را ماییدن نافع است و در آب که نشستن سودمند بود <sup>ادویه</sup>  
مقور باه نیز درین نافع است دیگر صمغ عربی گل ارغوان گلشن ساق مکد کتوله  
و نیم نشسته کثیر انجم کاهو تخم خرفه مکد نیمد ام صندل سفید <sup>ان</sup> شانه و نیم کوفته و پیخته  
از نیمد رم تا یکد رم تا دو د رم آب آن را بخورند <sup>حادث میشود احتیاج</sup>  
بول از ورم کرده و مثانه که علیل و خلیج گفته شد و حادث میشود از ضعف <sup>مثانه</sup>  
که حس نکند اندک بول را علیل است بیاض بول است و چون بر اید کثیر المقدار <sup>ان</sup> بول  
بسوزد <sup>در سطح</sup> و بخورند از ورم درم یا بخورند بذریطین مقشع شکر طیزر و روز  
هم آنکه درم تا نوبت بخورند یا بسوزد مثانه کبش که آن کو سفید تر است و بخورد  
رماد و آن را آب آن و چون بخورد آن دو بار باید که بنشیند در آن که خفته باشد  
در واقع آن و کزنی کند از در و در حمام و مرز بخوش و نبشته و بابونه و حمام  
و بستن ثقل اسهال و ضلک کند بر عانه و اگر امر در و از شود و در کند در احلیل  
بورق یا آن یک و اگر حادث شود از و بول م با بول مده ذری کند در آب

با این صفت که بسیار مدبولا یا را ما چوب تین آن بسیار بدست میزنند آنرا  
بسیار و صاف کنند آن آب را بکار دارند و اگر طفل عارض شود خوردن آن فریب  
آب آن عقیق و فرغیر بیفتد است نزد علت استخوان است مایل بر نکند بیفتد  
حادث میشود چنانکه از سقطه و غده علیج آن فصد با سلیست و طول کردن  
باب گرم بر موضع نشاند و تخم بر غدهها تا نضو و زاحق و جین بول که از سقطه  
باشد علیج کردم از ضا کردن بر نشاند از برگ سطح شفا یافت و بویا که  
نیز چند کند در آوردن بول و زیر کند نشاند و حادث میشود نیز از نشاندن  
خون و مده در نشاند و علت است و قوی است بعد بول دم با بول مده و شیان  
و صفت بول و صفت مجده که آن موضع دیدن غرض است و میباید نشاندیم نمند  
ممتلی و بسا که با آن صفت نفی باشد و ز بول علیج آن بخورند این و اگر <sup>النفی</sup> الحیج  
در که اختی خون بسته و مده بسته در نشاند بستاند قد دمانا و مروفه الصبغین  
ابهل و اشوی و حلتی اجزاء و اشوی را حل کنند و اجزاء کوفت و پیچید در و بنات  
سازند و بدین ازین در روز چهار مرتبه یا طبعی بر روز و بخوراند شکمهای  
میتواند یا بخوراند محوفا و انیا باب کم یا حبیبان و اطفا را طیب بر چه که  
باشد هم درم یا انفخه از رب غار یقون یا زراوند طویل از هر چه که باشد یک شقال  
یا سکنج و قند و جاد شیر از هر چه که باشد نیم شقال نافع است آنرا خوردن بر ادره سلفات  
بر روی تلمید عانه بلب قلم رطبه که گشته باشند هر دو و بنشینند در آب و اگر ازین خلط

و از بول بارده افغان و سرق و بقله الیمانیه النفع است و اگر دلو را شوام بزد  
بج بفرایند به این علت بذریطیع و بذرخیارین و قریه و ن شده و کثیر از  
افیون کوفته کوفته و حل نموده شایف سازند و اگر تقطیر قلیل بول و حرقه قلیل  
میباشد یا از مواد غلیظه که حادث میشود در بول در آن میخورد چنانچه میباید از  
استرخا و عضل مثانه از برودتی که رسیده باشد او را و این اکثر عارفین میخوانند  
بس اگر از مواد بول و عسل است ظاهر شدن است در بول غلیظ چیز است در بول غلیظ  
از نقل و کدورت و در دیگر نمیشناسد و عسل اندک از مواد بول و غریب است  
بآنچه و ریاض خوردن شراصفیات آب از زیاده و غذا را غلیظ بجا بخواهد کثیره و نفع  
یکند از البرجاره و بین و بریت و نم و فایند و مانند آن و اگر باشد تقطیر بسیار  
در حرقت می بخشد و در بین منقوعه در زیرت و تدبیر کند مثانه بد به پستان یا در  
زیت که بخته باشد در و سداب یا در هر که حل کرده باشد در خشک و فیهیون و چند  
و نافع است او را این دو احب محله درم سک و کند و بیلید سیاه و کبریا بکند بخورام  
درام و نصف و چند بیدستر یکدرم و نصف میخورد کند بعمل شربت از یکمقال یا در شقال  
اگر باشد از استرخا و مثانه عسل ان اطریفل صغیر بخورم یا در و النسخه بنیایا سرور  
طوس و بند یا حبله بپزند هر شرب و شقال که ان عجیب الفحل است درین باب یا بنویسند  
از درق سداب یا لیس یکمقال و بخورند یا بستاند حبله و عمل دهند از اخلاص کنند و بکنند  
مثل کحل و بیا میرند بعمل و بخورند هر شرب و درم یا بخورند هر شرب یکمقال کند نصف شقال

در این باب



در چنینی یا نخورند و ابله و معدوم و ناخواه و ریسک یک یک بجز وجه هم میخورند  
وقت غذا مثل بنفشه خورند و بنوشند بجا آب الحادین میخوردند مثلاً را برود  
سد آب روغن نار درین و غذا قلایا و مطنخات صافحات حاره اخلاص نان خوش  
گرم و برهنه کنند از هموفات بکار دارند در طعام او سیر و حلیت و بنوشند نرترت  
لطیف و کافیه تقطیر میباشند از فضول که دفع کرده باشد از طبیعت پس تدبیر انساج مجاری نماید  
که که در خواب می کنند بر آب انوار در خواب یا استرخاش مثانه  
و این امر از حرارت بعبوس علامت آن حرمت بود است و حرقت در احلیل علیح  
نخورد اطریفل صغیر که در وقت بلوغ و طهر با غلج گل داخل شود و است در  
در بخار بادام یا در کل و نخ در آب دریا بخورد این خوف بلوغ بخار درم کند گرم  
کنز به یا به گل ارمنی و صمغ عسلی مکده درم خوف سازند و در صبح و درم  
شانم نخورند و نصف چهار غذا زیر باج یا نار باج خورند و شراب الرمان حاضر  
یا بکیر دلیله زرد اقا قیاس شود و موطوط و مقل اخرا و کوا و وقتی که از برود  
بمو علامت این نیست که اکثر در صبیان باشد و در سنین نهمیشاد و ان اخرا و صلیح  
اینست که بسوز کردن دیک و از مادان ناشتا خورد آب گرم و قبل از غنای درم  
فودج بخراب بخار نخورد و یا نخورد بیدر سدای حلیت و زعفران یا نخورد در شبانه  
یکبار موطوط و مروبان یا باستان داد و به مذکوره در استرخاش و غلج مثانه و منع کند  
از بقول و جمیع فواکه و اخذیه بارده و میل کند از اخذیه سوی قلایا و مطنخات

تدبیر قطن نماید از روغن نار دین و احقان نماید از سنگحات و کمدات و ادویه  
 و نفع میکند شایخ را خاصه که تناول کند هر شب و قحالب و حبیب و شقال و  
 مداومت کند بر آن رایل ثوابین برض البته با سو فو کند و ورق سداب و نیکو بین  
 این که بگوید از چینی ادر و قیصری سازند و بخورند هر شب بخورم یا بستاند حلیم از بنه  
 و خشک کند و بگوید که چون کحل شود و غسل بیاورند و هر شب و درم نخورند یا بخورند هر شب  
 شقال کند و داخل کنند در طعام او و دای صاب و مجربین برض بستاند بیدیه کالی  
 و بید و آمله مکده درم بلوط شقیق بخیل یکشنبه روز بریان کنند و بستاند از بومعده  
 کند و در آن مسعود کسید مکده بخورم هر سه درم بشهره بیاورند و درم تا چهار  
 درم و بگویند قهولیا بمراره شور طلا کنند بدان مثانه را و قضیب را که دفع این  
 دوا می دیکه بگوید و چند بیدسته قطعه شاجفت بلوط حاقه و حبابا و مسعود چون سازند  
 مواد تر بخورد از وقت غایت درم اما ادویه سخنه گرده و مثانه و مافیه تقطیر البول  
 خشک و حبله و بذر کتان بذر جند قوی و حبیب جوز و بندق و فستق و نارجیل و اللوز  
 و حب الصنوبر و قین و مرو و الفار و بذر سداب و کیلا و سعد و فمروج و اشق و قمل و خولجان  
 و در چینی مسعود یا بیدسته و سالیوس کند و مصطک و سلیمه و قمر نفل و سنبل و جوز  
 بواد حب الخضر او بپزدند و قطعه از قشمون حاشا و مثانه که بچشم و دمانه از زنب  
 که وقتی که حادث میشود در طرفه و بر باد درم پس تابع است تقطیر البول و  
 همچنانست نفع گرده که تابع است تقطیر البول و نیزه میگوید که با او تقطیر البول و تابع

اوباشد قوتش پس صعب و شدید میگردد و مفتروز اکثر نایاب این بنام جمعی میشود  
بول که سله جوز بریان که بعد خوردن بول را نگاه میدارد و نیز گوید که  
در مجلب مقشره میامیزد بنزین و غسل در صبح بقدر بندق بخورد بول را نگاه دارد و در  
بهار آید دیگر اسهال تخم کن و هلیله کبابی مکنده در پیچ خطم بقدر رم اقا قیام  
کند مکنده در رم بهشت کمر در رم کوفته و پیچته محل معجون کند شربت در رم  
و اگر در رم در آن موضع جرب است و در آن سرخی رنگ است و در  
ملس علاج ضما کنند بقیه میوایا و اندکی عصاره و عصاره قیون الشویه و خطم سفید  
و کنیزه تر و در کل و سرکه انگوری و زردی بریضه اجزاء لواء کوفته جمع کنند و  
ضما کنند بالان و اگر در آن اثنا غلبه خون بود فصد با سیلین نمایند و دوائی دیگر  
جید و نافع عصاره مقشره و گل سرخ و قشور انار بار یک کوفته بریزند و آب آن کنند  
باد به در و دهند بر آن ثقل انرا بکوبند و باد به در و ضما کنند که نافع است  
نیکو و اگر باشد از برص و علامت آن بیاض رنگ و برص و علامت آن  
ضما با اهلل الملک مطبوخ در پیچته مخلوط بنزری بریضه و آرد گندم ضما دیگر  
زیب منق از دانه و قیون با قلی و قدر از کھون خمیر کنند بقدر در هر محل اعنه  
کنند و آب ضما کنند به آن و اگر در رم با ماده غلیظه بول و علامت آن ثقل است در آن  
با بیاض علاج آن به پزند نفع و حمام و مرزنجوش در آن بنهند و این آب به  
اندر آن اندک و ثقل آن ضما کنند با مملکت بهاره ثور پیچته بعمل و وقت



که باشد ورم و صلابت در انشین پس نفع میکند اثر ادقیق باقلی و دقیق نخود کده  
درم بذقنه یک بندرم زیر شنبه و صبح باجم با نرزه درم زیر یک استغیا بگویند و ادویه  
کوفته پیخته باز با زیر یک بگویند که حوت میامیزد دیگر و شحم ابل و شحم جمل و شحم بط  
دوا و قیة دیگر از نرزه و میسند بران ادویه مذکوره و مخلوط کنند در این دوا و قیة  
بنهند بر ورم یا به نرزه پنج عدد تین یا یک قبضه کنند و قیة را از شحم تا که نفع یابد پس  
وضعا کنند ضماد دیگر باقلی حلیه یا بونه بگوید و جمع کنند پیخته و شحم و ضماد کنند ضماد  
دیگر حل کنند کوز در پیخته و ضماد کنند یا به نرزه که نرزه را به میامیزند با دقیق حلیه

ان محض و قیة میامیشتا و عنبر و زرد و جلتار و در  
واقع انار و مرنگ ای سردا و سنگ و صبر و کندر سحی غایند و بقار دارند اگر ضمیمه  
مرتفع شود بماند بر آید به نشانه علیل را در آب گرم پیخته و زرد متوالی داخل کنند  
احلیل و ابنوبه از فضیة و نفع کنند در و نفع شد بدید که منقح نشوند حالیان دان  
دو مجرای است که از آنها می آید بول از کده لبوی مثانه پس زال میشود از این تدریج  
ورم خفیه چند مرتبه زایل میشود از حادث شدن معال بهر آنکه فصول  
انتقال میکند از آن لبوی صدر از آلات که مشتک اند در آن در هم و میگوید که  
ورم سفید بود در خفیه تقطیر کند در مثانه زرد و نفع را انشا یا بدو اگر سرخ بود  
بر آن توتیای دی که و میگوید که قروح خمیده در غذا گیر و در میسند و نرزه  
زرد لبوی غش می آید از حرارت و در طریقت این موضع چه آنها مجاری فصول اند

نفع از این

بهبودی میگوید علاج باید که دفع و حوالی رطوبت از شاو و صبر و قیام محرق و ترک  
مانندان دانه را در عفونت حالت است بجا برت و رطوبت چنانچه وصف است  
در مذاکیر و دیر و نیز میگوید حادث باشد در اوزم در بریده عین استعال  
فوق و مداومت کردم بر آن منقطع شد و درم و قطع شد پنج آن البته ندیدم هیچ چیز از قی  
که نفع ظاهر شود در آن و میگوید و قنیکه باشد قروح در فرج و ذکر و در دبا آن و درم  
بنویس که عسل کنه بجزینای محقق چون قرطاس شست محرق قرح محرق میگوید  
که دیدم شخصی که جلد بریده او تمام افتاد و بر نه شد و چیز بر آن باقی نماند علاج کردم  
بضدان گل سرخ و کافور یا حنجر یا بس محلول آب عنب الثعلب پس صحت یافت و رویت  
بروغش که نشیند بنوعی جدا و اگر باشد در خصیه حله و تشریح پس مجرب است که بگیرند  
و شاف یا میثا که بخورم نوشا در و صبر مکرر دانق زعفران نیمدانق آشنان مثل  
جمع بگوید و بریزند و مخلوط کنند بر و یا سمن و یا شاد و طلا کنند بر آن مشاف  
بهمه و درم خصیه است که را در آب حل کنند و بگذارند که ته نشین شود پس  
آن پرچه که بر روی آب نشیند بر ورم طلا کنند زعفران و درم زایل شود دیگر کرم بسیار یا به  
که در موسم برسات می باشد و یکی بدیکی کوار شده میرود بگیرند از آن بوزن یک  
پوست پنج بید انجیر و درم زنجبیل یکدم بگویند و به بیزند و آب طلا کنند که از این روش  
پیدا شود آب بر دل بنویزند و در کف بخورند و نورش بر ورم در یک روز زایل شود  
و دیگر را دافار و از گونه بر فستله انار به بند نشیف طباط نماید مجرب است و دیگر

برک تنباکو اگر بر فستید الهام می دهند ماده لطیف قوی دفع کند جرب و دیگر خصیصه  
 را بر ورم خصیه طلک کند که خاصیت عجیب و مایه در زخم خشت نیز دخل عظیم دارد و درم  
 برک خطیخته با مس که فضا را که عاجل النفع است فضا را دیگر آرد جو و با قلد و آرد و عسل  
 معطر و آرد ماش سیاه و طین نمور را خرد و او را بر و عسل جرب کند و لیس که آب  
 خمیر کند که رقیق شود به پزند تا که غلیظ شود و بر خرقه طلک کنند و بر ورم خصیه یا هر جای که  
 بخساست زود تحلیل برد دیگر بونه بازند از سر بقدر خصیه منورم و در اند روی  
 بماند و خصیه ادران نهند و میخان نگاهدارند نافع است و مجرب است که در ن  
 ابهام دست مخالف ورم خصیه که وجع شدید بود و عاجل النفع است قروح انشراح البول  
 آن چدر و زنگاهدارند پیش ویند قروح انشراح را که از صحت می آید و باید  
 پیش از که فتن بول شیر خورده باشد پس بول صبح بگیرند که نافع است البته خواه بول  
 صحت قروح بود خواه از دیگری بود جرب فضا را که ورم خصیه اکلید الملک آرد  
 با قلد انزور و حوزال و موم و زبیدانه کون تخم شبت پیسه کرده بزرگد و در  
 دو جزو آرد و نخ سیاه پوست انار را روی سبزه کشیده خشک کند که بکشد شرا که پیسه  
 مکرده جزو و نیمه انجیر و زخم مکرده جزو و یکم و فضل که بر چهار جزو  
 موم میانی کا ز نیم جزو عسل شست جزو زردی تخم مرغ و عدد در و پستان بکشد عاقر  
 قریا بکشد و او به یار به الی بکشد و در سر که بکشد و در افتاب آید و یک شرباب  
 بخسباند و در غنما و پیسه های را در و بریزند و با آتش است که بخوانند و از آتش



فرو دارند و بسیار بمالند و در ظرف شیشه نگاه دارند نافع بار

[illegible]

گلدان که نرم شود و ضعا کند بر مقعد یا به پزند و نم بپزند و در دوشگاه و تاکه سرخ شود و در  
ان نوم را در مقعد و تخرج کند بدین مایه را در ادبصل و بصوف یا مراره بقر یا بیدر  
شیاف از عطرطیا و بیدارد و صبر کند بر آن یک شب و هرگاه که خار نه شود از سر قدم  
باز اعاده کند و ایدر فیتله نافه است او را مثل سه جز ششم حفظن بکجه بیا میزد بآب  
گرات و فیتله سازد و بیدارد یا بیدارد در دوشگاه و تخرج ششم شمشیر پنبه

که اسقاطا بوسیر و لحم زاید نماید از هر قسم باشد از ریش سرخ و زرد و نوشا و  
ذرائع و نوره غیر مطبق با السویه بیا میزد یا بیدارد بآب قلی یعنی سحی قرص سازد  
و خشک کند بوقت حاجت سحی کند و بپاشد اگر محتاج شوند بسوی قویتر از این بپاش  
خریق اسبیه و زرنیج سرخ و زرد و نوره و قلی و ذرائع و مویزج و قنار الحار  
و نوشا را سحی کند بآب قلی و قرص سازد و خشک کند و استعمال نمایند و اگر در قطر ان  
دخل خیر کنند قویتر شود

بکیرد افغی کو هر که موضع ان از آن بپزند  
و به پزند و دوم او را بقدر چهار انگشت و بکیرد و میان را و بازیت به پزند و زرد  
سرسبت تا که عبرت شود و از ان دهم تند بپزند که خشک میکند بوسیر و احتی  
قطع میکند تمام انرا یا زرد و زرد بپزند بوسیر از انشان بپزند و زرد ساقط شود یا قطع  
بقالب یا صور را اصل ان قطع نکنند بیک تبه که در ان خط است و هرگاه که چهار شود  
خود را بپاشد برواقاقیا و گلنار و غبار رجا به یا بندد و پنج انرا به ابریشم خام  
و نمک کنند هر دو زن که ساقط شود و ایدر از قورم عمل نموده و بکیرد و خاشاک ان

گروه است در زبان بتدو بسوزن بزند و آنرا ناکه میزد و در قارورده کند و سر آنرا محکم کند  
چو خشک شود بگویند و به بزند آنرا بجز پس بگویند خرقه از حریر بقدر یا بود و طلا کنند بر آن  
خرقه غسل و بپاشند بر آن خنقش میجو و را بهیند این خرقه را با نوره در یک عت قطعه  
میکنند آنرا بعد از این بهند بر در و در و کج به پند **شک اعنی سلم القاع بجمع الفعل است**  
خوردن لحم آن فعل در دوی حادث است از ادویه درم گرم حادث شود و فساد کند از آرد  
چو زردی بریضه و در و کج بپاشند بر آن خرقه کوفته با نوری شمشیر یک کوفته که به  
مثل مرهم شود پس بپاشند زنده تازه و بهند بر آن و اگر شدید شود در دوزخ بپاشند  
در بیند که خسته باشند از دراری که جبهای در است و بار بکتر از جوبس تدهی کند  
از دهن نور که تسکین بخوب آرد یا بگیرد سمسم او بسوزند و سحر کنند بدین فرود و بهند بر و  
غذای آن نور بای فردی بریضه و کراش پخته یا صفت بریضه و در و کج و اگر باشد  
حرارت پس بخواب یا اغناخ و قطف جوارب بلغم و جاجه فربه و اسفیداج بگو  
دجاجه فربه و نافع است او را خوردن بسوزند و بسوزند و بسوزند و بسوزند و بسوزند  
و محلب و حببه الخضر و حب صنوبر و تین و زیرب و سمن بقر و در هر جوز و در هر جوز و تین  
بطا حبله که آن اعضا کرم است و شرابی بیبی و ده شالی کثیره از آن و خورد  
روغن خن بطین تین و میخچه و بصل نافع است با سورس و لثوم ضرر دارد او را و  
از طعامهای هر چه ضرر دارد چیز است که خورده و خلیفه کند و سیاه گرداند مثل  
لحم بقره و دواب شتر و گوشت قدید و حدس و کرب و جبن لهنه و باد بخان و لحم



جید و تندر و انار در تو اصل غذا های حریف خوردن آب دارد که را که از بوی  
خون جاری باشد معتاد پس نیکو نیست که او را بزند بکند بکند جاری باشد و الله  
شود در استمقا و میگوید خراجات که در جانب مقعد بوی بسیار کشا فند انرا پیش از دفعه و انتظار  
نکشند و الله میل کند بوی اخلاص حاد شود از نو اصریر <sup>علل مقعد</sup>  
است زیرا که همیشه نفل سوی او میری آید و ان کنیز محسوس و قتی که بر آید بوی

باید که نرم در اند طبیعت را که طبیعت قایض باشد متول شود ورم و وجع شدید  
دیدم بواسیر را انواع مختلفه و عجیب از همه که دیدم چنین شبیه بنفاخات که در بطول  
میشود و میگوید که هرگاه که بر آید بوی بسیار کشا فند انرا را تا ورم مقعد  
کند و میگوید نافع است در بواسیر آمدن خمیر سیاه و غلیظه و هرگاه بر آید غم رقیق  
سرخ بزند کشد انرا که مانع او قوط قوط و میگوید اگر دانه بواسیر بود انرا انور  
بگیرند قطع کنند و اگر عظیم بود بزند انرا طرف پنج او و اگر مستور بسطح مقعد  
مقعد بود محتاج بدانند باشد باد و ای حاد و میگوید که مداومت کن به بخور بلادر  
سقط بواسیر است و هم چنین بخور در مقل و <sup>اطفال</sup> بچه حبس و بواسیر

مقل بر چند کهنه بهتر و میگوید که دار و شبت از تر کستان می آرند کمال است که پوست زنی  
و قلی باشد انرا انفاق خطائی گویند بکشتن کوفته بخته با طریقل نقل بدهند تا سه روز  
نافع است باد و نه هر نوع اسهال و نافع است خواه با خمر و خواه با خون  
میفرمایند که اسهال بواسیر معده را ضعیف میکند و دفعه میکند و این نافع است که با نعل

مختوم مکنیم متقال دوار بند که انرا اسیر گویند متقال باریک گرفته و بیند و خوب سازند  
و این یک شست است که روز متواتر دهند اسهال بواسیر و خور با زرد دارد مجرب است نیز میگوید  
که کاه در مقعد ورم یا جراحت پیدا میشود بغایت موضع میبندد اسهال خفیف آرد این  
به بند بنفشه با نوک اکلید لاک حلیم کتان بکاف خطیم کل خطیم نیمکوب نیمکوب میباشند  
تا که چرخ میخورند روز سه مرتبه به بندند بغایت گرم نافع است البته نیز میفرماید به بند  
بواسیر و اگر در بند که انرا ابدال گویند بغایت تلخ است بسیارند و قریب متقال بغایت  
نارنگ پنبه ریخته نزدیک مقعد بگذارند زمانیکه لور آن بمقعد برسد و مقعد آنها را  
بواسیر ببردن آید و متعفن شده بیاقتند و اگر اندکی موضع بواسیر رسانند قوی تر میگردند  
اما از وجع الم و ورم خالی نموده بغایت کشت متقالی بر روی کند که برنج در آن کشته باشند  
و تقویت قلبت بریاق و سر و مویطوس و مغز یا قوی و دواء المکند و مانند آن کنند  
استعمال این خط است بر دم ضعیف بنفشه و ضعف مزاج تا آن غمی آرد دیگر دفع بواسیر  
بی نظیر است و میگوید که اگر خواهند بواسیر را سهیل دهند از سیر حبه نهند  
همه کاه بلی تخم کاسنی تخم کرفش تخم بادیان کم زباده حد طریقت نفع میدهد نیز  
و خلیل است پوست بخی انار در سایه خشک کرده باریک بسایند و بوزن یک لیم  
در یک انار ریش بر خورند از ماست سازند و مسکه بر آرند و بانان مخمور و در دهان  
انرا بمخمور و تا بپزد و بکوبند و بر محل نماید بواسیر خونی با در برود مجرب است دیگر  
بواسیر خونی و بادی بکوبد تا به اینی بسیار بوخته باشد پنجadam همیده کلان بکند ام و نیم

پسید کردن زنگی نیدام اصل الصوصی باشد در هر سیراب لیمون متصل و اخذ  
کنند و بوزن چهار ماشه چندند هر روز یک حب نخورد تا چهل روز هر روز نصف  
حب باباییده بمقدور طلب کند و مع بود اسیر نماید و اشتها تمام مباد که بدندان  
خورد کند آن استوار میسازد

که اطباء است از علاج باز دارند از همین اصل کمال  
شد و اشتها تمام آورد و فزونی انداختند حاصل شد آخر غریبه که در بند از اورد  
گویند در آب لیمون نجسانده تا که بکند از آب از بلبلد دارند و گویند این  
در روز بخورند مجرب است آخر سر کبی خفاش بود کردن بوسیر از اینکند آخر خشیای  
تمریند در آب نجسانده در دید کم برشته کنند و پوست از و هر کنند و بگویند و بپزند  
یکمقال صبح و یکمقال شام خون را بر بند و مداومت آن اصل بوسیر را بکند  
آخر بپوش سیراب می مغز تخم کدوی تلخ کوفته با بول غده یا بول کوسا اشتیاق  
در روز متوالی بردارد مجرب است آخر شاخ جاموس که در صحر افتاده باشد در ایام  
برسات از و چیز میبرد و از قسم بستاند و در سایه خشک نماید تا بچنان با مال  
بمقدور بود بوسیر خونیرا به از بید و انداخته بکشد انبه در چلیم بر کوبه بطور تنباکو  
بود کنند بوسیر با الی است نافع است آخر زعای کند که آن لوف کبیر است خوش داده  
خشک کنند و بستاند از بید هر جزو از فلفل و دیگر و بپوشیم نیم جزو سفوف که با هم  
از یکدم ابتداء کوفته تا درم میسرانند و مداومت کنند بوسیر خونیرا و باری مفتاح

لذت دارد





و حله و آب در بنار جیل و خور در از کبریا و صبر صبح و شام که آن خشک میکند بوقت  
استعمال کنند و دای که ذکر شده است در علاج غشایا بر و تام نمیشد مگر بخدید  
بو اسیر کاه میرود و از تنقیه بدن بچیزیکه سایل شود از آن رطوبت

از نوا صید انچه قریب بود بمقعد و در و کمتر است و انچه بعید بود خط او پیشتر بود که منقطع  
میشود از آن عضله در علاج پس مکرر نمیشد حاشا اینست حدت میگوید که علاج ناهور  
غیر نافذ نیست پس چند قدر ابر میل و داخل کنند در و بخارند تا که خون بر ایدونه  
گذارند بکروز باز احاده کنند بر حرکت و غشایا در و همچنان مرتبه و اگر گفته بودیم  
از سه مرتبه بعد از آن بگیرند صید و قشور کنند و در و غشایا روت و ابر سا و آرند  
و لحای اصل جا و شیر و دم الاغ و این اندر دهند در ماصور ملتم نمود

بیکه بو اسیر بکشد تا ماصور حاشا و دیگر حق غشایا هم چنین بی بدل است  
بگیرند باره از جنبی غشایا اینست که مثل سرمه شود و در آن یک پان که آن  
نبیست حل کنند و در کاه سفالت در اندرون طلا کنند و در سایه نگاه دارند  
تا که خشک شود از کاه جدا کنند و باز در آن یک کور حل کنند همین طریق را سه مرتبه  
پس آرند و کمی نماید و بکار دارند و باید که اول و دوم ناصور را استعمال نمایند  
شیاف کشند پس اخل کنند و در مذکوره که زو ملتم سازد در تجربه احوال نیز  
بمراة دسد است اگر ناصور بسیار من شود بگیرد استخوان که جنگلی و  
باریک کوفته بآب ناصور طلا کنند صحت یابد همچنانست استخوان را زوئی شکر که فضل

سائیده بر ناصور طلا کند و عفت و زب شود و باید که اول آن موضع را برون  
چرب کند و اگر استخوان آدم بآب صبر سوده طلا کند بواسیر مزمن و هم به کند اگر شاخ  
نورسته مد آنجید در ناصور در دهن نافع است و خراطین و باغ و خر سائیده بپوشد  
نهند ز جوبه کند و نیز خراطین شکسته و کوفته در بر نهیم نیست بم آینه نگار دارند  
همه اقسام ناصور را به کند هیچ نیست عظیم خنجر که در روغن کنجد سائیده و بنده از آن  
تر کرده بر ناصور نهند نفع عظیم دارد و شیش العنکبوت مخاطم بینی مالیده بر ناصور  
چسباند مفید آید با استخوان کرب در پوست همان کرب پیچیده در دیکت و سر آنرا  
بند کرده بر آتش نهند تا که خاکسته شود و آنرا در روغن کنجد آینه بپوشد بواسیر نهند  
از همه قویتر است که کرب سیاه را در روغن کند و سر آنرا در زردی فنی کند تا که گوشت  
و پوست او بر روغن استخوان از طلا باب سائیده بر ناصور از هر موضع که باشد فروغ  
محوت اگر با التهاب و حرارت و بی نیکوست او را نهیم اغید آج  
بکند از شمع مصفی و در روغن گل و میانه از ناز اغید آج انقدر که  
بر دارند و بیا میزنند در آن بیاض برض و نه شد آنرا تا که یکسان شود و اگر التهاب  
شدید بود و میافزاید بر آن قدری کاهند و اگر تب باشد حرارت التهاب را  
کند و قبل که گفته شد طلا کند بر آن این طلا شمع سرخ در روغن خیر بار و غن  
سوی که آخته یا تخم بط یا تخم دجاج متساوی الوزن که آخته بر آن کثیر مسح و بپاشد  
و در مایه بکوبند تا که یکسان شود و بپاشد و اگر وجع شدید بود و میافزاید در آن



در و پنجه بپند بایوز و اهلین الملک بعد ان استعمال کنند شیاف موصوف در باب  
 رحیر نصفرت بعض مخلوط میکند مرهم جهت شفاف که با او عوارث و التهاب نبود  
 مح ساق بقرا و قیر زفت می نیم او قیر کفید از رصاص و مرکت نخل و کدو نم  
 شمع مصنف او قیر وغن گل چهار او قیر بکدو از شمع و زعفران و زعفران و زعفران و زعفران  
 پس بریزند بایه اجزار در راوی بریزند که یکشان شود و بکار دارند و آنچه خورد  
 از شراب است بریان و کمون مدبر نخل و بذر کتان و بذر گرات بریان که مصفا  
 و بلیه سیاه مطبوخ مطبوخ در کاه و گاه میجوشاند بلیه و بلیه و آمله از زعفران  
 در آب فیر جل و بریان میکند در روغن بقیر تا خشک شود پس بکوبند آنها را و بکوبند  
 بذر کتان و بذر گرات بریان که و حالبه و مصفا و مکنیم او قیر طبعی از شی  
 او قیر با او بیا میند و شیرین درم باب فیر جل حوض می و هم بندی  
 نافع است طلا کردن شقاق و و صبر در شراب شیرین که خسته طلا کردن نیز نافع  
 است و طلا کردن از فنجان است که در جمیع کند و نافع شقاق و شقاق که جمیع می شود و در  
 حمام می که طلا کند منبت می باشد و نافع شقاق کل خیر زرد در دقیر و نافع  
 دافع شقاق است زفت طلا کردن نافع است شقاق را را و در سرطان باشد  
 نافع شقاق را از کل نفوذ طلا کردن تنها یا با چیز دیگر نافع است هم کنند  
 تدبیر کردن نافع و نیز مراد می باشد و میچان در الکس مخ عظام میگرد و جاش  
 خواه از شقاق بگویند از مردم و اقوی مخ عظام است و زوفای و طب و طب و طب

خساق کوساله و تخم اسپهبل و کتیرا و در به خیر زرد و نقل و موم یابی و زک شده  
و حصاره هندیا و حصاره جنب الثعلب و میر و علك انبساط و شحم لبط و در جاجه و در کون  
تنه یا یا شمع خام نافع شقاق اند همه دافع وجع و ورم مقود ضما کردن همچنین  
در رصاص محرق مقصور استغیاج و مردار سنگ و زنجیره و در الورد نافع  
و مجرب است

که بنهند غرقه گرم و خرقه سرد بر آن و نظر کنند که از کدام یکی از آن هر چه تسکین  
یابد پس اگر از حرارت ابو قفصه کند و قی فرمایند و طلا کنند باری و اعدس  
مقشره و خطیم سفید و اقلیل الملک و قی معجون کنند در آب غلب الثعلب و جربضه  
و در الورد و بنهند بر آن و اگر با ورم استرخا و مقود هم ابو ضما کنند و در  
گل سرخ صمغ بیزند تا که نضج یابد پس بکوبد و بکافار دارد یا غلب الثعلب و روغن گل  
و یا ضما کنند باین ضما بیزند و غصص تا که نضج یابد و بکوبد و بیامیزند در روغن گل  
روغن گل و مورد و حلافت بایند تا که نرم شود و بکافار دارد و در دیگر که تسکین  
در کند و ورم فرو نشاند به بیزد اقلیل الملک و بای بونه تا که مهر شود و بستانند  
از و یک قیضه و زردی ریخته جوشانده و زعفران بکیرم افیون هر دم بند  
و قیضه حله مثل ان خطیم مثل بکوبند و بیامیزند به پیچند که حلقه باشند در نقل و در  
و نجسانند و بر خرقه مالند بر روی آن روغن گل که کد خسته در و تخم جاجه  
و بنهند بر مقود فاقه و اگر طبیعت قیض ابو لازم کنند نقل و اگر معتدل ابو اطر لفظ

کبیر که خسته باشند یا خبث الحیدیه و شیشند را و قمع  
عفص و مورد

و عنار و قشور رمان و جفت بلوط و ورد و عدس و از در و جوز سر و ورق لان

شمره طر فایه پزد و صاف کند و بریزد و بر و بنهند زیر پخت شینند در و چون بر آید

ذرو و رکنند بر و این محو از و از و عفص و اقاقیا و اغیاج و کند و در و مر با الویه

و استخا کنند با کبم بک با کب و اگر از بر و در و دفع دالوا و لایند

بر کنند مقعد او را بر رقیق لبس و در کنند بر و این دوا و در محرق و

قشور کند و قلیما و در در سنگ بال الویه بخاله رصاص و سمان از بر یک نیم در و

و بگوید و استعمال کند طلایی که ورم و شقاق و شقاق مقعد و نافع است و بگوید

حرارت نماید ابار محرق و مقبول و اغیاج و رصاص و مر تکا و عنبر و در از سنگ

و زردی و در و بیضه و دهن و در بگوید در و ناون تا که چون مریم شود طلکند

در ورم مقعد و در و لبس و سیر و جو و در و ناون تا که چون مریم شود طلکند

و تخم خطیم و بنفشه تخم گتان حلیه افیون مقمل اشق و روغن گل زرده بریضه و در و بگوید

و بگویند تا که مهر شود و مقمل اشق و افیون را در آب حل کنند و با آن مخلوط کنند

و روغن گل زرده بریضه آمیخته گرم گرم ضما کنند بغایت نافع است

زاده تخم مرغ با روغن گل متساوی بنهند تا که یک شال شود و بنهند از آن تر کرده

بدر ورم بنهند و اگر ورم در اندرون مقعد جو بردارند نافع است و اگر در و شدید

جو قدری افیون در آن اضافه کنند آخر که گاو و یار و روغن گل در و ناون

بر و ناون



سرب صلايه کنند تا سياه شود پنبه از آن آلوده بکار دارند همچنان آبریزند و غن  
گل دراون مذکور صلايه که اخر خسته را گرم کنند و بران قطره از غدیر خورشید  
و بر روی غدیر زرده و پییده یک شصت افکند و بران حب ورم و درد مقود را نشستن  
فرمایند و تسکین نماید اخر لعاب بنی قوطنا و لعاب حبیه و مسکه تاره دراون سرب  
صلايه نموده بکار دارند نافع است و مجرب اخر سیم نان در شیر بز یا شیر گاویه بپزند و قدر  
روغن گل و زرده بریضه و زعفران و افیون با آن صلايه کرده بکار دارند اخر لبلب  
رطب کوفته ضما کنند و اگر سرون مقود بعد از این تدابیر رایل نشود به ضماد خطیم و بنفشه  
و خیازی و بابونه و مانند آن نفج داده منجر کنند در انتظار نفج نام نکشند زود از  
بکشایند و بمرهم علی کنند و حدوث قروح در آن استعمال کنند

عسولات که سخته باشند از آبهای قابضه و ای صالح درین باب است و محرق  
مفسول است در اطراف درد و سماق مکیده چهار درم و درم سحی نموده بعد  
استعمال عسل بر مقود بپاشند و اگر باخراج ورم هم بود با که اندرون بپزند  
در آنی که بخته باشند و غفص و جبنار و جفت بلوط و ورق سماق و سوزن  
کنند و اسفیداج و صاص و گند و شب گل که بمثل غبار سحی نموده بپاشند باید  
که قبل از زور چرب بپاشند مقود را از روغن گل آفتابی و بنفشه مقود را با اندون  
این دو ابرای خروج مقود نظیر است که مزاج گل سرخ فوفل غفص مکد  
دو اوقیه ابل چهار اوقیه از خر کوقیه بر مکی سماق مکیده شقال نیم کوفته در ظرف

آهنی بخورند و در آب بنشانند و هم از آن استنجای کنند و بعد از این در و بر مقعد  
بپاشند و بعد از آن که از هر یک یک توره ابله منفت مشال کند و بار یک کوفته هفت  
مشال عصفور پنج مشال شب بانه نیم مشال بمبالعه سعی نموده در و نمایند و در و  
نافع شاخ ایمن بر سوخته و سم و ستیا بر سوخته کند و کلنار بلوط کاهنه مندی باز  
کاخذ سوخته شب محرق قدری بار یک سعی نموده بعد از نشستن باء القم بپاشند  
و اندرون بفرسند و هر گاه که بر آید من محل کنند منع از خروج نماید و خروج مقعد  
را هر گاه که بر آید از لته حیض بردارند بر نیاید مجرب است

روان  
خون از مقعد بدون دانه یا لودی باشد که نه بیرون مقعد میخورد و نه اندرون بلک  
از فومات عروق بر می آید و هیچ درد و کوشش بان نباشد و علاج آن نکوشند  
منع نه نماید تا که در زانو یا ضعف پیدا نشود که در آن شفای اکثر امراض است و این  
اصحاب عینه و سکون و کسینکه ترک یا صفت کنند و صاعهای لطیف خون در پیشتر باشد  
که ماده طبیعت این طریق دفع میکند و اگر زد و بمنع آن بردارند مواد در بدن مانند  
و باعث افاسم امراض شود و فاما هر گاه زانو یا ضعف شدن آغاز کند و در وقت  
آن باید کرد و الدخول استقا باشد پس آنچه قطع کند این را در او است این دواست  
بلوط و درم کهر با و صمغ عربی یک یک درم کثیره و زلف شده و طین ارمی و کلنار  
مکینیم درم باب انجمل قرص سازند و بخورند یا شربانی که در و خجست الحیدیه و  
کنیز و دانه های زیر خجست سازند و با و برای مداومت لازم دانند و چون الحیدیه نیز

نافع است یا بستاند کند یکجز و کثیرا نینیم جز نبویست آینه نخورند و در ورکند بر وید  
کند و غنزدوت و مردم الاغزین با این اجزا را بیاض برض سرشته طلا کنند  
اگر اثر ضعف ظاهر باشد از اجزاء اللحم فرمایند و گاهی بر ماء اللحم بر سر جمل اضافت میکنند  
و چون فنیجوس نافع است ک نیکه از افواج و عروق مقود آنها خون  
ترشح کند عارض نمی شود آنها را ذات الحجب و است المریه و اقله و جنون و جرب  
و قشر جلد و قوبا و جزام و سرطان و مانند آن پس اگر منع کردن را در وقت که  
نیاید بند کردن عارض نشود و آنها را امراض مذکوره و هلاکت میشود مکرر داء  
استفراغ آن اخلاط نمایند و تنقیه بدن میکرده باشند و تداوید نیکو و گفته است  
ادویه باله و غزف و چهار است یا مجفف است یا مغیره اعین تنگ کننده با کاوه  
اعین دانه کننده یا مخدوره از آن هرگاه خون جاری شود  
از هر موضع که باشد و تاج شود و فواق می میرد و در و اگر عارض شود  
لاکتر عارض شود و حلقه و توابع او شود و فواق میرد هرگاه  
که احتیاج افتد بر منع کردن جنین خون که می آید از عروق مقود و دای خسته نم  
هندی و دوا سیج انا و دوا ای آهین از تابه کهنه و امثال آن که در  
علاج بواسیر نوشته شد عاجل النفع است و مجرب اگر از دیدن  
بود علاج آن گفته شد و آنچه از انصاف بود علاج آن آری بان حاصل  
با غسل آینه طلا کنند یا بکند از نند صبر بایست آن و طلا کنند بر ویاب بند زوق



یا پس و بیامیزد نسیم بط و بردارند انرا با این خماد کنند      مدقوق ده درم  
 زفت رطب بخورم مو میای هفت درم شمع احمدی درم روغن نارین یا لوسن  
 یا نرکس یک اوقیه و نصف سحی نماید و صبح شام صفا کنند      آب یک تنباکوی سبز  
 بگیریند یا آب میطبخ برکشند و هم چندان روغن کجی به پزند تا که آب در روغن  
 بماند و اگر خارش بیرون بودند پهن نماید و اگر اندرون بود پنبه تر کرده بردارند  
 نافع است      و این از استرخاء غنصل داخل مقعد بود و عارض میشود  
 این در صبیان و در شایخ و خصیان و می باشد خروج آن در وقت تنگی باحوال  
 او از بلند و علاج آن تناول ملایم و تریاق و ششغن در انبرن و تمرنج بادام  
 حاره و غذا از اطعمه حریفه محله چون خردل و فلفل و کهنول و بر بنیز از انجیر  
 بارده رطبه نافع چون بقول محبوب سمک و البان و فواکه رطبه و همای علاج  
 که آنکه بغیر از راه برآید و اطریقی خبیث الحدید نافع است      بلبله  
 و بلبله و آمله منزه و النوع و شیطرج و بندر کرفش و ناخواه و عتده و عدد کند  
 یک قیسه سنبل حما خیز لو اوج مکده درم دارچینی چهار درم فلفل و دار فلفل  
 و نارنگ و ملح هندی مکده نصف اوقیه خردل اوقیه و نصف نشا از نصف درم  
 خبیث الحدید ۳ اوقیه بلین گاه و لست کرده و عمل معجون کنند که کف او بر آید  
 سبقتن الخراف صفا و آب از برداشتن با و از بلند یا افتادن  
 از جای بلند یا حجامه بر شکم سیری بسیار و انواع آن چهار است یکی نزول المعاء

پانزول شرباب یا جمع آمدن آب ان اگر معانزول کرده باشد سبب ثقل شدن  
و در گاه از دست گیر کنند در کند و غایب شود باز عمو کند بقراقر و می باشد  
لمس نشین صلب چون محام رود زیاده شود و عظیم شود بسیار و اگر شرباب کرده  
باشد علیل است و چون از دست گیر کنند انرا و چون غایب شود باز  
عمو کند لیکن با او قراقر نباشد و در لمس خوب بود علیل ان هر دو نوع این است  
که در کند برفق و اگر بزرگردد در آب گرم نشیند پس از خفت شکم و بدست فرو  
تاکه بر کرد پس ضما کنند باین جزا رود و جزو سرد و سرد و زنجیرش را بر شخص  
اقاقیا و کند و صمغ عربی مکه یک چمن صمغ را در شراب حل کنند و بیا میرند باق  
اجزای انخیساند برفق بود اگر سرد شود و بیمار متعلق شود و به بند نه کنده  
تا شرباب روز یا بفتد و زو چون و کند در ان وقت هم باید که علیل  
مستعلق باشد بار به بند که منع میکند از اتساع و اگر به بند اتساع بریزد  
و عظیم شود و اگر از ریا بود علیل انرا نیست بیمار به گاه مستعلق شود یا  
دست در و فرو بر دغایب شود و باز عمو کند با قراقر و او از ریح علیل ان  
بد او است نمودن بر او و اغذیه داد و بیکه از شان ان فشر ریا است و بیشتر  
در طعام او کمون و ناخواه و اقاقیه داخل کنند و تمسک نمایند انشین این  
زیق کرد و حل کرده باشند بیدستر و فرفیون تقطیع کنند در احوال و است  
کنند از اغذیه منقحه مثل باقله و لوبیا و عدس بقول و فواکه ترو شرباب را در گاه

نابرسنا و به بند برور خارده بزور خصوص در وقت که اراده حرکت کنند و باز  
دارد او را از حرکات قویه همیشه طبع او را نرم دارند تا اخلاص یابد از  
وجع و حرکت کنند بعد طعام البته خاصه بعد شربت و بنشیند و باید که هیچ حرکت  
خود قبل خوردن طعام لازم بعد خوردن استلقا و هرگاه بنشیند باید که او بسته  
باشند و یکبارگی بر نخیزد مگر بعد آنکه به بند درازد دست بنهند بر وزیر کنند آن را  
ببوی داخل و جماع نکنند تا که خوب بنهند بغایت شکم خفیف بود بغایت خفیت  
و نخورد شراب مگر قوی و اگر از نزول رطوبات ببوی اول پس علامت است  
که خفیه براق بود و ثقیل محتمد و قلت بول و افراط عظم و علاج آن طلا کنند  
بادویه ناشقه رطوبات که مذکور است در باب استعقارب است که بزل میکند  
انزال الغنی می شکافند پس جاری میشود از دایچه در اوست و صبح مینماید علیل بدست  
باز جمع میشود و گلاب بزل میکند و دایچه بکشد یا می پاشند و دایچه فاما برود  
تام را ببوی این راه نیست الا این نوع مای پس هرگاه که شکافند و دایچه بکشد  
انرا بر دایچه تمام میشود از آن چون بزل کنند جاری میشود از دایچه جاری میشود  
از فصد خون و بزل کنند از ناحیه در زان ایشان از موضع فصد و بعد از آن دایچه بکشد  
از مکوی و داخل کنند مکوی را در او مکوی مثل مبلی که از دانه از بیند  
جد آکند و اگر بسیار عظیم بود در یک روز فارغ نشود بلکه در دو روز تا چهار روز  
بخورد و علیل چیزی که قوت یابد از رتا حادث نشود و چشم چندی را در



فتید بان و حفص و شیاف و میشان و اقا قیا از هر یک چهار درم گلنار و دم الاغی  
و قشور رمان و عنبر روت و درم مکده درم بکوبد و سحی کند و به بند و بر بنداید  
تا که بیافتند و چون بیافتند با اعادت کنند ضماد و ضماد دیگر از هر مصطلح و بان  
و غری الا سا کرده و عنبر روت بکوبند و سحی نمایند و طلا کنند بطلاء اعنی  
ضماد دیگر غری الا سا کرده و ترا بکنند و صبر هفت درم شمع لوقیه  
بخسانند غری را در خل یک روز یک شب بکوبد و بادویه و بیا میزد در و بکند  
را و شمع را با قدری از دهم و خلطه کند و بنهند بر ضماد دیگر صبر و مرو  
طین را بر من سحی کند با عنین الشلب تا که چون بخ شود و ضماد کند بر او و اذره  
رای را نافع است آن بزرگ شدن خصیه است بلافتن ضمادی که از قطرون  
آقا قشور و مار قشیا و نقل و ناخواه و در هر زیق سخته باشند و ضماد که گفته  
از باب استقالا اما آنچه ازین صیانرا عارض شود و از و خلطه نام ممکن است  
از افتقار بکوبند پس باید که حل کنند نقل را در بنید و طلی کنند بر و نقطه کنند  
در تحلیل دهن زیق و علاج بادویه محله که گفته شود در باب نقهش و منع  
گذا از حرکت و تعویض صحت می یابد ضماد نافع فتید صیان را بکوبند و بنید  
را مع تخم گرده بزرگوفتن و سحی کنند تا که مثل مخ شود و طلا کنند و بخسانند نقل را  
در طلاء اعنی حمرا در زیق و طلا کنند بر و بنید و در صیان بکنند  
قشور رمان ده درم حفص خام بخندرم به پزد از شراب قابض که بترنج اوقیه

باشد در کند معار ابوی داخل و بنهند بر و بکشایند در در و ریکار و  
باشد مستلق تاج و زو نبوسد آن که جوشانده باشند در و جواز السرو یا شرب  
فتیه سرو یا معارض قوی است و دشوار اگر چه حجم آن کم باشد و فیه الاله  
آسان است اگر چه حجم آن بسیار باشد و میگوید که بیهوشی قوی تر است از بیهوشی  
و حادث میشود و قید در سیری اکثر از آنچه عارض میشود در معنی و کمال از شلقای می  
افتد که بیهوشی قوی تر از مجلد شدن معنی در خلقت میگوید اما آنست که  
در جمیع عهد و صود گذشت بر جان پیدا میکند ادره را فتوی که در آن

افتد از آن آنچه بالتر از سره واقع شود میم است و موج وردی  
خواندم در کتاب مجهول که بگیند یک قبضه در قیوم و به بزنند در یک رطل نصف  
آب که بنده کرده باشند سردی که بآرد در تنور تا که یک رطل همانند بخور در آن  
جبه و بخور تا سه ساعت طعام سه مرتبه پس این تنگ میکند فتوی البته چنانکه  
از شریسم و بر طرف شد فتوی که بخور

گویا بنور

الف

سبب حق النساء انصاب فضول است یا حار یا بار یا خفا  
که برآمده است از ملتقای عظم ظهرو و فخذ و عظام است و جمع ممتد است از  
اعلی مخذ ابوی که اگر حرارت بود انا را آن ظاهر باشد از حرارت و حرارت  
ملمش شهادت است و مزاج و زمان و تدابیر که در سبب ان فصد است  
بسیار مجاری و جمع بعد ان فصد و ان النساء بعد این و بعد و خوراند

لعلی که در آن

منطقه نوربخان **صفحه** بلیندیت درم بنفشه خشک گلبرگ مکدهفت درم بذر  
هندیا و بذر کرفش مکده ۳ درم سوربخان ابيض مرصوص دو درم درد و رطل آب  
بپزند تا که دو ثلث رطل باقی ماند صاف کرده و ده درم شکر داخل کرده بخورند  
و از مجربات است که ترتیب مزاج کنند با تخم از آبار عذوب و اغذیه مرطبه و ضا  
کند بوز قه و لبانه مدقوق با اصول قضیه که گرفته بخل عجین کنند و اگر از  
مرطوب اگر آه بود این حبس صبر بکند مقنونیان ربع درم گل سرخ و انور  
ابيض درم بذر هندیا و بذر کرفش و بذر از یانه مکده نیم بخورم حبس ازند  
و این یک است و اگر از خلط بارد خام بود عذمتان بر دلم و بیاض  
بود با سایر ثوابد علاج این اسعاله است اول تا ماده را از رطل با عا  
بیارد پس حبس بخان کبیر معروف رشتی مقیم الرشتی **صفحه** ایارج فقا  
ده درم شحم خنظل قنطاریون سوربخان بوزیدان ماهیندره مکده نیم درم  
فرقیون درم تربیده درم زنجبیل شیطرج خردل خنظل چند بیدستر مکده یک درم  
حبس ازند شربت و درم و نصف تا سه درم و حقه فرمایند و این حقه غای  
است درین علت بگردد و او قیاسی کوسنجان کونی و نیم کوکب و بپزند  
در یک رطل آب تا که ثلث آن باقی ماند و صاف کنند و یک او قیاس و نصف از  
صل داخل کنند و یک او قیاس ابهامه بر آن افزوده ناشتا حقه فرمایند  
یا حقه کنند از صرف در آب بنخته و زیت بر و افزوده حقه کنند هرگاه



استداد وج و خورد از ان نیز یک شقال بدین یا بدین یا بردارند شیان  
عوطیثا و شخم خفل و سکنج نافع است که بردارد فیتد از راس خنک و ضرورت  
باخرین معوق و بعل نافع است. اورا تمیخ بدین فریون بعد تنقیه یا سحج کند  
حب الخضره مقشر لبر که و بیامیزد بعل و ضار کند با و همچنین است ضار و فوخرج  
که اورا خامیت است در جذب یاده از ریح و قطران نیز این فضا صیت است  
و همچنین نقاح از خرد و هرگاه مضطر شود لیل بیدار کند از حقنه تا که سحج شود زیرا که  
صاحب این مرض چون سحج شود خلاص یابد و اگر مرض مزمن شود و طول کشد  
بگوید خرد و دلد که ان پس افکنده را سوسمت یا جانوری که از او زیاده بر  
می آید و بیامیزد مثل از خرد و الحام یا طینج انجیر و ضار کند با و در کتاب که  
آب کند و جاری شود و در طوبت که در دست و کما کند با آب حار و بگذارد  
چند روز پس اگر زایل شود علت بهتر و الا باز بخور کند تدبیر مذکور و بگذارد  
جوی تا کم کند اخلاط را و اگر طول کشد بسیار خوف باشد که خلع را می  
دانه کند بر سران دانه مثل دایره و و اکثر بکار دارد و تدبیر لطیف بمل  
آرد و بر پیر از ادویه غلیظ و سکر متواتر و **روح الکحل** که کنی باشد او را حرق  
النسا و میل کند استخوان و رگ او بوی خارج و باز بخور کند بوی موضع  
خود پس این دلیل است بر اینکه در حق الورك خلط خام لریج است و شبنم بخاط  
پس اگر میل کند عظم و رگ او و خورد شود پای او پس دانه نکند او حرج شود

توب  
خوف

فایده این  
در

جائینوس گوید که نهادن میاجم یا نار بر در کف و قفسه که جمع شود در خلط غلیظ  
نفع عظیم دارد و میگوید ضار کردن باین ضار نافع است بزرگدانه بری و جگر و الخ  
نظرون شیخ از منقعه قدمان سخم حفظ ناخواه مگر چهار مثقال سدر یا زده شمع آفتاب  
چهار استار غیر روشن مثقال جاب و شیر چهار مثقال کبریت چهار مثقال مرهم سارند و بکار  
دارند و میگوید که آب غنی سوار ضار است و جگر را بر آید که میریزد بوی او  
فضل کثیر **ریاح** در ریاحی که بند میشود در ظهر و فاصل و بنشیند در جگر که تمام  
سایل نواز و عرق خلص می یابد البته دشوار است علاج عروق النساء  
و قفسه که باشد نسارا که در انزجه رطبه حمیه در ورک **علاج** البکیر و عصاره  
قضاء الحمار و جزو زیت عتیق یک جزو بزرگدانه که باقی ماند زیت بسنج  
کند باو پشت پای او را که در رو به بود و من پس بر می کنند و خلص می یابد البته  
پس این عجیب را که بر او هر موضع را که محتاج باشد تخمین او طبع حفظ  
درین مرض اثر را یافته شد بداند اگر بر داشت علیل بهتر است  
که در روز گرمی بکشد پس فصد کند که این قوی تر است در کیموس از عرق و میگوید  
که اگر حاجت افتد بداند کردن پس که از سه موضع یا چهار موضع و نگذارد  
که اصل مندل خود مدتی و میگوید جمیع ضار است البته صاحب عروق النساء  
نباید که طلک کند و ضار نماید بادویه مقویه مثل ورد و ضدل و شیان  
میشا و بنه و افیون و مانعند که آنها دفع میکنند خلط را بغیرین و غیر این

عنه يسوع اخلاص ان در عرق النساء وقتیکه بر مشود دم شدت میکند

ضربان عرق النساء را بیل مشو اگر دانه کشد بر عصب در پشت است بوی

کلیه بران چهار دانه تا کعب چهار دانه بین اصابع هر دو پانته این کشد بوی کشید

در وقتش پس نفع عظیم شد وقتیکه ارادت کند دانه و رک را باید که

اول رد کند بوی مکان او تا که مستوی شود پس دانه کشد و الاروان بعد دانه

دشوار شود و میگوید نافع است وجه او که اگر شرب این خروج یا ایاب و آب

خشک تا هفت و نیز میگوید که نیکوترین چیزی که پیدا کرده است انرا درین

مرض نیست که طلک کند و رک را بجل بلد در تا که نفخات بهمرسد و بگذارند

که سایل شود از و آنرا ندانان نکند او را مده و این ثواب است از دانه

میگوید شخصی افتاد بر و رک و دم کرد و وجه کرد و در و تا که بسته خبر با بر

و زعفران و صبر پس خلاص فیت و میگوید ضا د کردن قبل از استقران بعد و

قوه و اسهال هر کدام که باشد و جیت در عرق النساء

بوی اطراف این از قوت اعضا است و ضعف اطراف در ترکیب

زیرا که اعضا می سر دفع میکند بوی اطراف پس قبول میکند انرا از ضعف

خود و عاجزی انها از خود دفع کردن ان بسجادات میشود ازین علت می

نامند انرا انفس و بوی این فسادت تخم متواتر و بوی استمرار طوام و جذب

کیلو غریبه نهضم از تمام انضمام کبر ارت بهر ایضه که متولد میشود در کبد از جهات



یا حرکت عنیفه یا استحمام و مانند آن و علت آن وجع شدید است در اطراف باوم  
بر اگر از حرارت بود رنگ آن سرخ بود و مله جار بود و اگر از برودت بود حال بضا و لوی  
علیه آن اگر از حرارت بود و دیده شود اما در دم فصد بایستی نمایند از دست مجازی  
علت آن در پا بود و اگر در دست بود دست مخالفی خورد آج خاص و نیز نجین  
آب بجلد و بشکر و بنفشه خشک و اگر اجابت نکند و طبعی است شراب و بنفشه یا  
ترنجبین محلول در گلاب و بنفشه و بنفشه محلول در هندیا و خیار یا شراب اجاص حل کنند در هر یک  
از اینها بقوتی بقدر حاجت بعد از آن در آخر زیر طبع و نور بخان و اگر آنرا مغز  
دیده شود پس خورد و طبع یک و قیده یا در او قیده پس فصد کنند و تبدیل مزاج نماید  
مثل از آب بنفشه و اگر التهاب شدید بود آب بان مزه و اگر علیل و خفیف  
پس اضافه کنند دهن بنفشه یا در قیحه یک گرم یا دهن لوز بود درم و اگر التهاب  
شدید بود پس جلاب میسر و اگر خفیف بود پس ماء الشعیر و شکر و بخوراند او را  
اجاص و خیار و تمه بندی و جلاب بنفشه محلول در خیار و هندیا و بنفشه و  
یا بخوراند لعاب قطونا و لعاب بفرجل و جلاب بنفشه یا در لوز و جلاب  
و اگر علت در پا بود پس اجود و افضل است که قیحه را بنفشه و تمه شدن از طعام  
و شراب بعد از خوردن او را خیار معصور یا بنفشه یا آب بان و اندر او خوف  
کرده یا نکند زرد و طلک کند در اول مر بادویه لینه مثل مسکون یعنی که طلک کند  
بآب بنفشه و بنفشه تر کرده در گلاب و کافور سرد بر و گذارند و بعد از چند روز

کرم شود و آنچه تسکین در در کند نیست که بگیرد و مورخ جان و حدش نشسته و عظام  
محرق زنجیره و شکر مثل حبیب و سیرت و درم تا سسته درم نفع میکند و در آب  
البد و ترنجبین و آنی که کشته باشند در دوش قنور شیرین یا قنور رمان یا اطراف  
اعضان و دریا نکرانند در آفتاب و از اقا قیاس حق و سر دهند و بنهند و چون  
مدت در آن نکرانند در آفتاب و از اقا قیاس حق و سر دهند و بنهند و چون  
در آن بگذرد و حضور در آفتاب بنهد و لحظه در آن نگاه داشته باز در آفتاب دهند  
نفع میکند و چون بدن از فصد و استغفار با شمع و این طلای نماید و در دهن و دندان  
و طبعی از منع مکتوب درم شش ما میثاده درم فوفل سفید باج و تلوس مکتوب  
در آفتاب خشک و طلا کنند بر که و طلا در آب سرد در دهن و قوی بگویند و در دهن  
چیز از ادویه مخدیره مثل شیخ و فینون و بروج و نوکران که تسکین میدهد تسکین  
و حبیب کشته بند قطونا بخل و سر دهند و بنهند بر او جمل و در دهن میکند و در حضور  
و سر میکنند با ده بر دهن استوار شده باشد در آن و منع میکند از انقباض مواد  
بوی او و بند قطونا منع میکند از لخته چون طلا کنند طلای دیگر بستانند غذا  
مغشرا با آب کتب بزه نیز و قدری کافور در رو کنند و طلا سازند بر و یا بگویند  
عصبه سر او یا شمع انزال بر که و فعال کنند با و و نیز نفع میکند مصلحت بر که سر در که  
ضاد کنند و چون تسکین یا بد در تسکین با و آب است که بیامیزند با طلا یا بضع  
از ادویه محله که تخم کین کشته مثل دقیق تغییر و خطمی و غش یا آب یا بریزند و جمل

بنا بر این

تا که هر انور پس بگویند و بیامینند بدقیق تغیر و فضا کنند که تحلیل می دهد  
و گرم گرم و فضا میکنند انرا در اخر علت بگینند شمع را و بگذارند انرا در خون  
و خون بیامینند با اولوا حلیه لوا بیک کتان و سخن نمایند تا که مختلط شود و طلا کنند  
و آنچه تحلیل قوی می آرد و سخن نمکنند بویا که به نرند تا که هر انور پس بگویند و فضا کنند  
با او و بچینی دقیق سفره فضا کنند باب فخر جل و قوی تر او است که بیامینند ای  
سویق را با کن بر ما اطباء بایگینند خطی غید و قیو تغیر و بنفشه یا لبی اندکی از با بونه  
و اقلیل الملک بیامیند با آب که نر و فضا کند و اگر ظاهر شود در خروج و بیوش پس  
بازند بر هم از دین بنفشه و شمع مصطفی و آینه یا و آغاب الثعلب و حقه کنند  
از حقه لینه و غذا خن زیت و لجم طور و حلیه و بریه و قجاج که بچینه باشند  
از سما قیده و ریاسید و حصرنیه و پیرین کنند از گوشت و حلو و شراب اگر  
نفس از باره بلغمی بود باره ابتدا کنند بقی بعد متلی شود از طعام بکنند از آب  
ترب معصوره و در شکلی بعد ان خورد و حبس بخان که معروف است عقیم  
یا حبش طرج یا حب یا یاز و حقه کنند و حقه حاده که نکوشد در عروق النساء  
یا باین حقه به یزد قنطاریون باز راوند و یورق بدیه بازوی و حسل  
اگر احتیاج افتد بسوی قوی تر پس بیامیند در وقت الحار و حم حفظ و بخوراند  
ادویه تبدل مزاج میلخ یا قی و سرد و لطوس و قباد الملک و فضا کند به بکرب  
مدقوق در اول امر باز از امات و زعفران و خیره یا لبی صفره بیض که نرند



دقیق تسلیم و دقیق کرسند بشراب بیا میزد و با او شراب می خورند  
میوه ساید و چند بیست و فرغیون و سر و صبر و اقا قیا یا السویه گویند  
و طلا کنند شراب قوی و در ان خطاط ضما کنند از رون غار و با بونه و صبر و اکیل  
الملك و ضما کنند بمقل الیه و محلول و بیا میزد و با او خطاط می خورند قدری از عصیان  
بگیرد و ششم درم سبز زنجوش ترده درم بگوید و بیا میزد و در کف حلیه و ضما کنند  
و بریزد بر عضو که که که بچند باشند در و معتد و فودنه کوی و با بونه و شنب اکلیل  
الملك و پنج کیر تاکر نضج یا بد و بریزد بر عضو بسیار مرتبه تا بگیرد و سر که مذکور و پنج  
دران فرغیون و عاقر قرقا و نظرون و سر هم سازند از آن و اگر در شدید  
بجو میارند گفتار بار و باه را بچ کنند و در محل انحنای دیگر کلان  
آنچه شانند و بریزند دران ضعه را یا ثعلب سبوع را به پزند و بریزند تا که  
مهر شود و صفا کنند این را به بریزند در آرنج به نشینند دران دوش  
باز اعاده کنند در اخر روز و همین در هر ماه سه مرتبه اول ماه و اوسط ماه  
و اخر ماه و در هر مرتبه سه روز و هر روز در مرتبه یا بگیرد از هر عضو حار و  
قطره و به پزند از آنرا با نیک و شبت و بخور شانند از آنرا چنانچه ذکر شد و آرنج نماید  
غذا بخورد آب گوشت طبع جلی و چینه که خلیط کند خون را الحوم بر آرنج و از غدا  
کنده چنانکه از آنجا و حرکت و ریختن در وقت که ممتلی بود از طعام  
بخورد و بعد از آن خوان نیز فکر بگوید سکون حرارت و استراحت بدن و حذر کنند

الطاهر

از نخورفتن و حمام بر استند و شرب آب در خصوصاً در وقتی که بدن او  
گرم شده باشد از حرارت یا حیه یا جاع یا حمام و غیر آن در حریص باشد و احتیاج  
و استعمال یا ضمت قبل از غذا و مایل باشد بر اغذیه او و لحوم طبر و جید و اگر  
در طوبی استعمال کند غسل و خردل که آن قطع میکند مواد منصره او منع میکند  
انرا و انصاب و می نوشد شراب عتیق قوی صرف اندکی و لقاها کند او را  
از بول و محتای داشته باشد تنقیه بدن بخود و فی و اسهال خصوصاً قریب  
و جع مفصل و نفرس و جع ظهر و جع و رگ و جع کلتن  
و مثانه و استقا و صغیر یغون و اسارون و جع و فردمانا و فرغون  
بزرگ و سردار و سرد و فایس مکر و قیصر و آوند طویل و حروق و اذیون مکر  
چهار اوقیه ناخواه و قرفل مکر و اوقیه جنطیاناش و قیصر حاشا بزرگ مکر  
دو اوقیه هاشم هفت اوقیه سیلی و قط مکر و اوقیه سنبل حیون نهی و قیصر  
سالیون مکر و اوقیه جعبه و فرایشون مکر و اوقیه کمار و یون و جعبه  
و قنطاریون دقیق و کما فی طوس مکر و اوقیه کوبند و بیامیزند و غسل  
تا که خون غلیظ شود و شرب یک گرم یا دو درم در ایام و جع و وقت که نخورد از  
دو اعرق آرد با بار که استحال میکند نفرس یا در او و جاع  
مفاصل را که از برودت و صبحی تمام می آرد ناخواه و اسهال و ورق  
سردار یا بس بزرگ و فشر از راز یا نه و دو قو مکر و قوت صباغ یا دام

تلخ و سبیل و قسط و زراوند مدح مکلف جزو صمغ کدر و خوف سازد هر روز یک  
 و البته انداز سنا و سطر و ربع و بخورد و بعد خوردن این خوف تا چهار ساعت غذا  
 و بخورد بنیدر امکر درین ایام و بخورد این ابو تنقیه بدن **و اما** ادویه  
 نقرس در چهل روز میرود و درم آن و باز می آید بوی صمغ و میگوید که در نقرس  
 در صفت و ربع غلبه میکند اصحاب صمغ شود آرد و میگوید نقرس نمی شود زنان و  
 تا که حیض آنها منقطع نشود و علامان تا بانج را نیز قبل از احتلام حادث شود  
 و میگوید که حبیبان و نقرس نمی شود و صمغ که سن دیدم حبیبان که نقرس  
 شد نقرس و مطلق و در و چوبی که تلطیف قوی نماید نقرس است  
 لیکن باید که استعمال کنند در ابدان قریه قوی زیرا که بسیاران از زمین و طبعین  
 و لذت خورج از استعمال آن چه خون آنها محترق شد و آنچه آورده بود آنها را استعمال  
 آن این بود که دیدند بسیاران را که استعمال کردن زایل شد از آنها نقرس و میگوید  
 که وجه مفصل و عروق النساء و نقرس از یک جنس اند و می نامند با الی مختلف  
 بل بختلاف بمواضع آنها و میگوید در بدن که اخلاط خام بود بول و غلیظ باشد  
 پس اخلاط منبسط شود ازین جهت بر می آید اخلاط با بول و میگوید اگر بول قوی  
 بود و قلیل حادث میشود در مفصل آنها و ارام خاصه که تعویذ کند پس باید که  
 آرد از بول نماید و بخوراند و او مقطوعه مثل نذر سداب و زراوند مدح و  
 چمنهای ناوجده و میگوید که اگر ارام باشد و اجزاء او ضعیف باشد باید که بر



حمام و شراب و بعضی آنها با سبب ولایت انصاب قبول نمایند بوی آنها و  
 زیاد میشود و اورام و میگوید نفوس اخلاص را و اگر بافتن خلط می شود  
 از آن میگوید که اگر حارض میشود و اورام نفوس اجابت با طبع ضعیف باشد  
 و با این حارض نمی شود نفوس مکر بسوی تدبیر و میگوید جماع را در تولید نفوس  
 قوت عظیم است و شناخته میشود از اینکه صبیان و طفلان را نمی افتد نفوس  
 میگوید تریاق فاحش قلع میکند نفوس اگر نخورند در شتاب هر روز بعد از غم طعام  
 و در صیف غیر متوالی و میگوید که آنچه منع میکند سبیلان ماده را بسوی اعینت  
 که به پزند بطور اجد کوفتن طبع می شود و طول کند حضور اباد که در کشتن  
 را ترک کرده ضرورت و این را بقادر اند در اول علت که به تحقیق منع میکند  
 ماده را از سبیلان و میگوید باید که در ایام رحمت طلب کند با قاقیا و هضام  
 الحقیقی با میشت و حفض تا قوت یابد عضو و رحمت قبول میکند نوزان  
 و میگوید بسوزد این عرش چنانچه هر روز طلب کند زیاده او را البر که بر نفوس  
 بجای نمایند و نیکو و میگوید بعضی اصحاب تقی پس هر دو ایشان و در از می شود  
 و میگوید نخورد و مغیرین بدو که منع کند انصاب به بسوی قدم زیرا که آن  
 ماده تر میکند و سر بر زیر ایه و خنای می شود لیکن لازم کند او را تریاق کسیر که  
 خلط شده اند خلق بسیار و میگوید نافع است نفوس احام شک و آب حیات  
 اصحاب و جماع مفاصل اگر قوت کند و تعجب دید نماید و تدریج خلط

انها افتد البته ادا میکند ای بسوی نفرس ندیدم هیچ چیز از روغن  
 کلنج نافع تر در نفرس بمیایند با او سر درم دهن بادام شیرین میگوید که غنی  
 مذکور نیز نافع است و جع مفاصل و رگین و عروق انبساط استعمال  
 فکند او به سخته و نه مبرده در غایت قصوی باشد از اسهال و تریه مگر بعد  
 تنقیه چه سخته حادث میگوید در ماده احتراق و مبرده تحمید و احتراق میگوید  
 که که خواسته باشد که مامون شود از نفرس باید که تلطیف نماید و دانسته باشد  
 بهضم و بخورد غذای غلیظ و میگوید که بریزند و آب بر سرد و قدم خود را  
 می شود نفرس و بهر جهت طه کردن از نمک صاحب نفرس نافع است  
 اسهال یا یارح فیقه ایادین خروجه ترک کند در نفرس استعمال آرد  
 شدید القرض مثل آب مان و آب حصرم و مانند آن و نیز ترک از ادویه کثیر  
 التحمیل مثل اکلیل الملک و مزج خوش و مانند که شدید القرض جمع میکند عصاره  
 و می فشارد زیاده می شود در ادویه تحلیل حادث میکند تخدیر و جانی شدید  
 بناحل و فاسد میکند و میگوید که اگر نفرس در جانب ایمن بود نیکو است و آف  
 از بودن آن در جانب اسر و میگوید ذکر کرده اند از قدمات اطباء که افعی را  
 در زیت پزند و صاف کنند و بنهند و حضور ادران زیت که زایل می شود  
 ازین نفرس و عود نمی کند هرگز ای بسوی تدبیر قوی نفع میکند  
 نفرس که بر نه بار رفتن در صیف که نافع است نفرس را در امده تول

که بخوبی نماید و آن بنزد طبیعت است و نیز بخار و مورخاں سفید و مفاصل از هر یک که  
افیون نلث چیز و بیا میزند و شربت چهار درم شربت یا مثله آن شکر که در غلغ  
میکنند و میگوید که ضا د آن در دهن بهمان علت است ایندافیون و زعفران  
را در شیر و به پزند و در دهن الورد و بنهند بر و و میگوید نفع میکند حلقه را  
طلای که وصف آن کرده است در ایام وقتی که ماده قلیل باشد و بدن پاک  
و خوف نبود از رجوع ماده با مری اویس اگر باشد امر بصد و باشد ماده  
بارد ضرر دارد پس سهال کنند بجزیره بر آرد ماده بلغمی را بقوت نکند و چنانچه  
بوض الناس بعمل می آرند که میدهند و وای قلیل القوت در اخراج بلغم پس  
گرم میکند بلغم را و برنی آرد و زیاده میشود ضرر و میگوید بگویند شوم را با آب  
و ضا د کنند از آن نقرس که از خلط غلیظ و بگذارند تا که دانهها بر آرد پس  
و بویند به نمک آب که این تدریج نیکو است و میگوید بر چه غلیظ دم نماید نافع  
این علت اگر منع میکند نواز آن را و میگوید از نمودم این را در نقرس حار اگر  
اسهال کنند بعد بهمان وضع زیاده میکند در وجه لیکن باید که تبدیل نواز نفع  
بماء الشیر و بقول المولق و شکر چون ساکن شود حرارت زایل شود و جمع  
البته پس شروع کند در استفرغنه پس اگر در قدم بویس محتاج است در حال جمع  
بوی فعد از دست مجازی اگر از حرارت الدقی و اگر بار بود البته البته  
نافع است که نیکو بسیار از نمودم و نفع عجیب یافته ام و میگوید که دیده ام شش



جز این نیست که حادث میشود اصحاب این صیغه شدید الحرارة را و از نفوس آنها را که  
تفحیف اصابع میشود احنه کوشدن از فرط حفاف است و فصل و باید که تسخیر نکند  
انهار البته و تبرید کند با احتیاط و میگوید وقت که بیجان کند و ج نفوس بخشد  
این دوازده وقت خواگرم درم بآب گرم پس باده نمی شود البته و آن  
سورخجان و مصطکی و شکر سفید با السویه و اگر سرد بود مزاج پس باده کند و بر  
گمون و زنجبیل و میگوید لقابادویه مدره قطع میکند ماده نفوس او ماده و ج  
اسافل بدن را قتل تمام الادرنج و میگوید استعمال نکند اسهال در او واجب  
اسافل از بدن الایعدتی که نفع نمیکند بلکه زیاده میکند ضرر و میگوید باید  
که نقاب کنند تصمیر عضود نفوس بار در با صندله کینه محمله میل اینکه حل کنند اشق  
را در شراب و بگویند مقل او لیسنی و حلبه و بذر کتان را و بیا میزنند در آن ضماد  
کنند و مداومت نماید تمیخ دهن کوسن انگلیا کنند زیر آینه انسوج است که تخیر  
می شود و افراط نکند در مضاد از چیزه که در آنها تقبض و بیست بود و میگوید بنیم  
بچ چیز انسفع از دای بسد و شربت آن ابتدا کنند از کانون اخر بنوشند باز ده  
روز و بگذار در پانزده روز باز پانزده روز بخورد و پانزده روز بگذارد  
تا دو صد روز پس بخورد دیگر روز و بگذارد دیگر روز تا که تمام شود سه صد شربت  
خذر کن عجب و ج و شراب گرم کند و کثرت جلوت بقول و نجوم غلیظ است  
که استراحت میدهد از وجع یکبار که و این دوائی تسخیر نمیکند بمثل دوائی دیگر

صفت دوم ای بسد ناف ریوند و فوا و انیا و بر و سنبل مکرر و او قیه ساج بندنی اوقیه  
قرنفل با پنزده اوقیه گل خیری سرخ که آن بسد است نصف اوقیه را و از زنت اوقیه  
شربت شش قیر لطافت اقل اکثر بقدر قوت نخورد با شتا بوقت صبح و نخورد  
طعام یک روز در وقت ظهر

سکینه و اشق و جابا و شیر و زرد الخمل و  
نیم خطل و صبر و عید زرد از هر یک شش مثقال شیطرح و تربید و افیمون و شبرم  
و مقل و فوفل و قهونیا از هر یک چهار مثقال فرغیون و جندبید <sup>مصلط</sup> مکرر و مکرر  
مثقال سنبل و زعفران و دارچینی و مله بندی مکرر مثقال و نصف نجسیان و صمغ درادر  
آب بیا مینزند و بادویه و جندبید و شراب <sup>درم</sup> بذر سداب می

فراشیون و ثوم بری و کما فیطو و جابا و شیر و جنطیانارومی و اسطوخودوس  
قرمانا و میوه ساید مکرر مثقال مر و زعفران و قرطاج و قنفل ابریشم و ازهر  
و سنبل الطیب و فرغیون بوقت صبح لقا و اشق و فوفل و بذر ازبانه و بذر جند  
زیری و گل سرخ یا بس منزه و الدقاع و حبیبیان مکرر مثقال و از حبیب  
مثقال سیلج اوقیه عصاره عافت و صمغ لوز مکرر چهار مثقال افیون و بذر ابیج  
مکرر مثقال انچه کوفتنه است بگویند و انچه که اختنی در شراب یکبار ازند و بعد  
بیا مینزند و عسل استعمال کنند عند الحاجة

برای اوجاع مفاصل بگینند زرد چوبه و گل زرد و ده مثقال  
گل خنجر ده مثقال حناده مثقال و در کمال خیال ده مثقال بذر ابیج هفت مثقال نیم نانو

هفت مثقال شخارده مثقال کافور و مثقال ادویه را بغیر نازک ساییده بپزند  
 بغیر نافع است در زانو که بغیر شدت بود و اگر سبب افتادن و مانده  
 بود اول بزانو خون کم کنند و بعد در روز این و از او بپزند که مراد بسیار کشد و آبله  
 زده در سه روز تمام در دست و بر طرف میکند و میفرماید که این سهل در وجه فعال  
 خاصه در زانو بسیار نافع است مجرب بگیند پوست حفظ <sup>۳</sup> مثقال  
 و نیم سوز سرخ یک کف دست بپوشانند و در دو پیاله آتش را بج بماند و بپزند  
 و صاف کنند و بپاشانند و اگر منصفی در اول بدیند بهتر است این سهل بلغم  
 زجاج بسیار از فواصل میکند و بر می آرد و گاه باشد که در آخر خون دفع  
 شود از آن بپزند که باکی نباشد <sup>۳</sup> نالمل تنهیا یا با تخمهای دیگر شیر گرم کرده  
 خورند که دفع از رگهای معانی مجرب برای درم زانو زبل مغزیون  
 بشکل نر و جگر باشند بکیز زبل را در سر کربیند و بعد از آن کشند را با یک  
 علامه ساییده باز بکرم کرده طلا نمایند یا ضما کنند برای درد  
 زانو و کمرستاند افیون دو توله شکوفه یک توله قطعه یک توله صبر یک توله در آب  
 حل نموده طلا نمایند و در افتاد با هر حرارت آتش نگاهدار تا خنک شود باز  
 طلا کنند تا سه مرتبه همین قسم تا سه روز بعمل آرد طلای دیگر قوی تر از اول <sup>۳</sup> شیط  
 را با آب ساییده بر کافور طلا کرده بر موضع درد بگذرانند و در افتاد با هر حرارت تا آبله  
 کرده زود در دست کن کنند مجرب و اگر سبب آبله کنند اول کافور را بر موضع



در بگذارند و بالدی کاغذ شیطج یا آب بوده قبر بسته نگاهدارند نیز یکی در کنند  
لیکن اولاد اولاد فوق نافع مجرب است این نسخه بندی است اجمود نکست فلفل دراز فلفل و  
شیطج و فلفل مویکوت یا سی هر یک یک یکجز بید زرد کلان بدار از نجیل مکده  
جز سفوف کرده خور در شربت چهار درم و جمع مفاصل را نافع است سفوف بکند  
غیر مدقوق نیم تور در چینی سه شانه تاد دازده شرب وقت خواب در وجه مفاصل  
نافع است شخص را و جمع مفاصل غصه عارض شد چنانکه از حرکت باز ماند چون  
در چینی نمود بجای در چینی سیلخه داخل کرده شد در سه روز شفا یافت حاجت ب  
این حب جمع مفاصل و فجا را فی نظیر است پوست بید

زرد درم هبه قوطری بیست درم نمک سی و درم شیطج و درم زنجبیل و درم  
تخم فلفل و درم دار فلفل بکدرم فلفل بکدرم خردل سه درم قند بکدرم ادویه  
سایده در آب کربن بنند شربت بکدرم تا مثقال بچون سورنجان قرا  
بادین فرنگی سورنجان و درم غشبه مغزی بکدرم کما فیطوس و درم جوجبنی  
یک اسکروپوس نامکی و درام تازه سکر که نمک در شراب است یک اسکروپوس  
عسل بچون سازند شربت از بکدرام تاد و درام نافع است انشاء الله تعالی بچون  
سورنجان مجرب در مفاصل و نقس در در پشت و عروق النساء را فایده  
عظیم دید **پوست بید** بیست مثقال مله ده مثقال فلفل در فلفل در چینی  
زنجبیل پوست بید یک پنج مثقال شیطج زراوند مدحج مکده چهار مثقال خصیه

الثلث يا نزهة مثقال سور بخان هفت مثقال قاقه مثقال مغز جلوز مغز فندق  
 مکنش مثقال بادیان پنج مثقال سبار مثقال عمل باقندر مثقال حیدر اودیه شرب  
 یک مثقال تاد مثقال نافع است خوف سور بخان مجرب شیخ الترس سور بخان دوازده  
 درم بودینه پیری سودرم فلفل مکون چهار چهار درم سفوف کندی شرب یک درم  
 باشد و آبله استادی این انکباب و جابه مفاصل و نقس و عرق  
 النار انا نافع است شنباد و انار در چهار ده انار از پنج شانده و صا کندی لیل  
 یک انار گوگرد اعلی و پا و انار شوره قلمی و پا و انار نمک طعام با و انار در ان محل  
 انکباب نمایند و حضور که در در بود و باید که چون از انکباب فارغ شود و  
 خردل یا روغن سرفشت کنند کتبیج اوجابه مفاصل انکباب  
 سودمند است و مجرب است در کتف و در کمره را نیز بی بدی چون بر کمانند  
 قوت باده آرد در در ابر در ساعت بگیرند میوه سیله ربع اولس و نیم منج  
 درام بیه قان بخدرام بیه مرغابی بخدرام روغن گل چهار اولس و نیم شکر  
 و درام و نیم روغن کاه و یک درام و نیم مجبوسه را که اخذ صاف کنند پس بمالند  
 بر خرقه خیشاند بر در دهند ضماد که انرا سید و نیا خوانند برای جمیع دردها  
 مفاصل و نقس انا نافع است زفت و می یک اولس بیه خنزیر پنج اولس گاو  
 دوا و نیم ساق ابرو و اولس چایک حیدر پنج اولس و نیم کافوری دوا و نیم  
 سازند و در آبله دست مالند بسیار کفایت دارند نافع و مجرب دیگر پوست خنجر

انا نافع

درخت نيمدرم بآب نخته بخورد تا يك هفته در ديشت را نافع است ان شاء الله  
ديگر براي درد کمر و پشت شاخ اهورا در خمير گرفته در گل حکمت بگيرند و بوزن چنانکه  
دو ديرون نرود يك ماشه تاد و ماشه از زين خاکستر دافع درد است

يا از خراج مثل نقطه يا ضرب و خلج ان ضماد را بمقوی مثل ضماد  
که ساخته باشند از گل سرخ و ورنه و مقارن و روغن گل و مانند ان يا از  
داخل از رطوبت لزه که تر سيند فقا رطوبت را خلج ان بخورد شب بظهر يا حب  
سورخجان و لزم او را حش خرمه يا ماء الاصول يا آب و روغنها بد کنند اين دوا  
گل سرخ و وجع و سنبه و سارون و مصطکی و در اجنبی مکده بخورم مرده درم زرنياد  
در روغن مکده درم بذر کرکفش بذر جنزيل مکده چهار درم بگویند و به پزند و بپاينند  
بعل شربت بگيرد بآب فاستر و تمرخ کند موضع را بدین زيرين حل کند در ميوه  
و چند بیدستر و فرفيون و نطول کند بطبيخ قورخ و بر زنجوش و شمع دو لک کند  
و ضماد کند باد و به خار و موصوفه در با عرق النساء و غذا و نحو این است و چون  
توانيل و حذر کند از اخذ به بار و غلیظه و می باشد نیز جذب از خراج که بر  
آید در فقا رطوبت ان بودن همی است و صرار ان موضع خلج ابتدا  
کند از فصد با سلیق و ضماد باد و به مقوی مثل و روغن اسل مانند ان و درم  
الورد و خورد ماء البقول خیار شنبه پس اگر باشد این علت صبيح را اقصا  
کند بر کرم کردن ضماد و کما دمود کن چنانچه گفته شد  
هر صبيح



که عارض شود به حال یا طرار بر بوس قبل از اختلاط مملکت در عروق و  
این علت عروق است غلیظ ملبوسه التواء بسیار و شدید الحفره که ظاهر شود در رسانی  
و بسبب آن خون بود او ای است که میریزد که بوسی آنها و اگر عارض میشود و گاهی که  
راه میزنند یا لواری طویل کنند و با این همه غذای غلیظ میخورند مولده بود از علل  
ان ابتدا کند فصد یا سینه و اسهال بود او تو اتران و کرم کردن او را چنانچه کرم  
میکنند اصحاب البیون را و چون این مصلحت بکار دارند فصد کنند بعد از این روش  
هر چه اعظم باشد یکی یا دو تا رما ده یکی را بعد دیگری تا که بر آید از خون فقا  
کند فصد و اسهال بود او را خراب نماید از چیزی مولد بود البهو و قه  
قطع میکند و او را لاش می شود و حضور بر که منقود میشود طریق غذا

درین علت غلیظ یا غلیظ میشود حتی اگر لاش میکند و کرم می شود لون  
و ظاهر میشود در رسانی چون منقود میشود لا علاج است بسبب آن ماده غلیظ که میریزد  
بوسی مای پس اگر پرسند در ابتدا و علاج کنند بر فاینبغی خلط می یابد از رویا  
استیست و زیاده نمی شود علاج ان لازم کند فی و خذر کند از منی و قیام پس مای  
رایه حبس رنجان بگیرد که منی مانند انرا منی الرمنی و باز اعاده کند بقی و اسهال  
مرات متوایس بریزد از چیزی مای غلیظ و بگرداند طبیعت را بوسی لطیفه و ریح  
الدنیه و به بندد تا او را از نزدیکی عقب تا فوق و ابتدا کند از بطن  
تا از نو و طرد کند قبل از بطن بصبر و در اوقات قیام و عصاره حبه شست

کلی نفق و فصد کند یا سلیق را از دست بمقابل او و استاده بود مگر وقت که بشنود  
رجل را و جدا کنند از او و طلا و دوا و است کنند بقی و لازم کنند اطریفل صغیر و زرد  
و صفا کنند بزرگ و نری و نوره یا راده که نری و فشر و لطرون و بعر ماع و قیون و قلیون  
و طلا کنند باب اما دیگر و زیاده و زایل این تحلیل میکند بسیار خشک میکند  
دوا و الفیل نمیرد و زیر اگر آن سه طاز است و میگوید که کمال اوردی بود و محتسبی  
از دم بود اوی بعد از کثرت منغ عارض میشود باد و دوا و دوا و الفیل و میگوید مای  
الجبین نمیکند و اسهال کند دوا و الفیل و زیر اگر آنها برداشت منهل ندادی  
حار نمی کنند و **ضعف باه و تبیران** **الحاج** در جای اطغای حرارت غیر می نماید  
و استعمال حرارت غریبه و ضعیف میکند از این افعال طبیعت را قوی میکند و انداختن  
خارج از طبیعت را با قوامی شو قوت قلیل میکند تا و ثقیل میشود حرکات و در  
اثر میشود در عوارض و ضعیف میشود معده کبد و مضم تباه میشود و خون را فاسد میکند  
خشک میشود اعضاء اصلی و زور و سبب غری و زبول میکند و کم میشود و کم و دم  
و میر و در بصارت رنگ و ضعیف می نبض چیزها میشود بصیر و رقیق میشود موی  
و ضعیف حتی عارض میشود صلح و آن رفتن بواسطه از مقدم سر و خشک میشود  
دماغ و ضرر میکند عصاب را و بیدار میکند رخش را و ضعیف از حرکات و ضرر میکند  
ریه و صدر او و ضرر میکند عصاب را و بیدار میکند عصب را و ضعیف میشود از حرکات  
و ضرر میکند ریه و صدر او و ضرر میکند گرده را و کس که باشد تحت ریه و صفرا

نفخ تا بطبع زیاد میشود ان نفخ قراقر و ازین حادث میشود قوی ریحی و اخلاط  
بارده و باید که بر پیر از جاعه حب و جمع و ترک مفصل و عروق النساء خاصه بر  
بطن پیشینه احتراز از جاعه باید کرد اسی ابدان نجیفر و از مزجه یا بسجه اینها را زود  
می آرد بسوی زبول و حوض خاصه که نیکو رکهای اینها تنگ بود و خون اینها نیز  
داشته و اگر عروق اینها مع قلت لحم و سبب باش چون اینها نخریزی بود و مضررت اینها  
کم بود و اما ابدان قریه و رطبه پس در ان با سجه خلیفه عروق قلیل الدم پس چون ابدان  
ن و صاحب نجاج بار و البعد انداز زبول الا اینکه اقرانند با مراض عصب از اکثر  
فضول خام در اینها اما مجیده و اسقم العروق کثیر الدم برداشت یاده دارند  
در ماه و ازیت کم میرسد اینها و اگر تر کنند مضررت ظاهر می یابند و عارض  
میشود اینها را قسم امراض سرد و دوار و ثقل الهی و قلت شهوت و رعیا  
تحدوی و بیست عارض میشود ورم قصب و انشای اینها که عاجز تر اند در جاعه  
و ضعیف تر اند و پیشتر قابل ضرر و او تبند اند از جاعه اسی ابدان یافته  
و آنها که الوزن اینها مایل باشد بسوی بیاض و لو کن یا رصاصی یا خضه  
جلد اینها نرم بود و عروق اینها تنگ بود و خون در اینها کم بود و غلیظ و منی اینها  
رفیق بود و شهوت جماع کم بود و اما ابدان حاره یا بسجه ضعیف جاعه بر قدر  
عروق اینها است و کثرت خون اینها و لحم اینها و ک نیکو الوان اینها بسجه شه  
و حره باشد و اسقمه العروق بودند کثیر الدم و منی معامل اینها غلیظ بود و در آنها



و باز کثیره الغلیظ بود و کثیره الشحور و کثیره الشهوت <sup>جمله</sup> به باشند و نغض در آنها  
و در باطن منی اندکی غلیظ بود اما ابدان یار دیا بر و آنها که ابدان <sup>شده</sup> انجمیه  
جلد و لحم آنها نرم باشد مفاصل آنها حقه بود و عروق آنها بار یک بود و کلهاء  
نهما قلیل الدم بود و الوان آنها سفید بود و یا حصی از آنها و منی آنها بسیار <sup>فستور</sup>  
سبوت یا جماع قلیل اما ابدان حاره و رطبه ضریح در آنها قلیل و احتمال  
اما ابدان حاره و رطبه این مردم متساوی میشوند از ترک جماع و این <sup>ک</sup>  
باشند که الوان آنها سفید مایل سرخی باشد و گوشت قوی بر بدن آنها باشد  
و عروق آنها وسیع باشد و خون سس باشد و منی بسیار باشد و خیرین بود معتدل در  
رقت و غلظ و شهوت آنها به کثرت قوت شعر بود و احتمال جماع قوی تر  
در آن ک <sup>ک</sup> باشند که در اسافل بدن آنها از خانه و فحش بتغیر باشد این  
دلالت میکند بر حرارت خراج انثین و قضیب و یا شایخ و صاحبان نحیفه  
باید که حذر کنند از جماع چنانچه حذر میکند از دشمن کشنده زیرا که لذت میکند  
و زود میکند ببول و بول مالک نمیکند لذت جماع النساء را بسیار بود و لذت <sup>ک</sup>  
خواری و شکی بسیار باشد که ادا میکند بوی خوش شدیدی در تنی که علیحده آن خور  
اما امراض که در آنها ضرر جمیع پیشتر بود و ضعیف الحساب و وجع مفاصل و لذت  
که حذر کنند از جماع اگر چه شهوت در آن میشته بود و در آن کشته چنانی  
که شهوت را کم کنند چنانچه گفته شود و بگوید که زیادهائی کند و جماع و باید

اخراج چون کمتر کند و تعب تعریق در حمام بیشتر کم کند و مایل باشد تب بدیدار و تسخیر  
بدن و ترتیب تکلیف آن چه جای سرد میکند بدن را و خشک میکند و ضعیف میکند و تخلل  
و باید که زیاده کند در غذا و شراب و نوم و سکون و طیب و دمان و اکال و مقابل  
هر چیزی که عارض شود و علاج نمایند و نیکوتر نیست که مستعد هر چه باشد اصلاح آن قبل  
از وقوع آن نماید و کسی که مزاج او بار دشت و یا بیشتر کوشند در الکبار خیره  
و کم جملین و شراب شریح که با او خلل و تعدل قوام باشد و خست و کسب  
و در چنینی و در فضل و نزدیک تر نشوند و اکثر و اکثر و استقامت  
باب غلبه معتدل در گرمی و شوق بکند از لوز و شکر و فستق و نار و جیل و جفا  
و فایند و ریاضت معتدل نماید و مدد برضم نماید و بتدریج استقام بعد طعام  
نمایند خواب و طلاء و اعن و بپارده رفتن و دثار یعنی جامه نرم پوشیدن بکار  
دارند و تمنی بدیدار چیزی و در میان و خوردن مرطبات معتدل مثل شکر  
و جبر و انرج و حبسه الخضر و مداومت کنند خوردن چیزی که معنی را بیافزاید  
چنانچه معتدل گردانند چنانچه گفته شود و خوردن اجبضیه اطبله یعنی خرما و تر و لوزینه و  
جوزینه و قطایف که آن دشته باشد در لایه و غسل و فایند و شکر و بوییدن شام  
مزنجوش و اگر مایل بود غذا و غیره ملایم پس اگر کند در ضعف و عمل آن چیزی را که  
حار و میگذرد و فاسد نظر کند که کدام اخلاص عارض میشود و او را از جمیع  
که طهران باشد بپارند و میکنند بدن را تا خشک میکند سقوط قوت می آرد با

بیجان حرارت مینماید خرید پس بعد تقاضا و دست درنماید اما سقوط وقت بغیر  
علاج کنند یا خذیه سریع النفوذ چون ماء اللحم خشو لیشا بجا نمانند  
و غسل که گفته شد و از اسه طیب و بطوفات و نجاس بکشد و جز اینست  
این حادث میشود در ابدان ناقصان و سولدان یا ابدانی که بسیار  
افتد از جماع باشند پس نافع است آنها را غیثال از آب جد و اگر  
احتمال آن کنند زمان اما زبول النفس پس نبوشند صبر و لایم بعد جماع و  
خواهند اندکی بعد از آن خذ اند قلیل الکمیته جد و کثیر الغذا چون بهینه  
نیم برشت و خبیر میزد و کباب و ماء اللحم و اندکی از شراب پس بسوی خوشمالند  
و خواهند بسیار و این نوع زبول اکثر حادث میشود و در مشایخ و کانی جماع  
کنند عقب تعب و جماع اما بیجان حرارت خرید پس آن را زایل میشود  
حتی که بدن بعد کون آن سرد میشود از آنچه شش از بیجان بوده اند که  
بدن مستعد استحال بود و اخلاط خون قریب الی التهاب باشد و در وقت  
جماع قایم مقام محکم شود و وقتی که بدن عقب جماع ناقص ناقصان  
بهرسان پس آرند از و مراراً صغیر پس تند بیکوشند اما کسی که مزاج او  
بارد و رطوبه و باید که خفایت کنند شخی و اکثر و خذیه او چیزی باشد که  
تسخیر کند یا طبع و داخل کنند در و توایل مریات سخن بمنزل نجس و فلفل  
مسروبی طوس و شربابند شربابی که نه بازی اللول یا بنیدل و آن کو



تر است آنها را و اینها را محتاج بادویه حاره که صفت کرده اند در افزونی  
یاه بیشتر باشند اما گنیکه مزاج آنها حاره و یا بلبشند پس عرض تر است حفظ  
ازین که مستقل شود در آنها حرارت خمریده و این بسیار با خذیه طبعه بقول افلاک  
و الوان طبعه و نیک تازه و ریخته و لبن و شیده اغتسان بسیار همیشه آب  
فاتر و تمر و بادام معتدله و ترک و ترک یا صفت و بیخوارانی البته و اکثر  
در شراب ابيض تقیع زیت و بکیر و آبهای ادویه کثیره و طبع معتدل همچنان  
مثل لبن و ترنجبین و نیک سبب و ریخته نیم برشت گوشت حلوان شیر خواره و  
صره اعنه پستان کوفته که خسته باشند از لوز و دیم لوز و شکر طبرزد و  
طعامی که بخت باشند از لبن و شکر و تمر منقوع در لبن حلیم که در آن ترنجبین  
است و نیز میکند بدن را و نفخ زیاد و میخوارین نفوط و گنیکه مزاج او حار طبعه  
حار میکند او را اجماع بلکه بسیار آن را ضرر میکند ترک آن حق عارض می شود نگاه  
و سوء الهضم و قوت شهوت و حج قطع و نقل و دوار در سر و در اعضا تا مثل  
آنچه که عارض می شود او را از ترک جمیع چیزیکه گرم باشد استعال کند با اعتدال  
و از آنها قوی باشند که شهوت در آنها بسیار باشد و عارض می شود از ترک آن  
اعراض مذکوره و چون زیادی کنند در آن ضعیف و ساقط می شود و آنها را  
در خوردن و می افتد آنها را خفقا و بطلان شهوت و اعراض از ریه و اگر آنها  
ضبط کنند بخور احادش می شود با آنها اعراض و آنها که نیک باشد که مزاج محتاج

انها مختلف باشد مزاج اللات جمیع آنها گرم و تر بود و نو میدی منی بسیار باشد  
و جگر و دل و معدة ضعیف باشد و محتاج چند اشها باینکه علاج کنند و علاج بحقیقت  
و نقل او چنانچه گفته شود استعمال کند سر و دیگوش نشاند و دواء المنک و چیز دیگر  
قوت دهد جگر و دل او گرم کند از اغذیه و ادویه و تبرید کند در غده و شراب  
و راحت و اگر تاری یا بند ازین معاجین پس مزاج اعضاء آن با صوف  
ضعیف و صفرا ن گرم است پس چمد کند اینک غذا دهد او را با شراب نیک ازین  
معاجین و معونات که تخمین کنند اسحان بسیار مثل مفرج و اطریفل کبیر و دواء  
که ساخته نمیشد میخوران آن شور کنیزه یا بیه مصطک و فستق و بادرنجبویه  
و پوست منق و ضماد که خسته باشند از غل و ورود شک و مفرج جل و تقاح  
و اسهال شراب بمانندان و اگر باشد مزاج معتدل پس کفایه میکند اینک نکاید از  
بر و چکنیزه و مشک و گل آن از ماکول و مشه و آب سیرتد ابیزنه ترسد کند و تخمین  
و اگر ابدان مستعد باشد برای التهاب عصب پس دانه است چیزی که جز او اقل بود  
و طوبی و اکثر بعضی انسایش که می افتد آنها را عقب جمیع اعضاء و شراب  
پس دهد او را جاشیر در آرزنجوش از نصف دم تا یک گرم بقدر قوت  
عصر چند روز متوال و اگر کفایت نکند اسهال کنند از حفظ و قشال الحار  
و قنطاریون و بذر انجبره و ادویه که بر آرد لوزجات و آب کنگر عصب  
و قوت دهد دانه را بیک و عنبر و یاقوت و طیب حاره قابضه و تمیز کند بین

نار و دیر سحر و ابله و مانند آن و بعضی آن اند که سر قلع می شود و آنها را  
بعد جلاب بخار دغا لبوی سر اینها کای چون تبیب کاهی نشویش در سردی  
و بطریق خورد شدن چشمان و این کس از باشد که جلاب میکند در خمار یا در خور  
شراب صرف پس منع کنند اینها از آن بفرمایند که شراب مخمور با آن نخورند و قوت  
نمایند لیکر انگوری و زرد کحل و کلاب بهم زد و لیکر که کمتر باشد و آب از غذا  
از عارض و قابض چون محرم و ساق و خل و کشنیز بسیار شادان و بویید  
کافور و لوب و قوط کند از زرد کحل و آن از باشد که بصرف از ضعیف می شود  
افراط جلاب پس لایم کند آنها را اخذیه بر طبع استحمام و قوط کند از زرد کحل  
کحل و بنهد بر سر آنها و بنفشه بنشینند در آب صاف و آن از از چشمها را در  
و خواب باده کند و ترک کند شراب بعد جلاب و آن از باشد که عارض  
می شود آنها را اعیای شدید بعد جلاب لیکر است آنها را خفتن کم و نوشیدن  
لباس نرم و استراحت بفرموش نرم و غذای اینها قلیل الکمیته باشد و سبیل النقوط  
و غذا خورد و خواب و که میرود از این اعیاد بحال خود می کشند و اگر چیزی  
از آن باقی ماند استحمام نمایند پس بخورند و بنوشند شراب و کس که سرد شود بدن  
او بعد جلاب استحمام کند با گرم و کس بدن او گرم شود و البته آب سرد  
بارد و می کشد که جلاب کند در وقت که غذا خورده شد و بهضم تمام شده باشد  
و جهت در حرکات او پیدا شود و آنرا حاصل شود این می باشد بعد خواب از



و این وقت افق اوقات است برای کسی که جماع با احتیاط نماید و وقت در بدن  
او باشد و کسی که اسراف کند در جماع پس نیکوست که جماع نکند در این وقت که  
او محتاج می باشد بخواب و کسی که نیاسن از اجبوعه در زمان عاره و حسب  
مزاج بارد در زمان بار دو کمتر کند جماع در زمان صیف و حریف و کمتر کند  
البته در زمان و بار فساد و او در امراض بارد و حذر کند از جماع در اول  
و عقب اسهال و خروج دم و شرین و بول و هر استغرائی که باشد که جماع نکند  
استلذونه در سینه و نه در خاوند و در حوض و عطش و نه در عقب خواب و از غم و نه  
بر تعب و یا ضعیف و نه در عقب حمام و یا بعد از احوال اوقات و حالات بدن  
و اقل عوارض تا محسوس شود حرارت و نه برودت و این که بدن اسخن باشد  
از نیکه بارد و هوای مکر این که حرارت مغرط و بوج و خور و عقب او آب بارد و نه شراب  
قوی صرف تا آنکه سرد شود و جماع بعقب تعب و بر خلد و نه مزاج و طبع اکثر غر  
دارد نسبت به مزاج یا پس و نیاید که زن باللی را آید که ان مورث قوی  
مثانه و احلیل است و آدره و انتفاع آورد و بند نکند منع را از جماع که ان عا  
میکند آدره و فساد مزاج در ابدان مستعد این جماع نکند استاده ان  
ضرر دارد بزرگ و فاسد می شود و خروج و نشسته که در ان تعبیه بر می آید  
منه و پیدا میکند و جمع کرده و قطن و پست که پیدا میکند در و پدید و قضیه که  
خواهد باقی ماند و بدایت غم و باید که جماع نکند تا که شهوت غم شود و در بدن

نقل محسوس شود که درین وقت نشاء می افزاید و بدن سبک میشود و هر که خواهد که  
لذت یابد از شهوت باید که استعمال کند در وقتیکه در بدن او ضعف باشد و نه بوی  
و نه تغیر زود و انزال نخورد که نشیمنی فصل است بدن است پس اگر شهوت برآید  
ضرر میکند و اگر برآورده شود بجهت الحاج دلالت میکند بر حاجت بدن بسوی او  
و میگوید که جماع هرگاه بر وقت واقع شود نافع است و سبک میشود و بدن از  
استلا و حلا و نفق میریزد و فکر روشن میشود و مصیبت انگیزنده ماکن میشود و خلل  
می یابد از جنون و نیز میشود بصراحت میشود عشق عاشقان اگر واقع شود تغیر  
معشوق چون کشیر نشیمنی که جماع کنند گران میشود بر آنها و قلق و زحمت  
بهرساند و قلیل میشود شهوت آنها و میگوید دیدم که نیکو را که کثیر المعنی بودند و  
منع کردند زخوار از جماع از جهت قنفذ یعنی در روزی مانند آن پس در بدن  
انها و عسر شد حرکات بر آنها و واقع شد خراجا بربط عارض شد بر آنها و بعضی  
مالینخو لیا و قلیل شد شهوت آنها و ضم آنها و میگوید که دیدم شخصی را که ترک  
جماع نمود بعد جماعهای متواتره پس کم شد شهوت طعام آنها رسید بحالت  
که چیزی قلیل میخورد و بدشواری از معده و سکنت است اگر چیزی بسیار بخورد  
حق میکرد و انرا در شست لازم او شد و اعراض جنون و چون باز جماع کرد  
بحالت خود نمود و سکونت گرفت این اعراض در وقت میگوید که نیز دیدم که  
ترک جماع بعد از آنکه جماع کردن عادت نمیشد عارض شد و کردایم و حج

شدید در بعضی احداث شد از آن تسبیح و میگوید که اکثر در جمیع اکر قوت  
قوی بود منع میکند امراض بلغمی را و میگوید که جمیع نفع دارد از آن که در بدن او  
خلط بود متخلخل میکند بخار و خالی را و این از اینست که جمیع مدد میکند در او  
نقاء اخلاط و منع میکند آنرا از خفقان و میگوید که دیدیم به تحقیق که آنکس  
منع و اجماع آن و سخن از آن مورت شد خفقان را و زیاده و ضیق النفس را و بوی  
و در او دیدیم زنان را که چون متولد شد از آنها جمیع بر انگیزه شد بانه با  
حتاق رحم از آن بعضی اکثر در جمیع میکند و بخورند  
و بهضم غریب شود جز این نیست که منافع در جمیع اصی این است که ان کثیر الدم و منع  
میباشد و حرارت آنها قوی باشد اما غیر آنها را نیرت فایده و میگوید که جز آن را  
اکثر میباشد از ضعف انتشار و الفاظ یا از قلت منی میا از بیروت و جمود  
منی یا از تعداد آنها و رای واحد اما ضعیف انتشار را پس در اینست ظاهر بین  
اما قلت منی شناخته میشود از اینکه انتشار قوی میباشد از اینکه نطفه هرگاه بتر  
می آید قلیل بر اما بر منی بر دمنی و جمود آن پس میباشد شهورت جمیع باطل  
و می باشد منع یا قلت آن غلیظ و بدشواری بر می آید پس اگر باشد یا قلت آن  
بر آمدن آن میباشد از شدت حرارت و افراط نفع و این در جمیع اجزاء  
می باشد و اگر باشد قویست و متعذر شود انتشار و بیم و حرکت و در جمیع  
در و هر ال و خورد شدن پس و علت است از نوع فایده است اگر این حلقه بود



یا من بسیار و بار یک دفعه و قوی و غلبه پس علاج او نیست و این که از شدت که چند  
 فصل کند نفوذ شوند و آنها را اخراج می نماید  
 اگر حاصل حرکت قوی  
 بر حال طبیعی باشد انتشار باطل و ساقط شده باشد لیکن انتشار چنانچه باید باشد  
 پس اگر با ضعیف و قلیل بد آنکه نفوذ بخاری که از آن انتشار قوی باشد کم شده باشد  
 یا من کم شده است و فرق در هر دو نیست که اگر منی بر حال خوب باشد پس می آید  
 نخیله چنانکه می باید اگر انتشار جز این نیست که می باید به عقب اغذیه منتهی و امثال  
 بطن از ریح فقط این از نقصان نفوذ بخاری است نقصان این نفوذ یا نفوذ است  
 است یا از نفوذ رطوبت یا از نفوذ فرق در میان هر دو نیست که اگر از نفوذ حرارت  
 پس آن بر انگیزه می شود رجوع و خلل و بطن در حرکات ریاضت و غذا را برادر  
 مسخه و اگر باز از نفوذ رطوبت پس آن بر انگیزه می شود در امتداد از طعام و شراب  
 اگر از حرارت قوی بود و خد توسط از دو اگر متوسط باشد اگر از نفوذ و او بود  
 بر انگیزه نشود و البته احتیاج آن هر دو و اگر باشد انتشار تعقیب ای بسیار خوب  
 قوی تر و در باز داشت و اساک طویل از جمیع ضعف یا انتشار رتبه در حالت  
 امثالی بطن از نفوذ پس ای می باشد از قدرت منی و اما بر بدن و همودان و غوط  
 شهوت با آن پس اگر باشد شهوت جمیع با آن ناقص پس کبد یا موده علیل  
 و اگر باشد با این حرارت جمیع بدن ناقص شده و نبض استن شود پس ضعیف  
 شود و اگر حواس کدورت دارد و حرکات از او به حس شود بطبیعی پس مانع

بدرمان

بود بر فرق در علت کبد و معده نیست که اگر در معده بود با و خسیان بود و کرب  
و فواق و جش و شهوت اشیاء بر دیه چون فاج و حریف طین و فحم و مانند آن  
و متنازی از چیزی که بخورد و بنوشد در ساعت ثقیل بعد برد و شتاق و جوی  
اندر آن از معده و اگر در کبد بود با او تهیج وجه و اشتقاق حسن و صفت  
بول با بیاض و ثقل و وجع در آن بعد خوردن بحدت ایم در مابین سر و پیشانی  
و فساد دم در بدن تمام اگر باشد ضعف انتشار حادث شده از غر حرارت  
پس علاج آن به شستن اگر باشد از غر و طوبت پس تریو اگر باشد از سردی  
بهر دو جنبه از اغذیه و ادویه گفته شود و اگر باشد از قلت منی پس علاج کنند  
بچیزی که تکرر منی نماید و اگر از سردی و جوی منی باشد پس علاج کنند بچیزی که تکرر منی  
باشد از ضعف معده و حکم پس علاج آن به دفع چیز است که در باب آنها گفته شد  
از حرارت بعد یا برودت اگر از ضعف دماغ باشد پس اگر از او قوت  
دهد بادویه مهمل و غیره و عطوسات و شمومات و طیوحا به مثل بای و  
و عنبر و اگر از برودت بعد و کافور و ورد و صندل و بنفشه و صندل خلط  
و مخلوطه و اگر باشد از حرارت همچنین اگر باشد از ضعف قلب پس اگر باطل نشود  
چیز از شهوت الا شهوت جماع فقط پس اگر از قلت منی بعد و قلت  
استیاج آن و لذت آن پس اگر باشد از قلت منی و پیش از خروج آن قلیل پس  
آن بچیزی که تولید و تکرر منی نماید و اگر خروج آن بیشتر بعد پس علاج آن به دفع

محرکه نماید مثل ان اشیا فی لطیفه لطیفه حار است با ان حدت بود چنانچه گفته شود  
بعد و میگوید <sup>۳</sup> است در جمیع کثرت من و سخونت ان و حرکت ان زیرا که  
منه و قتی که زیاده میشود و در می شود از واد هیئت حرکت میکند و بر اینگونه  
و زیاده میشود از انتشار قوی می شود قوت شہوت استیاق لبوی جمیع  
چہ آلات منبسط و متعدد میشود و استیاق لبوی نقص چیزیکه دروست چنانچه  
استیاق او میباشد لوی نقص سایر فصول و تحقیق است اینکه اغذیه ابلع است  
در تولید منی و تکثیر سخنان ان از او به و اعتماد بر انها وفق و اصوب است  
و جمیع یک این <sup>۳</sup> فعل میکند و خدائست که او را غلظت و متانت به و رطوبت  
فضلیه و حرارت که ممکن باشد اینکه متولد شود از و و ریاحی که او را غلظ  
باشد پس اگر جمع شود این <sup>۳</sup> چیز درش و احد لبس موافق است و منی میکند  
مستخین چیز دیگر با او و اگر همه چیز جمع شود در یک چیز نیامیزند با و چیزیکه  
حاصل از تالیف این حاجت <sup>۳</sup> گانه و انچه جمع است در و این حاجت <sup>۳</sup>  
گانه ان حیض است و تعب و ضرر و وقت که جمع باشد در چیزی از انها و چیز  
چنانچه جمع شده است در بلاد قلا از رطوبت فضلی و متانت و غیرت در و  
حرارت محرکه لبس نیامیزند با و چیزی که فایده دهد این حرارت مثل حرارت  
و در چینی و چنانچه جمع آمده است در اصل از حرارت در رطوبت فضلی  
و معدوم است در و متانه غلظ لبس هم کنند با و چیزیکه او را غلظ و متانه



بود مثل لحم فربه و خنجر سمید قطیر و مانند آن و بسیار است که می باشد در بدن  
چیزی متولد شود در و حاجت ازین سه لیس کفایت میکند در ادویه و اغذیه  
چیزی که باشد در و و حاجت و سزاو اینست نیز که باشد دوائی قوی تخفیف  
تا متولد نفخ اما تخریک منی و تخمین آن می باشد از ادویه و اغذیه خنجر  
مرفوعه اخلاط و جز این نیست که احتیاج این امر در ابدان باردار کثیرتر  
اخلاط خام بیشتر میباشد و اگر امکان بود منع این نفخ پس اصل است  
مثل علتی که در و با قوت تسخین نفخ است و همچنین است بذراخیره و اصل  
خاصه بلوس و حرف گرات بنطه و نفیج و جبر جبر ازین قبیل باشد  
و گاهی علاج میکنند نیز بمر و خات و مسوحات چون که در آن استخوان  
بود اعنه استخوان بود اعنه استخوان آن نواحی که در و منی است که اکثر  
احتیاج بلوی این چیز اعنه مر و خات و مسوحات حقنه با و شیاف با  
کسلا را افتد که کبد آنها گرم بود و مزاج ایشان باردار که محتاج میشود  
منه و نهج آن و چون میخورند دوائی فاعله این امر گرم میشود کبد آنها و  
میرفت میشود بر علل حاره قریبهان را شهوت کم میباشد  
و قادر نمی شوند بر اکثر آن و میگوید کسانیکه بسیار شسته می باشند با کثیر  
از قوت تعب و میگوید کثرت با و ناقص شعر حاجت و سر را شش هزار  
عین است و زیاده میکند لحمیه و شعر سایر بدن جاع با غلظت

اشد اسقاط است بدتر ازیرا که موافق نبرد در حرارت و رطوبت بمثل  
بمثل قرح و تعب بسیار کشند در خروج انزال مگر اینکه فاعل را ثوق بسیار  
منزل میشود بسهولت ک اینکه افراط کنند در لذت جماع هر روز

ایده ان آنها تا جدی که فرو می نشیند حرارت غریزی را با فراط تحلیل از  
انها در شدت لذت میگوید از آن تنواری است متقوی بآه

و ان حرکت است که سموت نموده شکر نموده اند که جماع نکنند  
بر احتیاج بول جمیع و نه در حالت طمأنینه و نه بغیر بالغه و نه بفلک سال

و نه بعاقره و نه بر جوجه و عطف و غم و سهر و در مد و خمار و میثاق و میگوید  
من مداومت کردم بر خوردن عصا فیه و شرب لبن بجای آب فایده  
در تکثیر منق در انجذیه و ادویه غذا تا که توانا بود منی

ناید بصل است و بلبوس که ان بصل البرز است یعنی بصل کوی و جبر  
و تعب گرات و نفع و جند قوی که ان سبزه است بستاند که بداند ان

لطیف است و جزر و بطم و حمص و بلیون و سرشفت و کلمات و مدیر و حله و لویا  
و خبز حفظ السمید قلیل الخیر و جوز و لوز و لوز شیرین و فستق و بندق  
و حب منور بزرگ و حب القوطم و حب القفل و نار جیل و حب الخضر و بند  
کشان و سمسم و لب حب القطن و شکر و فایند و حل و ترنجبین و حب شیرین  
تازه و انجیر خوشبخت و منور و تمر و شراب شیرین و لبن حلیت و سمن بقدر و محوم

کمال

جلدن و فراخ بسط و رطوبت بر این بهر طایفه که از راست که پخته باشند  
باشیر و روغن و طاهری و صفت بیضیه طیور ما و بیض عصفیه و بیض خجل  
که آن یک است در میان که از در بند چینه گویند در شلیت که آن لبن است  
که نیز بر نذر اولین حامض که زود است شود اخص است در شاد و حقی  
در جاج پخته و خصیه حل و خفی حار و خفی است و شحم آن بلع است در این باب  
که بر طایفه کلها نافع است بهتر کیف که خوردند کباب سوی پخته و سفوف  
کرده و قضیب گاو اما ادویه نافه بر زراخبره است و آشون و زنجبیل و بو  
زیدان و زعفران و قسط شیرین و حرف لسان العصفیه و منوات و  
کلی و قنفور و دار فلفل و فلفل و تو درین و بهمنین و سورنجان و خولجان  
در چنینی عافیه حاصلت خشک و آبی در دالرح کرده سرد کرده باشند  
ناخواه نیز بذر الرطبه و شفاقل اما اخذیه مولفه که منی را زیاده کند و  
باهر انگیزد از آنها گوشت سرخ است که بهر اید تا که بهر انشوا استخوان از  
دور کنند در و عصاره گندم بریزند و لبن حلیم بکفایه و بیامیزد در و  
شحم لسیط و نارچیل و بیز و تا که جمع شود و غلیظ گردد و با بخورد سبک تازه  
گرم با بصل تازه یا بکبر و بیضه سبک تازه و از وی بیضه که است در از  
بسن نافع است و ازین نافع تر اسفنداج است بلغم جلدن و لعول مثل عقبه  
جزر و لوبیا و روغن گاو و طبایجات باهلین و سرشفت اصل و گراش



و علاج جلدان جوان و فراخ که در و همض با قند و لوبیا و سبب حب قطب و صافیه  
الفضل انماست و همچنان است قناری که بجای نمک در پی با شقنقو کرده باشند  
نافع است البته و اگر داخل کنند در صفت برضه کرم بدر فجل و بذر انجیره و  
بذر جبرجیر و تودی سرخ از هر چه شده و در سمحوت یا نصف درم الی العصاره  
و یک گرم کنند و در زردی برضه تازه که در حیف بکروز تا بود و در شتا دو  
روز یا سه روز همچنین است حلوا مثل از خره رطبه نرم و اگر بریزند فراخ  
و عصاره و قناری با لوم و بذر جبرجیر یا تودی پیچند در کاغذ تر و مگذارند  
در آغز تا که بخته شود و بخورد نافع است و همچنین است که به پزند از دیگر سفید جوان  
اسفیداج در آب بسیار تا که بخته شود و همراه شود و منحل گردد پس صاف کنند این  
آب و بیا میزنند در و شل ثبت آن آب اصل سفید مدور یا بس مثل نصف  
اصل غسل میامیزند و به پزند و باره تا که بخته شود و بخورند علی الریق و خند  
النیم و همچنین است سسم قلع و خشی مش و بزرگان بصل آینه و بخورد از آن  
قدری و همچنین است بذر انجیره که بخورند یا خمر و زیاده از بس جو خندم آ  
که آن کو رکند نیز گویند و آن گل کند است یا بگیرد بلیون و به پزند و بخورند  
سمن بقرو به پزند و صفت برضه و خشبو کند یا باز بر بگیرد و بم حل جوان دو  
جزا از آب اصل سفید یکجز و بریزد بر و امی و افایه و خشبو کند و بود  
و در چینی بار یک گشته و به پزند تا که همراه شود و مداوم بخورد و صفت برضه به

یا لوبیا

یا با آفتون نافع بگیرد فراغ سمان اخن فریه و بیامیزد محض کوفته و  
بصل مقطع و تخم سبزه فراغ خوش بو کند بتواند خورد یا رقیق سمید قلیل اللی و یا  
لالی شور بای خورد پس خورد بر و شراب غلیظ و خورد در هر الطعمه بی لای  
سفت و اگر نباشد پس نمکی است که در روز بخیل و عسلت بگویند آخر خورد  
و جابه فریه یا باط فریه یا نان سمید پس خورد لبن و آب را جیل بشکون آخر  
به نزد جزر و جرجیر و بریزد و آب بارد و بخوشانند بصل را بریت و تخم  
فراغ حبه نخته شود و بیامیزد این جزر و جرجیر و ده اب تو بای و یک کف  
محض کوفته و بریزد و قطعه های خنجر خوش بو کند بگزیره و کمون قلیل و باید  
این زرده بریده کشد گوشت آخر به نزد و جرجیر و جزر و ملیون بگوید آب بارد  
بیامیزد در و دانه فراغ و عصا فی نخته و خشبو کند بد اچینی و خولجان و بربا  
رقیق آب از ندوب بزند و در زیر لئون آخر به نزد فراغ را با زیر و برور  
بریزد در و دانه و فراغ بیامیزد با او جزر و ملیون و جرجیر مسلوک لیکن چهره  
لمر بود خوشبو کند و به فلفل و اچینی و خولجان و خورد که در قوت یاه  
لاظیر است بگیرد آب پیاز سفید و بچند آن شیر تازه و بهیم به نزد تا که غلیظ  
شود و هر صبح و شام بقدر جوز زیاده از آن خورد که نافع است و بهی اگر شرک  
بیزد در آن داخل کنند میثاید اما ادویه هر کبیه که نیکو است گرم نرا جان را است  
بگیرد و برنجین سفید و به نزد و در شیر و شیده تازه تا که مثل غلیظ شود

بگیرد و در هر روز یک اوقیه ناشتا بگیرد و محض ابیض و بگوید و پزند و در این  
حلیه و روغن تا که مثل خمیر شود و از او بقدر جوزه در وقت خواب بخشد بالادیان  
نیز زیت یا خمر قدر اوقیتین تا هفت روز یا بگیرد و بذر رطبه بگوید و آب  
بگیرد و عصاره ریان را بر آتش نرم نهد تا که غلیظ شود پس بریزد بر آن بزند  
قوی و بگیرد از آن بقدر جوزه نافع است محض لقمه شیرین چنان قوت  
میدهد و تسخیر نمیکند اما آنچه نیکوست صاحب مزاج بارده معجون نیست  
و بنزدق و نارچیل و لب صنوبر و فستق و حب فلفل و حب الزلم و حببه الخضر  
مالسویه و زنجبیل و دار فلفل و مارشک و کلبه سله جز فایده سخبری مقداری که معجون  
توان کرد شربت مثل بریده بوقت صبح و شب و بوقت شام معجون بزور  
نافع بذر لفت و بذر جرز و بذر بلبل و بذر فجل و رطبه و بلبلون و جبرجیر و حب  
صنوبر و فلفل و زلم و تودرس و لسان العاصیه و شقائق و همین بوزیران  
و قسط شیرین و زنجبیل و دار فلفل و حرف صلبت و اجزاء کواکب بگوید و پزند  
و بعل یا میزند شربت به درم تا یک اوقیه روغن گاو و نیز نافع است آب  
خاک معصور و آب بلبل معصور و آب جبرجیر تر و روغن گاو و حسل بالسویه  
و یا میزند و بنهند و شمش بعد آنکه بهم زده باشند یکی را با دیگری تا که غلیظ شود  
دو یا سه پزند آهسته آهسته با آتش نرم و لعوق سازد از او بقدر دو اوقیه هر روز  
که بسیار نافع است که بگیرد درم در چینی و بگوید و مثل کل و باند از آنرا درو



درد طبل لبن بقر و بگدازد ساعت و یکفنج بنزند و بردارد و بخورد قبل از طعام  
و بعد از آنکه اندک بدلت آید گاه نشسته نشود تا که نیاید بزحمع و طعام طب  
همچو بوزنم چنان و بنوشند باللی آن بنزد حرف برین نیلوت حاج  
بارد را که یا بیوت یک نیمکه محروم بسیار نشاید اگر حرارت و حدت محسوس شود  
لکن نماید بقصد و اسهال بخورد مال الشعیر و ترک کند گوشت و ادویه را چند روز  
و تقلیل کند در غذا و نباید که نزد این دو ابگر در کس که بدن او پاک نباشد  
و رنه بت بشکند البته قاعا کس که بدن او پاک باشد و خون کم بوسا کن  
الحدت بود پس نیکوست این دو بسیار نیکوست او را صفی از جونه  
نافع است صاحب حاج بارد را بگیرد ازین بعد تنقیه بدن فلفل دار فلفل  
زنجبیل و قرفه و دارچینی قرنفل و خولجان مکده جبر تودورین و بهمنین و بوزیران  
الاصافیه قسط شیرین سعد و سمنل مکده سکه اجزا بکوبند و بنهند  
و بوسل بیا میزند شربت و درم بذر بلبلون شفاقل  
مصری زنجبیل تودورین و بهمنین و بذر رطبه و بذر لفت و بذر فجل و بذر  
جزر و بذر جرجیره و بذر انجیره مکده سکه درم حب البدر شادول الاصافیه  
مکده بخدرم فایند سنجره چهل درم بکوبند و بنهند و بیا میزند شربت بخدرم  
بناشتا  
هلیله سیاه کبابی و بید و آمله خسته  
آورده فلفل و دار فلفل مکده سکه درم زنجبیل بوزیران بسیار شیطنج شفاقل

مکدی کردم تو درین سال العصاره نذر برسان بر حب فلفل سه مقفه و شکر طبرزد  
مکدی و درم همین مکدی کردم بگویند و به پزند و بیا میرند بعل کف گرفته و بمن بقر  
بفشارند بصل سفید را و به پزند از و یک جز زیاد و جز و از  
حل در آتش نرم تا که آب بصل برود پس ستانند آن سهد را و خورد و فلفل بوقت  
خواب بدست این اگر باشد حرارت یا بگیرند حصیر بصل یکجرا بن بقر و شیده و  
جز فلفل و سنجره یکجرا به پزند تا که غلیظ شود شربت یک اوقیه و این احدل از اول  
و زیاد می کنند و مجرب بمولفات یا بستند حمض ابیض را و بجنبانند در آب  
جر جیره در یکی که سفال بود بگذار تا که غلیظ شود پس خشک کنند رسایه و بساید و  
بیا میرند و در روغن حب اطخرا و فایند مثل آن و خورد از و برش از غذا و وقت  
خواب بقره بچند و بنوشد بالی آن سه اوقیه نیند نقاق حل  
در چینی مکدی جز نذر انجیره عاقره قرحا و فلفل مکدی نصف جز حلیت ربع جز و بذر  
جر جیره و حرف مکدی جز بگوید و بیا میرند بعل که در و نیمیل بر می باشد  
بگیرد خشک تر و بگوید بار یک و بفشارند آب خشک سبز و تسفیه دهد  
ازین آب خشک کوفته را بنهد در آفتاب تا که سه چند وزن آن آب خرج شود  
پس بگیرند از آن دو جز و عاقره قرحا ربع جز شکر طبرزد مثل جمیع شربت از و  
چهار درم و گاهی بوزن سه درم از خشک تر با یک و قیه نیند زیت عسل بخورند  
و نافع می آید یا بگیرد مکدی در فلفل محق با پنجم در روغن گا و میخورد و قیت

و ازین نذر

خواب نافع است یا بگيرد حلیه را و به پزند تا آنکه بخت نشود پس تهر را بر آرند و  
خاک کنند و بگویند و به پزند و بیا میزند و غسل و بخورند ازین بقدر جوزه باینند  
زیب یا خمر تا بیا میزند بذر جبر حیر بهم چند آن فایند و بخورند مثل جوزه بنشاستا  
و بخورند بر آن بریضه نیم برشت یا به پزند یا بچنانند تهر را در شیر تا که نرم شود یا بنشاستا  
بستاند خصیه در میان هفت ضراحت و در میان سست لبط و محصافیه فریه  
هفت عدد و ضراحت هفت اسفیل شوی و در سبب مقنور یک چهار درم خصیل و  
بیج کوسن بگوید هفت عدد و هفت بریضه سرطان همه را خشک نموده بگویند و  
به فایند یا آب زریب بیا میزند و به پزند تا که غلیظ شود و بپاشند برود از چینی  
خونچان و بردارند و استعمال کنند که نافع بلیغ است بگيرند  
جزر و به پزند مثل دراهم و به پزند در آب چون بخت نشود و بریزند و غسل سست  
چند و باز به پزند تا که کم شود ثلث از آب بردارند و بریزند و رو بسپا و جزر را  
و بکار دارند صبح و شام قدحی ازین که بسیار نافع است بگيرد وقت  
و جزر به پزند در روفا جیل و لب لوز و فستق و بنرق و حب صنوبر و حب الخضر  
و فایند و آب زریب به پزند بر فستق تا که غلیظ شود پس بریزند برود از چینی و  
خونچان بردارند و استعمال نماید بیا میزند حلیه را بعل و کل کند  
در سست رطل آب نبوشد و بخورد قبل از حاجت به دوازده ساعت و اگر  
ارتباید آب سرد غسل کند بستان ظهیر مناطق نرم و گرم نفوذ



می آرد البته چون مداومت نماید از نمودن این را در یافتن نفع در بطن و  
اگر بود مفراط نفوذ می آید که نمی آرد در سنگی بطن و عدم نفع و میگوید خواندم در کتاب  
غریب مجهول که بسیار ذکر شود که گرفته باشند در وقت بیجان او خشک کنند و بگویند  
و قدری ازین بخورند در ریخته نیمبخت که نفع عجیب و بلیغ دارد

که در وقت باده فی نظیر است چوب چینی چهار جز و زعفران فلفل قرمز  
سد یا قوت سرخ کهر یا زنجبیل مصطکی مکدی یکجز کوفته بخته در غسل کف گرفته همچون  
سازند از حوصله استعمال نمایند از ترش بریزند که قوتها را بیافزاید  
در رنگ او را نیکو گرداند چوب چینی بیست جز و مصطکی و زعفران مکدی پنج جز و سیل و  
در چینی کورنجان و جاشنه قرمز و جاشنه فلفل و در فلفل بوزیدان جذبه بیکدره شیطانی  
زنجبیل ورق گل سرخ زیره کرمانی جوز بوا انیسون خولجان بهمین مکده سه جز  
یکجز و قند سفید همچند او و به غسل سه وزن شربت یک مثقال تاد و مثقال  
زهر تیل سفید یکدرم سهها گاسه درم فلفل گردنه درم تخم کشائی خورد  
شش درم مجموع را با ایند هفت هفت نسقیه باب برگ کشائی داده بمقدار  
ماش بند تا سه حبیب بتوان خوردن داد بار در مزاج و مشایخ را نافع است  
که این دوا قوت حیوان و نفس از و طبعی را بیافزاید  
ورق و غلیظ و قند منی را تدارک کند و مقدر جماع را باز دارد  
بلگیر و سنبلون که انرا خصیة الکلب گویند و بنا برت شنبه خصیة البعلب و پنج

او و باراد

غلطی

اود بیارد آرد شیبیه پائین کلب و غایو زرد بر و کشیده بگیرند هر دو بیمار شرا و  
غشای انرا دو لکنند که اثر بر خندان دارد با بار و فان آبی و غاون سنگی جو کو  
نماید و در شیش مطین کنند و شراب و آتش بپزند بر و بنزند چند آنکه بالا است و در  
شیش را بدین شیش دیگر بیند کند اغن رتورت نیکو و بگل حکمت بگیرند تا چهل روز  
در خاکستر گرم نهید پس محجرازند و آب از شکم بشارند و صاف کنند و بار  
در ظرف مذکور انداخته تا دو ماه در خاکستر گرم نگاهدارند و آب سیخ و  
صاف را چنان بردارند که از در دجیزی با او نیاید در ظرف چینی کشند و  
قدری بر و آید در آن حل کنند و قدری از روغن دار چینی و جوز بواد  
و قدر نخل و چند ورق طلاد در آن حل کنند قوی تر شو و شربت از یک اشکر و  
بلو تا سه اشکر و بلو بود در شراب غمیری تا بنید زبیم حاکم

نفو ظی می آرد که تا که از دهر این دوا را بنارند

فرو شود و قصه های طول دارد و نیاید که استعمال کند این الام طویین  
بگیرد پوست بید و بلاد در او باندازند آنچه در وی بود و مقرر کند باریک و بستاند  
این یک او قوی و در دیگر کند و باندازد و بر لطم چند آنکه بپوشد و بگیرد و بوبان  
ذکر است درم بگویند و باریک و بریزد در دیگر مذکور و بغر و زرد در تحت یک  
آتش نرم تا که منعقد شود پس اضاف کند بر آن بقدر هر اوقیه دو ایند انق و بنویازد  
و خوب منعقد شود بر آرد در ظرف آبگینه کند و بگیرند از آن یکدرم و وضع کنند ثلث

انرا سست مکن که قوی می آرد تا که بردارند انرا در دهن فرو نشود و گاه باشد که فرو نشود  
و حاجت افتد باین دو اصفه ان سرخ تازه سی درم و بیا میزند باو شلی درم شکو  
و ده درم کتان بپزد و بر یک و قه ازین مرکب یکدانق کافور یا انش نرم منفذ کند  
بخورد ازین یک درم سکن می کند همچنان انرا  
مقوی باه است

تمام صفت آب جگر معصور هر قدر که از چهل من طیبی بر آید یکجا کنند و بهر من طیبی  
سفید ران انرا ختم به پزند تا که خود مهر ان شود صاف کنند با یکمن قند ربع من شکر  
بقوام آرند چون از دیگر قوام رسد نیم من کلاب نسیم من میدرنگ و پنج اوقیه آب  
شیرین اضافه کنند پس اخرا را گرفته میشود و کوفته و پیخته درین بیا میزند و ان است  
بخشیل و شقاق و بصل و مغز تخم بوزه مکه و درم فلفل گندمره سقنقور یا بهر اثر  
گل کاوز بان گل غنچه مکه یک مثقال خولجان غنچه شکر مکه و درم فور درین بهین  
حب فلفل ملیون قصبه جدر بلو او لباس از هر یک چهار درم قر فلفل العصاره  
پوست بیرون بسته مکه و درم مغز جلفوره مغز بادام مغز بسته مغز نا جیل مکه  
صفت درم به تبر خوب حل کنند و در ظرف چینی کنند و استعمال نمایند

شکر ف بوزن یک درم در شیر ابریل که در انثار باشد انش چرخ به پزند تا که  
شیره خشک شود پس شکر ف را بر آرند با دار چینی و قر فلفل و قاقله صفار و کبار  
وزعفران و فلفل و دار فلفل و فلفل سفید و لباس مکه نیمه ام در آید به ان کمال  
کند تا که بار یک شود و بنهند بقدر کنار دشتی شربت یک حب بود  
میست

نیم درم



یکم نموم چهار جز روغن فاوده جز نه هم نموده در حمام بماند و ساعتی توقف نموده  
عمل کند قوت باده تمام می آرد مسموم شده که تخم خار و از گون که از اجزیه  
کویند بوزن یک گرم کوفته خورده در آب ل در باده میغزاید مجرب  
بیست و یکم رابوزن یک گرم در یک انار شیرین بپوشاند تا که به نصف آید و  
کرده خورده در عفت روز قوت باده تمام پیدا کند مجرب است بعضی یک گرم دوای مذکور  
را تا مدت فلفل آب سائیده میخورند نیز نافع است ایضا جربت بر آب ریخته  
کنجشک ابلی که مخلوط نموده بر هر دو کتف بماند قوت باده می آرد و مکنک  
مغز تخم خرگوزنه مغز تخم خیار بن مغز تخم کدو مغز بادام  
مغز نارچیل مغز جوز مغز فندق مغز فستق خضیه الثعلب یکم بیج جز مغز حب فلفل  
مغز حب الزلم مغز حب الخضر انشاقل مصری سورجان خشک یکم بیج جز فلفل کتف  
ل العصاره فی تخم ملیون تخم شلغم تخم کدو تخم انجیره تخم سپندان بهمنین غولیان  
اقاقیل مصطکا کاه زبان جوز بواقر فلفل سیاه دارچینی عاقر قرحا و ج سماج  
عود سنبل الطیب صندل بخیر حب الفار قسط شیرین کثیر اصمغ عربی گل گاوزبان  
گل بنفشه بادرنجبویه اذخر زر آوند گرد طباشیر زرنیاد در و بچ عقری حنطیان  
لفاح النخل صره سقنقره بیزمانه شتر اهرالی مکد و حبه و موم میای کافور و جدار  
خطائیه فادزهر بنری چند پیدستر کل لبان مکد یکم جز ذکر کا و مغز کنج کافور این  
خشک کرده کوفته از هر یک عفت جز غنیه نصف جز مشک بیج جز بنیند زرنیاد

همچو داد و میجوید غسل مصفی و اگر غسل شقاقی مزنی باشد بهتر مضاعف اوید  
غسل و بنیزد البقوام آرند و اوید کوفته پیچته در روغن یلسان چرب کرده بنیزند  
و در ظرف بردارند و بعد از چهل روز استعمال نماید شربت بقدر حوصله قوت باه  
تمام آرد و وضع ببقزاید و ضعف و لاغری را به برد و جمیع امراض بارد را نافع است  
و تقوی اعضای ریه و باید که محروم از این استعمال نکند اگر ضرر افتد بعد  
از تنقیه تعدیل بقدر کم استعمال نماید الا مشایخ را ازین دوا بیست <sup>مغز</sup> <sup>دانه</sup>  
پنج درم محروم باشد شربت تربخین نخورد و میبرد و بادار چینی دیگر تربخین سفید  
پنج درم زرده تخم نه پنجاه عدد شیر کاه میت دلم حلوا کرده نخورند  
بگیرد سیاه یک درم تنکارش درم کافور جو دانه نیم درم پیل در از یک درم  
پوست پیچ خیتاد و درم اجزای ابار یک درم شمشیر آمیزد و سیاه پیل داخل  
کرده بسیار وقت از دست بمالد چون خوب مختلط شود تنکار و کافور بمیزد  
و بکار دارد و وقت حاجت بر شفته طلا کند و زمانه توقف نموده چون خنک شود  
سرد یکی نمایند زرد و منزل شود و در اساک آرد

چون اختیار حقنه در مملکت چندیس معیوب است و مردم بهلاک راضی میشوند این  
عمل را قبول ندارند نسخهای آن نوشته شده و اگر کس احتیاج شدید کند  
در قرابادین ضبط نموده اند این مختصر کنیاشند ارد اما حمولات شاید  
قبول کند چون بسیار موثر است نوشته میشود حمول منفذ بگذارند ششم

باقی نهد

باقیه شیاف سازند و بردارند که بسیار عجیب است آخر از سورجان شیاف سازند  
و بردارند آخر قنطاریون مسحوق و زفت شمع در روغن بوسن بکند ازند و شیاف  
سازند آخر از شحم حمار شیاف سازند آخر قدری از جلیت در اعلیل داخل کنند  
نقوظ آرد آخر شحم مالکان و رب حب القطن و عاقر قریا مکد نصف و قیث شیاف  
سازند آخر از دهن بایان شیاف سازند اما مبهعات بگیرد و مراده شود  
عمل منزوع الدعوت دلگند بر ذکر دلگند و حرات کثیره مسوحه آخر شحم  
نور را بکند ازند و در آن پنج نعل عاقر قریا و موسیرج حل کنند و مسح نمایند  
و ذکر را و احوالی انصر که آخر می کنند و از آن در کوفت کف پا و این  
و قضیب سرخ مقهور اگر نقوظ می آرد آخر بگیرد بوق را بکند ازند و غسل  
و طلا بر قضیب سرخ و غایینه و نقوظ می آرد تمام بخدی که چون سنگ  
سخت شود آخر نافع است درین باب دهن بایان و دهن زریق و دهن نار دین و  
دهن رازقه و دهن خلک و دهن خیری زرد و دهن بوسن و دهن بلسان آنا دهن  
رازقه و بلسان نافع است و اگر ضعیف قضیب از بدودت فقط با جود اگر از بدودت  
در طوبیت بود پس دهن نار دین و دهن سحر نیکوتر است

بگیرد و فرقیون و چند بیدستر و عاقر قریا مکد نصف درم منک را ببرد  
در روغن زریق خالص بپا سوزد و مسح نمایند راق و عازنه و ذکر را و احوالی الزام  
در قوی آنچه نقوظ قوی آرد و شکر که دلگند شحم است ذکر را بایزد را بخره یا



بوزند قصب ایل را و رما د انرا بشراب کهنه و طلا کنند قضیب که نفوذ می آید  
که سخت سخت میشود و آخر باین خردل را و حل کند در روغن و تریخ کند یا بستاند  
بورق و حلیت چون کحل باریک بوده بعسل آمیخته دلگند از آن ذکر کواحه  
انرا و باطن قدم را آخر بگیرد و مانده بپوشد که در وقت بیهان گرفته باشند  
و در سایه خشک کنند و سخن نماید در دهر زیق و طلا کنند ذکر و اسفل قدین  
را ذکر می که او را فالج بود پس استاد کنند آن مرد را در آب  
سرد پس متصل شود ذکر و تسبیح شود او را علاج بریزد و الا فلج پس اگر باشد  
فالج از بروزت علامت آن نیست که می باشد همیشه خشک و خراب حال او در  
حالت سختی بدن اندکی حرکت ظاهر شود علاج مسخنه مثل چند بیدسته و فر  
فیون و شیطیح و مانند آن نماید و اگر از رطوبت بود همیشه مرخی باشد بیک  
حال و باین غلیظ علاج آن تریخ با سیاهی قابضه که آنها بحقیقت بود مثل  
ابهل و بعد و ج و سرد و مانند آن و مدد دهند قضیب را در علاج با اشغال جامه  
چهر ریاضت و دست بر وضو قوی میشود بر ریاضت که مخصوص هوا با او  
ترک این ضعف می آید در روغن خود سیاه مجرب

بستاند خود سیاه بیک انار تخم شلغم تخم ترب تخم پیاز تخم تالوره گندمی  
سفید سرخ حاقه قره مال کنگنه قسط تخم پنبه مکدی و آثار محمود را جو کو نموده  
در پیست انار آب قهقهفت روز بخیسند پس انش نهند تا که چهارم حصه

نماند صاف کند و همچنان روغن بریت یا روغن کنجد رو آینه بر نش  
نهند تا که آب برود و روغن بماند بکار دارد  
جفت

استرغای آلت بوره ارمنی سنبیل الطیب که کوخردل بقد خولجان داریست  
سداب زهره گاؤ پیه گاؤ پیه شیر پیاز تر گس عاقر قره مویز جوز  
مسوی زهره و پیه ماراجد انگاهد ازند و اجزای در شیر تازه تر کنند  
که شیر در آن جزب بخورد اگر شیر بیش بود بهتر است پس خشک کند و بگوید  
و به نزد و به زهره گاؤ چرب کند و خشک سازد پس پیه را بان بیاورد  
و صلیه کند و بکار دارند در پیش از صفعه و فزونی بسیار

بمثل سر پستان بریت به ابرو پس صفعه کلدن را اگر فقه به آن موضع  
را بزور فشارند هر چه از آن بر آید بامستی فیل و زیاده آینه بر  
طلای کنند که مقوی است و اگر بعد از خشک شدن جاع کند اما که تمام  
که این طلاد در قوت یاده فی نظیر است و هم اس

تمام می آرد زعفران و حطر قنبره از مردم در تها کو خشک کشیده  
مرست میشود و سنج کوش آدم مکتب کج و پیه که بر کرده خنجر پیه بسیار  
چیز بر سنگ سماق تاس و دو بهر صلبه کند و بکار دارد و به بر بیان  
به پید نفع تمام دارد و اخر صراطین که از شکم آدم بر آید چهار ماشه کافور  
چینی کاتمه هندی شش ماشه در کشای شیا فک ازند و بقدر زهره وقت

حاجت در اخیل داخل کرده بکار دارد شهرت لذت تمام آورد آخر  
بستاند فلفل و کبریت زرد بوزن بار یک کو فلفل و کبریت سرشته طلک کنند که قصبه  
سخت کند آخر دای که چون استعمال کند انرا جل پس حمله کند ان زن که  
بسیار اورا دوست دارد بستاند کبکین و معمل بهود و زنجبیل و شب حرق و شیخ  
و زبانه و کوب خنیر محرق مکدیک مثقال بار یک کو فلفل بار از بانه بیامیزد  
و طلک کند و یکد از دانه خشک و دین حمله کند و احاده کند هر ماه یک بار  
قوت حمله را نگاه دارد لذت تمام آورد طلای جهت سترخی عاقر قره را  
و تخم تا توره قر نعل قسط جوز و لو اگر بوی سفید بسیار زهر تیلیا مکد یکبار  
جدا جدا کوفته و پیخته و وزن کرده در پیچ شیر یا پیچ خنیر که بوزن دانه  
باشد بر سنگ سحاق صلایه کنند تا سه دو بهر بردارد در ظرف چینی نگاه دارد  
و بکار دارد

بجهت استرخاء و قضیت بویست پیچ کبیر  
سفید و بویست پیچ کبیر سرخ بویست پیچ بنگ بویست تا توره سیاه گوی پیچ  
جوز بودا چینی عاقر قره که مکر بالادی درخت آله میباید بهر بویست  
بهنگاه تخم تا توره سیاه پیچ اندر این دیوچه آبی خراطین با سبال السب  
السفار تخم بید انجیر مال کنند کجا بکهنک سیاه زرده تخم سرخ اجزاء و او  
جو کو بوزن ده در شیر بریش خوش دهد و جغرات سازد و روشن بر آورد و بکار  
دارد مجرب است طلای مملوک میباید کاز یا حیوانی در نو خراطین جانم



طلال کنند و اگر مشکاشت بگویند بهتر است حریت هر را را بموی است و معظم ذکر  
بدرجه کمال و هیچ مضرت نیست و حاجت بجای حار و بار در اناض است دیگر ببارد  
مغص را در روشن زیق یا رخنه گس به پزد تا که مهر شود ازین روش کف ببار  
طلال کند و تا صبح ببار زمین نه نهد اعا و شهور نماید

بسیارند کباب را مضغ کند و بلع نماید آبله ایا بستاند عاقره حایض  
و در این و کباب یا السویه خمیر کند در آبی که حل کرده باشد صبح در و حب  
سازند و یکی از آن در وقت حاجت در دهان گیرند و اما آنچه در لذت  
ناب یغزاید اینست که تمرخ ذکر نماید بمعل و زنجبیل مزنی و حبابه کند که  
لذت تمام دهد آنرا یا بستاند فلفل و دار فلفل و در این و سنبل و فلفل  
و سکنجبین و بیا میزد در عسل زنجبیل مزنی و تمرخ نماید ذکر را الحاح  
یا بستاند حلیت بکیرم و بگوید و حل کنند در روشن و بقی که ده درم بود  
چند روز بگذارد پس بمالد بر ذکر

و سخن باشم نماید و بگذارد و در هر قسم و طلالت کند و بگذارد یک شب بخیل کند  
با آب باز داند که تغلیظ مینماید یا بستاند علق را و بریزد در نار  
جیلی که بر آب بپزد و خشک کند که تغلیظ مینماید یا طلالت کند قضیب بلین بسلاط  
که تغلیظ مینماید یا داند که قضیب که سرخ شود و چون سرخ شود بیا میزد  
بلین بسلاط آن و بگذارد و سخت ناکه خشک شود و باز بمعل آرد و همچنان

چند مرتبه که تغلیظ میسازد و در کف لایم و تمیخ بدین بعد از آن فلول با گرم و طلا  
نمودن نیرفت معطیات ذکر است همچنان حضور که دلگشاید بکزند  
پوست گوشت که تازه کنده باشند و گرم باشد چون قصبه با پارچه درشت درشت  
که سرخ شود در آن بگیرند و هر روز دو نوبت محل نمایند عظیم بود موش را بکشند  
و پوست از وی دور کنند و بر تابه بریان کنند تا روغن سیاه از وی بیرون  
آید آن روغن را بر قصبه مالند قوی گردد اما تازه روزی از آن میسازند محراب  
در چنینی فلفل و در فلفل و زنجبیل و زعفران و مشک و سنبل و مرارده  
مکده جزو بگوید و با عمل کف گرفته بیاورند و از آن بقدر خود گرفته بمالد عجا  
یبات است مده فتنه کبریت زرد و ابریش بود بهتر و قوی سطر بود با  
هم چندان فلفل با یک کوفته در شهد آینه طلا نماید زیاده در هم کند  
خراطین را خشک کند و نرم بپزد پس قصبه با آب گرم بپزد و چندان بمالد  
که سرخ شود و نگاه بستاند گوشت گوشت را و تنک از خراطین سوده  
را بر آن بپاشد و بر قصبه بنزد در آن روغن سطر شود و باید که سه روز متواتر  
این عمل کند تخم انجیره را بگوید و با عمل طلا کند تخم سپندان را  
با روغن یا سمین گرم کرده بر مالند منفعت عظیم دارد اما ساخت میکند  
بسیار شیر و تخم انجیره بگوید و بمالد کمال خود آید لسان العاصی در دم در  
شیر تازه نیز مخلوط کند و قصبه را بر روزی آب گرم شسته بر شط طلا کند قوت

فلفل و زنجبیل

قوی قوت جماع دید بیخمال کبوتر را خشک کرده سائیده بارون  
یا سیم طلا کند بزرگ شود و قوی مجرب است قطران شامی نیم درم  
بر قوی کند بویات بزرگ شود قرنفل و روغن زیرت بجوشاند  
و طلا کند نافع است سبب انما ضعف قوت ماکه است بویات  
و رطوبت زیرا که امساک تمام میشود به تحریک لیف صورت لبوئی است  
که متصل شود و بعضی وجود استمال لیف بر امساک محسوس است اول جز این  
اینست که می باشد به حرارت چه برودت مانع جمیع افعال و حرکات است  
و یانی اخن و وجود استمال لیف بر محسوس می باشد از بهر رطوبت  
مری لیف است پس نمی آید از و قبض و ولادت انما عدم علامات  
حرارت است در منی چون صفرت و حدت و نه در بزاج ظهور علامات  
معلومه و می باشد من کثیر رقیق اما کثرت از غلبه رطوبت امارت از ان  
حرارت مغلظه علاج ان استغفرانه بدن و تنقیه از رطوبات با یارجات  
و در بهر از اسهال است چه اسهال جنانچه اخراج مینماید رطوبت غیر  
جذب میکند رطوبت را با اسفل اخضار و تمزج نماید عانه را بدین رطوبت  
و در هر آس و نگرش و هر قسط و شراب فنجیوش و ان غیر است که می سازند از  
عصه عرب بادویه قابضه و میجوشاند انرا لوقام آید <sup>عصه عرب</sup> <sub>عصه عرب</sub>  
سطل و به پزند با سماق و غص و جندار و در دو کندر و کزنبزه و صفرت



بعد مکده درم زعفران و مرو شب بمانی مکد یکدم خبث الحیدر مدبر شغال  
تا که باقی ماند ثلث در صفا کند نافع سرعت انزال صفت بلبله  
سیاه و بلبله و آله فلفل و دار فلفل و بنجیل و سعد و شیطرح هندی سنبل مکد پاره  
درم بذربشت بزرگراش مکد چهار درم خبث الحیدر مدبر نخل غر و خشک کرده  
و بریان کرده صددرم بکوبند و بپزند و بیا میرزند بعد کفکفته درون او ام  
شیرین پس داخل کنند در دو درم مرشد و نگاهدارند در ظرف چینی استعمال  
نمایند بعد شش ماه و گاهی میباش از حدت منی که استعانت نمیکند او حیدر بنمسک  
در وقت بهجیان و حرکت بکاسنیاق شدید میباش او را بوی دفع ان سب  
انفع و حدت و صرافه ان پس دفع میکند او حیدر منی زود انرا از خود مطلق  
در وقت خروج و علاج ان خوردن جیره است که تعبیرید و ترتیب نماید با قبض  
شراب خشنیاش با شیر و بذرفرغ و خفاض و خرد امثل از او و عسل  
خشنیاش و گاهی میباش از ضعف اعضا و این میباش با نعوان باه و ظاهر  
علامات ان و علاج تقویت ان اعضا است چنانچه گفته شد  
اگر سرعت انزال حدت و حرارت منی و استعمال این حسب النفع است و هم از تا  
یصف این ضعیف بمعنی محال افیون در جوز بو او تخم تا تور نخسته  
و بذربنج مدبر در آب خنک مکد یکجبر ضعیف عربی و سپند و تال مکانه مکد و جوز  
کثیر او خاخر که بسیار از هر یک سه جبر و ششاسته چهار جبر و جوز بو امان قدر  
که در ان افیون

که در آن افیون بخت بماند کجی سیاهش جزو باب حب نند شربت بموچ حبس  
بسیط بق بخت افیون جوز را خالی کند و از آن افیون پر کنند و تخم تا توره رسیده  
را از آنچه در دست خالی کنند و جوز را در آن داخل کنند و سر آنرا بهمان قطره  
تا توره که برداشته باشند بپزند و در خمیر بگیرند و در تنوافتنه بنهند تا که بپزند  
بر آرند و خمیر تا توره را بپزند و از آن افیون را بکار دارند

که در سرعت انزال که از سردی و در طبعیت بموچ نافع است  
عاقه قره با بخورم جوز بوا بسیار در چینی قرنفل بپزند و بخورم  
کجی سیاه سدرم افیون نیم درم کوفته و بیخته در شل حبس از آن در حبس  
دو درم تا سه روز یک یک حبس بخورد با شیر گاؤ در روز چهارم یک حبس  
و یک شام بخورد با شیر مذکور تا که حبسها تمام شود و از ترش بر نیزه نماید  
شنیده شد که دفعه را در دیگر کلی اندازند و سر را بگل  
حکمت بگیرند که خوب بند شود و دوا زده بهر آتش بند و یکسخت از آن  
صاحب سرعت انزال بخوراند نافع بهر قسم که باشد و ضیق النفس نافع  
است بستاند فریون و جذبید ستر و عاقه قره با و سعد  
و قطه دار قنفل مکدی درم مشک درم ثلث درم بکوبند و به پزند و حل کنند و  
روغن سداب در آن کنند عانه را و حوالی آن را فایده نافع است و دوا از آن  
بخوراند و کمونی و بنزرافت بریان کرده مفید بود از ترش احتیاط نماید

محبوب است مکث زعفران و عنبر و یاس و جوز بو اکنه کنیم باشد کوفته که  
بخورد و معالجت است سبب بافتن حمله است و اجتماع

باشد قوت دفعه یا رقت منی یا حرارت ان با استرخاء عضوی

که قوت دروست فکرت در جماع علیحده آنچه از قوت استعمال و است با احتیال آنچه از علاج

شدت قوت دفع بود علامت ان قلت جماع استعمال است با احتیال آنچه از

شدت دفع بود علامت ان قلت شهوت جماع است و علاج ان با اغذیه ادویه

حاره مذکوره و آنچه از رقت منی بود علاج تغلیظ است با اغذیه متبیه و قویه مثل

لحم و قلیا و میوه های گرم اگر از حرارت بود علامت ان صفت رنگ

علاج ان خوردن حبس یا عکس مقشر یا بنفشه یا آب بقله الحمق و شرب آب بارد

و اگر از استرخاء اعضاء بود علامت ان خروج منی است ساعتی است

جمع شود در علاج تقویت العضو با ادویه که در ان حرارت و قبض بود مثل نود

و بهمنین و مانند ان و نافع است کثرت احتلام را قطع سرب بر شیمان در که

بنند نافع است سیلاب منی را جی است کمال و قطن و دلک

موضع جی است بعد فرغ خفتن بر پهلوی راست تعلیل احتلام عاید

و بر جانب دیگر زیاده کند انرا مخصوص اسنلق خاصه خفتن بر فرش گرم تر

تواند ذکر بغیر شهوت جماع و دوام بودن ان تا زلیت است

ریاح غلیظ میشود در اعضاء کبایه است در ذکر یا منی که راسخ بود در ادویه



چون گرم میشود متولد میشود از و ریاح و نفخ میشود در ذکر علاج آن نیست که منع کند  
ذکر خنزیر را که هر گاه میکند از و شهرت بسیار در ضما دارد و هر گاه و خل و آب  
بارد و بقله الحماق و سوسن و مسقط و مطبوخ و ضما کنند بدان و نخورد و بنزد آب  
بارد و غذای او در آج و طیور و فرائح و استعمال فی و شراب عتیق بنفید و فرودند  
قبض را در گنایید همیشه از چیزهای یابس  
صح قبض فایده و  
فردنج و پنج و بنزد خس و بنزد سداب و حب بعثه و گل سرخی و السویه شربت در دم  
باب بارد که نباید نخورد درین نهاض تسهل که آن پیدا میکند و در  
درد که استفراغ درین مرض نه از سهال کنند و نه از ادرار ابل  
لیکن بقصد و قه و جایز است  
اشیا که بیه را ضرر دارد و  
نیمه جا لطیف است از اغذیه ادویه محلی نفخ چون سداب که و یا و فردنج  
و حرمل و کمون و مرزنجوش و مر یا خور و مانند آن و همه قوی الخفیف یا بس مثل  
شهدانه و خربوب و جاورس از زن و عکس و حمار که آن مغز سرد و خفیه مان  
است و همه بار و بنجد منع چون نیلوفر و خلد و و در دنج و کافور و بنزد قطونا و همه  
حاضر و مر چون خل و رایس و بدتر است که هیچ شده باشد در و جموضت قبض  
مثل حصرم و سماق رمان حاضر در ریاس و توت فار و سفجیل و تفاح  
و شمشخام و حماض اترج و خوردن قهوه و هر چه در و مانه بسیار بود از بول  
چون خس و قه و بخار و بقله الحماق و بقله الشمانیه و هندیا و کنوشه و سق

و غلبه تغلب و خبازی و لسان الحمل از آنچه بسیار ضرر دارد خوردن آن بسیار است و  
تخمه متواتر و جمیع یا خالص مان و پیبر که به پیجا رسیده باشد و زنان نابالو و کثرت  
حمام و عرق و تعویذ ای قاطع شهرت جمیع لیساند بخورند و درم و نخورد  
باب بقلة الحقا اخر جلد نهم درم بزرگ در سبب درم بذر بقلة الحقا درم  
بگوید و جمع کند و نخورد و درم ازین باب بقلة الحقا لیساند

بذر شهر النور و بذر بقلة الحقا مکرر بخورد و درم و ازین باب بقلة الحقا  
رجال لیساند اب فنجکشت جلد نهم را جزای و ای بگوید و  
قرص سازد و شربت درم و نساجورد از بذر شربت درم و تخم نماید بذر  
فنجکشت در قبل یا نخورد و درم و درم مدقوق بخل مخموج یا به بذر شهر النور  
و عکس هر که مخموج و نخورد ازین خل در نیلوفر خاصیت است

منه که بوی آن و تریخ بدن آن ضعیف میکند و خوردن آن قاطع است و میگوید  
زیاده ادرار اول کم میکند باده بهر آن گرده نقصان لحم آن که خورد  
شش مثقال از کافور در مرتبه در کمتر از پانزده روز منقطع شد از و باده بالکل  
و شربت طعام باده بگوید لیکن باضمه نماید

و تحسفات قطیب را بیکه تضییع لیساند سگ قیل و زعفران و بیاندازد  
شربت قابض و کحالی و بکوشاند که چند جوش بگیرد لیکن شربت کند خرقه کتان را  
و خشک کند و بر دارد از آن در قبل پیش از حاجت بکوزد و روزی باستاند

الک و قافیا

ز انک قاقیا و سنبل و سعد و بار یک بگوید و اخینه کند صوفی را در آن  
که در آن تر کرده باشند اول در شراب قابض و بر دارد و یا بستاند کحل مرده را  
و زجاج بگوید بمثل کحل و بر دارد یا بستاند سکه درم قر نفل بگیرد مشک  
فیدر شراب بگوید بگوید اجزا را بار یک شراب حل کند و خرقه از آن تر  
کرده بر دارد یا بگیرد غصص و شب بعد و قحاح اذخر و ورن سوسن یا سوسن یا یک  
کوفته بر دارد و اجزاء مذکوره را در آب بخند در آن بنشیند چند روز یا تر کند  
خرقه را در آب بپزد و به الیند آنرا در بعد و سینه و غصص و خرقه چون کحل  
بر دارد مرآت قبل از وقت بدو عحت که قبض میکند اما تسخیر پس بگیرد کم  
دانه و آن از نوعی از مازریون است و بگوید و بر دارد بکمر و نیز بر دارد  
باد هر زین که سخن است اما تخفیف پس دارد کحل مسح با بلع اندر از شب  
مسحوق یا استخی کند با آبی که بخند باشند دیگر مشک و کافور و زعفران و اطفاء  
الطیب و ساید و حذل و حود و قط کوفته بخند حمول یا بر آتش گذاشته در  
سخت بپزند چنین نمایند در غصص و حنار و جفت بلوط و حنار و قنور صوبه  
و شب بعد در شراب بر دارد اما قطیب است که با قبل و بدول تخیر از انک  
در قمع و داخل کند مرآت سر آنرا که طعم دغان در دهر آید و چند مرتبه  
غل کند و بوی خوش کند دیگر مشک کافور و زعفران و اطفاء الطیب و ساید  
و حذل و حود و قط کوفته بخند حمول کند یا بر آتش گذاشته در سخت بپزند



چینی نماید بسایند در سبیل الطیب و بوزن مساوی یار یک انگشت  
میانین خود را با انگشتان دیگر که ده میالاید بادویه و اندرون بغیر این و منج داد بکشد  
که هم تنگ میشود و هم خشبو در هند که سرب پهلوها گویند بپوت

بسیحان را قدری با بیره پان قبل از وقت بیک عشت بخورد بی بدل است

اگر حار مزاج محتاج بسبب دلس باید که بگوید یا قلدی مقشره و حبس

شیرین و میامینند بهم نور شیرین بخورد بنیشتا و بخورد ما و الشعیر و ما و الرمان

تک و دهر نور نافع است و الاغذیه شیرین و خوب کثیره غذا مثل هر از و عصاره

رطبه و خوب معمولیه تابستن مثل از و حفظ که باقی و محض و بخورد بپوت و چون

جوز طیب و نور طیب یا لب و فتق و فندق و فایند و شکر و جبن و لحم جذا و حلا

و رفیع و زجاج و سیم و بریض مسکون و حورامات و ان طما میسر که از گورت و نان

و سرکه و شکر میسازند علمات اخضر و چوب غریب و اسفید یا جات یا توابل

قلیل و اقلال استغفر له و دخته و سکون و دیدن بر روی دوستان و خوش

رویان و ادمان حمام بغیر یکت در و عرق نکردن و در و تمنج بعد از بخان

آب بدن و ترک حمام مض و مال و حریف و الا قدری که طعام از و خوشبو شود

و خوش بزه شود و بر انگیزد شهوت او آنچه مزه می می آرد طعام خوردن است

شراب الا اینکه صاحب این خطر است اگر تنقیه بدن بقصد و اسهال می نماید و نیز

مزه می می آرد رفتن بحمام بر سیری و خوردن خبث باد و نه و انگور شیرین بخنجر

لبن و کس که معتدل مزاج باشد نافع است و او را خود سفید شیر تازه بخساند تا که شیر  
جذب کند پس خشک کند و لیساند از وجوه و از کثافت و حفظ نصف و خبثه محفوف

یکجز شکسته خمر و از این شور با لبازند نخسته الا چیز تا که نفیج یابد پس بپا زند بر سر  
خیره و شکو و لبن بریزد بر و آب بخته بپاشند در و کمون و جو شد تا که جمع شود

بخورد و نرم کند فرسود در مکان رطوبت بکن شود و لازم سکون و آرام و لهو و سرد

دل کند بدن او را قبل طعام تا که سرخ شود اندک بر روز بخورد و بر روز و بار

باشد شراب شراب احرار غلیظ نوش شیرین برود در شمش و نه تعویذ و بر کمر سنگین صبر

نماید و نه عطش کس که اراده داشته باشد که غریبه نفوذ نباشد اثر به

غلیظ و طعام که مولودم بود و ریاضت بطیبه کند و دلک معتدل نماید و طلب کند چهار

روز برفت که نافع است البته بجز حرارت بسوی ظاهر بدن و میگوید که

بدن او بسیار خشک باشد باید که انتقال کند بسوی بلاد رطوبت هوای بار دگر

حالی بدن بود اخصه فربهی بغایت نقل کند بسوی بلاد و یا بسوی هوای حار و میگوید

که اگر لاغر شود یک عضو بس طلب کند برفت که آن زیاده میکند لحم را چه جذب میکند

خون را بسوی او و میگوید که مردم رنگ بر گاه اراده کند حضور آفریند و میگوید

تغیبات مستوی را و چه بپیمکند انرا باندک و میزنند از آن ان حضورا

تا که سرخ شود نفیج بگردد با شتقاق معتدل که متجاوز نشود پس بنهند بر آن رفت

و میگوید هر حضورا که اراده کند زیادتی لحم او بس طلب کند انرا و بریزد بر و آب

گرم و بنهند انرا بر بختل و طلا کنند بزفت و چون استغفار کنند تا آن کنند  
 و التحلیل میریزد چیریک جذب شده باشد پس نفع نمیکند یک ضرر دارد دیدم  
 را غلام او ناقص البلیه بود اخن گوشت آن او کم بود و علی که دباین تنه چیریک  
 روز پس قایم شد گوشت بر ران او در اندک زمان و میگوید هرگاه عضوی سرد شود  
 بسیار پس چشم نباید داشت که آن عضو در یک روز سرخ خواهد شد بدست و سخت  
 بطور و زیادتی لم بقدر سخت و بطور احرار است و وقت که در کند مثل این عضو  
 پس طلا کنند بزفت و زیت مقول و قدری لوز عاقر قریاء و کبریت بیا میزد  
 همه را و دکت نماید و میگوید که بدن قصف لحو اخن لاغری و بار یک صفت  
 حرارت غریزی که باقی ماند غصه و خشم نافع است که در اول عمر بسیار فربه  
 شود پس موت او آسان شود نسبت یکی یکس که مهر دل باشد و میگوید که اگر تجاوز کند  
 از اعتدال پس افراط نیزال بهتر از شمش است و میگوید که گوشت که سر او از است کم  
 کردن آنست که بر حسب راه رفتن بدستواری و وقت باشد و قادر بر استخوان باشد  
 و جایز نیست او را شتر اللبلا که فربهان را برداشت تعب و جرم و خشم  
 بیست و می افتد از آن در اشیا و ادویه و ادویه و امراض آنها قویه بود و آنها سخت اند  
 آنها را خاصه صفا و ضیق النفس بر حد و خشم و حیات محرقه و مانند آن و میگوید  
 است که میکشد آنها را و ادویه سبزه و اگر کشته شود پس بشود زیر اگر خون  
 از آنها کم میباشد و بلغم کثیر و میگوید که زن فربه اگر چهل نیز در ساقها بنشیند



و اگر ساق نشود غنچه نشود اگر تر کند که اراده داشته باشد فترهای

ازین ادویه و اغذیه پس بدهد و را سولین رمان تاراجی به کند بسوی او شربت

و میگوید که لاغری خود از سفر و تعب و جوع به پس ممکن است که غذا نکند از اول امر

باغذیه غلیظه و که نافع باشد امکان نیست و این <sup>بیت که</sup>

حل کند باز در این وقت کند و را با آن و میگوید که سه بریان را آرد کند

و پس مایند و نفع میکند بزرگ را <sup>دقیق سمید و در طبع شیره</sup>

سفید بزرگ او قیه و نصف پیامیزد دولت کند بر و غن گاؤ دولت نمایان و غنچه

کند و غنچه بزرگ و خشک کند و بگوید هر روز ده درم و نخورد باریک و در چند روز

متوال <sup>بریزد بر خرب و پخته پس بقدر لعل باریک کوفته باشند</sup>

پس پیامیزند و اقراص سازند ز قاق پس خنجر سازند و نخورند بر صبح یک قیه

حب الخضر او بهمن و زراوند مدح و کسر لادن و بخیل و تودرس و

شهد النوق و شونیز و شوق و سولون و حمض مقش و لوز شیرین مقش و سوسن مقش و زراوند

سواد بگوید و بیزد ازین خنجر باریک پس بگیرند و بسازد پیامیزد در مجبوزن

دو غلت مجموع و مقش و آرد کرده پس چرب کند بر و غن گاؤ و معجون کند

شربت بخت نام مثل جوز با لبن بقدر تازه و در دهن را بمثل بریده باب که میشتا

حمض در این خیسانده یک شبانه روز بعد خشک کند و بستاند

از زرد بریض مقسول و حنظل و شعله که کفته مکس درم خنجر نمید مجفف سنین این

شربت درم خشکاس ششای دم شکر شربت لوز شیرین مقشر پنجادرم ستاند  
 از مجموع ان لوز ششای دم و به پزد در شیر تازه و دهر لوز قلیل یا شرح و  
 بخورد قبل از حمام - دقیق ارز و حمض و سمید و به پزد از این خنبر  
 بار یک پس بگیرد و بسازد از این و از لوز مقشر و شکر و به پزد صبا لبن بقه  
 و بنوشد - حرف لبرض و دقیق حمض و با قلی فاما خواه مکرر کسید  
 و دوز و مکون و فلفل مکرر نصف جز و بکوبند و به پزد از این شیر در تنور  
 و خشک کند و بگیرد از این یک خنبر سمید یا بس یک جز و بسازد از این چنان  
 یا بیا میزند در شور بای قروح همین و بخورد و اخر لوز و بنوق و حب النقا  
 و شهد افق و حب صنوبر بعسل بیا میزند و بنادق بسازد و بخورد هر روز  
 پنج تاده و عقب ان مشرب بخورد که فربهی منی آرد و رنگ نیل کو کند و نافع  
 است به راه را - دقیق حمض با قلی و شیر و ارز و لبو و عسل  
 مقشر خشکاس سفید مانش مقشر مکرر نصف جز و سمید مقشر ربع جز و لک و دوز  
 و لوز مقشر نصف جز و شکر دوز صبا بسازد بلبین لجاج و زیاده کند بران  
 کشک حفظ نصف جز و بخورد هر روز اخر یکرطل شیر یکرطل آب بپوشند  
 بر فتن تا که آب برود پس بریزد در و یک و قیه فایند و اوقیه و عن کاه و  
 دوساعت بخوشاند و نماند بخورد اما چیزی که بزال آرد استعمال بخورنا  
 ملطفه است بمثل قنداقلی و مکونی و بلادری و اطریفل صغیر و جمیع ادریه

مدره و غسل کردن در آب بعدنی و حماه و دخول حمام نباشتا و توفیق  
درود لکه آب حمام بتعذر بود پس در آبی که خفته باشند از زیره تلخ و بون  
و زاج و شب و کبریت و تمرخ بادمان حاره و استعمال ریاضت قوی  
قبل طعام و طعام او مزور است یا بقول دغل و اگر اشتها شود لم و تخم  
نارزد سر شود و خورد آب قبل طعام و صبر کند بر جوع و عطش و بخورد هر روز  
یکبار و بیداری کشد بسیار و بنوشد شراب کهنه مسرود و بخواند بر فرش نشسته  
و در اقباب بود بسیار و سکون در جای حاده بدن ناخواه  
بذر از یانه سداب کمون با السویه و مزربخوش بالیس بون مکرر چ  
اگر جزدی سفوف کرده بخورد و هر روز یک شقال فاما ادویه مفرده که بدن  
را اندر کند شب و سدر و سکنجبین و زرد آوند و جنطیانا و مزربخوش و  
ناخواه در از یانه و بذر کرکشی که بخورند تنهها یا مرکب  
است ناقص لم است فاصه اگر بعد لک بدن باشد تا که سرخ نشود پس تمرخ  
بادمان محلا بعد اخضر اخضر است تا ختن تمرخ کند بر و خن که خفته باشند  
در و بیخ قشار الحار و بیخ خطی و جنطیانا و زرد آوند و نبات و جاشیر و قنطور  
یون یا تمرخ کند بعد حمام و بخور ساخته بلکه بخواند بحام رود و عرق کند  
و آب محلل بود لک مقدور باشد آب حماه بهتیه و الا که کم کند بدن را  
اینکه بکشد صفرت و بپر کنند انرا از آب بریزند در این نمک بسیار و نگذارد



و بر و بتابد افتاب استرح است کند ران و میگوید باید که بدانند که گرم شدن این  
علیه اگر تب آید و نافع است پس اگر تر کنند ترک کند و چون تب و باز اعاده  
کند با آن علل و میگوید بخفیف بدن رود و مریض بشود چه حرارت و برودت او را  
اعیاض می آرد و اندر میرساند و زود اثر میکند در و همچنان سهر و هم و کم و  
غضب و اثر میکند در و زیاده از بدن فرجهان شرب آب گرم  
و تعریق و قی و نوم طویل و حمام و خوردن در روزی یکبار لانهری می آرد  
لانهری میکند بدن را تقویت قویه نک که ساخته باشند از لانهری  
ادمان دقیق که سنه و مرز بخوش لانهری می آرد زاج لانهری  
میسازد بیک درو خط است که ایاب مانع

جبل در مردان و زنان یا اثر که با حرارت که غالب می آید بر زاج رحم پس  
می سوزد و می آید بر انشین که تیرید سوزد و می آید برودت است که سرد میکند و  
بنجد میسازد با بطوری است که خشک میکند با طوری است که اقبیه است و ایابی که  
خاص است میرا به بودن فروج است در رحم یا سده یا صلابه یا خشونت  
بار و ال رحم از موضع خود یا کثرت رحم در جانی که بر ترب و دت است در نزدیکی  
رحم و چون خواسته باشند که نشانه شد که از کدام یکی از آنها امتناع است بپوشند  
بر یکانه دوزن را که پول کند بر بیج که و یا بیج خوش بر چه خفیف باشد امتناع  
از دست پس اگر امتناع حرارت بود علامت آن صفر از دم حبض است یا

الوداد و ان وحدة و صرارت ان علاج ان فصد است از صافن و بخورد نای  
الشعیر و صفت الشعیر بزر قطونا و حمل بر حم اسفید براج و اگر باشد از برودت  
پس علامت ان کثرت خروج دم حیض و مثل ان بسوی بیاض و علاج ان خوردن  
دهم خرمج است بماء الاصول و خوردن حب کبکبج مابین دو روز و اگر کسوی  
مزاج قوی باشد پس بخورد و هر ناما سنجینیا چهار روز پس است و هر یک روز  
یاد و روز یا سه روز و بعد ان باز بخوراند همانرا و نیز بخورد دواء المنکح  
محض و حقه کند باین حقه صمغ و ناخواه و ابهمل و کاشمش مکد نصف  
طود شبت و بابونه و قطف و حلبه و سداب مکد حقه بریزد بر و سه رطل آب  
و بریزد تا که باقی ماند نصف پس صاف کند و بستاند از ان آب یک رطل و بریزد  
بروش که چه از دهر خل استار از اینج از دهر بر اینر قه مخلوط کند و حقه و تد  
پین کند باین دوا و نیز و مقل و حمل و خلک و انباط مکد نیم درم و جمع و دغین  
نماید بدان و حمل کند بقط سیاه یا دهر نار دین یا دهر بنامان در  
صوف و این علاج کله نیکوست و سر که اگر اسقاط شود از و اگر باشد بر پیش  
علامت پس حم و علاج ان نشستن بر آبن و دخول در حمام از حم بط و باشد  
غذای او اسفید براج و سم و لبن مانع حلیب مطبوخ و اگر باشد از رطوبت پس است  
ان رطوبت فم رحم و کثرت مدود و و علاج ان بخورد و دهر خرمج بماء  
الاصول و برادر این دوا کند و کل و سنگ و قاقیا و حفص و نشیند در انهری

قالبی که مثل آب پخته باشند در وسعد و سنبل و قسط و فانیخواه نیز بر آرد غایب و مشک  
و طیب و جابر و اگر باشد از فرج پس گران جدا گانه گفته شود همچنان اگر از سینه بود  
انرا احتیاق رحم گوید و اگر باشد از زوال فم رحم از موضع خود و این بسیار اندمال  
قرحه در آن و علت است آنست و چون از آنکه خود به بیند در یابد که گشته و زایل  
شده از مکان خود و علی بن فهد با سلیق است و حمل از کثر مطبوع و شحم لطو  
و حلاج که اخته باد همسم آمیخته بکثر مطبوع بنهند در صوف بردارند و بخورد و  
دهر خرد و به با ارباب فیهرا تمیز کند عاریت او بد مهر ناردین یا دهر رازی و حقه کند  
باین حقه در قبل ان بتن و شبت با بونه و اکلیل الکد و سبز خوش و حلیه مکه حقه  
به برود در درون آتاکه به نیمه آید و مشک کند و بر نرد و در شکم چه از دهر خل و حقه کند با  
ان و اگر باشد از کثر شحم پس حلاج در ان غلظ لطن احتباس دم طفت عالج به نرین بدن چنانچه  
نموضع ان گفته شد و اگر نرین حامله شود در سقطا میشود حمل او پس این از فرط طو  
رحم بسیار رخ غلیظ در و یا فرو آمدن از اعلی یا بغل یا قریه یا قریه و هم نشود  
یا برداشتن یا اگر ان یا قلت قبول منه و از لاق ان اسباب یا ضعیف رحم و  
ملاکته یا ورم در ان یا فاد مزاج منه یا صفر حلقه رحم یا انصاف به عارضه سوی  
ان یا اجتماع ریاغ علیضاد در ان و علی بن ان در اکثر انواع خوردن دهر خرد و به  
برین صفت یستند خضوبه یکم و بگوید و نیکو بیامیزد با او حلیه و زرد یک یک کف  
بزرگ کفش و رازی باخ و انیمون مکه حقه و احد به کفش و سبز رازیانه مکه قیفه یک یک کند



و نیز در آب یک نخله و نصف به پزد در یک صاعقه تا که بر آید روشن  
او دیگر و قبه او به لب صاف کند و در خورد از این هر روز درم تا سه درم  
بقدر احتیاج یا پنج درم هم می توان داد بیک که چه شراب مزج سخن یاد گرفته و  
خورد در اینها صاحب کینج زراوند و فوج و جوز بود اقله و قفل و نخله  
و بخیل و نیز که شش مکر درم کمون که باز قنقور نخل خمر کشبانه روزی بریان کرده  
چهار درم چند بیدتر نصف درم شحم حنظل و تربد و قنطاریون و سکنج مک پندرم  
بگوید و حب سازد و شربت درم تا سه درم اما بسبب دران و انصاب به  
حاره دران و خلایع ان نیز در درم رحم گفته شود هرگاه رحم قبول  
می کند منی را حیل می شود زن را منضم می شود فم رحم و دوا میرود از موضع خود  
خشت می شود از تقاضا و میریزد حیض و ثقیل می شود و میرود شهوت طعام و شیر  
نشد لون و ترش می شود جشاک مسنه و بلاد است اشتها و الر دینه بهم می رسد و  
احتباس لون و بعضی می زنند لون عروق ندی بسوی کمر البته عادت ادراک بکر  
قبل نزول دم حیض درد مزاق است و در و ظم و صداع و وضع عین غشیان قشونه  
است و انولی اگر زن حامله بودند اگر زن که او نیک بود حرکت او  
حقیق بود و شدی ایمن او بزرگ شود البته ی حب و همچنین حمل ندی و حرکت چنین  
در جانب ایمن بود و اگر با انش بود در لبض این بود و حرکت به کوز در ماه دوم  
بود و حرکت انوث در ماه چهارم اگر به پزند به فیه را یا بگویند

یا سر دکنند شوکران از آن حیوان بچه متولد شود و میگوید اگر استفراغ کنند و بزرگ  
شود و بیضه ایمن از عظام در وقت ادراک بیس متولد شود و اگر بیضه چپ نفخ  
کند و بزرگ بود انوش میگوید اکثر اولاد مشایخ و علمای انوش است و اولاد شایان  
ذکور و میگوید که ذکور متولد شود از من غلیظ و میگوید اکثر که حاصل مذکور هرگاه استاده  
شود اعتماد بر دست است کند و اگر از انوش بود بر دست چپ هرگاه منبشینه همچنین  
بر زن که زود حایض شود دلالت کند مزاج او گرم بود پس دلالت کند که متولد  
خواهد شد از ذکور چنین اگر جماع واقع شود قبل از ظهر و حقه حبسته ذکور متولد شود  
برای نخیل نرینه علاج کند مرد و زن را بجزی که بخت نماید و جماع نکند  
درین مدت زیاده آب نخورد بکند و شراب خورده جماع نکند و نه برامتلای شکم و نه بر جوجه و  
منع نماید و گشته نشود البته و شراب خورده جماع نکند و نه برامتلای شکم و نه بر جوجه و  
حقنه  
می باید که قریب الحقیقت بود و حقه حبسته و مرد و زن را نافع است  
باید که نظر کنند در منی پس اگر به بنید که رفتن است بخورد استای با شیر حاره تعلیف  
منع نماید پس جماع کند و میگوید خبر این نیست که حمل مساند در وقت که جماع واقع شود  
وزن را شهوت بود و اگر شهوت پس میریزد منی پس بر می آید و میگوید که نرینه  
که نخورد مراره در بطن قدر با قلدی مصری متولد شود از نرینه و میگوید اگر باشد عروق  
بای حامله سرخ پس بچه نرینه زاید و اگر سیاه بود مادریه و اگر باشد حنمید پس بچه نرینه  
بچه نرینه زاید و اگر سیاه بود مادریه و بر آید شیر از پستان راست نرینه زاید و اگر از

چپ آید مالدش و میگوید از سودم سست مرتبه پس صحیح دیدم که بگویند چای  
که استاده بول کند پس اگر بای رست او تر شود و آنچه نرینه بود و اگر بای  
چپ شود مالدش فاما آنچه مدد دهد بر جفن نیست که بردارد آن انفع  
ارنب بازید اخن مسکه صابون و بول پس نزدیک کند مرد حامله شود یا  
نخور کند و بهنگام یا خوردن یا حبان در قبل بقیع یا بردارد مراره و نرسا  
یا مراره از نرسا از سر چه با وزن دو دانق و بهنگام دین یا بگذارد سیم او را یا  
علک انبساط و طی کند با دم رحم را و خانه پس مجامعت یا مردی که بعد طول  
طهر از آن فحاح و تعقب ظهر و بعد ملاحت بسیار رسیده و بیجان است  
و باید که هر دو غیرت باشند و باید که با لکند مرد و در کهای نرسا را  
زیاد و چون ببیند در چشم و چهره زن ادراک شهوت اندال آن تقدم  
انزال خود کند اگر بردارد آن بر نجاسف چند روز مدد کند بر عمل و  
مدد کند بر آن شراب بقدری و خوردن جبر جبر و بیون و اصل و تنه  
کند کمون و بنجریا لشراب عتیق یقین بر عمل متعبتر و چند بیدستر و  
بریزد جاشیر و حبلان و حبان و قسط و سنبل و نقل و شراب حلزده و  
استانند بقدر بلوط و بردارد و بسیار شهاب قیل حلاج و چهار رخت  
چند بیدستر و مرد میوه ساید و قسط و نقل و می بریزد و جاشیر  
مکد جز و قلیل رشک و غنبر حلزده لشراب بگر بقدر بلوط و نیز دارد



قوی حرارت شیو ط که آن مار را میبرد و شک و چنین بخیر و قدری نفع آن و  
 بساید و بریزد بر روز و در مطبوخ و بر دارد بصوف سبز در روز سه مرتبه  
 صبح و نیم مرتبه شام و نزدیک کند و بزوجه بصر و دیگر فرجه محمد بر جمل نفع آن  
 و حمام و سنبل و اکلیل الملک در دم و نصف ساج و قدر مانا مکدیک و قه  
 شحم اذ در حاج و معر و شمع و صفت بیض مسلوقة مکد و او قید به نازین  
 دو ملحق بگو بدیاری و نگذار شحم و شمع بدیاری و بیامیزد و بر دارد بعد ظهر  
 صوف اسمانگونی سه شب جمیع شود آخر نیکو تر است از الفخار است و نفع آن  
 و حل مصفی اجزای سوای بیامیزد و بصوف بر دارد در روز تجویز قوی  
 محل زینج احمد و جوار و بیامیزد بمیوه سایه و نخور کند در قمع سه روز  
 بعد ظهر و نزدیک شود آخر میوه سایه و قه و حب الفخار بیامیزد و حل و کند  
 و نخور نماید بوزن درم سه مرتبه که گلاب واقع میشود و جمل جمل  
 بربک بپزدن فم بعد حل و نمایان شود و خون اندک اندک و چون  
 چنین واقع شود پس اول صورت نیریزد و عفس شود و بر آید از رحم و بر انگشته  
 شود با او حر و نهج در وجه و امراض ادویه با اندک ساقط شود و یکی از آن هر دو  
 جانب ک نیکو است و او مستثر است که جمل را نمی نمایند  
 بخور زن نشاره حاج هر روز و در دم حامله شود اگر چه حاقه  
 بود اکثر نخور کند از سنبل بر اخانه کند بر جمل و بر دارد از صمغ

که در غایت حرارت نبود مثل نقل و مانند آن مدد کند و جمل و اگر بر دست  
قوی بود پس نخورد تریاق و میگوید چیزی بر ای اگر نخورد مدد کند جمل را  
بر میگوید اگر نخورد از آن موش نتیجه او بسیار شود اما آنچه منع جمل کند  
پس اگر بردارد مرگ است بعد جمل قدری از قطران یکسج کند مرد در وقت  
جمل بدان بردارد بعد جمل عصاره سداب و فلفل حامله شود  
که اگر نخواهند که بشناسند زن حامله است یا نه لبخ را اندازد  
ماء العسل بوقت خواب پس اگر بیدار شود و معوض حامله است الله  
فلا حل کند شهید را در آفتاب تر نه جوشان و حرکت نکند  
زن بعد خوردن آن اگر در و بیدار شود حامله است والله فلا  
رحم مایل است بمویهای خوش و دست میدارد اینزد و نقد دارد از  
بد بویهای دشمن است رحم قدما است زبل فیل و بندر  
البنج و قنقعه که بگوید و سحر کند بلبس افکنه اخضر بادیان و بنهند در جلد ایل  
بیا ویزند بر مرگات جمل بگیرد و میگوید که گویند دیگر آن که اگر بازند  
از آن شیاف و بردارد قوی تر بعد در آن قبل اگر رحم را و  
باشد چنین تام بود و اگر ضیق ناقص میگوید مانع حمل است اگر زن بستاند  
سقمونیاں تخم حنظل و خبث الحدید و هر زحشاں که آن بنا تاثیر میدهد مگر  
که اگر افشا را گویند و کرن و بندر کرن بال سویه پیامیزد و بقطران و بردارد

بعد ظهر حمل نگیرد و میگوید فلفل است که منع میکند حمل را اگر بردارد بعد از  
که اگر خواهند که حمل شود چوب کشت هشوزا درجای  
شنیدم از و تجربه کردم که عصاره بصل را اگر طلا کنند  
ذکر را بردار و منع میکند حمل را و اگر بردارند آب را اجدار چنین نماید  
قوت قویه و میگوید طلح پیا ز قوی تر است درین فعل از سایر انواع  
او و میگوید که خواندم از قدما که اگر نخوردان بوزن دودانی ورق  
باماری که آن فلفل سیاه است وزن دودانی حمل بگیرد  
هر اشخص تجربه نموده که اگر نخورد یک شقال مثل حمل بگیرد تا مک  
شقال اما آنچه ضرر دارد حمل را سداب است و فنجک و حقیق نهی اما آنچه  
در رحم در آید و فاسد کند منع را اگر فشر قطرا سیون و راریان اما آنچه  
سقط اخب است برداشتن قطران است و عوسداری و شیخ حنظل و غیر  
و شرباب سداب و آنچه بر آرد اخبر از خوردن ابهل است که نخورد حامله هر  
روز سه درم تازه روز بر شکم سیری تا که نباید بسوی ابهل در بول خود  
و غرق کند خواهی که این که تر میشود و او را چون تر شود علاج بایرند  
و نخورد و دای حلیمت صفت آن درجای ربیع گفته شود

ابهل صد درم فودنج یا بس ورق سداب یک درم فوه صاغیج و قد  
مانا و مشک طریق مکرده درم بیا بیند در شیرین تیس و بخورد صبح و شام بعد از



چند روز هر چه در باب سهل و آسان و آردار طاعت گفته بودم تمام است  
چنین است که سه قطعه شکر از و در ماه اول یا مانند آن  
بگیرد و خطی را از و آنها بپزند بدین سوسن بگذارد و یکشنبه روز  
و نهند بر خاکستر گرم که جوشن بگیرد و در همان خطی بسوزد و در وقت  
و حقه کند قبل از آن که بسیار عجیب است اگر نخورد آن ایشان فایده  
بوزن درم بافتند بچند دیگر و میگویند که اگر نخورد بوزن دو دانق گرم آن  
بیافند و راحت میگویند که عصاره نخوریم اگر طاعت کنند بر خانه و بطن باشد  
کند چنین را و اگر بردارند بصوف و در اخراج نماید اکثر بسبب  
خلیقه که رحم بند شو و مانع حمل بگویند پوست درخت بان که نه که آن نسبت  
پاوسیر معروف شاهانه بود و آن یکدام کجی که نیمه درم جو گویند و در  
سپهر آب بپوشانند تا که پاوسیر آن بجایند و نیم گرم بخورند در ایام استیاضه  
و بعد از آن این فرجه بر دارد و بومان در آن ربع دایم یا دیان ربع دایم  
برنگ ربع دایم اجمود بر لونک پیروز ربع دایم سبیل بر و ربع دایم تخم  
شبت ربع دایم روغن کنجد و دایم شهد و دایم روغن را گرم کرده شربت نمایند  
و سر کنند و بعد از آن اجزاء مذکوره کوفته و انقدر در آن بپایانند که پنبه از آن تر  
توان کرد و بر دارند تا بهفت روز و استیاضه از آن که پنبه نمایند و بعد از آن بگیرد  
نموت تا توره که نزدیک سیدن بپوشانند و از آن درون خالی کنند پس بپزند

یک جوز بواو نیز از اندرون خلا کند و در آن یکماشته افیون خوب کنند  
 آن جوز را در آن تا توره نهند و آن تا توره را در خمیر آرد بکینند و در تنور  
 تا قیته با خاکستر گرم بپزند چون پخته شود بر آرد خمیر تا توره را دور کنند و جوز  
 را با افیون کوفته بقدر خسته که در شیشه زرد و بردارند و یکبار در زرد  
 حامله شود مجرب است و اگر درم رحم بانجا شدن آن مانع باشد بکیند و خشت  
 که بسیار کهنه بود و بار یک است بایند و قدری از آن در خرقه بار یک بسته بردارند  
 و درم رحم را و بنجانیدن او را مجرب است و درخت سیل اگر کم کرده  
 بر عانه بستن و دفع ورم و وجع رحم است و اگر رطوبت لرحه و مانند آن درم  
 بود که منع حمل نماید بکیند و تخم بندال و دوام تنبوس ساحل و درم توتیای سبز  
 یکماشته با ساینده شیاف سازند و طولانی بر یکطرف و فیشمان و بردارند  
 در تنفیر رحم بدل ندارد و کوسمیه و کچمیده بر آرد و چون در باب که شیاف  
 خود را تمام کرده فیشمان را بکشد و بردارد و این دو از مجلدات قویه است  
 جوز بواو خدل مای خورده ماز و سمندر سوکینه و عفران از هر یک یک عدد است و  
 دام محبوبه را الاشب را یک کعبه بد و شب در سفال آینه رسیده بر آتش نهند چون  
 بگذارد یکماشته افیون در آن اندازد چون افیون هم بگذارد اجزای آن  
 مخلوط نموده شیاف سازد و بردارد و بنزد در و حامله شود و الاشب  
 تلخ دانه که در گندم بر می آید کوفته و بیخته در آب  
 مجرب است

بسته محمول کند که رحم را از بر چه در و بود پاکست سازد بعد از مجلدات لکبار  
دارد و اگر سوی مزاج حار که رحم را خاض شود مانع حمل شود بستاند نبات صریح  
و خوب از و خرقه بار یک و از نیل رنگ کرده باشند اجزاء و کوفته شیا ف سازد  
بقدر خسته خرم و صبح شام بردارد تا یافت روزی بر صبح یک شیا و هر شب یک  
شیاف بعد از آن مای بخورد بسیار کوفته در خرقه بار یک یا بردارد چون غافل  
شود و بهمانسا کوشین در آب تمام شب خستند و بخورد تا سراسر روز نافع است و

و مانند آن را هیچ دو اوقیه

موجب مده بعد از خری

ازین نیست که بگوید که بخاره مهوه احتی که بل مهوه و باب است که و بر شمان  
شیاف سازد و خشک کند و بردارد و چون حمل او تمام شود و از خود جدا کند  
و الا خوف تمام است و هم چنان است هیچ بسکپره که بر شمان بسته بردارد و چون  
نمایان شود بر آرد موجب است برار آنجهت مجلدات نرینه بعد از آنکه

یکماه بر حمل بگذارد بدو ماه ترسیده باشد تا سراسر روز عصاره دو بهریه را بنوشد

که به ازین دو انیر و نیم چنانست خوردن کافور یکروز زیق و مازو

و گل خطم خیری و عنبر مساوی الوزن جدا جدا کوفته بقدر تخم و فرجه سازد

و بعد از ظهر بردارد و روز دیگر حمام رفت و چون از حمام بر آید یک دیگر بردارد

و شنبه دیکی کند حامله شود خصیه سوزش خشک کند و دیار یک که زن بخورد

و در ساعت نزدیک در و حامله شود موجب است باید که حامله بر



بپزند جمیع اشیا و حریف و مرچون کبر و زیتون خام و مانند آن و از پییزی که  
آورد آبول نماید چون حمض و لوبیا و سداب خاصه و خدر کند و محافط نماید  
از سقطه و ضرب و خوف و تخلف بسیار خصوص در اول حمل و آخر آن و از جاعه نیز  
بپزند در آب که موجب قاطع شود و غذا کند از اغذیه لطیف و نیکو و حسن  
الکیموس تا تسکین غشیان نماید و مقوی فم معده بپزد چون لحوم و دجاج و در آج و  
جد انجور و شراب بخار بمقدار کمتر و خورد بپزند تا از زربو فجا که حامض و قاق  
مثل رب ریاس و حصرم و بیدار و از این اقراص قرنفل قسط جوز بومست  
که عود و قاقله کبابه با سویه و بخورد یا بقیع حامض یا آب فجل تا تسکین  
کند غشیان را و در حم را حرکت کند با اعتدال و خدر کند بسیار بودن در حمام  
و زیاده کند در خواب سبب و سکون و طبع و تخفیف از غذا و در روز خدر و  
غذا و سبک کمتر خورد و بیکبارگی شکم پر نکند و اگر سقوط اشتها شود و خورد  
حریف چون بصل و خردل و مانند آن تا مدد کند بر اشتها و مصلح کند و مصلح  
ذخورد و فجل و زمان و اترج و پیریز کند از اغذیه رویه و کثرت محلیط که  
این تدابیر خلاص میکند از مرض که در حمل افتد و نافع است در اشتها را  
منع معتدل از ترک طعام شیرین و شرب در کمال عتیق خاص است و درین  
باب یعنی باطل شدن اشتها خردل که آن نافع است جمعی را و بشار و ثوم  
را بپایانند و بمثل آن روغن کنجد و به پزند تا که برود آب یا قیما ند و هم و طلا کند

با و فمعه را و رحم را که آن نافع است درین باب و بهم نفوس بار در رحم  
ریاح را و اگر عارض شود حامله را اسهال پس علاج کنند و حقنها و قابضه و اگر  
مرضی دیگر عارض حامله شود پس علاج نکند بحد و اسهال  
محافظت چنین نماید و وقت معده دید که نخورد بعد سه ماه هر روز سستی  
کمون و بذکر کش در سر که خیس انده مکدی کوفیه یا خواهر زنجبیل مکدی چهار  
درم شکرده درم بکوبند و بیا میرند و جوش شربت بکمال بافت ترا که مثنای  
شود از ریاح نخورد مرور بدینا شفته و عاقره مکدی مکدی زنجبیل  
و مصطکا چهار چهار درم زرنبا در پنج بذکر کش و ج شیطرح قاقه جوز ابو اسبا  
قره مکدی دو درم فلفل در فلفل سه درام دارچینی بجزرم شکر سیدانه شل جمیع  
بکوبند و بیا میرند در شکر قوام آورده یا خوف کند شربت یک طعمه شربت اب  
مخروج سکه اندوی خوردن کل بگوید به جای آن شسته بریان و ضامن کنند  
ان را بادویه مقویه اگر منقطع شود عرق حبلی ساقط شود عمل او  
خصوصا اگر بچه بزرگ بود میگوید که حامله را از چهار ماه یا یافت ماه علاج با  
میتوان کرد و در مادن آن علاج امراض آنها دشوار است و میگوید که اگر حادث  
از امراض حاده حامله را خوف بملک بود و میگوید که زن حامله انقباض نخورد  
تدبیر خلاصت سوط است اگر بتوان مان حامله بود و یک شئی او خورد و بحد  
و یک و او پس اگر خورد شوند شئی ایمن بیاقتند زکواران و اگر اگر خورد بود با

است و میگوید زن لاغر از بسیار اگر حامله شود پیش از وقت فرزندش  
شود بطوری که او میگوید زنی که متوسط اللحم بود اسقاط شود و او را در ماه  
یاد و سه ماه بعینه است معروفه پس او رحم او محتلی بود بر طریاتی که شنبه لغو خط  
و میگوید که زنان فربه با افراط حمل شو چه بند میشود در ششم و هفتم آنرا  
علی الحان لاغر کردن است و میگوید که اگر زن حامله را روان شود از پستان شیر  
بسیار دلالت میکند بر آنکه بچه او صحیح و میگوید که اگر سقط شود در این حامله  
و جع ندین یا رگین یا در عین یا در و رگین نیست خوف اسقاط و میگوید  
که اگر زنی را که حمل ماند و خواهی که معلوم کنی که عاقره است یا نیست پس بپوشد او  
بجادر و در تحت او بخور کند پس اگر برسد بوی بخور بدید و بینی و عاقره نبود  
و میگوید که بردار تو نم بکش اگر یافته شود برین تو دم در ده و صبح عاقره بود  
و الا عاقره است و میگوید اگر عارض شود حامله را از جبر خوف اسقاط و میگوید  
که اگر بر آید در رحم زن حامله خراج سرخ پس او میرد و میگوید اگر حامله را حیض خان  
شود ممکنه کنی در شکم او صبح باشد که اسقاط عارض میشود از وجع  
شدید و از تخمه عظیم و کثرت حرمان خون و از شرب سهیل و از احتمال دوا  
و میگوید هرگاه که باشد کمی و غمره در وجهه و اخیار و ثقل در سر و وجع در قعر  
چشم پس اسقاط میشود از وجع که اگر در دم کند رطل صبا پس  
فما کند از بر دی منقح در رطل و صبح کند و در و مضرت نخل و بنک و سر که



و باید که ترتیب لوق و ملج لوق نیزیت و طلا کند با حفظ در ریت  
که ترتیب یافته طلا کند باید که حبالی خدر کند از اسقاط در  
شهر ثامن زیرا که مخوف است در آن ماه اسقاط و میگوید وقتی که بغشازند  
ندی حبلی را در ماه اول از و شیر آید پس کمی ضعیف است و اگر بیضه شیر آید  
صغیر اگر زن حامل را چون نمایان شود و آثار اسقاط ظاهر شود  
بستاند آرد سنگها را و فاش شده وضع و کثیر امتحانی شکر بر ابرو نهاده و سوز  
و یک کف بخورد حل نماید و از حدس مقشره و قشره رمان و محض و اسد در سر که در آب  
ضاد کند و خانه و اگر این اجزاء را در آب جوشانده انبرن کند بهتر بود  
اگر زنان را بعد زاییدن تر عارض شود فلفله بمقنیه نقل در بیرون آب بپزند  
تا که به نیمه آید تمام شکرها را در صبح و شب بخوراند باز در این همانقدر آب آید  
از صبح بخورند و سه صاف نموده بخوراند و روز دیگر فلفله بنویزد و دیگر بگیرد و  
همان عمل کند تا بیل شود مجرب است زنی را بعد زاییدن تر شد و درد  
اعضا نیز داشته است و استعمال را که است بیل شفا کامل یافت اگر زن را بعد  
زاییدن شکم کلدن بماند پنج جای جوی نمدام باد و نه گاه و خور و نافع است  
و اگر زن را بعد زاییدن بروی تر عارض شود جوهر لوبان و مشک و دود و  
مایان خور و نافع است بر کوبیده چون ایام و ولد است نزدیکی  
باید که در حمام رود در آن بنشیند هر روز یک است و تمیخ لبطن و ظهر نماید و خون

و نخورد از اغذیه لذیذه چون اغذیه باج و حلوا که بشکود و دهر نوز خسته  
 چون وقت ولادت برسد تمیز بطن نماید بر و غن خیری و زیاده  
 کرده و تمیز کند خانه را و به ملو را و حجام را نیز که آن موضع است باین  
 قبل و دیر بردارد همان روغن را و میخ کند سه هفته و بگردن نشیند و دراز  
 کند پایهای او را پس بر خیز و بخت و حیرت دهد شو طلیق در زره بند  
 نقش را و نیز حس کند و بمالد قابل زهر را و نمزد به ملو را و او را و بران  
 او را بوی انفل و اگر طول کشد امر پس نخوراند شوربای هر که میخشد  
 بغران و نمزد بهند در شحم و حجام مسموم بطور نخوراند قدری از شراب بخانه  
 و اگر اثر به ولادت بود و خوف شود پس نخوراند از آب خسته و ستر طلیق  
 دیگر طلیق و قدری از زهر بادام در آن ریزند و دو مرتبه یا سه مرتبه باقی  
 بکند و نخوراند او را بعد این از صابون و سداب و قراصیم و اگر امر شدید  
 تر شود نخوراند او را بعد این از صابون و قراصیم و زن دو درم و اگر از بوی  
 نفه و کراهیت بهو حل کند در شراب بخانه و قدری غالیه و نخوراند و قوت دهد  
 او را بماء اللحم و شراب شود اگر متولد شود و بماند در بطن شش ماه پس عطر دهد  
 بکند پس بکند بپنی از او ساقط شود شش ماه و اگر نه باز اختیار کند ادویه که  
 ذکر رفت و مانند آن بگیرد و سوزد و جاشیر و کبریت و باز دینا دق و مراد  
 بقدر میخند از آنها یکی بعد دیگری در مجیره و بالدی آن سر بکشد از نو

در آن سوراخ کند و دودی که از آن سوراخ آید بر آن نگاهدارند فرج را بپوشانند  
بجوشن میست را هم بر می آرد باید که استعمال کنند این بخور را و هرگاه چنین  
در بطن بپذیرد یا از زنده باشد و اضطرار نکند برای برآوردن پا قور حرکت نکند  
که بسیار نافع است اگر بعد از آیدن خون بسیار روان شود چنانکه تا آنکه  
ضعیف شود پس علاج کند بدانچه در سیدان طبع گفته شد و تئویر نماید  
از ناء اللیم از شراب بویهای خوش اگر خون چنانکه باید که جاری شود پس  
تخمین کند به بخار مذکور و سایر علل عجات که در باب احسان طبع گفته شد  
و گذارد و او را بان حال مگر ضعیف بود که موجب ارض شود اگر باشد  
زن را وجع رحم و عسر ولادت و عارض شود او را عطاس پس این نیکو است  
میگوید بر زنی را که خون جاری شود قبل از خروج ولادت بعمره بوجع  
بود که میگوید که کشید حجام یا حلی عارض میکند ولادت میگوید هیچ چیز مفید  
نیست زنازه که نزدیک بولادت باشد از تشنگی قند میکند چنین را اشغال  
ادویه میگوید که او حجام عارضه نبرد اشقاط صفت است از او حجام عارضه  
نبرد ولادت و میگوید خبر شدید و بر دشید و ثوار میکند را آیدن را و  
میگوید که اگر تخمین شود زن از استعمال خبیر دثوار میشود آیدن برو میگوید  
که آن کلان ساد ثوار میشود ولادت بسبب ضعف قوت آن میگوید که  
اگر زن بچیز آید و ج خون از او جاری شود خوف ملک است



اگر عارض زن را بعد ولادت جمع رحم بخوراند و او را حرق از یاد  
 الشیبه و سم خطر که نیز یک است و میگوید وقتیکه بچه در شکم میبرد و بر می آید  
 از رحم قبل از خروج جنین رطوبات و صددیدن می باشد که در سره  
 او بر صورت قتی که نخواهد زن بهلود دیگر بگردد و محسوس شو که جنین  
 قباد بمثل سنگ و میگوید که شرب آب پنجه و آب شوره و کثرت استعمال آن و  
 اماکن بارده عسرت و ولادت می آرد چه سخت میکند بدن را و میگوید اگر  
 نیاید خون نفاس بر خیزد او را درد شدید پس فصد کند صاف را از زانو  
 دردمی آرد چنین و میگوید اگر آئیده شود موی و مو و مفتخ نشود سر او و  
 با حرکت نکند کثرت می آید آن موی و شمعون گوید لبن ضایع بر می آرد چنین  
 و شمیه را شحم حفظ و قطره وزن سد اب باکس مکرر در هر درم بهینه  
 و در باره بقر طلا کند بر غایت سره و حوالی آن خون جاری  
 شود در حال بگیری و عدس میقشر و قشر رمان و عرق آسن با بس بخوراند و  
 در آن بنشانند و تخمیر کنند این اجزاء را در سرکه و آب شیرین و ضایع کند بر رحم  
 ایضا اگر ورق خطمی را به پزد و قدری از سمن و مثل آن کنند  
 و بخوراند و هم ازین طلا کنند تسهیل ولادت نماید و شمیه را بر آرد و اگر بعد  
 ولادت استطلاق بطبع عارض شود بستاند بید سیاه و سمن بقر و بگوید قمیخ  
 کند یعنی سوف که با بخورند چند روز نافع است

کند در از بار

کند در رحم از آب حلب یا آکتان بعد ترنج بدید در دوا دمان نیکو  
و نیکوست و در آنکه بستاند در خور دجا و شیر و مر را اما شور با سوپه و  
باز داین بدلیس بر دارد و میگوید اگر به بند وزن برزان این خوب  
بدنافع و ولادت اگر عارض شود جلی را قبل از ولادت  
وجع در خانه و بطن اسان باشد ولادت و در آنکه عارض شود وجع در صلب  
کند بر ولادت میگوید اگر عارض شود در ایام نفاس همی وجع در رحم  
بیش نشانده و در آنکه آفتی که رحمت بسیار از آن بخوراند و اما و غیر  
مرات کثیره یا ثقل شود بر او استرداد قوه نماید و بر طبع بدن میکند  
منع کند از دراز خون را که تدبیر نیکو و میگوید ادمان بو کردن بویها  
فولش عشرت ولادت می آرد و میگوید که هیچ دوا قویتر از این نیست  
ولادت که بستاند حلتی نیم درم ورق سدا یا بس درم هر درم و این  
یک شربت بهوتایک و قه آب بهل صبح یک شربت و شام یک شربت و میگوید  
که تریاق اربع نیز بر می آید خین و شمیه را میگوید که هر عشرت و ولادت  
بخساند زن را بر قفا و بنهند در زیر رحم او خیری بیند و دور کند  
یک اندک صاحبان او را و پیر کند زرافه رحم از آب سدا یا طبیبان  
در خیری یا طبیبان بهل حاجت بسز رقی کند بوقت و بشوزن آب  
افاضه سم و نصف ظل و انبیه ان طویل بود بقدر طولانی و باید که بار یک

را من بوزیر که هم جها را موضع همیشه تا بجای که میفرستند مثل ز  
آوند به شواری میر و خوراندند زن حامل را بعد از آنکه شروع ماه نهم شد  
هر روز بناشتا بوزن سه درم ده روز و پس هر روز فرمودم از غذا <sup>غلیظ</sup> ای  
و طریقی و حامله و قایض و فرمودم که نخورد طعامهای نرم و چرب از آن وقت  
تا زمان که تمام طلق بخورد و گفت قایل که باینکه سهولت ندیدم که کسی میزاید  
موجب بسیار نظامه برآید <sup>مفط سبب افطامت ضعیف</sup>

قوت ناسکه بوزیر احدت هم ورقه آن با کثرت آن با اخراج و اکل کرد  
رحم با و خلعت آن صفت لحن و در بود و هم قدیم و شهرت استیاض رویه  
مثل فحم و طین و مانند آن و است که مودی با استقالت خود خلج اما آنچه  
قطع سیلان کنطین مختوم است و آب بقله الحما و جلزار یا نخورد یک قلع  
حلبه مطبوخه بشراب قایض که باشد ثلث شراب و یک ثلث آن حلبه و یا نخورد  
قشور جوز هندی کوفته و پیخته نخورد سه روز هر روز یک درم بخل مزوج یا به  
پزد و چوب بلوط بشراب قایض که خیسانیده باشند در و دانه ریتیک بگیرد و  
آن استعمال نماید یا نخورد دقاق کند و قاقیا بخل مزوج و استعمال کنند و نهند  
مهاجم بغیر شرط در زیر پستانها او کفغ بلوغ دارد و نیز نفع عظیم دارد که بعد  
آن نخورد و خبث الحیدر مدب بخل یا شراب قایض و قشور کند و بخورد ازین  
شراب قبل از طعام و بعد طعام و قویتر ازین خوردن اقراص که با است که صفت



ان در باب اسهال دم گفته شده و همچون چسبناق است در اسهال البته و اگر  
 باشد در و انار صراحت پس فصد با سلیق نماید و بخوراند هر روز بزرگ البخ  
 و در انق تا سستد انق تا ثلث در دم و هم وزن آن سکر یا بخور و صفت نور  
 مسجوف باب حب بر انش و نیز نافع است که بکیر و کل و جلا و تنکاف و فاش  
 ملکیک و بکیر و آب مورد نیز معصور و ترکند صوفی در آن آب الاید صوفی  
 در اجزاء مذکوره و بر دارد انرا دایم ایمل انها و بکیر و کند و جلا و غرض  
 کل و قاقیا و شب با السویه بار یک بگوید و بر دارد و طلا کند با دانه و  
 با ضا کند قطن را و ظاهر البغری اللاس گفته اند سریش کشک ان به نشاط  
 شسته یا بلب و قیق یا بکدار و حوض ابلین بر دارد اجوف نشیند در  
 این قیتم که پخته باشد و اشیاء قابضه فرجه جند قرطاس محمدی اقا قیاجلار  
 عصاره حمیمه و در و و غرض طین مختوم و افیون اجزاء السوا و باب مورد  
 سائده استعمال کند و اگر دشوار شود او را پس حقنه کند زیر رید انچه گفته شد  
 در اسهال دم و حقنه کند انرا در قبل و بخور دهمه حامض قابض مثل سیاه  
 و حصر میه بدراج و فراخ و تخم صید و اگر باشد جنبه ی که سیدان کنند و غرض  
 پس حقنه کند حقنه های حاده اگر باشد فصفه نقش نمود بود  
 زنی را نرف الدم بود از هیچ علاج شفا نمی یاب حقنه کرده  
 اورا از آب نالحل بنشد خون او و خلص قیاس از آن مرض

بسته بود و ز آوردن حیض ابا ز دارد پوست و برضه  
بسوزد و باریک بگوید و کند و مصطک مکشیم او نس و ارید و مرجان باریک  
صله کرده مکده شعیر آرد و جو یکد رام از سفیده چهار برضه و آن نیز در و  
کرده باشند مجبوره را خیمه کند و دو قرص سازد و برتاب به پزد چنانکه خوشتر  
شود و بسوزد و بگوید در شور بای گوشت بز که از آن بختنه باشند بنشیند و خورد  
پوست برضه بآب خوردن نیز نافع است نافع سیلان طمث  
بگیرند فاخته را فسخ کند و سر را دور کند و در دمای آنرا خشک کنند و بگویند  
و باشد اربیده بعد از آن در گلاب بعد از در شکم آن مصطک مکشیم  
پز کرده شکم آنرا بدوزد و کباب کند و بر بخور گلاب چرب کند و روغن کز از  
بچکه آنرا بجعلتی بر ظرف بگیرند و آن کباب را در ظرف مصیون دیگر سفال بپزند  
از آنند و سر آنرا محکم کنند و تنور تافته نهند تا که خشک شود که بتوان کوفت  
بسن باریک بگویند و در دم ازین در آب تنکه گل بدیند که حبت طمث بینمایند  
و آن روغن را بر موضع کرده بمانند بچه اسهولانی چه کوشش را فسخ کند  
و شیر که در حوصله او باشد آنرا بفشارند و بوزن ده جوید بد کثرت طمث را  
باز دارد و روغن گل کوفته در زرده برضه نه مخلوط نموده بدیند  
یا بشیر که اندر دوسر کرده باشند بعد از آنکه سهیل کوفته چند روز مداومت کند  
پوست نارنگی در آن بختنه بدیند نافع است که پوست نارنگی خورد را در آب

شیرین پیزند که دو شلک برود تا بشت اولس از آن میتوان داد  
سرخ در سر که جوشانده بر فرج بندد حیض را باز دارد و بچانه است سر که بر تان  
که کم کرده باشند بچاران بقبول دادن سرشیم را در آب حل نموده و  
نوشته آرد با قلا در آن آمیخته بر پشت طلا کند صمغ و سرمه را بر  
دارد و منع کند گیاه سیرت در هند که انرا جو کوک میزند شمره انرا در سایه  
خشک کرده بمثل شکر آمیخته یک کف دست بخوردن دهد حیض به بندد و بکوت  
درخت سیل را با آب بپزند و بخورد نافع است دیگر نالکیده از دو ماشه تا شش  
ماشه یا دونه بخورد و بخورده نافع است دیگر چند برگ سدا  
سپهان را در آب بپزید و صاف کرده بخوراند نافع است و مجرب را دارد  
سبب احتیاس طبع حرارت و یسورت در رحم یا توشه بیدارها  
با افراط فربهی یا تنگی عروق رحم یا ماثور باشد در رحم و علاج آن  
فصد صافن است و حجامت بر ساق و نهادن محاجم بر عانه بلا شرط  
و بشتن در آن فایده خوردن اصول بخار و بیسز و مکدیکه منتقل نماید  
العسل یا بخورد یا جاشیر و افشیتین و قشور سلیمه یا السویه یا منتقل یا فحونج  
نهری یا آب فوه صافین یا بخورد نیم درم چند بیدستر یا فحونج قدر دو  
او قیه در او مدطمت و نافع مردان هم در وقت که بند شود در اینها  
منه بیارد افشیتین و شیخ تر و تر و سدا رخ شک و شدا تیه و تین مکد



یکم بگوید هر روز بریزد بر آن غم یا مثلث و باید تا که مثل مرهم شود و خورد  
در آن زن تا سه روز و هر روز دو درم و استراحت نماید سه روز همچنین تا که  
نزول کند خون و نیز بر دارد و خورد مر و باب از یانه و کرفس و خور و پنجه  
سویسمانگونه دو درم بماء العسل که سه اوقیه بود و اقرص مره نافع بلیغ است  
صفت آن هر سه درم مر سن بنجد درم ورق سداب یا لبس فودنج و مشک طرا  
مشبع و فوه و حلتی و سبکینه و جاشیر مکر دو درم یا آبی که بخته باشند در و ابهل  
فراخه و نافه که اگر احتیاجی است از نصف یا لبس و اکندر و فودنج مکر چهار  
درم ابهل <sup>بخت</sup> درم سداب یا لبس درم زربیب منقذ از لیم است بگوید  
و میامیزد و بمرات بقرو استعمال نماید شیاف قوی عروق خباری خشک  
جنوز لکار یکم بگوید و میامیزد در سخم کاد و بر دارد و قوا ما جذبید است  
قطران بصوف یا بر دارد و پنجه سویسمانگونه یا آب که است ببطع اما از  
ادویه مفرده که در ارطش نماید فوه است و مقرر ادویه اسرون و قشور  
سیلی و در اجنه و سمن و میو یا ر که دریند انزال و بان گویند و شتی و فر  
فیون و جذبید ستر و ثونیز و فودنج و حاشا و دوج و ایرسا و فجاج از فر  
و پنجه در آن شوخ بلیغ و در ارطش می نماید و شوم که خوردن از آن است  
باب سداب هم چنین است خوردن جوز و سداب کوفته و غذای شور بای  
توتیای سرخ و قنبر که آن قس از کنج است و خورد آن که قدری سداب

در دلو و صفت دوائی شریف مد رطت لوبیای کسرخ و حلبه یا لب مکد کثیف  
چند گرم سداب لب سبب درم فود چند گرم به پزد در سبب رطل آت که یا تو مانده  
یک رطل مضاف کند و بخورد رطت رطل نیم گرم دوائی که خون نخورد حد قوی شود که  
و اگر حیض زن بسته باشد در ار که جذب بستر و ج و آسون و بند کر فست کند  
یک گرم بگوید و بخورد شراب مخمر و شیا ف نافع فقا ح فستق غش رطت و سبب  
رطب جبر الون بنی سامی یک رطل بیا میزد و استعمال نماید فرجه نافه جذب بستر  
و شکم میزد و در رطت بستان و ترکند در آن صوف بردارد و آخر قوی آسون  
و قدر مانا و ناخواه و بوزن زرا و نند و فودج یا السویه بگوید و بیا میزد و بن  
نار دین و بردارد و صوف آخری صفت کرده خرق سیاه و پنج خط  
بیا میزد و بعد کوفتن با آب شیا ف سازد و بردارد که نرمی آرد اول طوبت و  
بعد از خون و اگر طمت است متغیر لون بود و بیک حال نیاید دلالت  
کند بر اینکه محتاج است به تغذیه میگوید اگر زن را قه الدم چون خون او جاری  
نشود قی الدم دفع شود منقطع حیض پس معجز شود خون از بینی پس این نیکوست و  
میگوید که بخورد طیب جذب میگذرد و البوی اخراج ازین روی نافع است  
احتیاس خصوصاً اگر مدایع بود نافع تر است و میگوید هر زنی که حامله بود  
و زیر ضو در پستان او شیر باشد پس دلالت کند بر طمت او منقطع شود  
اگر باز در سیاق از فرغین و بردارد همان عمل اندازند

سورا سقا و لا کند تا جدی که گویا نوز و الدم باشد و میگوید هر روزی که بطبع مردان  
 باشد پس حیض او جاری شود و چه شبیه باشد به مردان از وسعت هروق و قسط  
 کما به منقطع می شود پس بضعف کید با اثرات بعضی اعضا و علیان  
 و علیان عضو است اگر زن را معتاد بود و بوی خون رفتن از بوی او  
 یا از عروق پس خوف نیست اگر حیض شود و غلط یا کمتر شود ادویه  
 ادرار طست می آرد همه اینها بحیض منتهی است در اکثر و میگوید که اول وقت  
 حیض تمام ده سال است آخر چهار ده سال اول انقطاع حیض در ۳۳ سال  
 و آخران میانشصت سال و اقل ایام دوران دو روز است اکثر هفت روز میگوید  
 که بعضی تفاخری میگویند زنی را که حیض بسته باشد اگر بخورد شکله اوراق بخت تا  
 سه روز هر روز به اساتیر نباشد پس ادرار میکند طست این  
 باشد احتیاس طست اندر سه که افتاده باشد از قروح رحم پس علیان صحت  
 و است که نمیرد و علیان ان بضادات است بستاند خلقت که از گل  
 بنفشه خسته باشد یک اونس و در چینه دو درم زعفران چهار جوب آب شرب و آن سه  
 بیابیزد و بخوراند البقا حیض کند و این یک شربت است مر یکدام و چند سیر  
 ده جو وزن در شیر مروه چینه و این یک شربت است فوه للصباغین  
 قند سفید یک اونس یک پودر سه حصه نماید و یک حصه از آن بخوراند و بعد از آن  
 و اگر انقطاع شود بهر دو سال بار استعمال نماید و الشو چون بر سوخته زیاد



انرا بخوراند در آبهای مفتوح مجرب است تا او ترییت و جو در شور بای منزه بیدار  
در آب شاهتره یا در آب سناکی انفتاح حیض نماید مگر بکدرام تم کفش  
جذبیدستر در چینی مکدیت جو مشکده جو کوفته و پیخته در آب کفش جند  
انجمیع ان بیت عدد یک حب صبح و یک حب شام خوراند فوه الصباغین  
زراوند کرده مکدسته درم عارلقون در چینی مکدیده درام زعفران بیت جو  
کوفته در آب مرده حب باز در شربت بکدرام بابکم خمیره نان بقدر  
جو و دها نقد نبات مصری بهم آمیخته نباتا بخور دنا سه روز پنج  
کفش فوه الصباغین مکد و اولس مخمور اگر لوبیا سرخ بوجوهتره و کوه  
سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کرده بکدرام در چینی نیم درام  
زعفران اضافه نمایند و بشیر در قوام آرد شربت یک اولس تا سه اولس  
چند روز قبل از استخاضه بدهد و در ایام حیض هم میتوان داد حفظ نظر  
در انفتاح داخل عظیم دارد هم چنان شربت مرده که از بر کرده که ان  
مرز بخوش است خسته باشند و عرق بار سرد بسیار نافع است تا یکماه مداومت نماید  
قدری در چینی بران افزوده بستاند سپرزگاہ و پاراباز و در ظرف  
چینی یا کانس بپزند که نصف مسد و یک اولس در چینی بار یک کوفته و نیم درام  
نیم کوفته و زعفران دو درام و نیم بران افزوده اگر شربت نکوری بهتر دال  
عرق ان قدر بران بریزد که بالا آید سرانرا بپزند کرده دریا بپزند که سر از آب

بایستد انداخته تا برفت بهر آتش بد تا که سپرز خوش بخت شود پس آن شراب  
را صاف کرده نگاهدار و پیش از استخاضه بجز و زنجور اند شراب پنج اولس  
که حیض بسته را میکشد بجز آب است فنه نمک زنجور در انفتاح حیض قوی  
است همچنان نمک بادیان و زعفران فردا مولفانافع است دواي قوی  
و نافع تر بستاند و تریاق فاروق یک اولس بر ملک خمر اولس در چینی و اولس  
زعفران نیم درام کافور و درام اجزاء را بدون تریاق کوفته با تریاق بپخته  
در ظرف چینی کند و شراب آن قدر بر سر آن کند که بالا آید بر  
خاکستر کوم به پزد که خوش بخت شود و جوشش نماید پس صاف کند و نگاهدارد و  
اولس ازین شراب قدری نمک زنجور یا نمک بادیان هر صبح که بخورد  
و هد نافع است در اکثر امراض رحم جاوشیر کند رکندش عود میغنه  
از مجموع با هر چه بیشتر بخورد انفتاح نماید در احتیاس نفاس حلاطه  
از تخم کرفش و رازیانه و پرسیاوشان و شکطراشیع و نبات بخورد خون نفاس  
بسته را بدارد ورم و قروح در رحم میباشد و اگر از حرارت  
و علامت آن التهاب است و صوابه و وجع خانه و اگر در مقدم رحم بعد از  
هم باو باشد و اگر در موخر بطبع قبض باشد علیج آن فصد باشد در گلاب  
و زنجور و ماء الشعیر و مطبوخ بخار شنبلیله بخورد و در قمر کالج و طلا کند خانه و حوالی آنرا  
و قطره را و خاصه و بطلد آنکه نکور شد در علیج او را م حاره و تر بر نماید

وطلسمات ممکن بعد چون حرارت ساکن نشود و بهیبت فرو نشیند و از ورجم پیری  
نماید سرد دارد و حملات ملینه مثل مرم و یا حلیون بدو کوسن جلد ده بر دارد  
یا کوبیده تخم بطور مخ مساق ابل باغ مساق بقرو فصل نرم و زعفران تریده بپخته  
قشوی و در دروغن بند تار و در و کوسن با سویی شیر آب گرم کرده با بخار  
و بر دارد که بسیار نیکوست در تسکین وجع و تلتیس صلابات از حمام و نشیند در  
طبخ حله و بندر کتان و بابونه و اکلیل الملک و اطراف کرب مفرده یا موفه  
دوای که تسکین درد کند و ورم رحم را نرم کند به پزخ شش بخار سرد  
عصیرنیا که میراثی و پس صاف کند و نکند در دران دمانه ابل با دمانه بخار یا  
شحم او را یا شحم زجاج و به پزخ تا که غلیظ شود و بر دارد صغوف و اکبر و شدید  
بود پس باندازد در قدری لافین و وروسیان مکه بکند و اگر جمع شود دم  
علاسه این بخش است و ضربان پس ضا د کند حله و دقیق حنطه مطبوخ یا انجیر و فایه  
و بیامیزد در قدری انور و حمام تا که نفع یابد و سایل شود مد و پس اگر جاری شود  
چون نظر کند که اگر می آید خون از موضع قریب و صاف باشد نفع و بدو می شود  
این را تحقیق کند از اثرات پس باید که بستاند صبر و دم الاخویس و عنبر و روت کند  
و استعمال نماید و اگر از موضع در می آید پس حقه کند از حقه تا که مذکور شد در باب  
اسهال دم و اگر سوزد کند مد و لبوی فشانه و بر آید با بول بخش بخوراند اسهال و بند  
بطبخ و کثیر و فاش شده و شکر و اگر نفوذ کند لبوی استقیم پس بخوراند آب سرد و ورم



۱- و چنانچه مانند آن و اگر آنچه بر آید بدو بوجو عین پس حقه بجهنمای مذکوره در باب  
 تفرج اموال بعد از آنکه حقه کرده باشند بماء العسل و اگر با سیلان مده و جمع  
 شد بدو بوجو و درم صلب محبوس شود پس این سر طاعت متفرج پس بخرد کند  
 از مسکن آن یا او خبر حاره و حقه کند بر هم آغید باج بالعات بیغول ارار  
 ماون و دسته سر بایده تا که رنگ او بگیرد از آن حقه کند و فصد بایق  
 نماید و بر بیز فرماید او را از آنچه مملود بود و ابود و از توابع اما نیز  
 ترک کند هر خراج سر طاعت حقی را و علاج نکند نیکو است زیرا که اصحاب ال اگر  
 علاج کنند زود ملک میشود و اگر علاج نکند باقیمانده مدتی  
 همان علاج خروج مقهور است الا اینکه ببندد در رحم را و بتن شدید و بفرماید او  
 همیشه با استقا و بالاداشتن هر دو و اگر بنهند محاجم بر تنین و فصد بایق  
 بعضی گفته اند که رحم تمامی بر می آید و این دیده شده و با امکان  
 دارد که اگر تمامی بر آید باز بجای خود آورد بنشیند در آب گخته  
 باشند که در خطم و کمر شکم نرم شود و پس مالید بر حوضه خطم و صفت بیضه  
 یا با کثیر و لعاب حب سقر جمل و بقر لیست و یا بدرون بنشیند در آب قم  
 معنی احتناق الرحم معی الرحم است بنقل نسوی فوق یا میل او  
 البیست ترخای میکی از جانی پس افتد زن بمثل مرده و نبض منقود میشود و نفس  
 نیز و کفایت نسبی مهور و است با افت می آید بعد کرد و وجهه و می باشد

ای در احداث و بر این احتیاس طشت است مدتی در از با متلد و نوبی  
ترک جمیع علامت آن قبل از نوبت کسل است ضعیف و ساق و ج  
و نقل در اسفل سره و احتیاس چینی که میخیزد میخیزد از ناحیه سوی فوق  
پس باطل شود و خواست حلوة و غار فن مشغول در غفلت ساق یا حمة  
کفین چون نزدیک با قافت آید بر می آید از قبل رطوبت و عارف میشود  
در اکثر با و از چون در صبح و سپاه میشود بول و میشود چون ماء اللحم علی  
در وقت سایی آن غلت و لگند با و لگند با و لگند با و لگند با و لگند با و  
و پنهان بر پستان او محجم عظیم که در پنهان را مارا گویند و چهره که قابل  
خود را بدین هر حلوق و دوغ و غصه کند بدان فم رحم را و لغوج کند در بینی او کند  
پس یا پلویست که آن تما کو بر تعالی است و کرم کند سنگ او می باشد و میوس  
او را بر بخار این بدارد و فخور و سنجیر نماید و او الکرم و جوارش کموز با آن بکشد  
و مطبوخ و علاج کند بدین کفته شد و خش و نبوید هیچ چیز خنجر و بکشد  
حول کند و لیره او طمان کند و لویه ها بدر و بشود چون چند سید و کبریت و  
شاخ سوخته و مانند آن و چون با قافت آید نظر کند اگر احتیاس طشت بهو علی  
کند چیرگی که کفته شد در او را طشت و اگر از ترک جمیع اگر ممکن بود جمیع فرمایند و او  
بفرمایند قابل را که با کشت بخار و فم رحم را تا که رطوبت از او بر آید و بر این ماکوت  
نمایند و فخور در او را مفضل من چنانچه کفته شد در باب او اگر بر خیزد او را و او

یعنی تدبیر کند بمقل و محرم و حاکم است با طما سویه و بفرمایند کردن و غیره  
 بکنند نخل السقیل و نخورد یک مثقال و هم و حرثا بات پنجگانه و نافع است و را بچون  
 نجاخ و بعد تنقیه خوراند و هر خورده بماء الاصول بیخ کرفس و بیخ  
 رازیانه و اذخر و سیرنج اسف و انیسون و مصطک و حلبه و خشک و به پزد و بکار  
 دارد یا بکلیه دجا و شیر بکدرم چند بیدستره و انقیس و بخورد یا اثر قوی و اگر احتمال  
 فصد کردن باشد پس فصد صاف نماید و حجامت برپاشند و بعد ازین  
 بخورد یا بارج روش اگر این مرض حامله را حادث شود فصد نکند و نه بمسهل دهد  
 بلکه تمیخ بادمان منحنه نماید مثل دهر کوسج یا ان یا با این دهر  
 بستاند و هر خل بکرطل و حب الفقد و ثلث او قیه سدا و سیلجی مکد ثلث  
 او قیه بگوید و بریزد در دهر و بیا مینزد در افتاب اگر احتیاج در شتافت  
 بزد در دیک مضاعف و اگر خواهد که قویتر شود لیل فزاید بر و قه فیرین و چند  
 بیدستره و عاقر قرحا و قلف و حب الفار بحسب احتمال مزاج علیل  
 که عاقر قرحا یا احتناق الرحم را که علتی که نامیده میشود بفسد  
 النفس معروف با احتناق الرحم کماهی عارض میشود در این چندرت از اجماع  
 منجم چون بپزند انسان بر آتش با قند بغیر النوا و فصد نفس او  
 پس او نیز همان علت بفرماید و را اجماع حادث میشود احتناق  
 الرحم خواری بریزد درم حلق و میگوید که عارضه احتناق چون عارضه مکنه است



اللا اله الا الله نمی باشد یا او غلیظ بیند چنانچه می باشد یا سکنه و صاحب سکنه را می باشد  
و درین مرض حساس می باشد چنانچه هر چه در آن حالت شنیده شد یا کرد و میگوید  
که احتناق الرحم است از غش که چنانچه می شنود و چنانکه مرض نمی شنود  
سنگینیا نافع تر است که درین مرض اگر بردارد آن بقدر مذوق بیند  
سوسن فصد کند صاحب احتناق الرحم اگر چه واجب باشد از مساعد  
که آن بدست جمیع علل ارحام را احتناق را بعد قویست حجاب است  
نافع است و میگوید نه آن مجبور اسفل سره در احتناق الرحم قوت عظیم دارد چنانچه  
میکند رحم را با اسفل و اگر ازین تدابیر با افاق نماید پس بغیر است در حلق او برو  
آرد و غیره بجان دهان اطفا و الطیب بسیار نافع است و قطره روغن کبریا  
و خود را با افاق آرد و حمل از روی حس است هم چنانکه سبب حدوث رجا  
و میریزد چنانکه متولد میشود و جمع میشود در صفاق رحم ریاچ بارده غلیظ و بند میشود  
و اگر بعلج او بردارند او میکند استقامت و عارض درین مرض همه احواض محل الا که چنانکه  
و اگر خرک کند نقل میکند از جایی بجای و چون بگذارد نه ماه برمی آید لذو و طوای  
و ریا غلیظ و گاهی متولد میشود که در وقت ظهور که صورت نبود او را و غلیظ میشود  
ازین عالج آن است که انتظار کشند تا وقت که چنانکه پس اگر حرکت نکند عالج بکنند  
با اشیا و محله معروفه بعسرت یعنی ولادت اخراج نمیشود مثل قرص مر تا این دو امر  
و جاشیر و اسونیه خورد بآب کرفش و از این معصوری و غور اند او را چنانچه

شربت متوائ که ز موی غلصه می دهد و از آن یا بر دارد ققاج که شرب بذران وزن  
دو درم و سداب و فندج مثل آن و طلا کند جل مرد قضا خج در القطان و جاج  
کند با او و نافع است شرب آب که خیشانده باشند در و سمسم یا بخورد ز راوند و صمغ  
و ابهیل در شامه قوقه مفروده یا موی غلصه یا بر دارد در است قنطاریون و قیس یا  
بخورد فلفل بابی یا مطبوخ و بخورد لوبیا شفاف نافع رجاء و ولادت و  
بر دارد چنین زنده تن یا مرده بستاند و بر جاشیر و خربق یا با السویه پیانند  
و بهرات لثور و شیسازد و بر دارد نافع است اورا کیل دارد چون بخورد با  
حسل با قه و خلج حشره و ولادت برای سکتة رحم زرنج سرخ و گوگرد و دفع  
بآب ساییده طلا کند خارش و ورم درد دافع است

میشود در لیجان ورم حار حامله آن حمرت لون لیجان و حرارت طبع علی  
ان لت کند اسفول را با گنجبین ساده و آب سرد کند و ضماد کند یا بگوید بر طاهیه  
زنده را و به بندد بر آن یا خراطین را کوفته به بندد همچنان یا ضماد کند بکشد بر  
محیض یا بنفشه و بهر الواء و اگر ورم بارد بود و علت است انبرودت و سردی  
رنگ پس بگوید کمون و بیایمیزد با آب کفش و طلا کند نان کفتم  
کرده و کوفته و پیخته دارد وجود در حلقه و خطی عمده ساوی زعفران نیم جبه زرد  
بریده رشته ضماد کند ضماد دیگر آرد و آرد با قلدی پندی اگر نشاید آرد با قلد  
آرد و کس آرد شمس سیاه طیس معر اجزاء و او او بر و کل جبرک و سرکه و آب

رقیق کرده بر آتش تپید تا که غلیظ شود بر خرقه خیسانده بر پستان بندد ناف  
است البته اگر پستان را و ارق خطمی تازه و بر آتش نرم کند و بگوید و ضااکند  
گیا بهر دست که انرا کها و پات گویند بر ورم پستان عظیم  
فایده عظیم دارد اخر بر دست کسی آسائده ضااکردن نظیر دارد  
که بر سرطان اگر نبندد هم نفع کند پیر زن را ورم پستان عارض شد و در  
کرده از هیچ دوا فایده نشد از همین ضااکبر که صحت تمام فیت و اگر ورم  
شود پستان تخم حلیه تخم کتان کنج پنبه کوس میوه ساید سر کین کپوتر کین  
بر نظرون در اینچ اجزاء و ای موم در و آن مقدار که حاجت بود هم سازد  
و ضااکند و اگر بسته شود ورم پستان ورم شود و سرخ کرد و پس ضااکند بر که  
و ضااکند بذر کتان مدقوق محوخل کرم بوج که ضااکند سازد و اگر ورم حلیه شود  
ضااکند بقیق با قلا و اعلیل المکات بر دهن خل یا میزد با ضااکند اگر  
شیر در پستان بسته بود ورم کند و ضااکند بقیق خشک یا بذر کتان یا حلیه  
یا ما و العسل یا سم مطحون و سم و عسل و مرض بکند ثدی را البته و تکمید با  
الفخ و آب کرم نافع است البته و هم چنانکه ایشان را آب  
زیاده میکند منفی را زیاده میکند سر را نیزه پس آنچه زیاده میکند شیر را شیر را و  
و شیر مغر یا بذر را زیاده و بذر رطبه و شبت بذر جبهه و شور یا از کسب  
و دقیق محض و جنط با سر که در و انداخته باشند در و قدری از را زیاده



که شیر را بفرزاید و بزرگ از یانه و بزرگ طبع و بزرگ شست مکرده درم شونیز چند گرم بگوید  
 و خورد و خوف از دوده درم و بخورد و شورایی بر او از دقیق سمید و این دوی  
 برای صاحب نیاج بارد است و اگر مزاج او عار لویس بد بدتر بخوبی مقصود و در شیر  
 اما ادویه که شیر را زیاده کند بزرگ فشرک و بوزیدان و تودرس و ناخواد و بزرگ  
 شست و از یانه بتر و بزرگ طبع و بزرگ گرات و بزرگ قوه و بزرگ خیار و  
 بزرگ قنای و بزرگ طبع و در میان و خرو و دالعیان و سمک و مال و شونیز و باد روح و  
 ما و الشعیر و خشی شش سفید و سفاج که بخورند فرادایا مولفان اصل حساس از بدین  
 بکیر و کندم و جو و از یانه و خشی شش سفید و این و شور با و بزرگ و خوف از دوده  
 کردن شیر تخم شلغم تخم اطمینان تخم ترب تخم کند نا تخم میاز آرد و تخم از یانه و تخم خیز  
 اجزاء و او و خوف سازند و صبح و شام سه درم با شیر مداومت نمایند و بزرگ  
 ان نخود در شیر خیسانده بخورند خوردن شاید در شیر شیر را بفرزاید و بزرگ است  
 اگر خواهند که منقطع باکم شود و خدا کند بستاند بقیق با قله و فوق  
 حلیه بآب و روغن گل تا بخورد و سداب و فنجک و مکه درم و همان عمل میکند و کس  
 و اکابر و کمون که بگویند و بیامیزند بعل و حل و خدا کند بستاند یا طلا کند  
 بر داسنج یا دهر الوداد یا بکیر و کمون و سداب حبلی و بزرگ و بزرگ و بزرگ  
 آرد و بخورد و هم بستاند طلا کند و بزرگ و اگر حرارت بگوید بزرگ و بزرگ و بزرگ  
 که طلا کند بستاند ادویه قاطع لیس الله بعد از آنکه دوشیده باشند شیر را نیکو و الله

بمقدور در دو دم و قروح حادث شود

ادرا طشت قطع بر کند

باد روج قطع میکند پس سر را از کجور و شیرازو

الکرستان

مملو بود اسیر و ثقیل شود چنانکه این را رسد از و پس بگوید بقیع را با قدری نمک

بچین و فمال کند از و به بند و جذر و زنگار دارد و میگوید که خراطین با کوفه طلا

کند پستان پاک کند از آنچه در و بود هم چنین است حکم کوفه طلا کند و بمحلیت

مربات فوج تری با انیسون و پیرسیا و شان و بگوید عار را و بذر کرفش و

قافله کبار و آب سلق مضمون و مملو و در راه شود کند و کبریت سماو

السلق طلا که در دم حکمت قطع لبین و دقیق با قلا و بذر باد روج با

است باد روج و دیدم انقطاع بخت و میگوید اگر غلیظ شود شیر یا منج چنانکه بر آید

بمنزل پیر یا بسته پس طلا کند تدین را تا خفین را با گیم و بنشان و

آب گیم که بسیار نافع است گلاب بسیار پستان شیر بغیر حمل و اکثر

این از انقطاع طشت بود پس اگر شد با انقطاع طشت در وقت آن از این خوف

نیرانا اگر در شتاب بود پس از ارجیض بنماید منجر قروح شود اگر در پستان حکم حادث

شود پس بگوید که انگوری که در و آنچه خیسانده باشد پس بشوید و بچین کرم کرم

بود و می کنند بر کمال و گلاب شقاق عارض میشود و دی را و لطف فخر از اس

بگوید و مملو و کند و ماسویه بگوید و در و یا میزند در و در و طلا کند شقاق

فاما آنچه منع کند تدین از تهنود و غن افقادی و خضر را بزرگ شدن نیست که

که بگوید کمون را با ضایع کند و به بندد و بخرقه که ترک کرده بخل و آب تاسه  
روز و انگشتش شاید یا بگوید بصل کوسن بخید بکره و آب ضایع کند و به بندد  
تاسه روز یکشاید و بکار دارد این تدبیر در هر ماه سه مرتبه تاباید  
شباید بهم در دو سح کند بر هر روز یا بستاند طین یکجذبه و غصص شمر سحوق  
و بیامیزد و بصل و طلا کند و بگذارد و بشوید با آب بارود و عمل کند در هر ماه  
سه مرتبه که منع کند پستان را و خصین را از بزرگ شدن و نینه  
منع کند احتلام را و طمث او نبات ثقیل را با نثر عجیب بستاند آب شوکران  
و میخ و لعاب بنجر قطونا و مر تک بعضی اسفید باج رصاص و افیون و خل  
کهنه و اقراص بسازد و بخند الحاح طلا کند و اکثرا کند در شراب آب  
و تر کند شراب البته  گلک نفع میکند شندی ذکر در وقت احتلام  
و ب است باقی ماند و ب است که زیاده میشود مثل پستان زنانی خلج  
ان چاک کردن است بر آوردن چنانچه برسی آید آرند سلیقه را و باز  
می داند و اند مال بیناید المار و هونماه بکون فی الراس اکثر بهما ماده  
حاده بور قیه آوردن سودا و رویا انجره حاره یا لبه

از انجمله خراز است و بربا ماده رطب است فاسده که

بند میشود در ظاهر جلد و چون این ماده کشیف شود ادام میکند بوده خلج  
ان استغفرانه است بفسد و اسهال الشش من سر از آب خیاز مطبوخ و آب



سلق معصور با قدری از بوره یا بدقیق محض یا قلد و طبع اصل کوس  
در تریچه دیگر بلیوس در از را حلق دایم و تدبیر سر بر شستن هر بوقت  
صبح با این اشیا غسول نیل و دقیق مخصوص درم دقیق حلیه بخاله و بوق  
خنبر و حجاج ابریشم حق و خردل مکث خنبر خطیمه درم لت کند خل خمر  
قلیل و آب بشوید سر از این غسول خنبر و قوطونا بریان کرده و کوفته ربع  
رطل صمغ عربی نصفه رطل کثیره انصاف رطل حجاج بدقوق ربع رطل بیا میزند  
و در حمام بکار دارند و اگر از این تدبیر باقی ماند بهالد هر شب شست و سر که در دست  
کند شست بطن خشک شسته که رنگ آن مایل بحمرت بود و بعد از

آن رطوبت است که سایل میشود از دودید و سبب رطوبت است چاره  
و نوع دیگر از آن یا سبب است و سبب رطوبت جریفه است که در هر دو نوع <sup>شست</sup> شست  
در کمال هر جلد اعضا علیج آن اگر رطوبت بپوشد کند اگر علیل قوی بود  
ممتلی پس ابتدا بفسد کند از رنگ قیضال بعد از آن از رنگی که خلف از بین است  
و بعد از آن فسد بعضی رگی که در سر است از آنها هر کدام ممتلی بود و حجاب  
بر نقره پس بخوراند و اگر سهل بحسب احتیاج و ضرورت برهنه فرماید و از آن وقت  
خلیقه مثل کم لقمه و کم صد و قدید و مال و قمر و غذا و میوه که ساخته باشند  
از جوز و بصل و کراث و خوراند و اگر کم طبع و زرده برین و سبب صفای  
فسد کند بعلج سر که تدبیر کند سر را بدین شیوه و بپاشد بر آن ورق کوس

اگر بصر یا ورق بوسل بماند یا عصب بمان یا طلا کند مقل محلول بخل آب  
البان مسح یا مسح کند عسل او بیا میزد بدید در و و خل و طلا کند  
بادام تلخ عصف اخضر یا بیدخل خفیف و بنهند در شمش تا که سر که سرخ شود و طلا کند  
بریزد بر آب بخاکه غلیظ نشانیان خل و به پزد تا که گرم شود و بشوید از  
ان سر او بشوید بعد ان با بسلق در انچه قلع نماید عصفه را رطبه است که  
و طلا کند بخل و ملح و ایشان سبز چند مرتبه که خشک میکند البته و اگر مرین شود  
بیس طلا کند با این ضماد ملح و زاج و لبوز و در و اگر برب و تراب  
زیبق و عصف و سبز و ورق و در و اگر سرخ و زرد و آوند بگوید بیا میزد و بخل نمرد  
و در هر نبرد و طلا کند و اگر باشد عصفه سفید یا بنفشه لایم کند عسل را افزاید  
رطبه استحام یا بخل و بگوید که بدید هر حبه بقره و در هر روز حلو و بنفشه و  
مانند ان یا بگوید سرطان زنده را با مرزنجوش و بفسار در و ان طوطی  
کند یا قوط کند با رطبه سرطان و در و عسل و بنفشه و اگر غلیظ شود و بخل  
با بهر تا که خون جاری شود و بپاشد و دای حار تا که بیخ او کند و بخل  
علیه کند بمرهم سبز که با خسته باشد از درد ار سنگ خل و زیر و مرقوق  
و اگر باشد عصفه اطفال را البس شتر طازند و در زیر گوش و طلا کند مر آنها  
بهمان دم و بخور اند مر صعه او را عصفه و بنفشه و بنفشه و اگر باشد  
ممتد قویه فصد کند و بخورد و صمغ حقیق و ایارج و بفرماید بر بیز و تر که حلقه

استعمال ریاضت حلهای محروق و خنثی راوند و مردار سنج و شوره بان  
و بگوید و تر انداختن و خوردن و در و طلا کند و اگر با کرم لعنه در روی و با شکر  
انجیر نفع کند و از زمان حمام است و انکبات آب فاقه بر روی و فصد کند  
جهت تسخیر بماند و ببرد یا حاکت تیل و ماکه جاری شود و از خون و دانه کند  
بنام و سر که و طلا کند بر و بر سر سرخ و نافع است و طلا کند در بصابون و نکند  
تا که مرض کند از این پس سوید با آب گرم و تکرار کند یا مداومت نماید بعباده بقله الحما  
و انجیر نافع است لعنه را از ادویه مفرده که طلا کنند مفرده یا مجموع و شیوا یا میست  
و غصص و حوض و محروق و بوق و در هر نوع و در و خل و سر و کبریت و صندل و مردار  
و اسفند و شمع سفید و تخم بیض و بول بقر و حمر مل و زرنیخ و زرنبار و نوسادر  
و تخم قطل و غیر محروق و بصل و کبر و ورق بطن یا بوس محروق و قصب یا بوس بکار  
و کبریا و ورق زیتون و قطران دیدم لعنه ترا که طلا کردم  
بر و قرطاش محروق در خمر کداخته و به شد از آن که حرف تنور و  
جن و مل یکبار یکساییده بکر که طلا کند نافع است البته لعنه را در هر جا که باشد  
و قروح را در دیه و خدق را به چربیت مثل این چیزی

میان هر دو است که در داء الثعلب افتادن مو است تنها و در داء الحیه  
افتادن مو است یا پوست شکل این مسطح و بسیار شبیه ان فساد و در طوب  
است که غذا میکند از اموی مال پس اگر فساد آن کمتر باشد حادث میشود داء الثعلب



و اگر با افراط بود دای الحید و فساد این میثبات از خون غلیظ یا از صفراوی  
یا از سودا و عفص یا از بلغم عالم و این مثل اینست تلخ باشد یا شور که می کند  
نیات مانع می کند از نمو یا از زیاده شدن علاج آن نظیر کند انمک از راه  
عارض شده است پس اگر سرخ بود از خون است و زرد بود از صفرا و اگر سیاه  
بود از سودا و اگر غریب بود از بلغم و بخوبی این را از سبب و زمان مزاج و تدبیر  
مستقیم و چون دانست شود که از خون است فصد قیفال نماید پس بخوراند  
طبیخ خیار شنید و بعد از آن از ایاریج فیهرا و اگر دانست شود که از صفرا پس بخوراند  
طبیخ بلید اول بعد از آن ایاریج فیهرا و اگر باشد از سودا پس طبخ اضمحون بعد از  
ایاریج فیهرا و اگر باشد از بلغم پس حب متین پس ایاریج فیهرا و در هر ماده بخوراند  
و در هر ده روز یک شربت ایاریج فیهرا و باید که درین وقت غذا کلفت و  
سریع الهضم مثل الفیدریاج و سم ملحوم طبر و حد ابریزد از اغذیه غلیظه مثل  
لحم بقره و خور و لحوم صید و مانند آن و از امتداد طعام و شراب منع کند از  
اکثار ریاضت بفرق و تعب با علاج موضوعه نفی پس اگر سرخ بود از دل و روده  
پس علاج آن سهیل است و اگر در سرخ شود پس بقدر دیر آن و اگر سرخ شود هرگز علاج  
نپذیرد پس چون خواهند که علاج کنند پس حلق کنند بتوره مابموسه لیکن از توره  
رو بوقت پس بکیر و خمر را و دلگ کند و دلگ نیکو تا که در و ر کند عروق بموضع  
پس غسل در بعد دلگ با نمزنجوش مطبوخ و طلا کند بر و حضض و بکند در دیگر

روزی که شب و چون صبح شود بنشیند از آب پس تر و طلا کند برود هر یک  
و اگر دیر سرخ شود طلا کند از جگر بوق یا جلد سکه خسته و ورق تین تا که سرخ  
نشد پس بنهند بر و سلق مطبوخ نیز آب بایین یا بس محرق نیز آب حل کرده  
حل کند قشور کند رطوبت را در سلق مطبوخ و طلا کند پس  
مسحوق را و بخل و طلا کند یا طلا کند قشور بند و محرق و اصول قیف  
و نافع تدبیرین بدیدم نوزیر بادیدم خرم و نافع است او را دلت بصل پس  
تدبیرین که نخسته باشند در وقت صوم و برسیا و شان و فودج بخوابونند در آب نخسته  
وصاف کرده پس در عشر به نزد تاکه آن به در

مویرو یا ند از زنده البخره درم بوق خردل و کبریت و نالی که آن  
صمغ سدایت و فرقیون مکه واحد درم مویز و در این مکه یکدم  
و طلا کند نیزیت حقیق فاما ادویه مفرده دافعه داء الشعبة فرقیون است  
و حرف و خردل و خل و زبد البخره و خرق سفید و بوقی احمد و بنیر حبیر  
ورق سدایت و عروق قصبه زبر آوند و اسنان و بصل و ثوم و کبریت  
حنظل و نوشادر و مویز و قطران و زفت نوزیر و رما دکتان و زبار  
طلق الماخر و بغیرک طاشم و بشم ضعیف و شحم اسدر و فلفل و هر چه که  
حار و لطیف بود و نفاد این چیزها چون طلا کند مفرده یا موفقه باخل  
یا بعضی ادمان حاره چون زیت و دهر خرم و دهر غار و مانند آن نفه

میکنند نفع بلع اگر نفاذ پیدا کند در آن مکان پس با ششم بطور دجاج و یا مرهم  
یاج و بگذارد و در چند روز

اصحاب دایه الشعلب را اگر عارض شود

دوای دریا با آنها میرود وید اشعار

لا شیخی است درین مرض خوردن

ادویه حار که آن میگردانند جلد را آن بحالت صلبه که آن کل است

ایا یاج فیه ادرین علت اصلی قرار داده است که متفرع میشود از علاج

همه اقسام و آن است که اگر باشد از صفرا یا خون پس بیا میزد یا او قهونیا و

غار یقون و اگر باشد از سودا مخلوط کنند با او خربق و افشمنون و اگر باشد از بلغم مخلوط

کنند با او شحم حنظل و فرموده است در همه انواع آن غرغره از ایا یاج و میگوید که

مقدمین شرمینگر دندانهای را پس دلت میگردانند بشوم و خل و مد و فستقین دلت

شدید این مجرب است که خطا نمیکند

علاج کردم بسیار مرتبه با اسیال

بغیر آنکه علاج کرده شود انموضع را و صحت تام یافد و میگوید علاج کلام در

که علت داشت بغض که آن نوعی الکاه است فی مبروم او را در پنج روز و نوبت

با یاج رفس در اول نوبت چهار مثقال در نوبت دوم و نیم پنج مثقال قبل

از غرغره اندر بودم او را این دوا

صبر قهونیا و مد و جبر و

بجاءه افشمنون و شحم حنظل و مد و جبر صحت یافت

که تخیر کردم اصل را

ازین یافتم او را معنی از غیر او ملبوس قویتر از او است بعضی میگوید که او را

پوشیده نگاهدارد و روز و شب بر سرش کند که نفع بلع دارد

نظر ادویاتی



غسل را درین موضع خالص و بر کشیدن روغن کبریا که در اول شرق می آید  
الکبریا و الثعلب با لذناغ است و روغن کبریا نیز انفع و میگوید برای منع شفا  
تعبیر را در جوهر مخلوط نموده بر سر مالند یا پیس غوک یا پیس خنجر بر سر مالند  
یا بسیر سوخته در شهادت میخیزد بر سر مال مجرب است کل کدیل را بدست مالند و آید  
که لادیر آید بر داء الثعلب با لذناغ است دیگر کجنگ سیاه که انرا اجهانپو گویند  
یا زینور سیاه که انرا بهونرا گویند در روغن کنجد بریان کنند تا که بسوزد پس  
روغن را صاف کنند و با لادیر داء الثعلب مجرب است دیگر خسته الکول در  
پتان خنجر روغن بر آورد و مالند و دیگر دندان فیل را بهی که بسوزد که دوش  
بیرون نرود پس خاکستر انرا در شیر میخیزد بر داء الثعلب با لذناغ است در انبات  
شعبه اگر اراده کند انبات اشعار در موضع پس باید که دکانگ ان موضع را به  
حب کفار که زرد میزد و یا زرد موراجون بیا میزند در حل و در آب و در آب تنها  
هم نافع است و بیا میزد در روغن فجل یا روغن خرم و به شحم و ب نیز نافع است  
با سرکه حل کرده طلا کند و قویتر این است که کج کنند ثونیز را و طلا کنند برت  
یا با ساندزیده البحر و را در قیوم و بیا میزد در زیت کهنه و لک ان موضع را  
و خوراند او را نیز صیف با اعتدال و تدبیر آید و مایل باشد بخین معتدل  
دواء که موید و یا زرد بهر بان اوقیه ذرا کسر و در کرده و باز و مالند و کرده  
بلکوبد و بیا میزد و در روغن زرد و در نظر کرده بر آتش نرم نهند و بجزا است

واده باشند تا که غلیظ شود و بر دارد و بقدری مشک و عنبر خشک کند و در آن کند بر آن  
تا که دانه های بر آن ظاهر شود پس سرورید اشعار البته اشعار متولد شود  
از بخارات که در تن می شود و بسوی سر بیشتر و بسوی جلد از فصول اخذیه پس یادام  
که این بخار گرم و جرب شد و غلیظ قوی بود و آنچه متولد شود از آن سیاه بود چون  
سر و باشد آن بخار و ضعیف بود و سفید شود و وقتی که متقدم شود آن بخار حادث  
میشود از اوضاع اخضر صاحب تجربه بمن گفت که هیچ چیز در انبیا  
و تطویل آن ایلم ندیدم از بسیار و شان و انرا اگر در غسول داخل کنند  
مواراد را در آن کند و باید که بسیار و شان تازه باشد و اگر کهنه بود قوت آن میزد  
رفته جرم آن و میگوید در انبیا حاجت لیسان نیست بنوعی را بریان کن انرا  
چنانکه توان کوفت پس بیا میزند بدین فنج و طلا کن انفع است  
بجهت انبیا بموی سر و ریش لیسان مکن انگیز و او خاکستر تخم فنج و بویا  
میزد و در روغن سم ایرض که در هر جا که مالی موی برویاند  
ایرض بگیرد شام ایرض که رنگ او سبز باشد و روغن کعبه به آتش نهند تا که خاکستر  
شود پس در شیشه کرده در افشانند که بیست روز و یکبار دارد از مجربات روغن بنفشه  
ده درم مکن خشک کدام آب آمده درم بهم آمیخته به نزد که آب و روغن میماند  
روغن را فنج نهند نگاه دارد و مالند انفع است باید که هر روز و سه مرتبه بنهند و دیگر  
کل کدیل نیز در انبیا شمر انفع است در ابطال شعر اگر خواهی که ابطال شوند

لبس کن انرا و طلا کن بران یزد قطن و خل بسیار بر تنه یا بر پنج وافیون و خل  
یا بخون صفار و اجامی یا از خون سلخفاط یا طلا کند بعد بر کردن بر وخت  
که بچته باشند در و خصایه که ان جانور است چون شام ابرض یا بچته باشند  
در و فیه یا طلا کند چند پیدستر و خل بسیار بر تنه یا بچته میزد موسی ابد  
انچه است که گرفته بد هر دگ نماید و انچه منع انبات موسی خانه را نظر نماید  
نار و زار و در از اینست که بتانذ قیمو یا و افیداج رصاص یا السویکچ  
و شب نصف جرباید یا ب پنج پیزنایه یا پزدر نیخ را یا خل و طلا کند و  
مداومت نماید پس اعلی خروج مونا بد بک منع از انبات میکند مجرب است  
برای موسی ابدا که کند خوب طلا ششم در اج و دگ کند بران دگ تا خم  
چند مرتبه که کم میکند بر مرتبه تا انکه باقی نماند هیچ موسی رویدن او البته  
هر عضوی که سرد شو بسیار یا لبس نمیرود از و شعی چون ابدان

و میگوید انچه ذکر کرده از حال صفار و در منع انبات شعر در و نه است  
زنی را که موسی بحیه بر آید می باید که در ادرار طشت او کوشند تا مکن  
بود و فصد در قدم و سر دکن مزاج او و طلا کند موضع را بعد کردن با افیداج  
رصاص و قلع و وافیون و بگوید و طلا کند بلعاب سبوز و اگر برسد از مرتبه پس  
طلا کند بر و شنبه مداومت نماید پس نمیرود موسی در ان خار است  
لبس افکنده کریمه را با سر که آمیخته طلا کند بعد انکه موسی را تراشیده باشد بنوره



یا اگر استره دلگه و اگر کنده باشند بهتر است منع انبات نماید و بتکرار استعمال کند  
و اگر قدری افیون و کافور بر آن افزایند مانع و بسوی ارزیز و باید میکوبید  
شیر که قریب العمد بود و لاده میریزد موراجش شوره و اگر مورکنده  
بمالد منع انبات نماید اما بجهت تکشف بکیر حله

و کتان مکده و شقال اقا قیاق و فصوص کند و ایر سا مکنج شقال همه را با آب  
بکوبد و مخل بساید و طلا کند و بر سر بود و آنچه تر قیق کند طلاست بدقیق شود و با  
قلا که سبز بورق و نظرون و زبده البج و کنش و خرقین و بنج جاوشنفره  
و مولفه ادیان غسل است بهلید سیاه و آب تر و آب

سلق و دقیق نخود و لبورق و آب خنظل و مراره لغوی یا طلا کند و در آب  
مسحوق منقعه در آب میبرد که طلا کند ساقه در حمام لبس کنند و دندان  
بدرم مورد و درم لادن و درم شقالی النعما یا درم آمد یا بنویس یا آب  
سلق مطبوخ که هر دل در دو خوشول نافع و ورق ازاد درخت بسیار و شان  
و مراد آمد آس بگیرد و ورق اس رطب یا لبس مطبوخ و یکرطل رطب

نیکوست بیا میزد یا یکرطل هر سه و یکرطل شراب بکماله و نیم اوقیه و لادن  
و شب نخساند لبس به پزند با آتش نرم در ظرف مضاعف تا که سرد است و شنب  
همان لادنی نخساند یک اوقیه و لادن را در یکرطل آب شنبانه

روز لبس به پزند در ظرف مضاعف تا که لادن حل شود و بر دارند

یا درم لبس  
یا درم لبس

دورق شقایق النعمان سرخ خشک کند در سایه و لب بپزند و بپزند و بریزند از  
دوا قیہ در یک رطل دهم اس در افقاب بنهند تا سست بماند <sup>بگیرند</sup>  
و منق و اس و قشور شجر جلبویر یا با الشویہ بپزد بآب تا که بکشد قوۃ انزاس  
باندازد در و مثل آن دهم لیمو و به پزد در ظرف منصف تا که برودات  
بگیرد حب النعرا و لادن و فستقین یا با الشویہ حق نماید و در خرقه قیہ  
کشد و نجساند در روز و هر یک هفته پس مال تا که حل شود که مویراقوی  
کند و در از نماید در و شقایق و ورق اس و پرسیا و شان و سنبل و بعد و بزرلق  
و بزرکرفش و آملہ بپزد در سه رطل آب تا که باقیما از نیم رطل صاف کند و بریزد  
بر و یک رطل خیری و به پزد تا که میرد و بپایمیزد در دوا قیہ افاقیا و مثل این رماد  
و رماد قشور درست صنوبر و تدین کند از آن هر روز تدین  
کند بد بپزد اس در صیف بد بپزد درین درشتا و میگوید که حذر کند از ادمان  
و اطلیق قوی السیر و خاصه در ک نیک تر سینه نزلہ داشته باشد که بر  
نروید از اقرح گویند و آنچه از پیش سر نروید از اصل گویند الا اگر حبیا از افش علیج  
ان احسان است و اگر کلان سال ابو صنف و آنچه مولد ابو اللعلج است آنچه از  
سرخ شود علیج ان بدستور علیج داء الثعلب است شکافتن مو با سب  
میوست است که فاقاب بر طوبی که خندان می شود و علیج ان ترنج بدست  
که باب است که ده شند و غسل مو با بلعاب بپزد قطونا و ورق سم و خطمی مانند آن

و ادمان حمام اگر از این فایده بیند پس آنچه از تدبیر سخن گفته شد بکار دارند  
اگر با فربهی حسن حال بجز و زیاده نبود بعللج بگویند و اگر مفرط بگویند  
اسهال مطبوخ بلید تنفیه نماید و ادرمان اطلیه که در تقویت گفته شد بکار  
دارند بگبیر و شقایق سرخ و آمله و قشور با قلابی تر مکد یکم و نیم

کند و خل بنهند و شمشیر بر روز تنفیه بدخل استعمال نماید آخر بکند  
شوره و مردار سنگ و بریزد بر و شش چندان آب بنهند و شمشیر را روز  
ببصاف کند آب چنانکه هیچ ثقل با او نماید و تر کند در آن صوف را که سیاه شود

بهمه و الدسوس آن مردار سنج و شوره دیگر در آن اندازد و سه روز در افتاب بنهد  
و باز صاف کند و صوف بدین تر کند چون سیاه شود برین آب بخر کند حنا

و بر کبیل را و بخت کند از آن ذوق سیاه بکند مورد آخر بکند و شقایق  
رطل شب اوقیه رنج او قیمنه بنهند و شمشیر سر او محکم کند و دفن کند در بعل که

آب و جد الثوب بر سوی بمالد که بخار دیده شود و باید که که نشوید موی خواسته شد  
و بر نیز از آن آنچه مورد رسید کند چون در مرغ بنفشه و نسین و یا سیدین استعمال طب

بخور خصوصاً از نادر و در و کافور و عجب و عجب غسل مواز آب گرم بکند

میکنند مورد و از آب در سیاه میکند خضاب و بیکر سر که انگور بیست مثقال

گاو و صد مثقال آمله و نیمه بیست مثقال بلید و بلی بنجا مثقال پور و از آن

کوفته و بیخته در سر که و شیر خمیر کرده در ظرفی بهر و سر سوس این کرده در زیر

مثقال در ناز



غناک دفن کنند تا چهل روز و اگر زیاده بگذارند بهتر بر آرند و در حمام بر آتش بمانند  
و در هر تریج نصف بگیرند هرگاه که تریج سیاه نشود بگوید که موی سیاه شود و دیگر  
بماند خضاب بگیرد خاکستر خراطین و بر آن نیم سیاه خشک کرده و کوفته در روغن بادام  
شیرین حل کرده بر موی باد بپزند تخم سرودر شراب سیب خرباز آله و سرکه سرخ و  
بیاض میزنند و مویهای بان بسوزند سیاه نشود خضاب بپزند و با ماز و در روغن  
بریان کرده با اندکی نوشادر کوفته در سرکه در پوست گوسفند سیاه یا سرخ  
جوشانده باشند اندازند و آن سرکه را بر آب و ماز و تمام شب نگاه دارند خضاب  
دیگر بگیرند انار تازه و سبزه و سرش بر دارند و خالی کنند و سیاه بان بپزند و  
سران باز کنند آتش در نمد بچند و در جای گرم نگاه دارند تا که انار پویشیده  
بود در ظرف اهر دشته اهر حل نمایند و در تیل خشک یا تیل کنجد مخلوط نموده بر  
موی بماند که سیاه نشود و سرکه مورد سیاه کند بگیرند جو زنند و سران را در  
و مغز انرا بیرون آرند و هر ده درم از آن مغز باده درم آله و ده درم براده  
اهر و نیم درم بوره از منی ساینند و در میان آن جو بپزند و سرانرا بنجیند کنند  
و کام انرا در محل حکمت کرده در میان آتش نهند تا یک شت بخوبی بسوزد آتش بر آرند  
و روغن کنی که از آن بر آید بر موی مالد سیاه نشود خضاب دیگر بگیرند پنج و خمر  
که انرا در عین کادی کویند و انرا از ان درون خالی کرده آوه اهر در آن بپزند  
و اگر شش بهمان پاره پنج بند کرده میت دیگر از نگاهدارد و بر آورده در پنج کیوره و

تیک اندازند و فنی کنند بهمن دستور تا سبب مرتبه و اگر زیاده کنند بهتر می آید  
این از ویسته انرا انگاهد از نور و روشن خشبو کرده بر رویهای مالند سیاه شود  
محریت بگیند شنبلیله و بکجه آب نارسیده و دوجز رنج زرد  
دوجز در آب کنند چندان که آب سبک انگشت باله است و سه روز نکاهد  
و آصف از بالیدارد و همان مقدار اجزای مذکوره دیگر اندازد و سه  
روز دیگر گذارد و آصف بر دارد و در آن بر مرغ فروبرد اگر زود بریزد  
ربع وزن آن روغن کنجد در و آمیخته بخوشاند تا آب و روغن بماند  
روغن مذکور بر دارد هرگاه که ازین روغن بر بدن مالند و دوسو بستد  
و دلک در آب نمک کور بریزد یکبار اجزای مذکور دیگر بر آن افروند تا سه  
روز نکاهد و امتحان نماید از ویرایش نکاهد و بعضی همان آب بر  
بدن مالند و موی می سترد لیکن باید که زود بشوید که بسوزد  
اطریفیل صغیر بقدر حوزه نافع است و به بریزد از آب سبک و بسیار آب بخورد  
شراب صرف نافع است خوردن الیقامه و یقیل محال بسیار نافع است  
باقی تدابیر موی که در تطویل و تسوید گذشت نافع است البته آب را در  
ظرف ابر بر کنند تا که سیاه شود و از آن موی را بشوید نافع است البته  
زوفای یا بس و درام زعفران سه درام شکر بغیر پانزده درام  
سوف که ده بر روز و درام خورد رنگی چون گل شود

ارتفاع بخار است که از خلد طافا شده است از معده بسوی روی بسیار دفع  
میشود و در آن خاصه حوایل از اکثر فضول مجتمع که در آنها می باشد از انقطاع  
طبع علاج آن اگر مایل بحریت بود فصد کند پس بطبع افشیمون پس ایابج بسطاید  
ببزر و فجل یا بادام تلخ و دقیق یا قلند تخم بطبع و ورق معصفه و خوراندن در اولایم  
راحت بر منشی میدهد و باید سیاه اجزاء و لوانی و نجیل نصف هر یک  
مثل جمیع بزر چهار درم و اگر سیاه باشد محتاج است با اسهال متوالی بطبع  
افشیمون لزیم مایه الجب و طلا کند با اطلیه قویه چون بذر جبر و تر و زینق  
و فلفل و بوق و زرنیخ رد و زراوند و مویزج و کبریت و در اینینی و قشور  
و سلیمه و عاقر قرحا و بوره و قسط و بذرا نجره و مشک ترا مشی و قمر دانا و  
بقر و جوز السرو و خردل مانند آن این نسخه بس عجیب است  
باب پنجم از گرفته دم این را بحالین بکیر و بقی و در دم بود مقشره در دم بکشد  
زینق را در بادام از دست کردن پس بگوید با او تخم خربوزه و طلا کند و شویب  
تا یک هفته و تجرید طلا نماید هر ساعت تحقیق میر و کلف در دفع  
کلف بویست بر صند سوخته ایشان کف در میان کند بویست عسل آورد با قلند  
ما میران چینی آخربوزه و فلفل اجزاء و لوانی و آب تر بصلایه کند بطبع و نگاه  
دارد و اگر بینه موریم با آن بیفزاید و فواثر کند اگر اخربوزه است بینه سرخ  
در که ساییده طلا کند بجهت کلف زنان البتن چون ناف طفل را که در



وقت بریدن جده انقباض بر کلفت نماید از ایل خود در تحت مجرب بطلاید  
اخر اندر وقت بقیه بخندم کثیر البغیه درم نرم بگوید بدو در شیر کاو طلاید  
کلفت میرود اما نمش نقطه های بود در ده و سایر بدن بر آید

از این بگوئی بلاخانی و بر لای اند فایده سودا است بوسی طبع جلد و این  
را علاج نیست و همی برخی مایل بود و گاهی کمی بریزد و گاهی زیاده شود و علاج  
ان فصد قیف است پس خود طبع اقسیمون و لازم کند ما و الجبج طلاید که موضع  
را با این طلاید نور نقشه بوزن بزر فجل بیا نیز در بوعار جلد و طلاید  
بعد تکمید با آب گرم یا بعد خروج از حمام یا غما کند بها بون و حن نقیه  
شودید و بماند به هر روز و باز احاده کند بر و باخل کند رشتی را در هر که  
و طلاید یا مثل را در بوعار جلد و طلاید اما خجلان جمع مال است علاج ان  
بستاند خود بخجل و لب بید در مان یا در صلابه رها من خجل و طلاید یا  
بکیر و قشور کردی شیرین لب بید خجل و ضا د کند و اگر این نزد بگیرد  
زرنجه در دو چیز و کندش بکیر و بیا نیز در آت طلاید که باید که هر طلاید  
بر کلفت و نمش و خجلان و بهن و غیر ان طلاید بعد حمام نماید یا آب گرم  
نظول نموده در بهن  
بسی بهن ابرض احتنا و بلغ فاست  
در سیع جلد و بهن بود و علاج ابرض بخور حبس تر به و بلغ مثل ان  
حبس بیکه قافی دو درم تر بد درم غسل قدری که بچون شود شرب سیع درم

یا از قیاض ابرض

یا از بعضی ایارجات به پیریز از مولد بلغم میل لب و آنچه از لب سازند  
سنگ و لطیف و مداومت نماید بر اطر فیصل صغیر و دخول حمام و طلا کنند شطرح یا فوه  
نمل یا طلا کنند یا بون محل طلا را بالی طلا در نمش و بعد که طلا بعد تنقیه  
و طلا را بیک قوی شطرح و بزر فیل فوه کند شمر دان یا السویه بیا میزدنجل خفیف  
و طلا کند در نمش یا با همق سیاه را فصد اکل نماید او را لبش خور طبعی او فتمون  
بسیار تبه و مداومت کند برین معجون بلیه سیاه کابلی آفتمون کوفته در  
زبیب دانه بر آورده بیا میزدنخور از آن مثل خرپوزه و به پیریز از مولد بودا  
و غذای لطیف بعسر البضایام و مداومت کند حمام و شرق کند و به پیریز مالی  
خوب یا بسیار نافع است طلا برای همق سیاه شطرح فوه کند و جگر در اسج و  
زاج کلو بجزر ایک چهار جگر و بیا میزدنجل که در سرد کرده باشند قطعه آب گرم کرده  
تا که سیاه شود و طلا کند مجرب است یا بگیرد مارافعی و جگر ضعیف که آن سوسمارا  
سجی کند بر عود اند مطبخ و طلا کند نافع است بر درونی و طلا در  
به حسب الشفت نافع و همی خیر شست که در سر که سائیده طلا در آن  
نفع کند همچنان است یا با عسل مخلوط نموده  
ابریض است که شکل بهق در اکثر مدور می باشد و صغیری باشد یا البیاض و  
موهای بر بهق بغیر نمیشاود در سطح جلد می شود برین رقع می باشد و برین  
اختدای اخضر الحیمه است بدم بلغمی لزج و این عارض می شود از خطای چشم

میشود از آن و برص ابتدا میکند صغیر پس وسیع می شود و گاهی سوراخ  
 میکند بوی برص اگر علاج نکرده علاج آن اگر بیمار را برداشت بوی فشانند و آن  
 بخورد آب تخم قون در هر صبح و سه یا بوی غار یا شادریطوس و غذا با کرم خنک و قلیل  
 بخورد و شرابی غشیق و استعمال کند تر باق با بلادرسی و به برهیزد از این  
 و آنچه از دل زرد و ترمد بقول هم و جهاد نباشد آب مکعب تخم و این را بر جوی  
 نافع است صفت آن وج دار فلفل و بلید و عسل و روغن و کند

وزر آوند و حب الغبار اجزاء الواد بیا میزند بعمل و شربت و دودرم  
 بلیله بلیله آمد افشیمون دد فواکد بخدرم قرقره دار فلفل و فلفل مکد  
 چهار دودرم جوز بوا عاقره قره و شطیج مکد و دودرم لعسل معجون سازند شربت  
 و دودرم و طلا کند موضع را بشطیج و کیسج و مویزج و نظرون و دران اجزاء  
 سواد بگوید و بیا میزند در طنج فوه دگ کند موضع را بپایوس و دگ نکند و طلا  
 کند طلای دیگر قوی بزر فحل و شطیج بندی فوه و صبع و قسطا حری کند  
 و زنگار با السویه سخن کند فحل شقیف و طلا کند یا او در تمش طلای قوی شش فحل  
 عطریه ایشان قصاص در فنی دفل و در فنی مویزج ذکره و بپورق  
 اجزاء الواد بگوید و بپزد و طلا کند طلای دیگر قوی و صبحا و را بگیرد شطیج و زنج  
 زرد فنی بپورق مخرمه مصفا با السویه بیا میزند بپول صبی یا فحل شقیف و بنهند در  
 نمس چهار روز و اگر خشک شود بپاده کنند دران از بول با سر که دیگر لبش شود بر ص

توکل



بیول با سرکه پس طلکند      ذکر کرده است محمد بن ذکر یاکه قباد الملک

از چین صیحت یافت ورق ماز لیون و بوره و خربق اسود و فلفل پیتر در  
سرکه آن قدر که بنوشد انرا تا که مهر شود پس بریزد در او ذرا نج و زاج و براده  
حدید و نظرون و زبده البخر تا که غلیظ شود پس بنویسد موضع را به نظرون و طلکند  
بر بر در تمش چند مرتبه و نشوید تا ممکن شود احتمال آن پس اگر نقاط در رو  
پیدا شود یا سیلان کند آب و چندین بگذرد تا که خشک شود و بارها ده کند  
طلای دیگر از با سویه که سعتضم بالله ساخته که او بر محل است از این شفایست  
بتانزد و هر سودا را و آن روش را سیاه است دخول در او خون گوسفند  
شقیقین که بقول این بر طار بو تیار و بقول حب بنهند بپرنده از برای  
بکبوتر که مقدار و تنجهای سرخ دارد و انرا در بند کوهلا گویند خون غشتر آن که  
بیرت چهار پا دارد آنکه باشد که سبکس را میخورند خاصه سوف و خون کبوتر  
چنگلی و خون فاخته و خون لحفاط بری مکدیم او قیسمه را بیا آمیزد و بگذارد  
تا که خشک شود پس بگیرد آب خنظل طب و جبر است عقیق مثل آن را بر طب  
مثل آن سدا و آب خنظل و آب فجل و آب نم رطب مکدیم و کاه  
اینها بده رطل برسد در دیگر کشته و بیا آمیزد با و فلفل سیاه و دار فلفل نیم  
و خردل و شوفیز و چندید ستر و عاقره قرها و کندش و تقسیا و قرنفل و سیلین و ماز  
لیون و بیج قسا الحار و خربق سیاه و جاشیر صوص مکدیم او قیسمه بپزد با بهاء



بر آید خون علاج پذیر است اگر بر آید رطوبت سفید خون سریشی <sup>للعلاج</sup> است  
علاج برص در ابتدا اسنان است و در آخر صفت با بال موضع  
اگر زرد سرخ شود تا ز است و اگر دیسرخ شود کهنه و اگر سرخ نشود از رنگت  
للعلاج است باید که استعمال کنند و علاج برص بادویه سه مرتبه  
و این چوب منبراج و قوت تر کینه با که اسهال قوی اگر چه بر می آید خلط مولد  
این علت را لیکن کم میکند خون را نیز و روح را هم کم میکند که درین حالت محتاج  
اند به قوت آن هر دو هم ضعیف میکنند قوی را که با او مضاعف شود که نافع است  
برص را طلاء کردن بخون مار سیاه و مالیدن با آن و خوردن لحم افعه و میگوید  
که هر که برص که کثیر الانبساط و قلیل الدم بگوید و من بگوید و حال را دفع نمیشود  
که شنیدم که من اعتماد میکنم در علاج برص برادر از اینها است  
اعتماد منیع میکرد خوردن بللاری را که آن برص می آرد و میگفت این را  
میگوید برص که در دست پیدا شد برو او خد است و هر تر بر جیره است و واقع  
شود در موضعی که در آن موی باشد و میگوید که هرگاه که ظاهر شود از برص  
بیشتر از اطراف تن می تلخ و خورد هر روز از و یک قدح لبن بسیار موافق  
است و زیاد شدن نمیدهد و این عجیب است خون برص برص مالیدن  
گرم بسیار نافع است آخر گیریت اصفه و ابیض و زیت و خل و غسل طلاء کرد  
برص و قوبا جبر را نافع است اگر بوزند خاقه الحار را و بیا میزند در شیر و طلا



کتاب برص قلع میکند از ابادن الله تعالی

که برص برضی را ببرد

از زجاج سفید و از زده جزو سیاه زرد چهارده جزو از زده جزو چهل و چهار جزو در

قرص غشیق تقطیر نماید و بعد آنکه موضع برص را از پاچک صحرایی و لکته باشند

تا که سرخ شود و این لبر را بر سر نه بران بماند آن پوست میرود پوست دیگر

نیکو می آید از شکرانی و از زده جزو زرد سیاه زده جزو و زده

نه جزو خشت حدید و یقوت و توتیای هندی شش جزو زعفران یک جزو و یک جزو

عمل نمایند و باید که بعد پوست در شدن از زرد و سیاه بران موضع بماند

که رسم کرده مجرب است برای برص سفید که لا علاج نبوده و ضا کردن

کیک که از او در هند جل سلی گویند از برگ تر و تازه آن بسیار نافع است

ابدا کرده قلع بر ص می نماید آخر پوست سیاه انجیر صحرایی بخورام بادروج اخضر

با انجیر بخورام پوست سیاه مذکور را در شیر با انجیر کهنه بپوشانند تا که شیر تمام جذب

شود و در سایه خشک کند و با تخم با انجیر مذکور بکوبد و سفوف کند و بوزن چهار درم

بآب سرد از ترش و نمک بریز نمایند تا چهل روز بماند و است نمایند که آبله از قلع

بر ص می نماید و بعضی ابلی آبله هم شفا شد مجرب است که برص برضی

و اسود را قلع کند و با و چرب تر بنهار ارفع سازد پوست تا چهل مد مثقال

آبله معشده مثقال شیطرج پنج مثقال زهر یک مثقال اگر تند خواهند یک مثقال و

نیم و تخم تمر هندی دو مثقال و نیم و تخم بنوا رده مثقال پوست تا چهل را برابر پوست

جوز پار کند و با هم ادویه ناکوفته در دیگ کله کند و اصدی داخل نکند و  
بطریق معروف حرق بشد تا که مفت بار آید پوشتن بدن شود و بر آرد  
در ظرف آبگینه کنند و برینند بر موضع میمالند و اگر تخریب از آن بان  
کند قویتر شود و بعضی در حرق کشیدن بر از خشک داخل کنند و مجرب است  
از تنها در ابتدا بر صنایع است و مجرب است سبب لم فساد خون  
است و غلیظ و محمودان در حرق و تنه آن از اغذیه غلیظ موله بود و این  
بجای میشود که صلاحیت غذا در دمی نماید و طبیعت البوی اعضاء ضعیف  
نمی تواند کرد از زرد است این پشمی الگند می شود در بدن و بدترین آن که از اعران  
صفرا باشد و اگر در ابتدای معالجه وی کنند امکان دارد که بصلاح نیاید  
چون مستحکم شد و در اعضاء قروح بهم میرسانند و شکل اعضاء بر فاسد  
کرده پس لا علاج است هرگاه ببیند که ابتدا کرده چشمها آن اسپیدی رنگ  
روی کموده گرفت و کجوه صفرة شروع شد و حرق او بسیار بد بود و کردید  
در وی منفع باشد کسی که نریا کرده باشند و ابتدا کرده با انجبار  
و انجبار حاجت بخشی افغان نموده تا که جدا می باید کوشید علاج آن فصد  
است از آن محل ایمن و از آن خلف او میزد و اجیران و لافا و لافا  
دهد چند روز و بفرماید خوردن لبن چنان و اگر اقتصار تواند نمود روز  
بخوردن یکبار همان بشیر بهتر است و دندان پاکیزه با همان شیر خورد

و اگر نیکوست بتواند سر بر بخورد و گوشت شیر خواره جدا و جملان و انچه باقی  
و خور شراب قیق کشیر المزاج و برودت محام هر روز بنیاش تا که رفیق ثقیف خون  
پس فصد کنند از دست چوب احتیاج چند روز و غذا کنند در آن روز با بجز  
گفته شد و برودت محام و همچنان بخورد و طبع آفتاب چون چند مرتبه متوالی و دست  
در آن میان و حذر کنند در تعویض آبی و به بریزد از غذا تا که به بریزد در آن  
صاحب بخور لیا لایم کنید مایه الجبس و شکر و تدابیر است مسهل که دارد و در آن محام  
بدقیق با قند و حصص آب سلق و آب حلیه و بورق و کند زنجبیل و اشنان و کبریت  
و بسیار بنشیند در آب فانی تر پس تمیخ کند بد به خرم و به بنفشه و برین و بر آید  
و قوط بلین و د به بنفشه و خور در و شراب بادام و د به خنک تازه چند روز  
بر شراب مایه کشیر المزاج یا خصر و سفید شکن مصف و آنچه نیکوست را حلیت  
است که بخورد و بقدر زیق یا غسل و سمن یا بد از آن ده قیر است یا شراب  
که سه او قیر بود لیکن چون مستحکم شو این علت پس علاج با فانی است یا بد و  
که معروف است به بزر جلی که قایم مقام بحم افعی است و هم افعی نیکوست از و  
بستاند افعی مایه کوی مایل به بیاض از میکان که در و سنج بود و  
بعوا از آب بر آید اگر در سنج بود گوشت و مایه الجوادم را از خون آن خطش ببرد  
که هرگز نرود و در آن بخورد پس بریزند سردم انرا یک ضرب و در کند آنچه در  
جوف او بود و اگر در وقت بریدن خون از و بر نیاید و اصطراط کنند انهم بخورند

و اگر نیکوست  
باید که از آن روز



پس قطع برید کنند انرا بویند با و نمک و در یک کنند و بریزند با او یک شوت  
و قدری خولجان و بریزند در آب و بنیت قلیل و محض و اگر کتوز به بریزند  
سیکته نشود و بریزند تا که مهر شود و بریزند در و چهره سمید و شور با به بریزند و خوردند  
و از گوشت او هم بخورند اگر سس شد شود با فندک فایده میکند و البته باز اعاده  
کند برین تا که سر شود و با فندک و منقح شود پس منقح میشود بدن او تمامی بقدر  
پوست از گوشت می افتد چون پوست با رجه از شان گوشت افتد است  
که بر می آید و فسادت از بدن لبوی جلد و ازین است که متولد شود از فحل بسیار  
در بدن که در کیموس می باشد ازین جهت نباید که خورد انرا مجدوم تا تنقیه  
بدن را بقصد اسهال گوشت افقی بپزد سیاه و شیطح مکرر دم  
دار فلفل بخورد هم پیش از این برغیر دو دم و نیم بگوید و بر شون گاه و چرب  
و عمل چون سار و شربت از یک شقال تا دو دم بعد تنقیه بدن و باید که در وقت  
کوفتن زیر دهن و بینی خود را محافظت کنند و بخار او در دهن و بینی نرود و گاهی  
دانه میکند مجدوم را در تمام بدن او مثل یا فوخ و شول اگر کس در مقدم و  
مؤخره اصل خجسته و صدغین و ققاء و مفاصل بدن و جلیس و ظهر و بطح و صدر  
هر علتی که محتاج بود بقطع یا لط یا شرط یا تا که یا غیره از آنک  
پس باید که اول تنقیه بدن نماید از آن خلط پس استعالی کنند انرا و نیز میگویند  
که اگر افقی در خمیر بر دو مهر شود در آن و خورد از آن مجدوم چنانکه واقف شود

پس مردم میشوند بدال وومی افتد جلد او و خلد می یابد لیکن اگر این  
 قبول کند که مردم افغمی را دور کرده در شراب کنند مخدوم را  
 نقل شهر گرم گرم کردن نیکوست و میگوید که همه چیز مجذوم فاسد میشود  
 لطفه و اگر مو لود شود سالم نباشد از جذام که باید که مجذوم صابر  
 بود در علاج که است که در اول نفع ظاهر میشود و در آخر ظاهر میشود نفع عظیم  
 که علاج کردم مجذوم را باین علاج و صیحت در مقدار روز و آن  
 اینست بگیرد یک پهل کبابی و باین پنج شقال اقیهون یا به شقال  
 بیامیزد در شمش یا زیت بنفشه باقند و شراب یک شقال هر روز بناشتا  
 علاج کردم جوان را که روی او کرده شده بود و موز نخنی شروع  
 کرده اول فصد نمودم و اسهال الطبیخ اقیهون و حبوب محرق بود ادرام  
 و مداومت فرمودم محام و آب بن و غذای مرطبه و راحت دلام چند  
 روز با حسن غذا و باز اعاده نمودم با اسهال و همچنین چهل مرتبه پنج ماه  
 پس ابتدا کرده رستن اشعار و رنگداری می شکوشت و چشمها صاف شد  
 و نزدیک بصیرت تام رسید بعد این منقطع شد تدبیر من و دیدم او را  
 بعد شش ماه که صحت تمام شد و میرفت بر همان تدبیر که ازین دیده بود الا  
 اینکه سهل میگرفت الا باو الجبن و میگوید که تجربه نمودم که کی را در علاج جذام  
 نفع بلین است و میگوید که گوشت فقده در جذام نفع عظیم دارد چه نقوشه است و میگوید

که مجذوم را سرد کردن و آواز بلند کردن نافع است در علاج تحت الصوت  
و میگوید حصیان در و راندن از آرافه جذام نمیکند و این جهت علاج جذام  
حصی کردن که این مزاج را رطبت میکند بحدی نمیکند تا ایبر <sup>علیه</sup>  
جذام اگر بحد لا علاجی نرسیده باشد که آن افتادن اعضا است به این  
که بگیرد ورق جنایا بس کوقیه در بوقیه آب پزد تا که ربع بماند  
کرده بکوقیه شکر سفید در وحل کرده یکبار گنی خور در چهل روز برین مواد  
نماید جذام زایل شود صحت یابد مگر است و تکرار است در استعمال آن مفایده  
بلین ظاهر است زرنیخ مقتول در دفع جذام نظیر است <sup>بیرات آید</sup>  
بگیرد زرنیخ زر و توتیای سبز و شوره قلمی بکدو هفت اوقیه اجزاء جدا  
کوفته بهم بیا میرزد در بوتیه بپازند که کنجایش در بسته و با احتیاط تمام خسته  
باشند که هم نباشد و در کوزه کشیده بپازند و بمنفعه جذام دفع دهند تا که بوتیه  
سرخ شود پس اجزاء مذکوره در قاشق آهنی که دسته دراز داشته با قدری  
گرفته در بوتیه تافته بریزند و از دخان آن خود را نگاه دارند و چون از آن  
ماند قدری دیگر بریزند تا تمام تر خسته شود آن زمان سر دهند و هفت اوقیه شوره  
قلع دیگر بر آن افزوده بگویند و همان محل کنند تا نه مرتبه و بر تبه و بر تبه اوقیه  
شوره کوفته یکبار که در بوتیه بریزند و بکف آهنی حرکت میداده باشند تا که سفید شود  
سر پیش چست جذام بوزن سه گندم <sup>و آن نقشها با در خودی نوز</sup>



زده نیل بران بماند خلج ان وضع بلاد است تا که فرج شود پس خلج قهر کند  
بسیق طه و ضرب ضما و کند بوزق مور و ورق رمان با

سایند با ضما و ورق که نیت و ورق فجل را طلا کنند بر دار

سینج بندیم و رد با خنجر سمید با تمر کوفته و اگر ایا رخدی بوج طلا کنند بر دار  
سینج منزله و سینج قصبه و قیق حمض و عظام و از رو بذ بطنج مغشور و حالبان

و قسط بلعاب حلیه و لعاب کتان شحم ان در انا جدری نه

بدل است و بچنان استخوان آدم بآب سوده طلا کردن

اماد حسن و نور و شست که ظاهر میشود در پنج ناخن به شده در دضیان که بر می

انگیز اند از غلبه و جیع تر و میسر سد تا البط و اریته و رباب ماده حاده است

کوخته میشود با او و خلج ان تنقیه بدن است بفضد اگر مدتی گذشته باشد

و با اسهال صفرالس طلا کنند موضعا را بادویه مخدره و نیکو این است

که بگذارد از عفون و پنج بخل و طلا کنند بران چند دفعه و اگر این سارگن شود

محتاج شوند بسوی نفخ ضما و کنند به ورق سرو و سحوق بلین مغر یا بلین این

یا بعض ضما و که نفخ دهد یا ضما کند بخیر دل و قدری شور و باللی ان پیرایان

به بند که زود نفخ میدهد و دو میکند بغیر و در اینس هم خلج کنند

و منی نامند انرا لسیان الفاراب ماده سودا و است که میریزد بسوی او خلج

ان اسهال بود است و ترطیب مزاج و ضما کنند بر ناخن از نمک گیس و مصطط شود

انرا نیک با ضما کنند

انرا نک یا ضا د کند بکرفت و نمک بالجم و محتاج و موم  
راضا د کند بسمع تا سده روز پس شاید و اگر نرم نشود حرکت داده دست کند و الله  
باز بموم بندد در آن پس طلا کند بخل و ثونیز یا ملج و سریش در  
خونخل یا ضا د کند بغضل و دهر حل طلا کند به بندر جبر جمیع خل رفع  
مراره بقریا طلا کند بعوض و شمشیر لاطا یا میاض لطفای بکیر و بندر کتان و عدس و کوفته  
بعل و شمع یا میزند و ضا د کند یا طلا کند زرنیج زرد و عسل و یا شمشیر لاطا و دق حلیه صمغ  
بلوط یا نیزفت و طب بسیار مرتبه پس طلا کند بر آن آنچه ناخن را قطع  
نماید چون مرهم در حلیون که نرم میکند ناخن را پس ضا د کند بمر و جواهر شیرین و برب  
کوفته که مثل مرهم شود و ضا د کند یا بکیر زرنیج سرخ و زرد و دهر لوز مر و صمغ <sup>البطم</sup>  
یا السوده و به پزد و طبع نرم تا که بتوانم برق برسد و ضا د کند و بگذارد تا سده روز  
یا بکیر و سمرسم سیاه و قدردانا و ثونیز و خردل و ناخواه و بندر جبر جمیع مکه و درم لطن  
در آن ده درم بید بخل و سیا میزند یا ضا د کند بموینج و زیت حبلی و خل  
و آن دهنوی است یکی از آن نرم و دیگری صلب که انرا مسامیر گویند و شمشیر  
بلغ غلیظ است و سبب صلب بود او و علاج آنها به بیند که ماده آنها منقطع شده است یا نه  
و بر می آید پس اگر بر می آید تنقیه بدن کند از بلغم یا سودا پس علاج طلب نماید یا اینکه  
دلگ کند بورق موم و تریا بکیر بزد و غذای لطیف بفرماید فاما د صلب طلا  
کند بر زرنیج زرد یا زیت و بنهند بر آن یا بنهند غسل بلد در که آن قطع نمایند

نصف بادام را دو باره کرده بر ثابیل بمالد پس کباب  
بر آن بیند و بر مسامیر شک و بر گز که بیدار بخیر بار یک ساییده بیند  
نافع است جعل آب بیدار آب و ثابیل طلا کنند بر کند ثابیل را  
و قوبار او نیز همچنان خون رسد و بول رسد بلیه بلیه آرد  
جو کو کبره در خرقه بندد و در آنگاه دارد در عتبت بیا میزد و بمالد  
محبوب است عقیق از سبزه و بول و بکند از پسته نبرد  
بازند بر و خوص کوفته و پیخته در مایون تا که مستوی شود بر کنند در شقاق  
یا بگیری در روغن اکراه و بیا میزد با او از قندهار و به نبرد از اندکی تا که خلیط شود  
و بر کند در و یا بگیری در بید و شمع و لست کند با آب بر زنجبیل و شقاق بقرو  
کتیره و غصص و بنهند بر و در آن زین به شوق پس بدارد در آب گرم تا که تر شود پس نبرد  
و این دو با مالیده نبرد در اسبج محق کحل را در یک طل زیت تا که خلیط شود پس نبرد  
در و یکو قیه میزد و نصف او قیه کتیره او یکو بدورد در مایون اسعال کند یا به نبرد  
سرطان تهری در و هر خل و طلا کند یا بگوید بخورد او بیا میزد و یا فجل و طلا کند  
نافع است او را بخفت بخاک نموده پاشند با آنکه کخته باشند در و هر خل گاه  
شقاق آن قدر که شمع می شود که محتاج شود به وختن و اگر شقاق عام بود در دست  
و یا بک و جمع بدن پس علاج آن بنوشد در هر خل تا یک هفته هر روز بنوشد  
شراب رقیق مای با آب غلبه رقیق بعد از آن بخورد مطبوخ افشمنون باز

فردی که بگوید در یک روز



بخورد و هر یک هفته دیگر و ترطیب بن نماید یا غذیه استحمام یا شیرین و  
تمیخ بادمان مرطوب و بنهند حضور در آبی گرم بچته باشند در روغن تا بگیرد  
موم را و دود هر روز و زوفای تر و شحم بطامصغ و نشت شده و کثیرا و لعاب  
حب سفرجل بگذارد موم و در هر تخم را و بریزد و در باقی را و بگوید در آن  
تا که مسوی شود و مسح کند بان

باید عصفور الجبل

طلد کند یا در وی زیت و عسل البطم و شحم بطاراجع کند و طلد سازد یا  
عصفور چون کحل و عسل البطم و مصطکی و زوفای طلد کند بر آن  
شفاق در شیشگان سسته پا و پوست مغیله ن سسته پا و گل سرخ یک پا و  
شکر فیه توله اجزاء و کوفته و بیا میرد و مقداری از آن کوفته در ظرف  
گلی انداخته آن بر آن بریزند تا مقدار دو انگشت بالدا لیستد و بچوشانند و نیم  
گرم دست و بار در آن آب گذارند و بماند تا یکپاش این عمل کند برین منزل  
تا سه روز عمل کند تا نافع انشاء الله تعالی قرص بروز الشفاق مغز تخم  
پوزه پنجدرم مغز تخم خیارین پنجدرم مغز تخم هندوانه سه درم مغز همدانه  
ده درم لاجورد مغسول سه درم نشت شده و درم صمغ عربی یکدرم کنیزانیم  
درم مصطکی رومی یکدرم کوفته طبقات پنبول قرص سازند هر یک یک درم  
شربت یکقرص دیگر شفاق و دست و بار اصابون لادنوری باب سائیده  
در شفاق پیر کند و صبح شام با گیم بشویند و دیگر آن بگت بجان دروغ

چها جنی بدل است و مجرب و اگر شقاق لب این را سازند پوست اندرون  
 مرغ را بر و چسباند شقاق لبها را که از حرارت میموت بود  
 مغز تخم بخیخ هندی با سائیده نفع عظیم دارد و اگر درم فزین باشد چون  
 قند و آن که میرسد یکوش رنگت سپید طلا کند و حاجل النفع است  
 بر شب تدبیر کردن نافع شقاق پایا است و سحر کردن و پسند در دهر  
 کرده در ناف نهادن نافع شقاق لبها اما عشته را به پیچند بخورده و ته  
 تاسه ته و بر آن بول کند چند مرتبه که محتاج به علاج دیگر نمی شود  
 خرقه در کلاته کمرده بستی نافع و الا در ام سغید اما نفاطه  
 عکله که از سقطه و ضرب افتد طلا کند و حضض اقا قیاد یا طیس از منی اما  
 عقر یعنی خراش از نموده و کفر را بسوزند و عمل کفش را بپاشند بر آن بعد  
 اندک کرده باشند بروغن گل بست و قمل رطوبت  
 فاسیده است غلیظ از مقدار عرق قیلین پس بر نمی آید از شام و  
 می باشد قولدان در عرق جلد نه در سطح آن و اکثر آن واقع میشود  
 در صفرا از خوردن اینها مخالف کثرت تعرق و سنج و قلیت حجام  
 و نرم توپ احد علاج آن تنقیه است و طلا کند سر را یا در هر حال که باشد  
 بصیر و مرد و بوقی در حمام و ساختن لقاها داشتن و شستن با آن که  
 بخته با در و ورق آس و ورق صنوبر و اگر صفت بکیر و بوق و

سحاق و خربق سیاه مکه درم سویرج نصف درم پنج محاض سه درم بگوید و  
 بیا میرد نخل خمر و بشوید و با او سر را بیدن را طلاء کند زیرین مقتول نماید  
 و زرد یا بیا میرد و ورق از او درخت که آن بکافین است یا دقلی که آن کثیر است  
 در دهر و تمسک نماید بدان یا طلاء کند زرنیج سرخ را با سویرج و کندش و  
 بوق در خل و نگارد تا که برود بران ساعت بپوشاید با گیسو یا تنجر  
 کند چاه را بکندش یا ترش یا ورق از او درخت قطیا بشوید سر را با آب  
 نظرون و طلاء کند زرنیج زرد گل سرخ حل کند زیرین را در آب  
 لیمون و بمالد آنرا بر شیمان و آن شیمان را در کمر بندد هر که قمل در او متولد  
 نشود مجرب است صاحب این علت ترک کند غذای  
 غلیظ و گرم بن یا بس که او را خاصیت است در تولد قمل  
 و حکم و صفت و ضعف همه را از رطوبات حاد و غلیظ است الا  
 بعضی احد است از بعضی هر چه نفع میکند دیگران نیز  
 عارض میشود و صفة وجهت و قمل شهورت طعام و لذتی بدن و ضعف  
 قوت و آن بر شود صفا بر بود و نورانیده چنانچه از فرو  
 بردن سر سوزن میسوزد و این را که می دانند نیز گویند و این در هوای  
 حار و بلدان گرم بسیار شایع است و سهل صفا است و مسکون در مسکن بارده  
 و بایدن ماورد و خل و طلاء کردن به طبعی که آنرا خاصیت است درین اگر



نمود وقت آن پس طلا کند مغز تخم خرچونه باندک خل و بشوید موضع بخل و نافع  
است و اگر اثرات است بهتره یا بگیرد عروق و غصص بگویند و بپزند و بیا تیرند و  
بخل و روغن گل که منفعتیم غطیه دارد یا حار دارد که طلا کنند و حمام روزی عت  
صبر کنند و حل کنند بار و عدس قدری کافور یا کشتن نیز <sup>بخت</sup> <sub>بخت</sub>  
پان را بمخل ضدل باب سائده طلا کنند و زود خضوف را زایل کند و کی می  
است در هند که آنرا سر بهو نام گویند در آن می شانه از آن غسل کردن  
نیز نافع است که آنرا در هند داد گویند و کونتا نیز نامند و  
اگر در یا بوجو این دم محترق است که مستحیل میشود لبوی سودا و علاج آن اگر  
داخل لحم نبود طلا کند بسم یا زبد یا شحم و حاج یا بط یا شمع و دهر یا صمغ  
اجاص یا کتیرا یا صمغ و صبر بعد از آنکه فرستاده باشند بر و خلق فاما اگر  
داخل لحم بوجو محتاج است یا تنقیه بدن او و لطیف افشیمون و لازم کند  
ماء الجبن طلا کند با اطلیه قویه و زلاله که حل کند اشوش را بخل و طلا کند  
برو یا بگوید کندش و عروق یا آنی که حل کرده باشند را شوق یا طلا کند  
بقرمانا فخل یا بگوید عروق و را مک و صمغ و طلا کند بخل یا اطلی کند  
بذر فجل بخل یا طلا بمیعه اطلیه یا خل طلی کند عروق یا حاض نیز ج  
یا اطلی کند ترو و دغان قشور جوز یا لبس یا خل و اگر شدید بوجو قوبا  
متمکن درم احتیاج افتد لبوی چیزی که قویه از آنها بود و آن است

از آنکه مغز را

شرط از تند موضع را و بسیار کشید و دمای حادثا که بخورد کشتن آید و راه  
ظاهر شود و هم صبح سرخ پس علاج کند بر هم قیود و نافع است در قوبا که با ندرت  
روغن گل و صندل که با کرم که نخسته باشند در سوسن صوص یا ندرت بطبع یا طلا  
کند بر و خور از زیر و خطاطیف نخل اما ز از زیر جع زار است و آن نوعی  
از کجاست است و نافع است و نیز زراتی و کبریت با قند با قند و کندر  
و بوق باز زراتی کوفته با سمن مثل برهم بگذارد تا در روز یا سه روز تا  
که سرخ شود پس صاف کند و روغن خرقه و طلا کند بر قوبا بکشد و پنجم مخصوص  
مشقوب که از بول بقور و سرخ از خلع خمره و به پزند تا که نرم شود مخصوص  
باید و طلا کند که خشک کند و قلع می نماید یا طلا کند بر ما و خلاف یا غل  
دهم لوز اگر قوبا جدید شود کفایت میکند او را و طبعی  
که سایل میشود از کرم چون نماید از ندرت او را طایق جدید و او را کرم  
کرده بالاد او نهند چنانکه حرارت بکنند برسد و این را دهم الحظ یا  
میزد و نخل و طلا کند که قوبا را دشمن است یا دهم باید که در خانه  
صاف قوبا باشد دهم نیشد نافع است و بویان مرصوب یا  
و مجرب و خرقه که از پوست نادر جیل و تخم پنوار بکینند می انکه می آیند در زو  
قوبا را زایل کند و مقل به که حل کرده قوبای که بر قدم باشد و آنرا کونتا  
گویند نافع است و دود خود که اندر اندر ندرت جوزه گویند نافع است و این

در آنچه نجیل تر نیز نافع است و وجوده را بچیل بچیلان است  
خناقیل از هر یک جز فلفل و سوماگا از هر یک چینی قوتیای سبز یک چند  
سرکه طلا نمایند چرب و نوعی است رطب یا لبس یا لبت  
دم است و تغیر آن بسوی رطوبت نبرد که بند میکند شام را لبس در  
معده را لغو دارد و باقی مینماید تحت خیل مثل آنی که بند میشود در معده  
و نفیض میشود از حال خوب برای از تناول اغذیه مسخنه مفتحه دم می باشد  
چون بلع و کواهیج و توابل حاره و ثوم و بصل و زراعتین حریف و تعب  
بینجویی یاد دفع میشود از صفرا و اخیدن و قلع استحام و تکاسف و بیخ  
فاما یا لبس کفایت میکند علاج بحام دوام نمودن و دلکشی با الی است  
و دقیق نخود یا بوی رق بغیر تغریق و اگر باشد لبس ابر غلیظ لبس فصد کند  
بر قدر قوت جرب و بخورد طبع بلید در ماه چهار مرتبه و لایم کند ماء  
الجبون و طلا کند بطلائی که خسته باشند از میوه و کندش و زیرین مقبول  
و روغن گل و بخورد غذای حیرت آن بسیار مخرج اما رطب استعمال کند  
بفصد و مطبوخ و طلا کند بخربق و کندش و بوطق صباغنه اخنه پخته  
زر کران و سردار سنج و قسط و خبث فصد و بخورد غذای تر نرس  
بستاند بلید زرد پنجه درم سنا و شاه تره مکن و بخورد مایه آن  
چینی دو درم افشیمون چهار درم خشتین افشیمون سه درم گل دو درم بند بندیا



سه درم لبفایج سه درم به پزد بغیر اقیتمون در سه رطل آب تا که بماند در ثلث  
رطل بیا میزند در اقیتمون و فرو آرد از نار و بمالد و صاف کند و ده درم  
ترنجبین بان بیا میزند و نخورد و چند شربت متوالی یا بخورد آب صغیر شاهره تر  
تنها آب کمر چند روز بهلید زرد یک درم صبر یک درم قهوه نیار ربع درم  
گل سرخ ربع درم و این یک شربت است

را بهلید زرد و سیاه یک درم صبر هفت درم قهوه نیان پنج درم بگوید به اجرا  
را یک درم یک سحی کند قهوه نیار از برق آب شاهره و بیا میزند در و ادره  
و بگذارد که خشک شود و باز بسفیند دهد او را آب شاهره دوبار یا سه بار و  
خشک سازد و حبه و شربت از شغال تاد و درم

بهلید زرد را جو کو کرده در آب تخم شانه زرد ظرف انگیند و بنهند  
شش در وقت گرم و بگذارد تا که قوت او تمام بر آید در آب و صاف کند و نقل  
دور کند و بنهد شش تا که خشک شود و بخورد این پنج درم تاده درم بشکر و  
کاه میخوزند این خوف را بمثل آن بهلید کاهلی و اقیتمون و اسطوخودوس  
و لبفایج که نافع است جرب و جمیع امراض سوداویه و کاه میگیرند بهلید  
کاهلی و ترید و اقیتمون را و همچنان میسازند پس صاف میکند آب می  
ریزند در و صبر و غار یقون و چون قریب یک می آید امراض سازد آب  
یا بنادق و میخوزند آن را بمطبوخ یا مای الحبن

بعد قصد اسهال بگیرند رجا ص پازره عدد نمر بندی ده درم شکر طرز  
ده درم و بریزد بر آن آب جوشان دو شلک لعل یکذارد یکشنبه و بیاید و صا  
و بخورد و اگر جوشانده نخورد ابلج است و اکثر می افزایند بر آن سنابلی و شاه  
تره میخورند هر روز چهار اوقیه  
بلید زردش بهتره مکه  
نصف خربزه شمش مقداری که در معجون سازند و میخورند

اور الزوم ماء الجبن با بلید و شک  
نافع جز  
بلید کبابی و بلید و آله و برنگ مکدی که زیرینند و حبه و میامینند بقند و قرص  
سازد و بخورد ازین هر روز درم تا سه درم و برای اسهال از ده درم  
تا بیست انچه زرنج میکند جرب که کهنه بود نیست بستاند غصه نخورد صبر  
منقعه در آب هند با تا سه روز و ترک کند تا سه روز و باز احاده کند  
و شربت از صبر منقعه از یک درم تا یک مثقال فخورند تا که خورده ده مثقال و اگر  
در روز از پنج تا بیست افزایند ابلج بود و اگر لیساج انجامد بعد خوردن این نخورد  
دیگر لوزیاد به شرح بازیت تازه مغسول و اگر استغفرانه زیاد شود  
بخورد و لوزیاد شعیب با سولق حفظ و شکر با آب و بر حال مضروب از غذا  
از تواردها مفید و بقول باره و لحوم جرب بنهیل الشرفام بخورد و اگر  
کثیر المزاج چند و حذر کند از اغذیه مالیه و حریفه و توابل و عسل و  
کرنه و باد نجان و لحم قدید و صد صغیه طلا الجرب بطبق سبق مقبول

اقلیمیا و ورق دفلی و کندش دفلی و مردار سنج بگوید و بیا میند و طلا کند  
بر که انگوری و روغن گل و بخوابد و بعد از آن بروی حمام و غسل کند و تمیز نماید  
و نخل و اسنان سر بعد از آن بار و بیا ز تمیز کند بدین و در و بر آید طلای آخر  
که نظیر این نیست حتی قلع خالص میکند خبثت الحیدر و  
کندش و آس یا بس و زرد و نخل و دفلی و نخاس محرق و زریق مفتون و اسنان  
قضاری و خضر الکلب بعضی و مرکه و دود و میهنج و کبریت با خضر و زربخین و  
عفص و زنجار و اسفیداج و حب اسنان با السویه بگویند و بیا میند و بر روغن گل  
و زیت و روغن عصار  
بورق و ملح و قطره کندش بگوید  
و میوه سیاه و صفت درم غل غرود هر و در مقدار را اسکن و طلا کند در حمام و  
بگذارند و دست و پا کند  
درمان تا که جمع شود و طلا کند و بیاید که طلا کند بر سینه موعده هر دوائی که در  
او زریق بود  
مردار سنج و زاج زرد با السویه بخت کند نخل  
یک هفته در افتاد پس بردارد و طلا کند یا بگیرد کبریت و بیا نخل و  
طلا کند یا بگیرد و نوشادر و ملح و زاج زرد و مشوی بیا نخل و در و در  
و طلا و اگر تفرج شود بگیرد حلاله و قشور رمان و قلعند و بیا میند نخل  
و در و در و طلا کند یا طلا کند از ورق آس مدوق و تونیز و زریق مقتول  
با سرکه و روغن گل یا بخساند ورق دفلی را داخل کشانه روز پسیند



تا که بر قوت او بستاند پس ضاف کند و به نزد بمثل آن دهر سرخ تا که سرکه برود  
 و مضمون همانند ضاف کند و تمیخ نماید یا بگیرد یا میران چنین و خست فصد و قیل مردار  
 سنج و شرق و کندش مکیده مفره سه جبر یا میرد بخل و طلال کند دیم  
 شخصی که جربت داشت خورد دهر سرخ یا شکنی <sup>سنگ</sup> روز هر روز یک رطل و خلط  
 یافت نافع است جرب که بخوراند نیز را شایسته و شیر او بخورد  
 میگوید هیچ شد بعد تجربه که جرب و کوفه محتاج است به تورب دیم و آن از اخذیه یا  
 تعبیه است و میگوید اگر نافه را جرب خالص شود بغیر ما و را حمام بگیرد گرم و میگوید  
 که بترسد از اطلیه حاده که اکثر مردم کردند و هلاک شدند برای جرب  
 رطب و البس بگیرد و توتیای و مردک سنج و سر و من و یون و زیربوق و سرک برایش  
 بیا تمیز و با اجزای دیگر بحق نماید و روشن گل و سرکه حل نموده طلال کند شخصی را  
 جرب شدید شد و اطباء از معالجه این عاجز و حالته داشت که نشد و روز خاد  
 مان او بشغال چنین او میخاریدند و تمام جلد داشت نموده بعد و خون از خارش  
 خواب فته بوز حیات منقطع نموده چون بنده نبود بود بگو که جای ستر  
 بنمود است رفته چون بود فقیر اشناخ داشت فقیر را رفاق و البس و یون  
 ضرور داشت بهمین طلال خارش او در اقل زمان بر طرف شد و جلد او منقشر  
 شده می افتاد و شفا کامل یافت در آخر روشن می یالیدم به شد بدن اله  
تعالی بگیرد طین از منی یا مختوم سه درم کاغذ روز هر روز آن مکه

نصف درم بیا میزدنخل و آب صغیر مطبوخ در روغن بادام و دیر مرد  
و طلا کند بسیار بر تب یا بکیر دارن حاض بیا میزدنیا بوق بر درم  
برادویه به پزد تا که غلیظ شود و طلا کند در حمام بیا میزدنیا بوق بعد  
طبخ او یا بگذازد در حوض را بخل مزوج و طلا کند و بکیر دارد عسل و مغره و  
لت کند در غل و دیر مرد طلا کند باخل و دیر مرد در آتش فشان معصور طلا  
کند با آب سلی و آب بلو حیا و آب حاض و خاله سمید معجون کرده بخل و دقیق  
با قله و حوض طبخ و آب رمان و مرد و نشاء صغیر در حمام طلا کند و قویتر  
در کس که آب قشور جز تر است با آب که بخت باشد در و حلیه با تخم غنفل  
یا بکیر دوزم و محض اخضر و لب این بخل خمر و بنهند در افتات تا که غلیظ شود و طلا کند  
یا بیا میزدنیا بکیر حاک در خویه بگوید و نیا سیر بد ل بکیر و نشاء و نیا سیر  
اقا قیامک بزر صغیر نصف جز نوشادر ربع جز به نشاء مثل حبیب بیا میزد  
و داخل کند و طلا کند و اگر باشد حاک در قبل یا دیر حق کند نشاء بیان  
و قطران مساوی و حمل کند یکدم ازین در صغیر یا خرقه یا به بزر حلیه  
و بنزد کتان در آب غسل و تر کند در آن خرقه و ببرد و اگر باشد حاک در چشم  
رفاق بنهند بر و سیاض برین مضروب نماید و در و نشاء و ضماد کند و  
برود در حمام و آب فاتر بر سر او ریزد و اگر باشد حاک در انگشتان و این در  
هوای می باشد را بام خریف و با انتفاخ می شود پس بریزد بر و آب حاک در

و بنهند انگشتان را در آب لقی و تمیخ کنند به پربان و مانند آن و اگر زیاد  
 بود ضحاک کند به تیس مدقوق باز وقت مایه لصل و شراب که باشد حکایت  
 در فن و می باشد بنوا بر پس در حالت به چنان تمام رود و طلا کند بوق  
 درم و شحم خنظل نیم درم فحل سرخ دو درم نشسته درم و یکو بدو می آید  
 بخل نفیض و هر دو طلا کند و اگر حکاک یا شری اطفال را پس حمام  
 کند اگر شش مایه باشد پس شود او را با آبی که خسته باشند در و نیلوفر و وردو  
 بنفشه و شتر مرغ و خوراند صفر اطمینان و قدر قلیلی از رازیانه و نقاد  
 کند بکفوی و تر کند به جامه و اگر ده ساله شد حجامت کند و آب بنفشه خوراند  
 و آریان و مروخیا و بقله الحما و میخ غبیر و باغ باک درو  
 سر به نوکها بخته باشد غسل کردن یا شستن عضو را که در و حکاک بود بخل  
 النفع است  
 ان بخار حار است و شست که حاضر در خون  
 یا از کثرت م یا از غلظت بورق که محال چون بود پس اگر از خون باشد بخیل  
 ان در روز اکثر بود و رنگ آن سرخ بود و در طفلان و جوانان بیشتر بود  
 علاج ان در اول فصد است یا حجامت اگر حبس نس نقوی و فواید لازم دارند  
 و اگر طبیعت قبض و اگر محبت بود آب بان فرما بر سر حاضر و فحل و ا  
 کند از غذا بر حل زیت بدید و لوز و زبرجاج بدید و لوز و لیم و زجاجه  
 مافریض و مرصوص و حصه میه و تفاحیه دریا بسین از دجاجه و جملان و



جدا شیر حور پس اگر پستانهای قوی پس بخوراند طبع بلید و لازم کند اقراص  
 کافور بآب میان تروغ کند یا بآب و اگر التهاشیدید بکوبید و آنرا  
 را بغش و فیشار دو بریزد بر دوش که طبعزد و بخوراند نفع میکند و را خوردن لغت  
 بزرگ طونا یا جلاب یا بزرگ حله از هر یک سه درم اگر طول کشد آنرا بخوراند و را  
 قدری از غصص مسحق بخامز و سسته روز و اگر ازین نفع نرسد بخوراند و  
 پنج بکیرد بزرنج دو درم شکو بخیزد بکوبید هر یک را علی و میامید  
 و خورد در سه روز بنامش و اگر باشد احیاء و نفیع صیغه های هند و ما و عجب  
 الثعلب و اگر حدوث شری از بلغم بوبرقی بکوبد پس علامت آن اینست که در  
 شب غلبه احتشاک او اقل بود درین نتیجه بداده باشد و وقتی که بخارند و  
 آن مایل بیاض بود و علاج آن نیز فصد کنند که برآمده این مرض با خون  
 بخورد مطبوخ کند و ترید و سفاج بود و در هر ماه دو بار توره کشد بدن را  
 که در و صدمه و خنظل در نماید و کند بعد این بمحنا و خل خمر و بخورد و برون ده  
 درم جلین شکری بوزن یک درم نیمون با کبار یا بخورد و مویشی غیر پاکش  
 نافع است آب جوز سر و طبع بخورد از و یکا و قیه تا یک درم صبر تا بکوبد و قه و برون  
 باخل خمر خامض بخورد مقدار سه درم و نافع است او را بجان لازم مایه الجین و  
 او اطراف مسن مطیبات کام  
 وقوع آن اکثر در اطفال  
 بود علاج آن زنده البقر را از طبع کرده بر آتش نهند و اصل السوسن را در آن بشوید

در آن بریان کند هفت لور پس یا سفیداج و بیاض و قدری کافور  
مهر هم کند و یغارد از زنده نافع است و بگیند قدر نفل و فلفل و توتیا و گل مغیلا  
و برگ شفتالو مکد یک درم چاک سقز و رسوت لور یک درم خنجر اول  
خنجر اول آت کند تا که آب سبک شود و صاف نموده برگ شفتالو را در آن بپزند  
و صاف کند از خمر اگر کوفته و بنیخته با آن بپایزند بجز فلفل حساب ازند و روز  
بر آید لور در سه روز و بیاض و نفل و دیگر یک حبث به مجرب است

گل مصفر و ضد لکخ و خنجر کونج و دودرم در آن بجوشانند تا  
به نصف آید دایه اطفال را بخوراند و قدری طفل را بنیزد و از گل مغیلا و مغز  
تخم خیار بنیشیره کشند نیز نافع است و بر وضع راده فلفل هر روز بخوراند نیز نافع است  
و اگر چندان با فراطین بود تنهار سوت هم طفل را نافع است

اما نم و نمیت اندک با نم شور صغار و حکم حرارت در نم و نم خرقه  
شدید و زرد متفوح و متفوح النساء بهر ساند و بآن ماده حاره <sup>اصفرا</sup>

مخاط خون که تحت جلد است در شوق دقیقه علاج آن اسهال صفر انما یطبخ  
بیلید و آفری که و طلا کند و الی موضع متفوح را با این ضماد و ضد لکخ و فلفل  
و شیاف میشارن و سفیداج و صا ص و طین ارمنی و طین نجشوم مکد یک خمر و  
قشور بروج و انیون مکد نصف خمر و بیاض و بآن زده بپخته و بنوق و در  
وقت احتیاج بکشد و بکشد که انگوری قلیل طلا کند و بر قرص مهر هم سفیداج طلا

کند و از آن

کند اگر متفرج نبوی پس تمام بدن عیان طلبد نماید و اگر باورم حمزه و فصولی عظیم  
بجوشد کند اول بعد از آن تدبیر نکند که لعل دارد از زرد و غذای یار دهد و اگر لعل  
پیر به نیز فرمایند و آن حکمت است که هر یک عارض میشود در اعضا شود  
که طاقت این ندارد نماید و بعد از آن پیدا میشود و نقاحات محلیه از آب قیحت  
و سبب آن کثرت است و وحدت این علاج فصد است و خون بسیار اخراج کردن  
و بعد از آن تدبیر ترید با این که خوراندن آب و الشعیر و ماء الخیار و ماء لطیف نهند و قیحت  
و لعل را بقطونا و غذا کشیده اشفا ناخیزه تر تنقیه بدین هر روز و خون آب بکشد  
سیلان کند از آن خون و صید لیس ضا کند مبرهم و نگذارد که آب در و باز  
جمع شود و طلا کند طین ارضی با آب که خوشت کهنه با سرکه طلا کند در دین  
مرض فایده تمام دارد هرگاه که بوخته شود در اول امر در کند  
بگلاد است که خرقه در آن تر کرده بروینند و چون گرم شود مگر بدل کند و هرگاه  
که سکن و نهیب چیز نیر که منع کند از بقیه مثل زربگیر و عدس و گل  
سرخ و صندل و پزند تا که مهر شود و بیا میزد با دقیق تخم و بیاض و بیاض و در  
و سخن کند با که نرم شود و طلا کند و بر آن موضع خرقه تر کرده بگلاد یا آب سرد  
نهند ببلع دوا و دیگر منع کند از تفرج گل خطی و غرض بلخاری غرض از این است  
گرفته به پز دبا تا که مهر شود پس دوز رشتنای او در نا و بگوید با قدر  
از اسفیداج و آب گنجه نیز و در و تا که متوی شود و مثل سرم و طلا کند خرقه



و بنهند بر محتاج میشوند در علاج احتراق بسوی او و به معتدل جلد و بغیر آنکه  
 تسخیر شده باشد یا تر باشد مثل طین خفیف العزل که طلا کنند با آنکه که و اگر با  
 احتراق عظیم و بسیار قوت بود افقت کنند فصد کنند تا ماده انصاف نماید بسوی او  
 و متفرق شود علاج کند بر هم اغیراج و اگر خرقه غلیظه بود و ساکن نشود بر هم شوره  
 بستاند نوره لغیر مصف و اندازد در ظرفی که درو آب و در هر یک  
 انرا تا که قوت نوره در آب بدین بگذارد که نه نشین شود پس آنکه از بالا بدین  
 در و روغن آنکه از روغن گل ساخته باشند و بنزند که چون مرهم شود پس خرقه زین  
 نکرده بر سوخته نهند آب بگریزند بر آن نوره و دوست بگذارند و حرکت  
 دهند آب ف بگویند بهین وجه چهار مرتبه بسین بیا میزند و هر دو رخام تا که مستوی  
 شود و لکار دارند و اگر وجه شدید بود در و قدری کافور بیا میزند و آنچه تسکین  
 کند بهین و ردت کرده و خرقه از آن نکرده و اگر در خرقه حرارت نبود پس  
 کند بگراث بدقوق چون خواهد که خشک کند باین دو اشهر محرق شش دم و جنوط  
 سنگه غیر بالی محرقه و جلا محرق مکدر و درم بگوید و سخن نماید و زرد کند بر آن  
 موضع بعد از آنکه نکرده باشد که این بدل ندارد از این کار بسوزد و عظام و جابه  
 و بساید و پس در بریند و بنهند بر و یا طلا کنند بر و پنج کاه مضرت در لبین با  
 بگریزد و شش و را مک و عصفور و بیدار صفر و بگوید و بساید و بریزد بر و بیاض  
 بریض و برینغش و بنزند تا که مستوی شود پس طلا کنند بر خرقه که آن و بنهند بر او اگر

برو باید که می کنند در از منقح طبعی و بی عیب و اشتباهی که می گویند  
تری چیز نیکو آنه کنند از طلای خالص است که منقح که می شود و آن به نیکند و  
زود به می شود و هر که در کی مخارج اخلاص در و غنصل و  
رباط و شیرین تر است مکان مفاصل و میگوید اگر دانه موضعی را که خون از جگر  
باشد باید که بسیار سرخ کند مگوی را که اگر چنین باشد که در قشر غلط نمی آید و  
نبد نمیشود و هر چه است این آنچه خشک البته دانه را بردارد آرند کم است  
باید است یا چیز کوفته یا کفش یا نخ را در ام یا در ام یا صفر  
یا بود یا یا بلغم یا شام یا ما و اصفر اگر باشد از خون رنگ و هم سرخ بود و جمع  
بافه بان بود و تمدد و ملنس کرم و اگر باشد از صفرا یا از خرقه التهاب بود  
ملنس گرم بود و نجون و اگر از بود ابو صلب بود و ملنس سرد باشد و رنگ  
بسیاهی یا بل بود اگر از بلغم بود و خوب بود و انگشت در و فرو رود و رنگ او سفید  
بود ملنس بارد باشد و نمی باشد یا اورام بود او و بلغم و جمع اگر که بود از رو  
خلط و ملاقات و ظاهر باشد از رنگ ملنس و جمع یا استخوان غلط خسته و پینه  
بر ورم طلک کردن حکم دارد برای کسی که و تپله بسیار بر آرد در روز  
سه شنبه هنگام طلوع شمرد آن سه جهان را در رشته کشد و بران بعد گری  
روز که است پنج است در پابند منع دنبال نماید و بر کمال عین بر ورم  
است نافع است اما بسبب جمع در اورام عدم لضع او است که عارض میشود و خون

که سینه بود بعلیان و احراق پس بخیزد و وضع تاکه تسکین یابد و غلیان میشود  
قتیح و قتی که میوز و تخفیف می باید در وفا مضربان پس آن مخصوص است  
در قرحم لبو و آنچه در جلد لبو ضربان با او نمیشود و در می که در حرمت لبو علاج از  
خون یا صفرا لبو فصد کند اگر در بدن اخلاط دارد لبو غش و مرطوب لبو غش  
از استفراغ لبو پس به سبیل و بغیر باید که تاکه بدن او پاک شود و غذای خون  
از و پیدا شود و سبیل از طبع تولید آید که در این تاخیر نکند و بعد از این  
کند موضع را اگر در ابتدا لبو بطلد مای میبرد که در غذا کوشد در علاج نفق  
کرم و اگر فایده نکند بیا میزند در آنها ادویه مخدره مثل افیون و بنج و  
وضا دکن از ادواق بنج و طوطی و لعاب خنجر جوی و وضاد کند بعد از  
مسحوق باب کشنیزه و قدری کافور انداخته کاهی دم ازین نذایب جمع  
و ضربان و سبیل گن نمیشود و با ورم در لحم خوب لبو مثل اصول گوش و ابط  
و حالین پس ترک طلا و میبرد را استعمال کند حادثه و منفعه مثل این  
دو انبره و بنزکاتان خمر و حمام بیا میزند و همه را در خمر وضاد کند با و با  
مویز منفع از بنج و نمک مثل این بیا میزند و وضاد کند با مرهم داخلین و  
کند یا بگریه طین و به نزد و سخی کند و بیا میزند در و قدری از راتینج و وضاد  
یا طین را با خردل بگوید و وضاد کند و تدبیر کند از دیر کوشن و بنزکاتان و  
بدان وضاد کند و جالینوس کوشن اگر خراج عظیم بود و ضربان کشید پس از



که فرو نشیند اول این که جمع شود پس نکند ارد میبرد و را و علاج کند منصفی مفتوح و  
چون لبن باید و جمع و التماس پس معقول شود و علاج از محلات کتب تسخیر کند  
و اگر غفلت بود درین خوف است که عضو سیاه با صدف و درم آنچه  
تحلیل نغیر تسخیر نماید ضمار است از دقیق شعیر یا شوق ان بخل کثیره غلب  
که ان دو ایر که منعی میکند عضو را از این که سیر شود یا سیاه باید که اول  
علت این را بکار ندارد که ان بدنه عظیمه آرد و اگر بد شعوری شد  
شگون و جمع و التماس دلالت کند بر نیک در بدن خلط غلیظ رخ و اگر  
خلط بر آید از عروق و نگر در اعضا باشد باید که درین وقت طلا کنند  
به بذر قطونا مضر و نخل و اگر ازین فایده نشود بر آرد از ان همان عضو نخل  
یا حلق پس ضمار کند با ن صفا و بعد از آنکه در دقیق شعیر و درم تسخیر  
عذب یکدیگر درم افسوس پنجاه درم به پیر دما که لغوام آید ضمار کند و اگر  
عضو یا بل شفق حضرت یا لوار و بدن را پاک کرده باشد ضمار کند بعد  
مسحوق مطبوخ و غسل یا دقیق یا قلع مخلوط و غسل و اگر درم یا بل صدف  
نمود یا صدف و یا وی باشد ضمار کند یا اینکه بستاند مقل لبن و اسهول و سرزد  
اجزاء لوار و نرم کند بگوشت دریا و ن یا درم کوسن یا درم یا بل پس دراز  
لوا حلیه و لوا نیکو نمان مثل ان بگوید با او تا که مستوی شود و ضمار کند  
و اگر باشد در جلد ضمار کند از محلها و مجامع و اگر عضو عظیم الحی و عروق و درم

و ثواب خود بر مقدار حسن او در پنداری باید که امانت داده کنی بخود و آسمان بخیر  
بر آرد و سودا را دگر باشد و رسم بپنج یا از پنج یا چنانچه متولد میشود از  
بدن موی حتی منقح میشود این چنین رنگ اگر بند میشود بعضی اعضا حادث  
میشود از او اختلاج و اگر بند میشود در روده حادث میشود از او قولنج و اگر در  
جوف بند میشود حادث میشود از او استسقا این طبیعی و مانند کمره است

این رنگ را انجبر و سنج رقیقه هوای صاف و جوهر را که هر ضم طعام و تدبیر  
بدن از دست شمال علاج این درم نیست که نظر کند اگر حادث شده است  
بعقوبی و مزاج و سببش معلوم شود با او و متوجه شوند بسوی سبب  
و اگر بعد سکون همیای طبع حادث شود و یاد را ابتدا بوجوب  
کنند خلخمر را بید و در و گلاب و آب اسفندی بوق و ترکند از این  
با اسفند را و بنهند بر آن و بنهند و آنرا بر باطبی خفیف یا ضعیف کند  
بار ماه گرم بسوزد و خشک گرم را و بریزد بر باد آن آب کند  
یک شب پس صاف کند و بیامیزد با اوخل و ترکند در خرقه و ضماد کند و بنهند  
بعضایه اگر متخلل شود کندی بهر حارشی اگر کزنج یا فساد کند از ورق  
طرفایا ورق اسن با ورق لبلب طلع بطنی از منق و خل و تدبیر  
لطیف نماید و حذر کند از تخم و انکار آب صغیر طلای حید صبر و موهن  
و اقا قیاد شیان یا میتا و سعد و زعفران و طین از منق و لبلب کند

و طلا کند بخل و آب کمرنگ نفع میکند نهاده و غصه در آب میخورد و آب کمرنگ  
آب سق و شمع انحال با آب کمرنگ بار دو اگر این ورم در عضله بود پس بگیرد  
از ورق کمرنگ قدری در کمرنگ شکر سفیداج و سحی نماید و ضماد کند و اگر  
بر سر سرش باشد بکمرنگ سحی کند بر و ضماد بخل و بنده بر و گمان مستعد می دارد  
از ورم و بر و ضماد آرد  
اگر لکه شود در بدن غلبه خون بود  
فصد کند اگر نافع باشد حمام نماید و سهیل به لیز زد و سنا و شامه  
و مداومت نمودن بخشنا زده و اجاص و خناب ترهندی و کم خورن  
حلویات ترک شراب بشیرین غلیظ و اختیار غذا ای حامض قلیحه  
چون حصیه و سما قیه در پیاسه و تفاحیه سکیاج و قریض و هلدن و  
مرصع و مانند آن و اگر شراب نخورد باید آب بسیار مزه بود و بر موضع  
فهاد کند در اول از میردات مذکوره و خون در وضریان شروع کند و  
مذکوره در ورم حار و چون نفخ یابد و دلیر کند در انقباض ربط کند اخنه  
بشکافند و بفشارند تا که بر آید آنچه در دست پس طلا کند بخوالی آن مرهم  
سفیداج و بنفشه بل مریم  
بکیر و غنزد روت و مثل  
ان غسل نمایند و بر آن بنهند و گلاب می پزند غسل بر آن که غلیظ شود و بر آن  
بپاشند غنزد روت و بپاشند که پاک میکند حراحت او و قرصه او بر می آرد  
قیح را بقل چون پاک شود دمل اندمال میریزد زود و اگر دیر کند اندمال



علاج کندیم شیت لحم کند و غنر و روت دم الاغ و سن و زرا و دوا  
اجرای واد که سخی کند همه را و بشند بر جراحت و قروح و به بند دوا و بگیرد  
مرد در سنج حق مثل کحل یک او قید و بریزد بر و مسکه او قید زیت و به بر و  
تا که حل شود و بگویم کت میداده باشند پس بگیرد کند و غنر و روت دم الاغ و سن  
و بریزد و زیت پس زهر یک و درم و بیامیزند در آن به برزند تا که غلیظ  
شود و استعمال کند و اگر در موضع نورش بود و بکار دارد مرهم ایفاج  
یا این مرهم مرد در سنج حق بخورم بگوید و با زیت بخل تا که نرم شود و حل  
کرد در بران بیفزایند و در سخی کنند تا که غلیظ شود و باز تقیه دهند  
از حل دیگر و دیگر با آنکه مثل مرهم شود پس بریزد بر و بخورم ایفاج  
با قدری کافور سخی نموده و استعمال نماید که این مرهم نافع است جراحات  
و قروح حامیه را و در زمان و مزاج کرم استعمال کند بگاه  
که در دل و قروح فحل و خشک شود شمع و زیت و عسل و زیت یا لویه بگذارد  
و استعمال کند و اگر خواهند که الفجار کنند بغیر این پس بگیرد و حل بلاد  
یکجیز و زیت و عسل یکجیز هر دو را در ظرف ایس که ده گرم کنند و حرکت  
سیداده باشند تا که خوب میاید و بر سر دل بنهند و دو سه بار بگذارد که بخورد  
ان موافق را که بر و نهاده باشند یا بگیرند کوره غیر مطف و بیامیزند شمع  
نهند بر و یا بگیرند صابون را و بگویند و بروینند که اگر

خواهند که باید شکافند پس اسفل دل شکاف کنند و باید که در طول این  
شکافند الا ما و فی الراس که در عرض شکافند چه عروق در آن مه وضع در  
عرض افتاد است و اگر خراج عظیم بود پس باید که در و لوی بر ته آرند که در آن  
خوف غش است پس قلیل قلیل بر آردن خصوصاً اگر بیمار ضعیف بود  
جراحت که در موضع ظاهر بود باید که وانگند باید بطلک میخیزند بادویه  
و میگوید خراجی که صنوبری شکل بود که سر او باریک است و اسفل او مدور  
اسلم از آنچه منبسط بود و میگوید خراجی که موی حوالی او بیافتد آن قروح  
خیلیست و میگوید اگر ظاهر شود خراج سرخ نمایان شود و درم در خارج پس  
منقلب شود و در موی این بدست و اگر در داخل بود و بعد از ظاهر شود  
در خارج نیکوست و میگوید که خراج با بس مرتب است به بدن صیح و خراج  
رطب قریب است به بدن سقیم و میگوید هر خراجی که در گرده او حرمت بود  
به نشده است مگر نهیر و حرمت در دو اگر آن حرمت باقی ماند زود دفع  
شود و میگوید که اگر خراج در سر بود و تب کند و در روز چهارم و یا هفتم  
یا یازدهم از زور ظهور پس این بد بود این دوار است خراج  
کرده اند اصحابی بخاریست که در انبات کم قوت عظیم اردحتی اگر استخوان  
بر نه شده باشد از نهیم گوشت نمی آرد این را و برای راس نمی نامند  
دقاق کند و بیج نوسن سمانگونه و دقیق کمر سنده و زرا آورند

طویل و لخمی اصل جاوشیر و لبست که داخل میکنند درین قلیماهی مغسول  
این دوا التهام میدهند و اصریر را و میر و یانز گوشتش را و آن  
اینست غنیز روتنه درم اشق دو درم کندر و بنزد و بر بخار مکدی که درم سخی نمایند  
و بکافزار اند و میگوید که من علاج کردم با این دوا اصریر العسیر و را که توقع  
بر او نبوده و از او به کرده و میگوید باید که تغافل نکنند در علاج و مایل  
که ب است جمع میشوند و همه اینها در یک موضع و خراج عظیم میشود

که خراجی در پنهان بر آن مادر بحمل بهم رسد بود خست بند را با  
نکست آن به بندند بر طرف شود مجرب است آنهمی از نگر که دوباره  
کرده و بر تابه گرم نموده بر بخار کرد و در مل به بندند یا پنبه آنرا گرفته در  
آب بخار گرم گرم بر بخار کنند و اگر ضعیف خورد را بر در مل سفیل بندند  
زود بر طرف شود و سفیدی برضرا بر برگان طلایه کرده و گرم نموده  
بر بخار کنند بر طرف شود مجرب است بر کصص تازه را پوست دور کرده  
و گوشت او زرد و جو کوفته باشند و بر در مل بندند و در هر موضع که بود  
از و به تحلیل برد و اگر شکار هم بر و افزاید قوی بود و در تحلیل کلیت در  
بند بنفشه رنگ آنرا در بند کویل گویند و اوراق سرانرا ساییده بر خراج  
عظیم ضما کنند که فصل مجرب است از مزبل ابا ساییده بر او را مایل  
ضما کند نفع عظیم دارد  
مرصنه کنج منست حکم شد لا علاج است



در ابتدا اگر تدبیر موافق بر امکان دارد که زیاده نشود و اگر تفریح  
بیرین دانه جو بر آن مزید است پس بیجهت بسیار فرو و عروق آن موضع  
سبز شود و در اخص عروق پراکنده شود و می باشد و اگر در لیسان و  
در رحم در زکوة و در احوا و احلیل وجه پس کردن و چون منقرع شود پنهانی  
رحم غلیظ باشد و منقلب بوی خارج سرخ بود یا سبز و است که در ابتدا با بر  
نخود جو و زیاده میشود یکدیگر مثل بطین شود و اعظم از آن و کهای در مواضع  
نفس ملع میشود و لیکن میکند غلیل را و اگر شق کند یکدیگر فایده ندارد و  
منقرع شود و اگر در موضع باشد که ممکن بود قطع کردن تا بیخ اودان که در  
و کله موافقت میکند در ابتدا فصد کردن اکل و اسهال متواتر بطین  
افشیمون و اجتناب از غذای مولده و در چون بدین با دخیان و تخم  
و حش و شبق و شراب سیاه غلیظ و مانند آن باشد و از او از لحم ملل و دجاج  
و حذر کند از ادویه ساده که آن خون را سیاه میکند بر ضاماد و سرد  
بکار دارند مرهم ابریشم منع از تفریح نماید البته و این مرهم نیز نافع است  
حتی و اگر متفرج هم شده باشد تا نذا الفیداج سه بر طتیای مغول  
با السویه می کند و در روغن گل و آب بقله الحما یا غلب الثعلب یا غلب  
بذر قطن یا آتشی یا آب خیاره حاضر باشد که این مرهم بسیار نافع  
است در وقت که خوف تفرج بود چند نرای سرطان کمر

تقصیر متقبح شنیده باشد بگیرد لعاب کندیم و لبان و اسفند بچ مکدی کردیم  
طین تخموم یا ارمنه و صندل مکدی و درم بگویند و به پیرزند و طلا کنند بدین  
ورد و اگر متقبح شود نشسته و صغیده و کند و صندل و گل ارمنی  
هر هم کند بدین ورد و بنهد بران و اگر یا لبش بعود و اگر طوبات بسیار دارد  
خفک بران باشند اسهال باید کرد و مرآت کشیده تاده مرتبه  
لبی بیه بران طلا کند اگر متقبح بود بخار چار یا دو ارحداسکن کنه خورد  
بیخ انرا سرطان باطن به نمیشود سرطان در

بیشتر بود لباده ابدان آنها و قبول فضول و در زبان بسیار  
بود در گوش دی سرطان بود متقبح زنجار سرد می باشد به  
انرا خورد و به شد اینم الفاعلی و سایرند ابیه جذام این را نافع است  
لازم کند جوهر برتر کشتان غسل آب اجتناب از غذای غلیظ  
و حموضه و استغناء از بعضی اسهال بگویم را پیدا کند در حال موضع بادیه  
ملینه مثل مخما و مجها و مانند آن بچسبید و تحلیل بر دمثل هر هم و یا حیدون  
رسل که از شان او است تحلیل و حدت جرات غریزی بوی محض که در  
او است بگیرد در اسهال حقیق مثل کحل و پیرزند و در طبع و او قیه  
و نصف نیت بر سران کند و در تحت اشک فروزند نرم تا که حل شود و در این  
لبی و او قیه لعاب حلیه او قیه لعاب بکنان او قیه لعاب خطم در آن بنشیند

و بجزب باید تا که با او غلظت و مثانه آید و بر دارد و اگر بیقراری و زردی  
و بیخ نوسن مانگونی و زردی و کد جزو قویتر شود <sup>بگیرد سه استار</sup>  
مقل و پنج استار اشق و دو استار جابا و شیر و سه استار کند و چهار استار  
مردار سنج از هر وقت و دو استار شمع رطل و رانیج چهارده استار راوند  
سه استار زیت شش کل حق کند یا با سه و حل کند صمغ را و کد از قند  
و شمع را تیغ را و زیت پس ضرب کنند همه را تا که بر هم نهد و استعمال کند  
قوی التحلیل حق کند و رانیج بابت بزنند بمثل آن ریت تا که  
خلیظ شود و بیامیزد و بقدر زیت کف خردل و ضرب کنند تا که خلیظ شود  
حل کند اشق را در خل غیر تصفیه و بیامیزد و غسل و بکار دارد یا نرم کند  
دلق و طلا کند معشر الصمغ و بیامیزد با او رشیخ و طلا کند بر خرقه و بر  
خیار بر نهید یا بگیرد ورق دغلی را و بر دتا که مهر شود پس بگوید و ضا  
کند یا بگیرد بغیر یا غر و بیامیزد بخل خمر و حل کوفته تا که مزوج شود و ضا کند  
که بچیت یا بگیرد اخشا و بغیر که خشک بود اعنه یا چاک دشتی و بیامیزد و خط و  
ضما کند <sup>الکول اشتر که در صحرای میخیزد و قند از آن نمر کرده در خنک</sup>  
فرستد بعد آنکه منفجر شده باشد نفع عجیب دارد <sup>بگیرد در شاخ ابل را</sup>  
و بسوزد و بخورد از او هر روز و درم تا یکماه چنان برود و مجرب است  
این برهم خنایر و وسیع تحلیل صلابات بغایت نافع است



خردل و کفتر یاوز راوند طویل و تخم انجبره و کیمبریت زرد و مقل و اشق  
از هر یک و جزو را است عتیق دوازده جزو دادویه را نازک را بپزند  
که مثل غبار شود مقل و اشق را در زیر آب کیند و دو جزو شمع زرد گداخته  
افزافه کنند و ادویه بر سر آن بزنند و میمانند تا مرم شود و نگاهدارند  
چون خواهند که استعمال کنند یکجزو ازین مرم روغن گل و یکجزو زیر مخلوط  
کنند و لک در مل عظیم بپوشد و النفع یا لکله که نخته نشود و تو لای ازین مرم  
ضمیم میکنند یا و تو لک گل خالص و برگ آن که ساییده باشد که نخته باشند که لک  
خمیر شود درین مرم افزافه کنند در میماند و وقت که گرم باشد می بندند که  
بغایت عجیب است در سحر است نفع که کار یکماه در سه روز میکند

اطریفل غدیری و مذاوت نمودن اثر خنای را بر آب پزدنجه های موش موی  
بر آورده باشد خشک کرده و کوفته در اطرریفل ساینده طوریکه لایق دارند  
و بخور آنده خنای را نافع است بفتح بدین و کچ و موش موصوف پنج عدد  
و جلیا سه پنج عدد در روغن کجدا نداخته در افتاب بپزند و در ظرف شیشه هر  
چند روز با بسیار روغن بگذارند و بهتر بود که خنای مرغ بپند از آن تر کرده بپند  
که زودیه میکند بغیره بعضی نه و سرکه انگوری در کهرل و دسته سر کینه  
تا که چون نرم شود خنای را بجزر است و هیچ چیز در خنای مرغ بهتر از قلع  
ندیدیم که با آب پخته طلا کنند بر رو پاک میکنند و با میس از بیمار در کچ

آند و غش خشت ادر خنار نیز غشیر منجر اثر عظیم است اما ده قرطاس فرنگی اما ده  
اسفنج در شراب انگوری خوردن اثر عجیب است و آن بحیرت مایه این دو

چند چون حرکت دهند حرکت بریزند و عظیم و صغیر مختلف شود و از خوردن اسفنج  
ثبت آن تخم است بود بهضم عسلج آن تا که صغیر بود باادویه میتوان عسلج  
کرد و مثلاً عمل کنند اشق بخل قیفون ضحا کند بر آن یا ضحا کند بر راهول  
که نثر نیت بر دزیت آمیخته بر هم با سیلغون قوی الغسل است بدین بگیرد  
زرنیج و تخم قیروز و فله جز او و او یکجا کنند بکوفش و استعمال نمایند و عسلج  
عسلج بدون لثق نیت که در مقدم غنق بود و از اراد در هر دو

کلهر گویند از فساد و آبهای بعضی بلاد بیشتر تو در کند این در اوجی است  
فلقل سیاه و فلقل سفید و دار فلقل و فلقل موی و دار حصیه و قرفه و خولجان و  
لوشاد و بندر قنابری و قیفون مکه جز بگوید و به پزند و بیا میزنند و نیم چید  
مجموعه شکر و معجون کنند بر شکر و شکر فوق و بنادق و زنده و هر چه استعمال  
نمایند و سر ارمایل بخلف بدارند و یک بنادق در دمان بگیرند و بسته  
هر بنادق از ابلع نماید و پس نکند تا که بیخ بنادق بکار داشته آید که می  
گذارد مسئله کردن را البته چنانکه باقی ماند از و اثری

اسفنج و رما در کاغذ فرنگ من و کل یک اونس در شراب انگوری که از ارمایل  
ترس باشد نیکو بود و دو لیبری عمل کرده نگاهدارد یک فنجان یکبار از آن

شراب بخورد و در پیش خشت بر آن بمالد زود بیطرف شود و عوط را از آن سال  
شلیخه در مقدم کردن بود و هرگاه باد بخان و طبعی بخورد بمشانه رسد و  
که نفی و دشوار شده و زبان از دمان بیرون می آید و روی او اما  
گرفت در هفت روز شفا کامل یافت بگير دشنگرف یکجوزوز

نخیر مطوع و جگر گرفته بهم آمیزد و در آب حل نموده طلا کنند سه مطلق اناج  
همه از جرم بلغا در گلوبتی فایده عظیم دارد

بقدر بنیق بود کم و زیاده شنبلیله و چون از آنکه این را زیر کنند بزور  
شدت فو نشیند و باز خورد که علاج آن زیر کنند بقر شد بد و قطره سرب  
مستدیر بر آن بنزد بسیار شدید تا سه روز وانگند و اگر این دفع نشود  
باز خورد که از اینها بر آید اما عقد که انرا در نیند گشیا علاج آن بریدن  
است با اینها از غسل بلادر پس علاج مبرم که انرا در خاک

کف که گویند و آن در میر که عارض میشود که داخل و موضعی که ریخته میشود  
در و ماده و آن را در سینه گویند و آنچه از این حار بود افرانج گویند  
بقول صاحب بحر الجواهر و ابلی میگویند که در سینه و میر که کبیر سدر الشکر که  
جمع میشود در و ماده و گویند که آن در سینه و کثیره الفوا و مضف کتایح  
منه میگویند که در سینه با ورم میباش و بلادر و فاما آنچه بلادر و بلادر  
ضعف مضم است السوی التمرای یا از کثرت اکل یا تناول غذای غلیظه یا



ضعف معده و جگر با هم و هم با فکر طویل که متولد میشود در قله مشاج بار دین را این  
 سر نمیکند هم معده را این ضعیف میشود و جمع میشود از تخم رطوبات تا لایط لرحم در <sup>خفتو</sup>  
 میباش و میشود از این رطوبات در گرده احشام میشود و فرائض اموصی و طول  
 ملک طوبت در متغیر شود و وی ان رطوبت یا بسوی میاضی انرا <sup>حجم</sup>  
 کونید یا بسوی صفت و ان غلبه کونید یا بسوی لودا و انرا اخضریه کونید  
 و بعد ان متولد میشود در ان رطوبت اجسام صلبه مختلفه که نمی باشد از جنس رطوبت  
 بلکه از جنس سایر اجسام صلبه مثل برکته یا جنس اسقار صغیره و ناره  
 استخوان و بار با عروق و زیرهای سنگ و اصل و حص و طین و خم و غنچه است  
 و خشت و بعضی شدید التلیق بود و بعضی لائین چون این دیله در ابتدا بود  
 با او را می شود علاج ان بچینه است تحلیل بر دو پرانده کند تر یا ق افاغی  
 و شتر و دیوس و امر و سیاه و چون رسیده میشود محتاج شوند به نفخ و نفخ را اند  
 او را هر روز بوزن دو دانق از صبر یک دانق از شکر یک کبه میخیزند و در انقار  
 یا بدید و این دو ابز قوطنا بچیزم بذرم و هفت درم بذرخباری و بندر  
 خطم یک چهار درم صمغ و کثیرا و ن شسته و بذر بطنج یک درم طین ارمنیه  
 درم بگیرند و بیامیزند و بخورند از ان مسه درم بارد و قدری از زرد شیر صبح  
 و شام غذای او بعد انقار این خوب می باید از ز مغسول و ف و مکره و جو  
 موقت نیم کوفته نصف چیز به پزد و جو و برنج را تا که بخت شود پس بیامیزند و قدری

از نخی که در دستم به نزد و بریزد بر صحنه و بخورد اگر دبیده باورم و جمع بود  
علیه تسکین از است و چون تسکین یابد علاج کند چنانکه تحلیل کند و بر آید  
کند آنچه که ذکر رفت و چیز دیگر تسکین جمع دبیده درم نماید و میخوردند از اگر چه  
عظیم بود این دوا است بذره و بذره خیازی و بذره خطی و کثیره امده یکج  
ملکوبید و جبر کنند بدین لوز و دهن غنچه و بخوراند بر روزی شش بار درم این  
و اگر باشد دبیده در اسفل پس حقنه کند بر عود حله و بذره کتان و بر سیاه و  
و کثیره او صحنه و صفت بر صحنه بدین لوز . باید که در علاج دبیده رعایت  
قوت کند که از آن تنقیه میشود و مامون می ماند از خشخ و میگوید بگویند که  
دبیده است عظیم و علاج کردم به بطر و بنهادم بر و اشتیاق که منفر کند مثل  
بورق و مانند آن و حیاتیست . ان قوه ایست که منبسط در لحم  
که شوق بسیار نمی باشد او را و میکشد سر این را در خفقان با او می باشد و  
بسیار شش می افتد علل را و می هم با او باشد و چون نفخ می یابد و رسته میشود  
و قوت روشن بسیار بهم میرسد در دو شب آن خون عاده و فاسد است  
علیه ان اول فصد است پس صفا و لزوم باو الشعیر و اخذیه بارده و بر قرصه  
مرام کافور و مانند آن طلا کردن . علاج کردم این را از مردار سنگ  
طلایی و زرد کل و مولفی آمد و نیز مجرب است از بر کس باب سیده طلا کردن  
باب عفونت بود که خون را بچوشت و بسوزد و قوی کند

خلج آن تقویت دل است و دفع حرارت بخربیه از ترید بد و از غذا و مکان اما  
از دوام مثل قرص طباشیر و قرص کافور و از غذا آب مان به ترش و حاض اترج و  
تفاح و رایس حاض و شمشیر بایر و ده مثل ورد و بنفشه و نیلوفر و از مکان  
ربودن در خانه که در وی بود و لطیف و تفاح و ورق خلدی کرم در آن حبیده  
باشند بر موضع ورم شرط زنند و خون روان کنند بایست که منجم نشود و مضع  
بکار دارند تا خون قلیل بر آید و اگر ممکن بود با سر شکان و کرده بر می آید و در آن سکنند  
در هوای که ظهر طاعون بود اول در اصلح هوای خانه گو  
و بهترین تدبیر درین باب این است که درخت سداب در خانه باشد یا برگ سداب  
بسیار در خانه نگاه دارند یا ضد این دسدا رجب کو نموده و در سر که تر کرده  
در خرقه بندند و پوسته ششکان نمایند در خانه که بوی تر باشد  
طاعون در آن خانه اثر نکند و چیزهای بالائی صیت نافع است تا راجل دریا  
و جد و اخطائی و فادیه مخمخه خصوص جواهر صره که درین بار نظیر و شهم ندارد  
در خلج دیگر مجرب خلج آن سوختن است که به عرق لیمو رسد  
یا می باشد بر و دوی حاد و در که د اطلال کنند بطین ارضی داخل و چون سیاه  
شود که شب بلوق بر آن نهند و بعد از آن تا که می یابند سیاه و بعد از این  
باز اعداد کنند تا که گوشت باقی ظاهر نشود پس بنویزند لیمو که در آب و خلج کنند  
یا نبات لیمو و اگر دانه کند یا بید که از نقره یا مس دانه کند



سبب داخله و انفعین و انتقال آن بسوی کفشی که تولید میکند  
از آن قمل اگر در ظاهر وجود دارد اگر در باطن بود و اگر نرسد شود در حقیقت داخل  
لحم است متولد میشود از آن این علت زیاد هم میرسد در سابقین کفای  
در مواضع دیگر هم میسازد حادث میشود در بدن حاره قلیل اسما و حاد  
میشود در عضو قبل از خروج به شرق به سمت پس آید در شته علیه آن آنچه  
منع میکند از حدوث آن است و قوا یا و این معجز میگرد  
بلکه کبابی و بلید و آله و زنجیل و تریب و قبیل مکتب و مکتوب و بیا نیز مثل  
آن فایده شربت درم که این معجز را خاصیت است درین علت  
کند شراب البته و نکند از جمع بقول را و فواکه آن و بلید را که متولد میشود از  
رشته و مداومت کند تریب را بقدر حمام و چون پیدا شود بطن بطن  
آله در عضو بخوراند او را یک روز نیم درم صبر و در روز دوم و سوم دو  
درم و طلا کند نیز از خمیر که باطل میکند آنرا البته و چون ظاهر شود باید  
که به سحران قطره از سر که وزن آن یک درم بود که میکشد آنرا بشغل خود  
بر می آید و اگر در آن بود چیزی را قطع کند و باقی را به بند بر همان قطع  
سرب و حذر کند که قطع شود از اصل که اگر در آنی قطع شود متعلق شود  
اندر وزن او و درم پیدا میکند و قروح و خفش لکه آهسته آهسته تا که کشیده شود  
بهمه پس ضماد کند از دقین صفت و صفرت بیض و دیگر در و اگر از هیچ منقطع

نمودند و از آن روز در لشکرها فرو بر آرد پس علیج کند بمرهم  
برابر خود در قند سیاه حبسته بخوراند هفت روز رفته تمام بیرون آید  
یا بپاز را دو باره کرده یکبار ه از آن درون خال کرده برشته به بندند  
رشته آید گوییم سحر را در دهن رفته دارد بر آید چوب

بجیسار را جو کوب نموده بکدام بپایند و در هفت نام آب بچشانند و صبح  
صاف نموده بخورد که در وضو به نسیج است دیگر به برابر مومیای  
پوسته اخن یا لیس لکار و خراشیده بگیرد و صبر قوطری و قند سیاه  
پوست صبر را با یک کوفته در قند بقدر کناری بزنند و بر رخ کاو  
فرود در حوض است دیگر گل سفید که از آن کهری گویند بوزن یک نعل از پنج  
درم آب حل نموده بگذارد که نشین شود آ صاف با لاله برداشته بخورد  
همی حرارت است خردی که مستعمل میشود در اول منتشر میشود

بواسطه روح و دم که در شرائین است تمام بدن پس گرم میکند بحیثیت که ضرر کند  
در افعال طبیعت که با مرض دیگر نباشد با عرض مرض و انجی  
احتباس عاقله است همی نوزم آنکه اول گرم میشود روح که در قلب است  
پس تمام بدن بسبب از سبابه و این در اکثر سبب و نوع آخر میشود و دو  
همی خفن و آن است که اول گرم میشود و طبیعتی که در ویست پس شول میشود خلط  
پس گرم میشود تمام بدن که اول گرم میشود و جرم قلبش شول میشود

در مثانه الاجزا و طوبات اصلیه باطنیه پس طوبات می نماید بتدریج  
و از آن همی با حاده میساید یا مزمنه اما حاده انرا گویند که اشتها را و قوت  
بود و خطر بود الحور و لغو و انشمال او تا چهار روز بود و یا حاده مطلق  
بود و انشمالی او تا هفت روز بود یا حاده قلیل الحذر لغو و انشمال  
او قریب بود و خطر حاده با اعداد الجودا و بود و انشمالی تا چهار روز  
یا داده قلیل الحذر و انشمالی او چهارده روز است یا داده مزمنه و  
انشمالی او تا بر یک روز لغو تا بر شش روز است ازین که نگذارند مزمنه است  
اما حرارت غیر یکه که منبغیست خود در دل بسبب که اولی و حکم شود نفی  
باید نه پس تمام بدن اما بدنه مثل تعب بمقرط و سرش با رقی یا بسیار باطل  
نکست در اخکاپ در هوای گرم یا در هوای بارید یا دخول در اشید  
البر یا ورم حار یا سقط یا ضربه یا وجع شدید و در بعضی اعضا یا <sup>مؤلف</sup>  
از اغذیه کثیره الغذایا غلیظ مسدوده یا قوی الحاررت یا تخمه یا اختلا  
مستوانه یا طول ملکث در حمام یا استحمام در اشید موافق یا ترک حمام  
اگر عادت شود یا دویه حاره یا الکثار در غذا یا از کام و ترریا  
تاخیر در وقت غذا اما نفاس از مثل غصه و هم و سحر و فکر و چون حکم  
باعث حرارت اندک گرم میکند روح را و باعث را می شود گرمی روح  
بتراکم چون مادی نیست بقای او بسیار بنحو ازین جهت او را می



یوم کویند و مدت نکست آن اول نیست چهار ساعت است و اکثر طبع روز چون  
باسبح بکشد جمیع یوم نبود و بجز آن آن به بخارات بود از مسام و او را روگاه  
از سبب طبع و این در حالتی بود که بدن پاک بود از کیموسات قیال به تعفن اما اگر در بدن  
کیموسات بود روی با قیال عفونت مشغول میشود بان و گرم میکند خلط را  
اگر دم بود تبی طبقه یا سوز خوش شود از صفرا و بلغم طبعی را از سوداوی  
و اگر حرارت زیاد مستغل شود و مشغول شود بگرم قلب و بگذارد در طوبات را  
و کم را بیرون شود بقول بعضی از رسد اگر جمیع منجاوز کند شوار است  
یوم بر می آید و تب بکشد میشود احسن عفی و دقایق و علامت انتقال جمیع یوم جمعی  
اینست که آن خلط بغیر طبع بود و بدن بعد از خطا پاک شود و این نقل شد و  
اگر منفصل شود بعضی علامت هر یک ظاهر شود پس جمیع عفن با ایتان چهار  
دموی صفراوی و بلغم و سوداوی اما دموی اگر سبب عفونت دم و بلغم  
و اکثر عفونت و حملیان دم شود و نوازش نیز از جنس عفن است اگر ماده آن عفن  
غنیست بیکر اهل این علم متفق اند بر اینکه آنرا عفن نامند زیرا که هر تبی که اول  
خیزش شود در اخلاط جمیع عفن است و اقسام دموی است متناقص که  
روز از آنچه باشد و دوا فنی که هر روز بیک حال ماند و نراید و نه زاید که هر  
روز زیاد شود و جمیع صفراوی باعث است باینست با عفن لازم است و لازم  
یا محرقه یا غیر محرقه و همه این یا خالص است یا غیر خالص بسیار از صفراوی

غلیظ الجود که مختلط شود یا بلغم اخلاط المزاج و از این مخالف می شود چه  
 شرط الغیب باشد از دو ماده همزه از یکدیگر دارد و نیز که شرط الغیر باشد  
 دو توله و گاهی اطلاق شرط بر چیزی یعنی می آید که از بلغم فالغیب باشد و نواحی قلب  
 اما از نوادای و اکثر دایر می باشد و انرا راجع گویند اما بلغمی گاهی ناید می باشد  
 و گاهی لازم و از جمله حیات غنی تبی می باشد در و طبع در می باشد و ظاهر بدن  
 گرم و تبی است که از می باشد با طبع گرم و ظاهر سرد می باشد و این از صفه ای  
 اخلاط که مستعمل می شود از محلی و غلظت نمی شود و از آن چیزی که نخستین نماید خارج  
 بدن را انتشار اما حیات که می نمایند انرا دایر مثل هم و سردساده آنها  
 و قلیل و غلیظ می باشد من ندیدم در علم خو چنین تری و سطح اگر  
 گوید که سرخس بسیار دیدم اما حی و قنده مر قبه ان رس است اگر افنای طبع  
 او نه نماید در درجه اول است و اگر افنای رطوبت ثانیه نماید در درجه  
 ثانیه و درجه سوم را معنی گوید اضاف ان مو اخلاط است و ان  
 است که دخل یکی در دیگری پس دخل کند بعد اقلع و دیگری با مشار که  
 ان میگرد معاد است که مرکب می شود از اجناس متعارضه یا اخلاط  
 از جنس با اضاف از نوع و کلا ب بدن بسیط است چون اجناس  
 دانسته شد بد آنکه اسباب چه یوم اسباب و اصلیت است سابقه و ابتدا  
 نمیشد منافض و بر رویه تکه های اینجای رزی شرف و لغزش بره لیکن نمیشد

ناقص الالبه مذموره

ناقص الدین در دره لیکه زایل می شود و بهر جهت و جمع احوال و خفیفه بود و این  
استغفار غیر لایعین باشد بول روز اول نصف بود و نفس و نبض بعد از انقلاب  
طبیعی می آید و برق طبیعی مانند در سوی و مقدار و اگر بسیار شود بوی  
تنزد دارد و دلالت میکند که جمعی غیر دمی است و بعضی شخص هم با استخام میکند لیکن  
در این خطرات که حادث می شود از تعویض استخام است بعد از خطرات  
ان و نشانی در ملک وسط جای که راحت مانند حرارت است بخانه نازی برسانند  
در ملک و در این رفتن آب غایت بسیار بر بدن زخمی که برق نشود و پس  
و کردن روزه بنفشه مالیدن و باز در این رفتن و بر آمده باشد باز و نشانی  
بنفشه مالیدن و بر آمدن از حمام و تغذیه از بقول و فواکه بارده و طبع و غیر  
از حاده و اگر مقدار بود شراب کم بخورد و اگر حادث بنود شراب کمال است  
فقد بخورد پس خوردن شرابهای حامضه مبرده تا آب بنشیند و البدر چیزی و  
بعد چیزی و بعد از خطرات بحمام رود و غذای سرد صیفی آب آبلان برینجا  
ترش کرده نماند از ده بنفشه و طبع کنی یوم چون بر خیزد و باز بحمام رود و اگر  
با این ثقل و تمدد در سر بود فصد کند یا حجامت و اسهال کند اثر فواکه و اگر  
حادث می شود از طول ملک در تنس بگیرد کلاب جزو دهم و در نصف جزو  
خل مخمر و جبهه هم بیاینند و سر دهند و بریزد بر او قدری بعد قدری و غیره  
تر کرده بر سر نهند و بعد از خطرات بحمام رود و آب تر بر سر بریزد و بخورد و بخورد



تغییر باب گرم نشسته و شکر در آن انداخته برنج یا شوره سرد کرده و باید که غذا  
 بعد از آن خورده شود و اگر در طول مدت در هوای باران بود خلج آن دلت بدتر دارد  
 ابتدای صبح با نخطاط و اگر رفیق و بعد از نخطاط و در حمام گرم تا که عرق جاری  
 شود و چون عرق کند تدبیر کند بدین فاصله تا که خوب شود عرق غسل کند  
 و بر آید و پوشد بدین از نپیمید تا جاذبه که باز عرق بعد از خوردن طعامهای لطیف  
 اند که بنوشند شراب حرف اگر باقی ماند باز حمام رود و اگر حادث شود از گرم  
 بود که حادث شده باشد و بعضی اعضا از سقط یا ضرب یا غیر آن برداشته  
 باید که فصد کند در جانب مخالف به تبرید اس ورم نماید چنانچه در باب اول  
 حاره گفته شد و حمام نرود و شراب ننوشد تا که آن ورم گسی شود و در سهال  
 طبیعت کوش و غذای سرد بدهد و اگر حادث شود از وجع بعضی اعضاء  
 کند در سبب الوجع که آن ورم گرم است تا که خلط با خلط اندام با کثیر مکرر  
 یا علیه پوست بر آن عضو یا کوبه مزاج حار یا بار یا ماده یا فی مادی فصد  
 کند در از آن به چنانچه گفته شد در بار یک چون همگی تسکین یابد اگر کون آن  
 و چون تسکین نیابد استخام خفیف نماید و غذای که وصف کرده است هر چه بر یک  
 اگر حادث شود از تناول غذای بسیار از آنچه عادت شود یا کثیر الغذاء  
 یا غلط خورده شود علامت آن ثقل لطن است و مقدار آن و جشاء حاکم  
 قرار در شکم فایده نماید که انتظار پاک شدن بدن از چربی کشند زیرا که این

در این باب  
 در این باب

لحم حی لوم است که باده میماند و زبانی بسیار و شیب می شود کمی مطبوعه  
باید که اسهال کند از آب که و بخورد تند بکنی و نیز ای و باو شیر بود فقط باید  
اگر فاقه کشیده بهتر است و چون بهیند که کمی قدری تخفیف یافت بحام روند  
بسیار دید در حمام باشد و در آب تر نشیند و آب را تیر بدن بریزد و در کما  
نمایند بدین احوال و لگت و خشک کنند و بر این دو اعاده تدبیر کنند از اسهال  
باید که و بنوشاند بکنی و بخورد کند با آتش و چون تخفیف یافت کمی بحام بود  
و بسیار دیر نشیند در آن بهر مقدار که در کمی نقصان یافت باشد لیکن در مرتبه  
اول باید که رفتن در حمام به بسیار خوف و غدر بود و در بودن بسیار شدت  
فروختن آب را عارض شود در حمام قشعره پس بر آید زود از حمام  
چرا این عارضه دلالت میکند بر کمی نقصان و این نوع طریقی اگر  
نوقف شوی در محل کنی در اطلاق به بطریق اولی و لطیف غذا و تدبیر  
استحکام بغیر نقصان کمی متعلق شود غیر اینکه منقل شود کمی نقصان و اگر واقع شود در  
خط انتقال کند کمی نقصان ماده مطبوعه و اگر حادث شود از تناول اغذیه  
ادویه حاره باید که چون انخطاط بریزد کمی خوراند او را و شیر قدرت  
مناسب بعد انخطاط در آب حمام و اطلاق بطریق نمایند از اجاق قشر  
و شکم طبرزد و خورد بکنی و شکری و خورد از آن و فواید و مانند آن و چند  
کند و بهتر است از هر چه بکنی نمکدیر این است چنانچه که از شیرین بود و در

منتقل شود و حیاتیات نفس بادی بکلیت خطای علیل باطنی بود و اگر  
حادث شود از تخمه قویه و این حادث میشود در وقتیکه جنابا با او خالی بود  
بعید که با او جنابا و حاضر بود پس اگر محقق این محلی اطلاق بطن افتد حاجت  
العلاج نبود زیاده بر نیکه تحریر نمایند اگر کم و احتیاج کنند لیل غنای باغذیه  
که در ثواب بود فسادان و میرده بمثل اینکه خسته باشند در حرم و سمان و حب  
المرمان و مانند آن و شراب ترش نیز و اجتناب کنند از نوع و کرم دیدن در  
نمروز از سهر و جماع و اگر طبیعت نشود اطلاق نماید از چیزی که گفته شد و اگر  
باشد بعد از تکلیف همچی چیزی در معده او که مستعد قد و بعد و عادتان  
این است که یافته شود ثقل در آغاز بطن پس تحریر نماید اگر کم و قوی کند و  
اگر باشد ثقل در اقبل بطن احتمال شیاف نماید و وقتیکه برسد از تنقیه معده  
بحالتیکه در و یافته شود جنابا و دخا زوم ثقل و نرسند در معده و نه غشیان  
پس احتیاج نمایند پس ادرهند و غوا فرمایند و ترک نمائند چیزی روز و اگر عادت  
شود از خلفه نمند از با شرع پس اعانت نمایند بعلی که گفته شد در باب  
و اگر انخطاط باید همچی نفس متدا و راجحام و غذا از یکباره میانه مذکوره در  
و اگر حادث شود از بسیار نشستن در حمام و عادت این غلط نشستن است و انظم  
و نفس علاج آن وقتیکه انخطاط بریزد و می خورد از شراب و اقرار از عجز و غذا  
مسرورات از قول بارده و بفرماید او را غسل در آب گرم و اگر حادث



نمودار غسل کردن در آب های محال مثل راهیه یا لیمو یا جدیده یا کرب  
به یا نوشادر و مانند آن خوشنود در سطح بدن میخاید و قبض میکند مسام  
علاج ان این ترجمه  
که در اکثر کتابها قریب ابدین نوشته

است ذکر المعاجین و اللجوارش و غیره با من اللادیه المركبه التی  
الامراض فی عضو برتر العین نافع است انرا شیشا و الفرد یا و کمون و  
سقوط مر آن را ثقل الراس را نافع است تقوی ایاچ چیزیکه تنقید  
خست یکی است حد اید باردن من را نافع است سوطیه شلیت که انرا ایاچ  
هو ثقل اطلش مند و ایاچ از کاغذ برشش بادریطوس ایاچ و ایاچ طخو  
واقراص کواکب و زعفران درین برجه طلاء کردن که بر صند را هم نافع است  
تقیق را اقراص کواکب و زعفران درین برجه طلاء کردن و سوز و تقوی  
ایاچ همچون هو و سوس و ثقل الفرد یا ایاچ از کاغذ برشش بادریطوس و ایش  
غیر لیسان و حفظ دهر الفرد یا جوارش بلاد و شلیت سوطا و سقا  
سوف و جوارش غیر صرحه زووش و تریاق و ایاچ فقا البوس و السجود  
و سیر و لیطوس و تریاق غرزه و تریاق غرزه و سلسا و راهرن و ایاچ  
طعمود و الدن کاغذ لیمو معموله از جهت سودای و الفرد یا معتدل نموده  
و همچون لبا الحن را سنج چیزیکه قوت دهد و اس را تریاق است و دی  
طوس و صطخ قون کنده صرحه را با تریاق و سیر و لیطوس و تریاق غرزه

و بطق اربعه سطر او شلثا و تریاق شش مجون مجون قیصر و کما کنج خضرا  
 جلد ستر او شیار لیطوس ایارج عیار یوس ایارج شش دو المک شیری و  
 تلخ و ایارج فیقر او خل غصص شکنجینان تریاق و شرو لیطوس و  
 تریاق غرزه و دهن کلکلیج و استرخار انریاق و شرو لیطوس  
 و تریاق غرزه و تریاق اربعه و دو المک شیرین تلخ و القریا و دمن  
 و ما مریج و ایارج شش و جوارش غنبر نجلیه و در بص شاد و ایارج جالینوس  
 الاصفی خرب فیون خرب فیون سوط عسل ایارج فیقر او حون رشاد  
 و دو المک شیرین و در القریا و جوارش غنبر و جوارش شش و ایارج طعمو کما  
 ح البز و تلخ و شش تریاق و شرو لیطوس و تریاق غرزه و سوطبر او جوارش  
 و جوارش شش را سوطبر او دهن کلکلیج دهن زعفران ایارج جالینوس  
 ایارج طعمو و جالعین سوطبر ایارج فیقر او دو المک المای فی العین ایارج  
 از کافا تبس ابتدا و جالعین اقراص کوکب دمن زار دین بار در اصل  
 غصص شکنجینان اگر قرصه در کوش نبور سوطبر استنجینا مجون  
 خبث اقراص کوکب متاکل مجون فلد سفه شکنجین غصصی و خل غصص حشمت  
 خون را و منظر می سازد همورا نسوا و استرخای ان را شلثا مختار  
 درین باب مجون فلد سفه و ایارج فیقر او و رام حلق و ادویه انرا مجون  
 و دو المک و فیبا و المک دو ای جالینوس که خلل قریضه انرا نافع است چیز دیگر



قوت دل دهد تریاق و مشرود لیطوس و تریاق مجرزه و تریاق ربیع و تریاق  
دار و فلوکس و همچون کندی و تریاق شبنم و همچون یا قوت از شبنم و همچون  
جالینوس و جوارش شنبیری و جوارش خفغان و تریاق و مشرود لیطوس و شلیت  
تریاق شبنم و همچون قیصر و میه و شراب لعل شیرین و همچون مکه شیرین و تریاق  
دواء الملک و مشرود لیطوس و فلوکس و چیز دیگر پاک کند قیصر و الیه صدر را دواء  
جالینوس و کب در میا میراد و است و لعوق لثوم و اقراص لیطوس و با بوش  
بجالت و شرار و فاجحه الصلوات و القطن و الی و لعوق بطبخ غل غفل  
و کتبی الی و کتبی المیا میر القطن و صورت تریاق و مشرود لیطوس و غیره و همچون  
قیصر و زینک و کتبی المیا میر و درختا و دواء الخشک الکرم و دواء الکبیر  
و فلوکس و دواء قباد الملک و لعوق و نفس انتصاب و حق و غل غفل و کتبی  
ان غل غل و نفس انتصاب و کتبی المیا میر و دواء الکبیر و دواء الکرم و دواء الکبیر  
قوت و تریاق و مشرود لیطوس و تریاق مجرزه و معال نرس و مشرود لیطوس و  
و شلیت و دواء الکبیر و دواء الکرم و دواء الکبیر و دواء الکرم و دواء الکبیر  
و قدف و نرس و ان و اقراص جالینوس و خصوصاً درده و اقراص لیطوس  
ناخ و کتبی المیا میر و کتبی المیا میر و کتبی المیا میر و کتبی المیا میر  
دهر شنبیری و جوارش شنبیری و جوارش شنبیری و جوارش شنبیری  
و همچون هر روز دواء جنطیان با مرهم فرمانا که نه اقراص غافله و ماء الاصول



دوا اقرص العترة و معجون زنگبار فنج و اثنان شامعون تر من سبب کلین دوا  
الکریم دوا القسط فلونیا کلکلیج نسوف حار اقرص حب الخاف ثیاد لکلی  
ملح خل غنصل رادوا و املاک حب طمخیقون کنزی مرجم شحم خنصل و ملح مرهم  
دوا الدبدون دوا الکریم دوا المنسوب استیجالی بنو کف من جزع و معجون  
الحمد بدو جوارش جالینوز جوارش ارجین و نسوف عباده هزار کبد انوش  
دار و مقولیت البنته تر یاق شیخ معجون مشک سحر القدر یا انچه نافع و معجون  
حکمر است همه ورم کبد رادوا و قیوما طیب اصغیر بار یا لیل قمر اصغر او نه  
اقرص اصل آرو بیون صلابه کبد را اقرص را و نه جوارش انچه ان صلابه  
کبد و طحال را تر یاق و شر و دیوش و تر یاق نهره و دوا الکبد دوا  
الحک الکریم استمقدا و ابتداء انرا تر یاق و شر و دیوش و معجون هر دوا  
قیوما ارکاءا ابرس سوی المزاج انرا قمر فیون و شر و حب فیون و نسوف  
کلکلیج بختشویه و دوا الکبیریت و ابتداء سوی المزاج را امر و ستاد دوا  
الکریم و قرص انبه بار لیس دوا قیوما و یا الاصول حب کلکانه و جوری و شر  
یاران محبوس اصل خون می نماید جوارش دیگر معده را بدوا  
قیوما مرهم که بر لی ضعیف کبد و ضعیف معده است جوارش و شر و خنک یا خنک  
ملح نسوف خطبه البه ضعیف معده را که بار فساد بود جوارش جزع و قمره اصلاح  
فساد می مانند استر خا و معده که با فساد و بعد بهر البوسا و معجون هور و نوش

دواء الکرم دهر اعرماء الاصول و تریاق مثر و لیطوس و تریاق شنبه و جوار  
عنبه اقراص کواکب دفع میکند از آن فضول رحمت کلکالنج ایارج فیکر  
کمزله معجون کبدی نقوحه ایارج منفق معده آو خوف برنگی غل غصص عین  
غنصلی میبشیرا سبب شراب کمتری برای عارض فعل منی و انچه نافع است  
البته جوارش جالینوس حاضط مخیقون جمیع اطریفل و خبث الحیدر و غیره  
و استرخایان را اطریفل کبیر و اطریفل خبث و خوف عباد و در حریت  
حرارت معده را به از شراب خضم چیزی نیوت در معده را جوارش خود  
معدل است و دهر اامون و دهر فساد و دهر شقایق جوارش از آن  
جوارش قحجس قند الیقون و جوزی و شهریاران و اطریفل حاضط  
طالیسفر بعبه معده را ایارج فیکر احبندی فقط و اطریفل نفوس  
عباده و حج معده را معجون رور معجون تری دواء الجنطیاناماء الاصول  
ایارج اندرون ماخس جوارش فللغلی جوارش شهریاران مرهم القردیاما  
حبهندی دهر و دواء القوط جوارش جالینوس معجون بواکس حاضط و حج  
الجوف فساد فیلفیو لوس اسطود و دواء الکرم معجون فوج رباح معده را بطرایه  
بزرگ در و جوزی اطریفل کبیر و خنار دین ورم معده را اقراص انیرباش  
اقراص عاف و در مصطک صلبت معده و در مصطک شہوت را و جوارش  
را و کلکالنج نقوی است شہوت کبدی را برابری کمبونی چیزی غیر بهضم را تریاق



و بشرد لیطوس و معجون فلذغه معجون قیصر و جوزی و غیره جلی خصوصاً ممکن  
اطریقی کبیر و معجون منک و سنجینا و کمنه و جوارش و غیره و از سبب و جوارش و غیره  
جوارش حب الخضر و جوارش یا قوت لینا و خراش و مزلی فوادی را معجون قیصر و  
آب الیدیه و شراب نعناع و قرص بازریون و غشیان را اقراص ارطوما  
خس معجون هندوی خصوصاً بلغمی را سوداوی را و شراب فوادی که خصوصاً عقود  
و اقراص نیکه و شراب نعناع و شراب تقیه و شراب اجاص عطس مفراط شراب حب  
قرص کافور قرص طباشیر اگر به جشاء عاصر را کمونی اقراص کوبک و فلذ  
فلیطال السوطیر را مرد سیاه کلک معجون نیرا فقر دیا و جوزی و خرماد  
مسک ندر سده ماورد و دوا الکرم دوا الکبیر و دوا البوسمی معجون  
باقوت شینج بتاید لیطوس ایاز شینج مرهم قمر دانا سفوف اقراص شیره برد  
الد معاحب منقعه امعاحب اصطنع معجون کندی حبس مکی و قلیج و شینج  
ارسطون کلک کلک دهر را شاه درم خرماد و قمر و نوش شهریاران و غیره  
و دافع درد فلونیان خفی و صفر جلی و جوارش هندی و جوارش قیصر بالین طبعیت  
ایاز حب فیکرا معجون هندی شراب اجاص از حب شیطرح بقدر کم و اقراص اخرو  
معجون بوم و سبب که اخلاط غلط حب اصطنع معجون از کندی حبس مکی و دوا  
حب شیطرح ایاز حب الینوس حب فریتون جذر بکنند از جای دودار و غیره  
و جوارش فلیفر بونوس حب قیصر شهریاران حب این عاود حبس سبب از شراب

دوا البوسمی



مسرد و لیطوس و سفر جلی هم که هم کندی شراب خضم صفرا را و نفوس صفرا  
و قنچوش شراب و ثوفان و طوس و شراب التفاح شراب لغنه شراب کترین سفر جلی  
قرص جلی قرص طباشیر قرص نرودیا اما طوق عشره اسهال دم دالده راقص  
با سفر اما طول اقراص جلی راقص کهر با و قرص انجبار قروح الامعاء و سحر انما  
ترباق و مسرد و لیطوس و ترباق نرزه معجون ترس اقراص سحر النور اما نالیابا  
دو المک اقراص جلی راقص و با سفر اما طول اقراص نرودیا و بعضی اقراص نرودیا  
معوض شدید را مقلیثا تا غیر وز لوس در ناردین زحیر را مقلیثا معجون  
هو اموش اقراص نرودیا اقراص جلی راقص نازریون و ثوفان و ترباق  
و جوارش آبی سلمه جوارش حبسته الخضره و جمع مقعد و عن کلطین و بوا سیر جوارش  
مک معجون خبث بهر عطره الله و ثوفان مقلیثا تا دهم سندی او جاع علیه  
و المثنان ترباق و مسرد و لیطوس و ترباق نرزه ترباق سحر النور و ایارج  
و کاجه جوارش انجبان نافع برودت برد و است انچه قوت میدهد برودت  
اقراص کاجه است دهم فرج و جب بر علیه اقراص امیری جوارش و انچه  
در دانهها نافع است معجون هو اموش و اء الکرم معجون کاجه و جوز نر  
و دهم میوه و تخمین و میساید منقی کلی و مثنان شاد و لیطوس و مسرد و لیطوس و ثوفان  
و ایارج و جوارش غنبره و انچه برودت و نافع است اقراص کاجه است و ثوفان  
مثنان را ایارج جالیوس طریف خبث الحديد و اطریفلات و کبر لول الدم



مر باحقنه وجع حقوتين حب يطبخ تسخين قرص او فريون معجون هو اسوس  
ذكر الادوية التي لسمم البدن وترطبه وتغمره وتنقيته من الزئبق  
وخرنوب الغفر خشك والبورد والنار خشك وطاليفر والاشقاق والفاقل  
وكثير او الصمغ مغربي يوخد يوخد اليها شيت مثقال فيقن ايا المعسل الفاني  
منه المنزوع الرخوة ويوخد منه على الريق شربة وعلى السبع شربة  
مثقال مرتين بالنهار يستعمل في وسط النهار واكل الخمر فيجرب على  
او ماء الوبيا الاحمر لمن لا يمكن الخمر فان غذاه غذاء المجهود يصنع  
مع هذه الادوية ذكر الادوية التي تنهزل البدن وقد تبس مخمصة على طرفة  
والملح الهندي والخمر مازج وماء الغضب الفارس والاشنتين والاشق  
والجد الققد المحرق والشاهنترج والنفثج اليابس المرق والمقل السود  
يوخد من اليها الشيت مثقال واذا كانت بدة المجبة اللان فيعين  
بالعسل واستعمل يومين او ثلاثة لان لم يكن ذلك من شهوت اللان  
لرج له ذلك في البطيخ الذي تعبدى به نعيم الشاهنترج والاشنتين فانها  
ليجمل ان يوخد الاشهوة اللان لان المرارتهما ذكر الادوية  
التي تنفع من حكة الفارضة في الرحم والاختلاج والافذية والذئبة  
صاحبها اليابس الناردين وورق السرو والنسرين والنيوفور واليابس  
وورق السرو والنحمي والخمر لازور وخرنوب نبطي والياسمين اليابس



يؤخذ من اليسا شبت معالبين فيصق ويسخن ويعجن بينهما متقال بدين  
الزيتون تحميه المرأة ليفرجه فوف في الوقت الذي يحرق فيه جفها  
المتقال الاخر يعجن سماء البابونج المقل وبطل سرتها في الوقت انساكها للدواء  
والذي يخرج قد امنسكه حتى يعلم ان البول قد قهر او كذا الذي في شرتها  
اذا خرجت الذي لمسك فيجب ان يمنع من شرب الماء الكثير قبل ذلك بنحو  
سبعة ينقذ في ردر البول بطول مسنها الدواء ذكر الادوية التي يفع سبلان  
الرحم احد الجوانث وثلاثة ويصعد الدشنة الدفلة والاسبهل واسقوي وقد  
يؤن والديسون والحاماد والخنجره يؤخذ من اليسا متقال محتمل في ثلث  
مرات بان يمك عنه الحما ينام عليه الى اخر الليل يتوز شرب الماء  
بدر البول ويخرج من الغد واليا وغيرة ذكر الادوية التي تقوى ظهر  
المرأة وترد في علقها وتقر ما يبرز الكرش بزر الكراث وترار الجند  
قوة والحمض الاسود والما قشيشان والفضة والحمل والحرف والحنجرة  
يؤخذ من كل واحد من هذا جزء فذق ويعجن بعسل الفايق منزوع النخوة  
ويرفع في النار زجاج يستعملها اغداة كل يوم ربع متقال على ريق نفعل  
فانه ما جعلنا ذكر الادوية التي استعملها النساء للدركات شرب الشعير الذي  
على الكرشى ارجامه من ومنع من انبات ثمانية الكرش الاسفر والذنب  
رايح واما وخطب الكرم والراسق المحرق والرامك ونوعى العود والمحرق

والذي هو في الحرق

والرزق المحرق والرومان والقلقطار والرب النحج لو خذ من كل واحد  
جزير يدق ويسحق ويخلط الجميع بالبطيخ بطلين ماء الملح حتى يرجع الى رطل ويطبخ  
فوقه رطل دهن زنبق وتمر بين في الادوية ورضيغ وانا زجاج  
لشرا الموضع شرا خفيف ويطلى عليه من هذه الدواء ويقطع الدم ثم  
يطلى عليه الدم وقد القطع مرتين او ثلث مرات في ذلك اليوم وثلث  
عليه الدهن بماء حار ويعاد عليه اربعة ايام فانها تبيح ماء و  
ضعاة الادوية التي من في قلبها خشق فرحت قليد اخرت منه طمع  
العشق اما بادريج بويه اليابسة والساكن الثور اليابسة واللوا والامامية ان  
والمرجان جوز والمر بنجوش والصعتر فارسي العوالتي وهذا يؤخذ من  
اليها وزن مثقال فسحق ويعجن بماء التفاح الساكن يستعمل على الريقان  
الطبع شديد احد والعشق مبرح فليؤخذ من كل واحد وزن مثقال  
يعجن بالعسل سبعة الروحة سحقها واخلها ويؤخذ من كل يوم على الريقان  
فانه يبرئ ذلك ولطيفة ذكر الادوية التي يمنع الرياح ان يخرج في النوم  
واليقطت بالاصطار بزر الكرفش الرومي وبزر الكرفش الباسي والاسيون  
وبزر ازيانج اليابس بزر شيت وبزر الشاحصفر وبزر الكرفش الجبلي  
والجعدة والفراسيون يؤخذ من اليها درهم فندقها ويسحق ويسلق فانها  
يمنع ما ذكرناه ذكر الادوية التي يسهل خروج الريح والامساك

ضبطها وتخرج في النوم واليقظة حتى ان من شهرت ما تناول الانسان  
 بنحو خمس العاشر الطلحة في النوم وحده الخذل الأبيض وجوزوا  
 محرق وورق السرو وياقنا النانخاه محرق وورق السريال بنز  
 الحليون واللاهمل والبخدان المحرق والمحروث المحرق والاذليون يو  
 خذ من السهاقان فخذق سحق ويطرح الماكولات التي ياكل الانسان  
 الذي ترأذ به اذ لا تخذ او تخنن بخبرها خاصة في كل يوم اعيى وزن  
 درهم او تخيال عليه باين حية كانت حتى يحل في قطرة ان لم يتها  
 ذلك جمع اجزاء وطرح عليها ماء ومثلها دهن وطحنت حتى يذوب الماء  
 وباقي الدهن ويخرج به بطن براديه ذلك فانه يبعث ما ذكرناه ذكر الادوية  
 التي اذا استعملها من ليس في قلبه عشق او رت الغم واوقيه من الغم  
 ليفر والبستان افروزا اليابس ويزر النمام والبهمم اللعمر ويزر الكوث  
 والفجكشيت والفرايون والفوا وانيا والقيصوم والكبدس والافلايو  
 من كل واحد خمس وبارق سحق ويعجن بماء الجوز يخفف ويطرح في البطنة والادوية  
 باكل درهم ونصف فانه مع فاصفا من فلفل القلب بماء سد  
 صالح يزدحم سهر محرم <sup>في سنة</sup> بحسب موه حكيم خايجر كتاب الطبانيات  
 بحسب موه حكيم خايجر كتاب الطبانيات <sup>في سنة</sup> بحسب موه حكيم خايجر كتاب الطبانيات  
 ارخطها نمطها كما كانت في سنة موه حكيم خايجر كتاب الطبانيات

بسم الله الرحمن الرحيم  
 في سنة موه حكيم خايجر كتاب الطبانيات  
 في سنة موه حكيم خايجر كتاب الطبانيات

















